

فرياد عدالت

در جهان بی عدالتی

سمیع اللہ ملک



فريادِ عدالت

(در جهان بی عدالتی)

انتساب

با نام خدای رحمان و رحیم
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ
(الحجرات: ۱۰)
«بردرستی که مؤمنان برادر یکدیگرند»

— این کتاب به نام آنان
که هنوز خواب پیوند زدن دل‌های پارمپاره امت محمدی ﷺ را در سینه دارند،
که در میان غوغای خون و کینه و سیاست و تعصب، هنوز صدای نرم رحمت و محبت و ایمان را
می‌شنوند
— به نام مادران پاکستانی که فرزندان خویش را در راه «جهاد افغان» فدا کردند
و به یاد خواهران افغان که در سایه همان فداکاری‌ها چراغ صبر و غیرت را برافروختند
به نام شهیدانی که با رویای یکپارچگی امت چشم بر جهان فرو بستند،
و به یاد مجروحانی که هنوز چشم‌انتظار تحقق آن رؤیا هستند
به نام قلم‌داران، علما و متفکرانی که دهه‌ها برای محبت میان مسلمانان، حیثیت و آبرو و فحاشی‌ها را بر
دوش کشیدند
اما چراغ ایمان را فرو نیاوردند
به نام جوانانی که هنوز می‌دانند «اسلام» متعلق به ملتی نیست، بلکه پیام واپسین انسانیت است

— و بالاتر از همه
:این کتاب به نام آن امت است
امتی که زخمی است، اما مرده نیست؛
گناهکار است، اما مأیوس نیست؛
پراکنده است، اما همچنان یک دل، یک قبله و پیغمبری ﷺ دارد

پروردگارا!
آن دل‌ها را که دشمنان فرو ریخته‌اند به هم پیوند زن،
چشمانی را که سیاست کور کرده بیدار کن،
و آن اخوت را بازگردان که روزگاری خوشبوی آن در فضای مدینه جاری بود

این کتاب «صدای عدالت» تداوم آن نداست که از مدینه برخاست،
و پژواک آن هنوز در دل مؤمنان زنده است



:انتساب از
یک امتی گناهکار،
که با قلم خویش در تلاش صلح با پروردگار است

فهرست

سیریل	عنوان	تاریخ انتشار	صفحه
	پیش‌گفتار		6
1	فلسفه جنگ و حکمت صلح	یکشنبه، ۱۷ آگوست ۲۰۲۵ء	14
2	مقدمه‌ای بر بیت المقدس	چهارشنبه، ۲۰ آگوست ۲۰۲۵ء	20
3	رگ گردن میهن معامله نخواهد شد	شنبه، ۲۳ آگوست ۲۰۲۵ء	29
4	قداست رأی و فریب قدرت	سه‌شنبه، ۲۶ آگوست ۲۰۲۵ء	35
5	ابراهیم امت کجاست؟	جمعه، ۲۹ آگوست ۲۰۲۵ء	41
6	جایی که فداکاری‌ها حرف اول را می‌زنند، آنجا...	یکشنبه، ۳۱ آگوست ۲۰۲۵ء	45
7	عزت، اناسیاست جهانی: آزمایش هند	سه‌شنبه، ۲ سپتامبر ۲۰۲۵ء	51
8	دژ لاله الا الله	جمعه، ۵ سپتامبر ۲۰۲۵ء	58
9	یک باشند مسلمانان برای پاسداری حرم	سه‌شنبه، ۹ سپتامبر ۲۰۲۵ء	64
10	از قطر تا بیت المقدس: تداوم خونین تاریخ	شنبه، ۱۳ سپتامبر ۲۰۲۵ء	70
11	تاج رهبری بر سر مشرق: پژواک تاریخ در میدان	دوشنبه، ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۵ء	74
12	چرخش تاریخ و جایگاه پاکستان	یکشنبه، ۲۰ سپتامبر ۲۰۲۵ء	77
13	سنگ بنای عصر نو	چهارشنبه، ۲۴ سپتامبر ۲۰۲۵ء	85
14	که کعبه پاسبان یافت از درون بتکده	شنبه، ۲۷ سپتامبر ۲۰۲۵ء	91
15	سوداگران منفعت و مسافران قدرت	چهارشنبه، ۱ اکتبر ۲۰۲۵ء	96
16	شطرنج تقدیر در آسیای جنوبی	جمعه، ۳ اکتبر ۲۰۲۵ء	101
17	شطرنج سیاست و داوری تقدیر	یکشنبه، ۵ اکتبر ۲۰۲۵ء	105
18	طلوع خاور: محور نوین قدرت جهانی	چهارشنبه، ۸ اکتبر ۲۰۲۵ء	110
19	پاکستان؛ چراغ امید امت	شنبه، ۱۱ اکتبر ۲۰۲۵ء	116
20	از خیمه‌های شکر تا خاکستر ناسپاسی	دوشنبه، ۱۳ اکتبر ۲۰۲۵ء	120
21	از کابل تا مسکو: چرخش تاریخ و توازن نوین...	سه‌شنبه، ۱۴ اکتبر ۲۰۲۵ء	123
22	بازتاب بگرام	چهارشنبه، ۱۵ اکتبر ۲۰۲۵ء	126
23	کاروان تقدیر: پاکستان، ایمان و تاریخ	پنجشنبه، ۱۶ اکتبر ۲۰۲۵ء	132
24	در سایه مصالحه، دشمنی و منفعت: پل‌های تازه...	شنبه، ۱۸ اکتبر ۲۰۲۵ء	137
25	سایه‌ها و صداها: قدرت و وجدان در افغانستان	دوشنبه، ۲۰ اکتبر ۲۰۲۵ء	144

سیریل	عنوان	تاریخ انتشار	صفحه
26	مرزو ضمیر؛ تراژدی سیاستِ عهد	یکشنبه ۲۶ اکتبر ۲۰۲۵ء	152
27	«مذاکرات استانبول و صلح محتوم»	چهارشنبه ۲۹ اکتبر ۲۰۲۵ء	156
28	فريادِ دلت	شنبه ۱ نوامبر ۲۰۲۵ء	163
29	چرخِ زمان و چهرهٔ امپریالیسم	دوشنبه، ۳ نوامبر ۲۰۲۵ء	167
30	وقتی که احسان به زخم بدل می‌شود	چهارشنبه، ۵ نوامبر ۲۰۲۵ء	173
31	وجدان شکسته هند - فريادِ لاداخ و پژواکه	یکشنبه، ۹ نوامبر ۲۰۲۵ء	178
32	خاکِ خشک و بارانِ امید	سه‌شنبه، ۱۱ نوامبر ۲۰۲۵ء	184
33	در برابر ظلم، با عدالت: روایت سیاست	پنجشنبه، ۱۳ نوامبر ۲۰۲۵ء	190
34	پرتو صلح و زخم‌های تاریخ: سفر دو ملت	یکشنبه، ۱۶ نوامبر ۲۰۲۵ء	198
35	اقبال و احیای اسلام	سه‌شنبه، ۱۸ نوامبر ۲۰۲۵ء	202
36	سرزمین بلوچستان و اندیشه اقبال مژده	جمعه، ۲۰ نوامبر ۲۰۲۵ء	206
37	پیام علامه اقبال برای زنان پاکستانی در	یکشنبه، ۲۳ نوامبر ۲۰۲۵ء	210
38	خاک بلوچستان و دیدگاه اقبال	دوشنبه، ۲۴ نوامبر ۲۰۲۵ء	217
39	میراثِ استعمار و آوردگاهِ سیاستِ مشرق	سه‌شنبه، ۲۵ نوامبر ۲۰۲۵ء	224
40	اقبال و حس بلوچستان -	جمعه، ۲۸ اکتبر ۲۰۲۵ء	229
41	از کابل تا کعبه — سرگذشتِ اخوت،	دوشنبه، ۱ دسامبر ۲۰۲۵ء	234

پیش‌گفتار



زمانه بار دیگر امت محمدی ﷺ را به پیچ و خم‌هایی آزموده است، جایی که محبت و کینه، حکمت و شتاب، اتحاد و تفرقه — همه در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند.

سیاست جهانی اکنون چون طوفانی سهمگین شده است که اندیشه‌ها، ایمان‌ها و عزم‌های ملل را با خود می‌برد. ولی آنچه هنوز باقی است، گرمای دل‌هاست — آن شراره‌ای که در سینه ایمان هنوز زنده است.

امروز میان پاکستان و افغانستان ظاهراً فاصله‌ای سیاسی دیده می‌شود، اما حقیقت این است که این فاصله، آزمونی برای دل‌هاست.

ما برای یکدیگر خون دادیم، نسل‌ها را قربانی کردیم، ولی شاید در جایی فراموش کردیم که بنیاد اصلی اخوت اسلامی سیاست نیست، بلکه عدل، حلم و محبت است.

قرآن کریم به ما یادآوری می‌کند:

وَلَا تَنَازَعُوا فَنَفْسُكُمُ الْاِنْفَال: (46)

و شما در میان خود نزاع نکنید، که در این صورت سست خواهید شد و توان و نیرویتان از میان خواهد رفت.

این آیه امروز گویا نازل شده است.

توان، عزت و ایمان ما — همه تنها زمانی زنده می‌مانند که یکدیگر را محو نکنیم، بلکه حفظ و تقویت کنیم. اگر طالبان و پاکستان هر دو این حقیقت را دریابند که دشمن آن کسی نیست که روبروی ماست، بلکه کسی است که با درگیری ما با یکدیگر اهداف خود را پیش می‌برد، شاید تاریخ بار دیگر ما را در یک صف ببیند.

فریاد عدالت تلاش برای تحقق همین اتحاد است — التماسی عاجزانه که بیاوید، از اشتباهات گذشته بیاموزیم و آینده‌ای بسازیم که پایه‌اش کینه نباشد، بلکه ایمان، عدل و محبت باشد.

زمان هرگز نمی‌ایستد. آن شاهد است — شاهد اوج و سقوط ملل، تحقق و شکست رویاها، افشا و عریان شدن نیت‌ها و حقیقت‌ها.

کتاب فریاد عدالت نیز جلوه‌ای از همین آزمون زمان است — شهادتی بر دوره‌ای که امت مسلمه بارها وحدت، غیرت و هویت خود را در طوفان‌های آزمون دیده است.

این نگارش یک صداست — اما صدای عادی نیست. این فریاد وجدان زخمی است که پس از چهل سال قربانی از دل برآمده است. فریادی که در آن عشق به امت حس می‌شود، اما هم‌زمان احساس شکست نیز وجود دارد.

زمانی که صفحات تاریخ با خون صداقت رنگین می‌شوند، ملل ناچار می‌شوند تصویر خود را در آینه اعمال خود ببینند.

فریاد عدالت جلوه‌ای درخشان از همان آینه است — فریادی که از عمق دل برمی‌خیزد، اشک را در چشم‌ها جاری می‌کند و وجدان را می‌لرزاند.

این پیش‌گفتار تنها چند سطر مقدماتی نیست، بلکه نقشی از احساس گناه، شرمندگی و امید یک ملت زخمی است.

پاکستان و افغانستان — دو کشور برادر مسلمان که ایمان، تاریخ، زبان و زمین آن‌ها را به هم پیوند داده بود، امروز در شرایطی ایستاده‌اند که دیوارهای سوءظن و دشمنی‌های خودساخته میانشان فاصله انداخته است، فاصله‌ای که حتی دسیسه‌های دشمن نتوانست ایجاد کند.

عدالت زمان بسیار بی‌رحم است. آن از احساسات کسی متأثر نمی‌شود؛ تنها اعمال را می‌سنجد. صدای عدالت در واقع یک پرسش است — فریادی برای دل‌هایی که به سبب ایمان پیوند خورده بودند، اما در گرد و غبار سیاست پراکنده شدند.

امروز که گرد و غبار سوءظن میان پاکستان و افغانستان پیچیده است، در این محاکمه زمان باید از خود سوال کنیم و این سوال نه علیه فرد یا گروهی، بلکه محاسبه‌ای جمعی است. محاسبه‌ای که بر هر انسان با شعور امت مسلمه واجب است:

آیا ما آن وعده‌های اخوت را که چهل سال پیش به یکدیگر دادیم، ادا کرده‌ایم؟
آیا پیوند “لا اله الا الله” را در میان هیاهوی سیاست، قومیت و مرزها گم کرده‌ایم؟
فریاد عدالت بازتاب همین پرسش‌هاست. این فرد جرم علیه هیچ حکومت یا جنبشی نیست، بلکه محاسبه‌ای است بر وجدان جمعی امت.

قرآن می‌فرماید:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (آل عمران: 103)

همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.
ولی افسوس، ما این ریسمان را رها کرده و طناب ضعیف منافع خود را گرفته‌ایم، که ما را پراکنده ساخت.

تاریخ را ورق بزنید، سال 1979 هنوز در خون نوشته شده است. زمانی که اتحاد جماهیر شوروی بر افغانستان حمله کرد، این تنها حمله بر یک کشور نبود — بلکه حمله‌ای بر ایمان، غیرت و آزادی بود.

چهل سال پیش که صدای جهاد افغانان بلند شد، پاکستان نه تنها دروازه‌های خود بلکه دل‌هایش را گشود. میلیون‌ها مهاجر افغان این سرزمین را خانه خود ساختند. در هر کوی و برزن، چراغ‌های محبت و اخوت برای آنان روشن شد.

پاکستان با منابع محدود خود، تمام اشتیاق امت را در سینه جمع کرد.
ما دروازه‌ها را گشودیم، دل‌ها را گشودیم، و حتی برای تعلیم فرزندان و امنیت ملی خود قربانی دادیم — تنها به این امید که قلعه امت مسلمه محفوظ بماند.

هزاران و نه، بلکه میلیون‌ها مهاجر افغان پناه یافتند. در مساجد ما برای آنان دعا شد، بازارها برایشان روزگار فراهم کرد، و سربازان ما جان‌هایشان را در دفاع از آنان فدا نمودند.
این همه تنها همدردی انسانی نبود — بلکه اخوت اسلامی بر پایه ایمان بود.
ما یقین داشتیم که ما و افغان‌ها دو عضو یک بدن واحد هستیم.

چنان که حدیث شریف پیامبر ﷺ می‌فرماید: **مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى**

مومنان مانند یک بدن هستند؛ اگر عضوی از بدن دچار درد شود، کل بدن با بی‌خوابی و تب به یاری آن می‌شتابد.

به عبارت دیگر، تصویر ایمانی را پیامبر رحمت ﷺ به همان صورت پیوستگی جسم توضیح دادند تا هر مومن بداند که از هم جدا نیستیم؛ روح واحد است و سرنوشت‌مان در هم بافته.

در اندرون جسم انسان، صدها عضو است: چشم می‌بیند، دل می‌تپد، دست کار می‌کند — ولی همه آنها تحت فرمان یک مرکز واحدند؛ یعنی نفس و روح. اگر درد به گوشه‌ای فرو رود، دل بی‌تاب می‌گردد، چشم‌ها بیدار می‌مانند و تب می‌آید؛ پس درد یک عضو، سراسر بدن را متأثر می‌سازد. این کیفیت است که باید میان مسلمانان نیز باشد: هر گاه در دیاری از دیار امت، فردی زخمی، مظلوم یا گم‌گشته شود، دل‌های باقی‌مانده بی‌قراری کنند، دعا و اشک و کوشششان وقف او گردد.

در وضعیت کنونی، پیام این حدیث چون آینه‌ای مقابل ما قرار می‌گیرد. امروز که دل‌های امت مسلمه شکافته‌اند، و مرزبندی‌های جغرافیایی، قومیتی و مذهبی ما را از هم جدا کرده‌اند، اگر واقعاً «پیکر واحد» می‌بودیم: خون فلسطین جان پاکستان را به تپش می‌آورد؛ محرومی افغانستان ضمیر عرب را بیدار می‌ساخت؛ و اگر در دیار اسلامی ستمی می‌رفت، از شدت اندوه امت کسی خواب بر چشمش نمی‌آمد.

ولی افسوس که ما آن پیکر را به قطعات جغرافیایی تقسیم کرده‌ایم و روح ایمان ضعیف گشته است. مقتضای این حدیث آن است که محبت، همدردی و رحمت را سیاست خود سازیم، نه شک، تعصب و منفعت‌طلبی را.

پاکستان آن درد را حس کرد و با تمام وجود در کنار برادران افغان ایستاد. این حدیث از بعد روحانی به ما می‌آموزد که ایمان صرف ذکر و عبادت نیست؛ ایمان نام احساس است. آن که در مصیبت دیگران بی‌حس است، گرمای ایمان را از کف داده است؛ زیرا دل مؤمن آینه‌ای است که حال برادر مؤمن را بازتاب می‌دهد.

حضرت علیؓ فرموده‌اند:

«مَنْ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ»

آن که به امور مسلمانان اعتناء ندارد، از ایشان نیست. همین معنا در حدیث رسول ﷺ نهفته است — نخستین از اوامر ایمان، احساس امت است.

درس عملی حدیث بدین‌سان است: غم یک مومن، غم همه است؛ ما نباید تماشاگر خاموش رنج امت باشیم. محبت باید فراتر از لفظ بماند و به عمل درآید: اگر مسلمانی در مصیبت است، دعا، امداد و نصیحت — هر سه لازم‌اند. دل مومن از انتقام پر نمی‌شود؛ از رحمت و رغبت اصلاح و به‌سوی نیکی‌ها لبریز است. اگر ما برای اصلاح نفس، نیت‌ها و مناسبات خود را پاک کنیم، بیماران امت به‌تدریج شفا خواهند یافت.

این حدیث برای امت، منشوری فکری است: اتحاد فقط نام یک قرارداد سیاسی نیست؛ بلکه همدلی درونی دل‌ها، دعای متقابل و شریک‌بودن در درد است. امروز اگر بین پاکستان و افغانستان یا هر دو ملت مسلمان، سوءتفاهم‌هایی هست، چشم در آینه این حدیث کنیم — دشمنی را فراموش نکنیم، پیوند درد را به یاد آوریم. زیرا وقتی مومن، مومن را در درد شریک بداند، آنگاه رحمت الهی بار دیگر نازل خواهد شد.

ایمان همان فروغی است که در دل روشن می‌شود وقتی مومن دیگر در ظلمت است. دل که برای دیگری «نمی‌تپد، از نور ایمان بی‌بهره است.

اما هرگاه به آن دفتر تاریخ بازگردیم و دوباره صفحات آن را ورق زنیم، سطور آن فداکاری‌ها که با خون دل نگاشته شده‌اند در مه روزگار محو می‌نمایند. بیش از صد هزار شهروند و رزمندۀ پاکستانی در راه مبارزه با تروریسم جان‌باخته‌اند. خسارت اقتصادی بیش از صد میلیارد دلار بوده است. با این همه، ما هیچ‌گاه افغان‌ها را بیگانه نپنداشتیم؛ برادر خواندیم، میهمان شمردیم و بر هر لغزش‌شان صبر پیشه کردیم.

چهل سال گذشته است. در این دهه‌ها پاکستان چنان خدماتی به برادران افغانی کرد که شاید در تاریخ هیچ ملتی نظیرش نیابد. بیش از صد هزار از شهروندان و سربازان ما در جنگ با تروریسم شهید گشتند؛ بیش از صد میلیارد دلار خسارت اقتصادی را تحمل کردیم؛ جاده‌ها و بازارها و مدارس و حتی مساجد ما به خون آغشته شدند؛ با این همه هرگز شکوه نکردیم. این همه را فدای این اعتقاد کردیم که این جنگ، جنگ ما تنها نیست، بلکه جنگ امت است؛ دشمن ما، دشمن افغان برادر نیز هست.

مادران ما فرزندان‌شان را از دست دادند؛ اما چون خبر روشنی اسلام در افغانستان مستمسک امید گردید، اشک صبر بر گونه‌ها می‌نشست و زبان‌ها شکر خدا می‌گفتند. هنگامی که اخبار پیروزی‌های طالبان به گوش می‌رسید، جماعت مسلمان به سجده شکر می‌ایستاد.

اما امروز که گزارش‌ها حکایت از آن دارد که عناصری از طالبان به سوی مرزهای پاکستان یورش می‌برند، از اعمال تروریستی خبر می‌دهند و حملاتی رخ می‌دهد، دل تیر می‌کشد. اکنون که صدای همان اسلحه‌ها را که روزی آن را «سلاح ایمان» می‌پنداشتیم در خاک خود می‌شنویم، دل از خود می‌پرسد: چه رخ داده است؟ آیا همان طالبان‌اند که ما برایشان در مدارس دعا خواندیم، که ما در برابر حملات بین‌المللی از ایشان حمایت معنوی کردیم و قلم‌ها از سختی‌ها برایشان دفاع نوشتند؟ ما به نام اخوت اسلامی آنان را برادر خواندیم؛ اگر اکنون همان برادر از آن سوی سرحدان با اسلحه بیاید، دل از خود می‌پرسد: آیا این همان کسانی‌اند که روزی نماد استحکام اسلام بودند، که امروز علیه نیکی و محسن خود صف آرای می‌کنند؟

آیا این همان امت است که پیامبر اکرم ﷺ در وصفش فرمود:

«الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا»

مومن نسبت به مومن مانند بنایی است که یک بخشش دیگری را حمایت می‌کند.

اما امروز آن بنا پُر از شکاف‌ها شده است. برادر برادر را به خون‌خواهی می‌طلبد، همسایه به همسایه دشمن است و جهادیان در برابر نیکوکاران خود صف می‌کشند. هنگامی که گزارش‌ها از عملیات مخالفین بر خاک افغانستان علیه پاکستان می‌دهند، هنگامی که پاسگاه‌ها و مواضع پاکستانی هدف قرار می‌گیرند و نفوذ مرزی رخ می‌دهد — دل نه تنها مجروح که شرمسار می‌شود. این تنها یک معضل نظامی نیست؛ نشانه فروپاشی روحی است. چگونه ممکن است دو برادر دینی، که یک کلمه می‌گویند و یک خدا را می‌پرستند، در پی تشنگی خون یکدیگر شوند؟

قرآن ما را باز می‌خواند:

«وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (النساء: 29)

خود را نکشید؛ همانا خدا بر شما مهربان است.

اما امروز چه شده که مسلمان، خون مسلمان را می‌ریزد، و دشمن با کمال وقاحت می‌خندد؟

من، که چهل سال با قلم خود از همان طالبان دفاع کرده‌ام، امروز شرمسار ایستاده‌ام. هنگام نوشتن این کلمات، دلم می‌لرزد.

من همان شخصم که چهل سال عمر خویش را در دفاع از طالبان و مدارس صرف کرده‌ام. زیر تیغ زبان‌ها و نقدهای جهانی رنج بردم، طنز و طعن طبقات سکولار را تحمل کردم، ولی همیشه «گفته‌ام: «این برادران دینی ما هستند، افتخار امت ما هستند. «با وجود نفرت‌های رسانه‌های بین‌المللی، گفته‌ام: «این‌ها وارثان روح واقعی اسلام هستند. برایشان استدلال فکری ارائه کرده‌ام، به منتقدان پاسخ داده‌ام و حتی در وطن خودم دشنام‌ها را تحمل کرده‌ام. اما امروز که گروهی از همان طالبان علیه پاکستان اسلحه برمی‌دارند، قلمم می‌لرزد و زبانم بند می‌آید. پس از خود می‌پرسم:

آیا من تعبیر اشتباهی از خواب امت داشتم؟
آیا در صداقت خود، به افراد ناصالح اعتماد کردم؟
دروغ جنگی برپاست؟

در یک سو آن محبت که سال‌ها نسبت به مجاهدان بود، و در سوی دیگر آن اندوه که اعمال آنان ایمانم را زخمی کرده است.

آیا من اشتباه کرده‌ام؟
آیا تعبیرم از خواب امت نادرست بوده است؟
یا چند عنصر سرکش، لکه‌ای بر چهره امت گذاشته‌اند که سال‌ها قربانی را محو خواهد کرد؟
قرآن می‌فرماید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ» (الحجرات: 10)
همه مؤمنان برادر یکدیگرند، پس میان برادران خود صلح برقرار کنید.

اما اینک برادر برادر را با خنجر تهدید می‌کند.
و ما قلم‌داران، که داعی صلح و اتحاد بودیم، امروز در سیاهی حروف قلم خود شکست خود را می‌بینیم.
ما رؤیا داشتیم که روزی امت مسلمه متحد خواهد شد، روزی که زیر یک پرچم گرد هم آیند.
تصور می‌کردیم که وقتی در افغانستان حکومت اسلامی برقرار شود، آن فانوس نور برای کل امت خواهد شد.

اما امروز آن فانوس در تاریکی غرق شده است. رؤیای ما این نبود که طالبان و پاکستان به سوی یکدیگر - اسلحه برگردانند؛ رؤیای ما این بود که هر دو در یک صف، علیه ظلم، فلسطین و کشمیر جهاد کنند، هنگام اذان مسجد الاقصی دل‌ها در افغانستان، پاکستان، ترکیه و جهان عرب با هم بتپد.

اما کوتاهی چند نفر، منافع سیاسی و دسیسه‌های دشمن، چهل سال اخوت را به خاک انداخت.
رابطه امت که به نام «لا اله الا الله» برقرار شده بود، امروز زیر فشار مرزها، قومیت‌ها و خشم‌های انتقام‌جویانه فرو ریخته است.

افسوس که مناره‌های رؤیای ما اکنون خاکستر شده‌اند.
گروهی از طالبان که روزی برای خدا و در برابر ظلم قیام کرده بودند، اگر امروز علیه محسن خود اسلحه برندارند، تنها بحران سیاسی یا نظامی نیست — این یک فاجعه روحانی است، زلزله‌ای که بنیاد رابطه امت را لرزانده است.

یادمان باشد، دشمن هرگز با ایمان ما نمی‌برد؛ همیشه با کشاندن ما به نزاع داخلی پیروز می‌شود.

امروز هند همان بازی فرعون را تکرار می‌کند: «يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ، إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (القصص: 4) او فرزندان را می‌کشت و زنان را زنده می‌گذاشت؛ همانا او بسیار فاسد بود. امروز دشمن ما، فرزندان ما را علیه یکدیگر تحریک می‌کند، گاهی به نام قومیت، گاهی به نام استقلال، و گاهی به نام مرزها؛ و ما که پرچمدار امت بودیم، گرفتار این دسیسه‌ها شده‌ایم.

اسلام به ما دستور داده است که حتی با دشمن، صبر، حلم و عدل داشته باشیم؛ چگونه می‌توانیم با برادر خود ظلم کنیم؟

قرآن می‌فرماید:

«ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت: 34) با نیکی مقابله بدی کن، آنگاه دشمن نیز دوستت خواهد شد.

و همچنین:

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا، ادْعُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» (المائدة: 8) دشمنی قومی شما را از عدالت باز ندارد؛ عدالت کنید، این نزدیک‌تر به تقواست. اگر با غرور، انتقام و خودبینی پاسخ دهیم، همین آتش ما را خواهد سوزاند.

پس این نگارش علیه نفرت یا اتهام نیست، بلکه صدای عدالت است. ما طالبان را دشمن نمی‌دانیم؛ بلکه آنان را برادر می‌خوانیم و نصیحت می‌کنیم که در دام دسیسه‌های دشمن خون برادر نریزند.

این کتاب، فریاد عدالت، صرفاً یک نگارش فکری نیست — این ناله‌ای است که در دادگاه ایمان ارائه شده است.

صدای عدالت یک نامه صلح است؛ پیام آن پشیمانی به جای نفرت و اصلاح به جای جنگ است. این صدای دل هر مسلمانی است که می‌خواهد بر زخم‌های امت مرهم بگذارد.

ای طالبان!

هنگامی که شمشیرتان علیه کافر برمی‌خاست، امت به شما افتخار می‌کرد؛ اما وقتی همان شمشیر علیه برادر محسن شماست، از دل فریادی برمی‌خیزد غیرت، قربانی‌ها و ایمان شما سرمایه امت است؛ خدا را بر این سرمایه، در جنگ نفرت هدر ندهید. کافست! این جهاد نیست؛ این خطای اجتهادی است.

پیامبر ﷺ فرمود:

«كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ: دَمُهُ، وَمَالُهُ، وَعِرْضُهُ» (صحیح مسلم)

هر مسلمان بر مسلمان دیگر حرام است: خون، مال و ناموس او. این دشمن شما را به نام اسلام فریب نمی‌دهد، بلکه به نام احساسات شما.

و ای پاکستان!

تو سرزمینی هستی که درد هر امت را مال خود دانستی.

با صبر، حلم و حکمت از این آزمون عبور کن.

این جنگ با توپ و تفنگ پیروز نمی‌شود؛ این جنگ با اصلاح دل‌ها پیروز خواهد شد.

ای برادران ایمان! اگر حرمت این حدیث را فراموش کنیم، جنگ‌هایی که امروز انجام می‌دهیم، در روز قیامت علیه خود ما گواه خواهند شد.
در پایان---

صدای عدالت در حقیقت، «صدای ضمیر» است.
صدایی که طالب آن است تا امت بار دیگر یکپارچه شود.
ما گواهی می‌دهیم که نه پاکستان دشمن شما است و نه طالبان دشمن ما.
دشمن کسی است که بذلِ نفرت را در میان ما می‌پاشد.
خداوند، ما را به آن بینش روشن عطا کند که دشمن را باز شناسیم،
برادر خود را ببخشیم،
و آن خواب پراکنده امت را بار دیگر به تعبیرش برسانیم.
«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (الرعد: 11)
همانا خداوند حال هیچ قوم را دگرگون نمی‌سازد، مگر آن‌که آنان آنچه را در خود دارند دگرگون کنند.
من می‌دانم که هنوز امید زنده است.

در دل امت هنوز رمقِ اخوتی باقی است.
اگر امروز چند رهبر طالبان و برخی از سران پاکستان، خودخواهی خود را فرو گذارند و در راه مصلحتِ عظیم امت دست هم دهند، آن لحظه باز خواهد گشت که پاکستان و افغانستان در یک صف واحد بایستند.
آیید این رؤیا را دوباره زنده کنیم.

آیید گردِ سیاست را از چهره محبت برداریم و در پرتو ایمان یکدیگر را در آغوش گیریم.
زیرا نجات امت در فتح یک کشور نیست، که در اتحاد همه نهفته است.
«فریاد عدالت! فریادی است برای امت — بانگ بیداری که می‌گوید: «باز آیید ای اهل ایمان خدا را به جان، هنوز دیر نیست.
اگر امروز خطاهای خود را بپذیریم،
اگر امروز با ضمیر خود بجنگیم نه با همدیگر،
آنگاه امت بار دیگر زنده خواهد شد.
آیید آن پیوند میان افغان و پاکستانی را بازسازی کنیم که در مدینه میان انصار و مهاجرین برقرار بود.
:آیید برای یکدیگر دعایی را که پیامبر ﷺ فرموده بود، بخوانیم
«اللَّهُمَّ آلفَ بَيْنَ قُلُوبِنَا، وَأَصْلَحْ ذَاتَ بَيْنِنَا، وَاهْدِنَا سُبُلَ السَّلَامِ» (مسند احمد)
«خدایا! میان دل‌های ما الفت و الفتی پدید آر، کارهای ما که به یکدیگر مربوط است درست ساز، و ما را به
«راه‌های سلامتی و صلح هدایت فرما.

فریاد عدالت، در اصل، فریادِ ضمیر است.
این نه قیامی علیه دولتی است، و نه هجوم به جنبشی؛
بلکه آواز قلبی است که می‌خواهد امت دوباره، همان امت شود.
زخم‌های پاکستان و دردهای افغانستان — هر دو زخمی از یک بدن‌اند.
این زخم‌ها را دشمن نزده است؛ کوتاهی ما و غفلت ما است که آنها را پدید آورده است.
اگر بر آنها مرهم نگذاریم، تاریخ ما را نخواهد بخشید.
«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (الرعد: 11)
بار دیگر تکرار می‌کنم: «خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آن‌که خود آن قوم حال خویش را تغییر
«دهد».

پس آیین خود را دگرگون کنیم؛
محبت را به جای نفرت بنشانیم،
عدل را به جای انتقام بپذیریم،
و ایمان را به جای سیاست، مسیر رفتار خود سازیم.
زیرا بقای امت در پیروزی یک دولت نیست، که در اتحاد همه است.

(پایان پیش انجام — پیش‌نگاشت)
زمان می‌گذرد، اما داستان امت هنوز پایان نیافته است.
در هر دو سوی خط خون، همان اذان‌ها بلند است، همان قرآن خوانده می‌شود، همان دل‌ها به محبت خدا و رسول ﷺ می‌تپند.

تنها تفاوت این است که ما پرده سیاست را بر محبت خویش افکنده‌ایم.
امروز نیازمند آنیم که خطاهای خود را بزرگتر از نقشه‌های دشمن بدانیم و از آنها عبرت گیریم.
زیرا قرآن می‌فرماید:

«فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (الحشر: 2)

پس عبرت گیرید ای صاحبان دیده‌ها
اگر به راستی محاسبه قلب کنیم، خواهیم دید که دشمن اصلی هرگز بیرون نبوده است — بلکه نفس سرکش، تکبر و بی‌اعتدالی درون ما بوده است.
ما برادر را با نگاه شک نگرستیم، و به موجب آن دشمن را فرصت تدبیر دادیم.
اما اکنون وقت بازگشت است.

رحمت الهی هنوز بسته نشده، و زخم امت هنوز چنان ناسور نگردیده است که قابل علاج نباشد.
اگر امروز با صبر، عدل و محبت گام برداریم، آن خدای یاری‌گر ما در بدر و حنین، باز هم یار و وصل‌کننده ما خواهد بود.

آیین محبت را برگزیریم نه کینه را؛
حلم را برگزیریم نه غضب بی‌پایان را؛
و بار گذشته را از دوش خود برداریم تا سپیده‌دمی تازه پدید آید که در آن نه پاکستان تنها باشد و نه افغانستان منزوی — بلکه هر دو همچون دو بال یک امت واحد، به پرواز درآیند.
آخرین فریاد صدای عدالت این است:

از خود آغاز عدالت کنیم،
محبت را دستور کار خود سازیم،
و به پروردگار و عده دهیم که از امروز به بعد نه علیه برادر، که برای امت یک‌دل خواهیم بود.
«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (الأنبياء: 92)
این قوم شما قوم واحدی است؛ و من پروردگار شمایم، پس مرا پرستید.



این دفتر، پیش‌درآمدی است به نام امت — برای آن دل‌هایی که هنوز از گرمی ایمان زنده‌اند.
نویسنده: یک قلم‌دار شرمسار اما امیدوار
(سمیع الله ملک)

فلسفه جنگ و حکمت صلح

سیاست و قدرت در جنگال دشمن

وقتی شرایط جهان رو به وخامت می‌رود، قلم تاریخ نیز شروع به پرتاب تیر در سکوت می‌کند. در اینجا ما از دورانی می‌نویسیم که چهره جنگ تغییر کرده است - دورانی که در آن آهنگ‌های جنگ نه باتوپ و شمشیر، بلکه با امواج الکتریکی و پرندگان خودکار خوانده می‌شوند. هنوز سربازانی روی زمین هستند، اما هوا توسط بال‌های آهنین پرنده و قاتلان خاموش اداره می‌شود. در جبهه نظامی، مردان کمتر صحبت می‌کنند و ماشین‌ها بیشتر صحبت می‌کنند؛ پهپادها، موشک‌های کروزر و سلاح‌های خودکشی به "قلم" جدید میدان نبرد تبدیل شده‌اند.

وزارت دفاع اسرائیل رازی را فاش کرده است که قبلاً فقط در مورد آن گمانه‌زنی می‌شد: هند از سلاح‌های ساخت اسرائیل در درگیری‌ها علیه پاکستان استفاده کرده است. در تشدید اخیر، دولت اسرائیل رسماً اذعان کرده است که در جریان عملیات هند (که در رسانه‌ها به عنوان عملیات سیندور شناخته می‌شود)، هند از سیستم‌های تسلیحاتی ساخت اسرائیل استفاده کرده است - که در آن موشک‌های باراک-۸ به طور خاص نامگذاری شده و برخی مهمات/پهپادهای غنیمتی مانند هاروپ یا هاروپ-مانند نیز در میدان نبرد مستقر شده‌اند. این فقط مسئله‌ی تأمین سلاح نبود، بلکه یک سیگنال استراتژیک بود - اینکه هند و اسرائیل از نظر نظامی آنقدر به یکدیگر نزدیک هستند که سلاح‌های طرف مقابل می‌تواند مستقیماً علیه دشمن یکی استفاده شود. این اعتراف نه تنها اطلاعات فنی است، بلکه گواهی بر یک رابطه‌ی دفاعی بین‌المللی است که مفهوم سنتی خصومت را تغییر داده است - زمانی که یک طرف ثالث در همکاری دفاعی مستقیم با طرف دیگر ظاهر می‌شود.

این یک چالش مضاعف برای پاکستان بود که از یک سو با دشمن سنتی خود هند و از سوی دیگر با فناوری اسرائیل روبرو بود. این واقعیت، پویایی استراتژیک منطقه را تغییر داد و برنامه‌ریزان دفاعی پاکستان را مجبور به واکنش فوری کرد. پاکستان با بهترین توانایی‌ها و برنامه ریزی‌های خودریک جبهه بادودشمن حيله‌گر جنگيد و سرانجام، هنگامی که شکست سرنوشت دشمن بود، از پدرش ترامپ درخواست کمک کرد و پس از درخواست کمک، مدال آتش‌بس را بر سینه خود گذاشت و اکنون به جایزه صلح نوبل امیدوار است.

این اعتراف اسرائیل نشان می‌دهد که روابط نظامی فراتر از مرزهای جغرافیایی است؛ تجهیزات، تجربیات و فناوری جنگی نیز به کالاهای مبادله تبدیل شده‌اند. این فرضیه قدیمی را که میانجی در جنگ بین دو کشور بی‌طرف می‌ماند، متزلزل کرد - ارتباط نزدیک امروز با یک تولیدکننده سلاح مدرن نشان می‌دهد که مرزهای سنتی جنگ تغییر کرده است.

ارتش هند راه‌اندازی اسکادران‌های جدید پهپاد/پهپاد را برای سازماندهی نیروی انسانی خود تسریع کرده است. سوال این است که آیا "گردان پهپاد" جدید ارتش هند، رویای برتری است یا یک مزیت موقت؟ و "پهپادها" سلاح‌های جنگی هوایی بدون سرنشین هستند که خدمه یا مسافر حمل نمی‌کنند. آنها "پهپاد"های خودکار یا وسایل نقلیه کنترل از راه دور هستند. آنها می‌توانند برای مدت طولانی در سطح کنترل شده‌ای از سرعت و ارتفاع پرواز کنند و در جنبه‌های مختلفی نقش داشته باشند. به اصطلاح "گردان پهپاد" به عنوان یک واحد رزمی دائمی سازماندهی می‌شود که در آن پهپادهای حسگر، مهاجم و انتحاری گرد هم می‌آیند و

اهداف عملیاتی هماهنگ به آنها داده می‌شود. هدف این بخش در ارتش هند، که "گردان پهپاد" نامیده می‌شود، استفاده از پهپادها نه تنها به عنوان دستگاه‌های نظارتی، بلکه به عنوان واحدهای حمله مستقیم نیز هست. این گردان به حسگرهای پیشرفته، لینک‌های داده زنده و پهپادهای انتحاری مسلح مجهز خواهد شد که تحت کنترل مستقیم یک مرکز فرماندهی قرار خواهند گرفت. ویژگی این تغییر این است که هر گردان ترکیبی از فرماندهی سریع، «اطلاعات، نظارت، تأیید» و پهپادهای مسلح خواهد داشت که امکان تصمیم‌گیری‌های جنگی را در زمان کمتر و با دخالت کمتر انسان فراهم می‌کند.

به گفته کارشناسان نظامی، این گردان می‌تواند در کوتاه‌مدت برتری ایجاد کند، به‌ویژه اگر دشمن سیستم مؤثری برای انهدام یا متوقف کردن این پهپادها نداشته باشد. با این حال، جنگ‌های پهپادی فقط مربوط به ماشین‌ها نیست، بلکه مربوط به اطلاعات الکترونیکی و داده‌های بلادرنگ نیز می‌شود - جایی که پاکستان از قبل شروع به بهبود قابلیت‌های خود کرده است و طبق منابع موثق، پاکستان قبلاً با سرنگونی موفقیت آمیز پهپادهای هارپون اسرائیلی در جنگ اخیر پاکستان و هند، تخصص خود را در این فناوری ثابت کرده است. حال سوال این است که آیا آماده‌سازی هند برای این واحد پهپادی جدید، به آن در زمینه نظامی برتری می‌دهد؟

از نظر فنی، گردان‌های پهپادی می‌توانند یک مزیت موقت ایجاد کنند - به‌ویژه زمانی که دفاع دشمن ناکارآمد است یا جنگ الکترونیکی ناکافی دارد. اما برتری واقعی به تعداد، آموزش، شبکه‌های فرماندهی و کنترل و هوشیاری دشمن (رادار، جنگ الکترونیک "سی‌ثوئی ایس آر" بستگی دارد. همه این ابزارها مفاهیم به هم پیوسته‌ای در عملیات نظامی هستند، به‌ویژه آنهایی که مربوط به اطلاعات، نظارت و شناسایی "آئی ایس آر" هستند. رادار (تشخیص و فاصله‌یابی رادیویی) سیستمی است که از امواج رادیویی برای تشخیص اشیاء و تعیین برد، زاویه یا سرعت آنها استفاده می‌کند. جنگ الکترونیک "ای‌ڈبلیو" استفاده از انرژی الکترومغناطیسی و هدایت‌شده برای کنترل طیف الکترومغناطیسی، از جمله تشخیص، تجزیه و تحلیل و مختل کردن سیستم‌های دشمن و همچنین محافظت از سیستم‌های خودی است "سی‌سی‌ثوئی ایس آر" (فرماندهی، کنترل، ارتباطات، رایانه‌ها، اطلاعات، نظارت و شناسایی) سیستم گسترده‌ای است که این قابلیت‌ها را ادغام می‌کند تا اطلاعات و کنترل لازم برای تصمیم‌گیری مؤثر را در فرماندهان قرار دهد.

تجربه نشان می‌دهد که پهپادهای سیلو در جنگ مبتنی بر پهپاد عالی نیستند؛ آنها به شناسایی، پوشش دفاعی و هدف‌گیری دقیق نیاز دارند. اگر پاکستان از تداخل الکترونیکی سنگین و پدافند هوایی کوتاه‌برد مؤثر استفاده کند، گردان‌های پهپاد ممکن است کمتر مؤثر باشند.

هند، با همکاری متحد خود اسرائیل، یک استراتژی جنگی جدید تدوین کرده است که از گردان‌های پهپاد برای نظارت، کشتار هدفمند، حملات دقیق و اختلال در فرماندهی و کنترل دشمن و حمله مستقیم به پاکستان از طریق حملات انتحاری به اهدافی مانند رادارها، سایت‌های موشکی و پایگاه‌های نظامی با پهپادهای هارپون استفاده می‌کند. سرمایه‌گذاری در جنگ الکترونیکی، پارازیت، جعل "جی پی ایس" و تداخل فرکانس رادیویی برای اختلال در لینک فرماندهی و ناوبری پهپادها، سپرهای ضد پهپاد کوتاه‌برد، سیستم‌های ضد پهپاد مانند سپر ضد پهپاد اسپایدر و رهگیری جنبشی، اصلاح پدافندهای ایرباس میان‌برد و پایین‌برد، استقرار سریع پرتابگرهای متحرک. اما پاکستان در آمادگی کامل خود برای اقدامات متقابل برای زیر نظر داشتن دقیق همه این اقدامات دشمن، خودکفا است. در این راستا، اقدامات گردان پهپادهای هندی و اقدامات متقابل نیروهای پاکستانی نیز رو به افزایش است، گویی برای اولین بار در جنگ آینده، موفقیت و شکست به جای جنگ در زمان صلح، در فضای هوایی تعیین خواهد شد. در این راستا، در جنگ پهپادی مورد انتظار، پاکستان با اعلام اولین استفاده از حق خود از منظر رصد مراکز حساس دشمن

و دفاع پیشگیرانه در اهداف خاص در زمان مناسب، تمام تدارکات مخفی و علنی گردان پهپادهای هندی را برای انجام وظایف مهم خود به دقت زیر نظر داشته و در رسانه‌های بین‌المللی اعلام کرده است که مناطق شرقی هند را انتخاب خواهد کرد که در آن از کار انداختن رادار و سیستم فرماندهی دشمن به عنوان یک اقدام فوری، اولویت اول خواهد بود.

پاکستان در برابر این امر، یک استراتژی سه جانبه اتخاذ کرده است. جنگ الکترونیک، پارازیت فرکانس رادیویی و جعل برای "کور کردن" پهپادهای دشمن، سیستم‌های مقابله با پهپاد که شامل سلاح‌های ضد پهپاد کوتاه‌برد است که پهپادها را در هوا سرنگون می‌کند و حملات پدافند هوایی چندلایه، لایه‌های دفاعی میان‌برد و کوتاه‌برد که پهپادها یا موشک‌ها را قبل از نزدیک شدن نابود می‌کنند.

هند پهپادی به نام حیران دارد. این پهپاد در مسافت‌های طولانی پرواز می‌کند و مخفیانه قلمرو دشمن را بررسی می‌کند، درست مانند کرکسی که از آسمان طعمه خود را زیر نظر دارد. این پهپاد یا از خارج سفارش داده می‌شود یا با اجازه بیگانگان ساخته می‌شود. سپس نوبت به هاروپ می‌رسد، این پهپاد یک جاسوس معمولی نیست، بلکه یک سرباز انتحاری است - پهپادهای انتحاری که با سیگنال‌های رادار هدف قرار می‌گیرند، ابتدا هدف را پیدا می‌کنند، سپس مستقیماً به سمت آن می‌روند، به آن برخورد می‌کنند و منفجر می‌شوند. یک پهپاد دیگر "ایم کیو 9 ریپر" که می‌تواند نه ساعت‌ها، بلکه یک روز کامل در آسمان بماند. همچنین با هدف‌گیری بسیار دقیق، آن را رصد و در صورت لزوم حمله می‌کند.

علاوه بر این، هند در حال توسعه گروهی از پهپادهای کوچک است که با هم در آسمان پرواز می‌کنند و دشمن را احاطه می‌کنند، مانند دسته‌ای از پرندگان که در مزرعه فرود می‌آیند. بسیاری از این پهپادها اکنون با کمک اسرائیل در هند ساخته می‌شوند و برخی از آنها صرفاً کاربردی هستند، یعنی به سبک انتحاری.

پاکستان پهپاد براق خود را دارد که موشک حمل می‌کند و می‌تواند اهداف را مستقیماً در هر کجا که دستور داده شود، هدف قرار دهد. سپس شهر-۲ و شهر-۳ وجود دارند که در فواصل متوسط پرواز می‌کنند و دشمن را زیر نظر دارند و در صورت لزوم می‌توانند سلاح نیز پرتاب کنند. واحدهای ضد پهپاد "امارات متحده عربی" که برای نابودی دشمن در هوا طراحی شده‌اند. همه این پهپادها در مؤسسات خود مان مانند "جی آئی ڈی ایس" و سایر مراکز دفاعی توسعه یافته‌اند، به اصطلاح، آنها شاهین‌های هوایی خودمان هستند که می‌توانند چشمان خود را به دشمن نشان دهند.

هاروپ یک سلاح خودکار است که شبیه پهپاد است و پهپاد هاروپ نیز قاتل خاموش نامیده شده است. اما در واقع یک سلاح انتحاری متحرک است. می‌تواند ساعت‌ها بالای هدف پرواز کند و هنگامی که هدف مورد نظر ظاهر می‌شود، مستقیماً به آن ضربه می‌زند. به دلیل اندازه کوچک و دید کم در رادار، تشخیص آن دشوار است. این پهپاد نزدیک به زمین و با سرعت کم پرواز می‌کند که رادار را فریب می‌دهد. این پهپاد از یک الگوریتم تشخیص هدف خودکار استفاده می‌کند که دخالت انسان را کاهش می‌دهد.

پاکستان ادعا کرد که نه تنها چندین پهپاد هارپون را منهدم کرده، بلکه تعدادی را نیز به سلامت به زمین آورده و نرم‌افزار و فناوری حسگر آنها را تجزیه و تحلیل کرده است. اگرچه خسارات و بقایای آنها اغلب از بین می‌رود، اما معدود پهپادهایی که به سلامت فرود می‌آیند برای بازیابی و تحقیقات فنی مهم هستند - زیرا می‌توانند نرم‌افزار، ناوبری و فناوری حسگر را تقلید کنند. گزارش‌های حقیقت‌یاب و بیانیه‌های نظامی این ادعا را تقویت کرده‌اند، اما تحقیقات و تحلیل‌های مستقل مبتنی بر عکس‌ها، علاوه بر تأسیسات نظامی پاکستان، منتشر شده است که نشان می‌دهد پاکستان نه تنها با موفقیت بیش از ۶۹ پهپاد هارپون و سایر



پهپادها را منهدم کرده است و نشان دادن لاشه آنها به رسانه‌های بین‌المللی در محل، گواه محکمی بر این موضوع است، بلکه ادعای پاکستان مبنی بر فرود ایمن برخی از آنها بر روی زمین و تجزیه و تحلیل نرم‌افزار و فناوری حسگر آنها برای توسعه فرمولی برای نابودی آنها، مشکلات زیادی را برای اسرائیل و هند افزایش داده است، زیرا اسرائیل ادعا کرده است

که حتی پیشرفته‌ترین سیستم آمریکایی قادر به شناسایی پهپادهای هارپون نیست.

اخیراً، سپهبد احمد شریف چو دری، رئیس روابط عمومی ارتش پاکستان (آئی ایس پی آر) در مصاحبه‌ای با بلومبرگ به وضوح اهداف جنگی پاکستان در جنگ بعدی هند و پاکستان را اعلام کرد و گفت که پاکستان در اعمال حق دفاع پیشگیرانه خود، از ابتکار عمل دریغ نخواهد کرد. بیانیه‌های نظامی به روشنی نشان داد که در صورت حمله بزرگ، پاکستان قابلیت‌های دفاعی و واکنشی خود را به شرق هند گسترش خواهد داد. این بیانیه دو جنبه دارد: از یک سو، پیامی از بازدارندگی و از سوی دیگر، راهبردی برای ایجاد اضطراب در دشمن است.

باید به خاطر داشت که گزارش‌های روزنامه‌نگاری و بیانیه‌های نظامی گاهی اوقات به تهدیدهای سیگنال‌هایی اشاره می‌کنند که نشان دهنده درک جنگ یا نیروی تلافی‌جویانه است. اگر پاکستان سیگنال عمومی مبنی بر "هدف قرار دادن شرق هند" داده باشد، باید آن را در دو زمینه درک کرد

(الف) بیان تلافی به عنوان نوعی بازدارندگی؛

(ب) پیامی سیاسی - ابزاری سیاسی برای ایجاد ترس در دشمن و هشدار به جهان خارج. در عمل، قوانین بین‌المللی، پیچیدگی‌های منطقه‌ای و بازدارندگی هسته‌ای چنین تصمیماتی را محدود می‌کنند. با این حال، از نظر نظامی، تمرکز پاکستان بر منطقه شرقی ممکن است به این معنی باشد که این کشور اهداف برد، قابلیت‌های هوایی و موشکی خود را به گونه‌ای پر خواهد کرد که در صورت لزوم، بتواند با دقت حمله تلافی‌جویانه انجام دهد. (این مرحله به اظهارات شفاهی، خلاصه‌های استراتژیک و مطالعات دفاعی بستگی ندارد، اما پاکستان در این زمینه با امکانات مدرن کاملاً آماده است.)

حال اجازه دهید مقایسه‌ای فنی و عملی از هلیکوپترهای آپاچی آمریکایی مورد استفاده هند و اسرائیل و هلیکوپتر چینی "زیڈ10ایم" را در مقابل شما قرار دهیم تا قدرت و کارایی این سلاح جنگی را درک کنید.

هلیکوپتر چینی "زیڈ10ایم ای" موتور قدرتمندی دارد و در هوای گرم عملکرد خوبی دارد. این هلیکوپتر مجهز به موشک‌های ضد تانک، توپ‌ها و راکت‌های متوسط است. دارای رادارها، حسگرهای مدرن و زره قوی است که ایمنی را افزایش می‌دهد. این هلیکوپتر نه تنها نسبتاً ارزان، تعمیر آسان و متناسب با نیازهای پاکستان است، بلکه مهندسان پاکستانی نیز نقش مهمی در توسعه آن دارند.

در حالی که هلیکوپتر آپاچی (ایالات متحده) موتوری مناسب برای همه شرایط آب و هوایی دارد. این بالگرد مجهز به موشک‌های مدرن، توپ‌های بزرگ و سیستم‌های موشکی است. دارای سیستم راداری و دفاع الکترونیکی پیشرفته است. گران است، اما سال‌هاست که آزمایش شده و قابل اعتماد است. برای پاکستان، بالگرد چینی "زیڈ10ایم ای" نتیجه عملی یک انتخاب عملی است - با توجه به زمین محلی،

قابلیت‌های لجستیکی و محدودیت‌های دسترسی به روسیه/ایالات متحده، یک راه حل مناسب ارائه می‌دهد. اما پیروزی واقعی در خلبانان، شبکه و هماهنگی نهفته است، نه فقط جزئیات فنی هواپیما.

به نظر می‌رسد انتخاب بالگرد چینی "زیڈ10 ایم ای" در استراتژی دفاعی پاکستان نتیجه برخی انگیزه‌های عملی باشد.

دسترسی محدود به سلاح‌های غربی (به ویژه آمریکایی)، روابط دفاعی رو به رشد با چین، سهولت هزینه و تعمیر و عملکرد مناسب برای الزامات ضربتی/دفاع متقابل. گزارش‌های متعددی بیان کرده‌اند که با نیازهای پاکستان تطبیق داده شده است - تنظیم حسگر، ارتقاء رادیا تور/موتور و سیستم‌های فیلتر برای عملیات ساحلی/بیابانی اضافه شده است.

بالگرد چینی که برای زمین و بودجه پاکستان مناسب‌تر است، "زیڈ10 ایم ای" است، در حالی که آپاچی از نظر فناوری پیشرفته و تجربه جنگی جلوتر است. در شرایط فعلی، بالگرد چین انتخاب بهتری برای پاکستان در نظر گرفته می‌شود. با این حال، در آخرین جنگ هند و پاکستان، هند با حضور هواپیمای فرانسوی رافال، شعارهای بزرگی مبنی بر برتری خود در منطقه سر داده بود، اما وقتی زمان آن فرا رسید، تکبر هند در هم شکست و تمام جهان دید که شاهین‌های پاکستانی نه تنها بال‌های خود را از خاک خود منفجر کردند، بلکه با "قفل" فنی بیش از دوازده هواپیما، پیامی از تخصص خود به جا گذاشتند که تحلیلگران دفاعی در سراسر جهان و در نهایت رافال را متحیر کرد.

رئیس شرکت نه تنها مجبور شد به نابودی هواپیمای خود در مقابل رسانه‌های جهانی اعتراف کند، بلکه با گفتن اینکه ما هواپیما را فروخته‌ایم، شجاعت جنگیدن را نداریم، چهره دولت سنگین مودی را نیز سیاه کرد.

مقایسه فنی فقط داده‌های سریع نیست؛ بلکه ایدئولوژی و مبانی سیاسی نیز هست. فناوری غربی (آمریکا، اروپا) به طور سنتی، وفاداری بالا، تجربه طولانی و زنجیره تأمین جامعی را فراهم می‌کند. فناوری چینی در طول دهه گذشته به سرعت پیشرفت کرده است - کم‌هزینه، با سازگاری محلی و قابلیت ارتقاء سریع. در نتیجه، فناوری غربی اغلب پیچیده‌تر، اثبات‌شده‌تر و بادوام‌تر در میدان نبرد است. فناوری چینی به تدریج در بسیاری از زمینه‌ها، به ویژه در مورد قیمت و بومی‌سازی، در حال رقابت است. علاوه بر این، هنگام خرید سلاح از ایالات متحده و غرب، ترس از پیامدهای سیاسی و همچنین راهی برای تضعیف استقلال سیاسی وجود دارد که بر تصمیمات مربوط به ثبات ملی نیز تأثیر می‌گذارد. اما این مورد در مورد چین صدق نمی‌کند. بنابراین، فناوری غربی مدت‌هاست که آزمایش شده و از کیفیت بالایی برخوردار است، اما گران است. فناوری چینی به سرعت در حال توسعه است، نسبتاً ارزان و در سفرهای سازی برای مشتری انعطاف‌پذیر است. برای پاکستان، مدل‌های چینی از هر دو جنبه سیاسی و مالی قابل قبول هستند و یک کشور همسایه همیشه یک انتخاب عالی برای تحویل است.

سیاست‌ها و اقدامات اقتصادی ترامپ، هند را بر آن داشته است تا به دنبال متحدان جایگزین باشد. روابط تجاری و دفاعی با چین و چشم‌انداز خرید انرژی و تسلیحات از روسیه افزایش یافته است. واکنش ایالات متحده احتمالاً ترکیبی از فشار و مذاکره خواهد بود، اما هند سعی خواهد کرد استقلال استراتژیک خود را حفظ کند.

سناریوی فعلی: پیچیدگی‌های دیپلماتیک و اقتصادی اخیر - از جمله تعرفه‌ها/تحریم‌های اعمال شده بر هند توسط دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده - تنش‌های جدیدی ایجاد کرده است. چنین سیاست‌های

فشار اقتصادی به عاملی برای دهلی تبدیل شده است تا به قدرت‌های دیگر (چین، روسیه) نزدیک‌تر شود، به ویژه در زمانی که هند نیز به دنبال انرژی (نفت روسیه)، تجهیزات دفاعی و فرصت‌های تجاری است. تحلیلگران عموماً معتقدند که بلافاصله پس از تصمیمات تجاری غیرمنتظره ترامپ، مودی شروع به پاسخگویی به تماس‌های روسیه و چین کرده و همچنین اعلام کرده است که قرارداد خرید تسلیحات ایالات متحده را به تعویق خواهد انداخت. اما سوال این است که آیا روسیه و چین حاضرند در شرایط فعلی به هند کاملاً اعتماد کنند؟ آیا روسیه می‌تواند دوباره به هند نزدیک شود؟

روابط روسیه و هند، به ویژه در بخش‌های دفاعی و انرژی، تاریخی است. روسیه، منبع اصلی تسلیحات و سوخت هند، می‌تواند به سرعت اعتماد را به دست آورد - مشروط بر اینکه منافع استراتژیک دو کشور همسو باشد. با این حال، هند مشتاق خواهد بود که استقلال استراتژیک خود را برای مقابله با واکنش‌های بیشتر ایالات متحده حفظ کند؛ این کشور همچنان تلاش‌های پنهانی را برای اطمینان دادن به ایالات متحده انجام می‌دهد که احتمالاً واکنش کامل کوتاه‌مدت خواهد بود.

اما دو مسیر ممکن برای واکنش ایالات متحده وجود دارد (الف) فشار اقتصادی/نظامی بیشتر، (ب) مذاکرات دیپلماتیک و نزدیک. سیاست‌های اخیر دولت ترامپ نشان می‌دهد که واشنگتن می‌خواهد سیاست‌ها را از طریق فشار تغییر دهد، اما سیاست جهانی و منافع چندجانبه نیز علیه آن عمل خواهند کرد. در نتیجه، هند زمینه‌ای معتدل اما نگران‌کننده و نامطمئن پیدا خواهد کرد که در آن عزم خود را برای استقلال حفظ کند یا موقتاً به دنبال متحدان جایگزین باشد.

هدف از کل این مقاله فقط جمع‌آوری اخبار نیست، بلکه من سعی کرده‌ام معنای فرهنگی، فکری و سیاسی پشت هر خبر نظامی را کشف کنم. من سعی کرده‌ام کلمات را با چنان تمدنی تزئین کنم که نه تنها آگاهی‌بخش باشند، بلکه قلب و وجدان را نیز تکان دهند. سادگی شکاکانه مقاله و رنگ اسلامی آن نیز با حال و هوای دیدگاه تاریخی همراه شده است - به طوری که خواننده بداند این جنگ فقط رویارویی سلاح‌ها نیست، بلکه برخورد ایده‌هایی است که با در دست داشتن طنابی از سوالات مربوط به حاکمیت، اعتماد استراتژیک و مرزهای اخلاقی، به دنبال طعمه خود می‌گردد.

در نهایت، توصیه‌های مختصری برای سیاست و دفاع: پاکستان باید به سرعت در جنگ الکترونیک و فناوری «مقابله با امارات متحده عربی» سرمایه‌گذاری کند. برای بازگرداندن صلح منطقه‌ای، فعال نگه داشتن میانجیگری و سازوکارهای بین‌المللی ضروری است. واکنش‌های نظامی باید آخرین راه حل نسبت به گزینه‌های سیاسی باشد. خوداتکایی باید از طریق تولید محلی و مهندسی معکوس تجهیزات دفاعی ترویج شود تا محدودیت‌های خارجی بلافاصله بر توانایی دفاعی کشور تأثیر نگذارد. در عین حال، باید در نظر داشت که هیچ کس دوستی آمریکا را بهتر از ما نمی‌شناسد. پیشنهاد همکاری در بلوچستان برای جستجوی نفت باید نه یک بار، بلکه صد بار مورد بررسی قرار گیرد.

یکشنبه، ۱۷ آگوست ۲۰۲۵ء

مقدمه‌ای بر بیت المقدس

اذان هوشیاری

آنگاه که سرزمین انبیا، آن وادی مقدسی که پیام‌آوران توحید را در آغوش خود پرورده بود، گرفتار چنگال توطئه‌ها گردد؛ آن‌گاه که دیوارهای قبله نخستین، رنگین از خون مظلومان شود؛ و پژواک اذان در هیاهوی انفجار بمب‌ها خاموش گردد؛ تاریخ دیگر تنها روایتی در اوراق کهنه نیست، بلکه به مرثیه‌ای جاودانه بدل می‌گردد.

دولت صهیونیستی اسرائیل، خنجرى ست فرو رفته در قلب خاورمیانه؛ خنجرى که هر تپش دل را به بندگی می‌کشانند و هر نفس را در زنجیر ستم امپریالیسم محصور می‌سازد. تأسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸، زخمی است که پیوسته از آن خون می‌چکد؛ ناسوری در پیکر امت اسلامی که هر لحظه شعور جمعی امت را به لرزه در می‌آورد.

این سطور، نه تنها يك بیان تاریخی‌اند، بلکه فریادی است بیدارباش، آکنده از درد کربلا و انعکاس صریح شمشیر صلاح‌الدین ایوبی.

حمایت از تأسیس وطن قومی برای یهودیان در سرزمین مقدس فلسطین، در حقیقت تبلور سیاست استعماری بریتانیا بود؛ سیاستی که در آن، غصب زمین بومیان توسط مهاجران بیگانه، نه گناهی که حکمت سیاسی شمرده می‌شد. این اعلامیه، پیامی آشکار به مسلمانان عرب و تمامی جهان اسلام بود: ای اهل قبله! استعمار، اکنون بر خاک دینی و تاریخی شما، بازیچه‌های سیاسی خواهد ساخت، بی‌آنکه شرمی در دل یا قانونی در دست داشته باشد.

وقتی که استعمار، به نام انسانیت، آزادی انسان‌ها را سلب کند، این نه مصلحت، بلکه ورشکستگی فکری و دیکتاتوری تمدن است. درباره‌ی چنین ستمگران، قرآن کریم هشدار می‌دهد:

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَنَمَسْكُمُ النَّارُ ۖ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ (هود، آیه ۱۱۳)

و به ستمکاران اندکی تمایل نکنید که آتش شما را فرا خواهد گرفت، و جز خدا هیچ یار و یاورى نخواهید داشت، و سپس یاری نخواهید شد.

تأسیس اسرائیل، صرفاً مسئله‌ی جغرافیای سیاسی نبود؛ بلکه تضاد تمدن‌ها، روانشناسی دینی، مطامع استعماری و ترفندهای سیاسی در قالب افسانه‌ای خونین به قلم تاریخ نگاشته شد. پشت پرده‌ی این تأسیس، قرن‌ها توطئه، نژادپرستی دینی و وعده‌های استعماری پنهان بود. این رویداد، همانند خنجرى در قلب امت اسلامی فرو رفت؛ خنجرى که هنوز تیغ‌ه‌اش در عمق جان اسلام در حرکت است.

فلسطین، آن سرزمینی که همواره ماوای پیامبران بود، اکنون به دست استعمار صهیونیستی سپرده شد. آری، تنها ۳۸ کلمه‌ی سحرآمیز اما مسموم و شوم، در قالب «اعلامیه بالفور»، توانست سرنوشت ملتی را واژگون سازد. این اعلامیه که توسط آرتور جیمز بالفور، وزیر امور خارجه بریتانیا در دوم نوامبر ۱۹۱۷ نگاشته شد، نه يك مکاتبه‌ی عادی، بلکه آغاز نقشه‌ای شیطانی بود، تا پس از فروپاشی خلافت عثمانی، امت اسلام را تکه‌تکه و اراده‌ی سیاسی آن را از هم بگسلند.

آن نامه چنین بود:

(متن کامل اعلامیه بالفور)

۲ نوامبر ۱۹۱۷، وزارت امور خارجه، بریتانیا

به حضور عالی جناب لرد روچیلد،

(نماینده جامعه یهودیان بریتانیا)

محترم!

مایلم به شما اطلاع دهم که دولت اعلی حضرت با نظر مساعد به تأسیس یک وطن ملی برای قوم یهود در فلسطین می نگرند، و تمام سعی خود را در راه تحقق این هدف مبذول خواهد داشت، مشروط بر آنکه هیچ گونه لطمه ای به حقوق مدنی و دینی جوامع غیر یهودی ساکن در فلسطین و نیز به حقوق و موقعیت سیاسی یهودیان در سایر کشورها وارد نیاید. از شما تقاضا دارم که این اعلامیه را به آگاهی فدراسیون صهیونیستی برسانید.

با نهایت احترام،

آرتور جیمز بالفور

وزیر خارجه بریتانیا

همین ۳۸ واژه، مرزی شد در نقشه ی جهان اسلام که خاورمیانه را در آتش افکند و وحدت امت اسلامی را به لرزه انداخت. این نه تنها يك اعلامیه بلکه تجلی استبداد استعماری بود در لباس قانون. آنکه خود را امیر تمدن می خواند، چگونه برای خاکی که نه ملك او بود و نه موروث، وعده ی وطن به دیگری داد؟ این همچون کسی است که قفلی را به کسی هدیه دهد بی آنکه مالك در را شناخته باشد.

خط بالفور، در نگاه اول، شاید تنها یادداشتی رسمی از يك وزیر استعمارگر باشد، اما در عمق خود، سندی است که نه تنها نقشه های سیاسی را دگرگون کرد، بلکه وجدان بشریت را نیز به چالش کشید. این مکاتبه، نغمه ای بود شیطانی که بر روی صفحه ی تاریخ همچون خطی از آتش نگاشته شد؛ آتشی که هنوز شعله اش از خانه های بیت المقدس سر بر می آورد.

در آن روز، نه فقط يك قلم بر کاغذ رفت، بلکه شمشیری در سینه ی عدالت فرو شد. يك قوم، از خانه و کاشانه ی خویش ریشه کن شد، بی آنکه صدای مظلومیت شان به گوش مدعیان حقوق بشر رسد. این همان «تمدن مدرن» بود که حق را به بهای زور تفسیر کرد و ظلم را در لباس سیاست، مشروعیت بخشید.

جهان اسلام، که هنوز زخم زوال خلافت عثمانی را بر تن داشت، با این ضربه ی تازه، دچار بحران هویتی و وحدتی گشت. آیا در این جهان پر ادعا، انصاف چنین معنی می شود که ملت های مظلوم، برای رضایت خاطر اقلیت مهاجری، آواره گردند؟

آری، خط بالفور، تنها وعده ای به صهیونیست ها نبود؛ بلکه علامتی بود از آغاز قرن ی پر از خون، اشک، تبعیض و اشغال. این اعلامیه، نه از روی خیرخواهی، که از دل نقشه ای عمیق و تاریک بیرون آمد؛ نقشه ای که بنیاد آن بر چهار ستون ظلم استوار بود:

1- جهل جوامع مسلمان نسبت به نقشه های پشت پرده

2- سیاست بازی استعمار و تفرقه میان ملل اسلامی

- 3- سوء استفاده از عواطف دینی قوم یهود
4- تبدیل فلسطین به مرکز سلطه‌ی جهانی از طریق دولت صهیونیستی
و این همه، در سایه‌ی سکوت سازمان‌های بین‌المللی و چشم‌پوشی نهادهای مدعی عدالت به اجرا در آمد.

این اشغال سرزمین، تنها از نظر جغرافیایی نبود؛ بلکه تجاوزی بود بر فرهنگ، بر هویت، بر تاریخ، و بر خاطره‌ی مشترک انبیا. فلسطین، نه تنها سرزمینی است، بلکه «صفحه‌ای مقدس» است در کتاب آسمانی بشر.

در آینه‌ی قرآن، سرزمین انبیا را چنین می‌یابیم:
سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (الإسراء، آیه ۱)

پاک و منزّه است آن ذات که بنده‌اش را شبانه از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد؛ همان مسجدی که پاک و منزّه است آن ذات که بنده‌اش را شبانه از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد؛ همان مسجدی که اطراف آن را پر از برکت کردیم تا آیات خود را به او بنمایانیم. همانا او شنوا و بیناست.

این آیه، نه تنها معراج پیامبر خاتم را توصیف می‌کند، بلکه قداست آن خاک را نیز تا ابد مهر می‌زند. چگونه می‌توان سرزمینی را که آیات خداوند در آن تجلی یافته، به دست آنان سپرد که از آغاز، با نور وحی دشمنی داشتند؟

و اما جهان اسلام، اگر امروز خاموش باشد، فردا نه تنها بیت المقدس، که مکه و مدینه نیز در معرض معامله خواهند بود. این يك فرياد بيداری است، همچون صدای اذان در سپیده‌دم، که می‌گوید:
فلسطین، آزمون غیرت امت است؛ و بیت المقدس، سنگ محک وفاداری مسلمانان به تاریخ وحی و وجدان است.

در برابر این خنجر، شمشیر سکوت را شکستن لازم است. زمان آن رسیده است که جهان اسلام، از زیر آوار تفرقه بیرون آید، و همان‌گونه که صلاح‌الدین، بیت المقدس را با صبر و صلابت باز پس گرفت، این امت نیز عزت خود را با آگاهی، اتحاد و اراده، بازیابد.

اعلامیه بالفور، فریادی بود که در دل تاریخ نیش زد؛ اما ما، وارثان قرآن و سنت، باید فریاد حق را از نو سر دهیم. ما باید بفهمیم که فلسطین تنها مسئله‌ی سیاسی نیست، بلکه بخشی از روح امت اسلام است. اگر دل در گرو وحی داریم، اگر میراث ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم‌السلام را پاس می‌داریم، باید بیت المقدس را نه تنها آزاد، بلکه مقدس نگاه داریم. و این تنها با بازگشت به ایمان، علم، وحدت، و اراده‌ی مقاومت میسر است.

با خواندن آن سی و هشت واژه‌ی زهر آگین از بیانیه‌ی بالفور، دل، بی‌اختیار به دفتر آه‌های تاریخ گام می‌نهد؛ جایی که واژه‌ها از شمشیرها تیزتر و از فتواها کارگرت‌رند. این، تنها اعلام همدلی نبود، بلکه حکمی بود برای بی‌وطنی جغرافیایی یک امت؛ فرمانی که به نام سیاست، اما به تیغ استبداد، ملتی را از سرزمین آباء و اجدادی‌اش رانده و مهاجری را بر تخت او نشاند.

بریتانیا، که خود را سردار جهان متمدن می‌دانست، چگونه بر زمینی که نه مالک آن بود و نه مدعی قانونی‌اش، و عده‌ی وطن به قومی داد که تنها از دور آن خاک را می‌نگریست؟ این، همانند آن است که کسی

کلیدی را به دیگری هدیه دهد بی آنکه قفلش به او تعلق داشته باشد یا حتی رضایت صاحبخانه را طلب کرده باشد.

این بیانیه، سر آغاز آن بود که امپریالیسم غرب، پشت نقاب دین، معامله‌گر منافع خود شود. همین اعلان، سنگِ نخستِ آن دیوار بلند بود که جهان را به دو قطب زبانی و دینی تقسیم کرد؛ آغاز آن جدال تمدن‌ها که در سینه خاکِ فلسطین شعله‌ور گشت.

این نامه، نه نشانی از خیرخواهی، که سندی از آغاز خیانتِ فرهنگی بود؛ جایی که تمنای یک قوم، با خون قوم دیگر معامله شد. در ظاهری مهربان، کلامی از خیر و شفقت داشت؛ اما در باطن، نامه‌امضاشده‌ای بود برای محو ملّتی مظلوم و تحققِ رؤیای استعمارگرایانه‌ی ملّتی دیگر.

بریتانیا، پس از فروپاشی خلافت عثمانی، فلسطین را در چنگال قدرت خود گرفت و از آن، گلخانه‌ای ساخت برای آبیاری اندیشه‌های صهیونیستی. خط بالفور، در ظاهر، سندی دیپلماتیک بود؛ اما در باطن، شبکه‌ای پیچیده از سیاست استعماری بریتانیا، لابی صهیونیستی و وضعیت جنگی متفقین در خلال جنگ جهانی اول را به هم پیوند می‌داد.

در آن هنگام، خلافت عثمانی رو به زوال می‌رفت و بریتانیا در پی آن بود که خاورمیانه را به مستعمره‌ی خود بدل سازد. برای تحکیم مواضعش در جنگ، نیاز به حمایت یهودیان، به‌ویژه در ایالات متحده، داشت. پس این وعده‌نامه، هدایایی بود که با هدف خریدن پشتیبانی قدرت‌مندان یهود، بسته‌بندی شد.

این سطور، در ظاهر لبریز از اخلاق‌اند، اما حقیقتاً پرده‌ای ضخیم از ریاکاری‌اند که نتوانست برهنگی استعمار را پنهان سازد. وعده بریتانیا برای حفظ حقوق عرب‌ها، تنها مُسکّنی بود موقت؛ نه سرزمین نگاه داشته شد، نه کرامت، نه حقوق. ضمانتی بود برای خواباندن وجدان جهانی، نه برای بیدار کردن عدل.

چه می‌توان گفت؟ تدبیری اخلاقی بود که فتنه‌ای درونی را در پوششِ قداست عرضه داشت. برای یهودیان، وطن؛ و برای فلسطینیان، صبر، قناعت و فراموشی.

در پرتو این وعده، تنه‌ایک راه روشن شد: راه مهاجران. و تاریکی نصیب وارثان سرزمین گشت. آنان که از ابتداداران خاک بودند، در این اعلامیه، "غیریهودیان" خوانده شدند—گویارواحی خاموش، نه صاحبان خانه.

تضمین مشروطی که برای آنان داده شد، همچون سایه‌ای موهوم بود؛ انگار نه طرف قرار دادند، که مهمانان غریبه‌ای‌اند که لطفاً در آفتاب نسوزند.

این، بازتاب طرز تفکری ریاکارانه است، جایی که اراده قوی، برتر از حق و اخلاق و قانون دانسته می‌شود. این نه عدل، که فریب است؛ نه حفاظت، که خیانت. اگر زمینی به قومی تعلق دارد، تنها همان قوم حق دارد درباره سرنوشت آن تصمیم گیرد؛ نه داور استعماری بی‌ریشه.

در بیانیه بالفور، یهودیان از حقوق بین‌المللی برخوردار شدند، آن هم بی‌قید و شرط؛ اما فلسطینیان، تنها با عبارات مبهم و تفسیرپذیر تسکین یافتند. این دوگانگی، خود گواهی‌ست بر تعصب استعماری و دستور کار خاصی که از پیش تنظیم شده بود.

در یک سو، وعده‌هایی روشن و محکم برای یهود؛ و در سوی دیگر، واژگانی تیره، مشروط، و پرابهام برای فلسطینیان. انصاف در لباس نفاق، و تمدن در جامه تجاوز.

در اینجا، تضاد فلسفی عجیبی نهفته است؛ تضادی که تنها سیاست‌ورزی نفاق‌آلود غرب می‌تواند آن را بیافریند. گویا بیانیه می‌گوید: آری، برای یهودیان چتر آرامش؛ و برای فلسطینیان، آغوش طوفان. وعده‌ای از آتش برای یک سو، و تسلی‌خاطری ابری برای سوی دیگر.

و این همان برتری نژادی نهفته در ذهن غرب است؛ همان برتری‌ای که پیش از جنگ جهانی دوم، جهان را به آتش کشید، و پس از آن نیز، خاکسترش را به شرق پاشید. امروز هم، همین معیار دوگانه در سیاست‌های سازمان ملل، در قوانین حقوق بشر، و در روایت رسانه‌های غربی دیده می‌شود.

عجیب‌تر آن که تنها مسلمانان نیستند که با دولت صهیونیستی مخالف‌اند؛ بلکه گروهی از یهودیان نیز، تأسیس اسرائیل را نوعی عصیان دینی می‌دانند. فرقه‌ای چون "نتوری کارتا" بر این باورند که تأسیس دولت یهودپیش از آمدن مسیح موعود، خلاف شریعت و نافرمانی نسبت به پروردگار است.

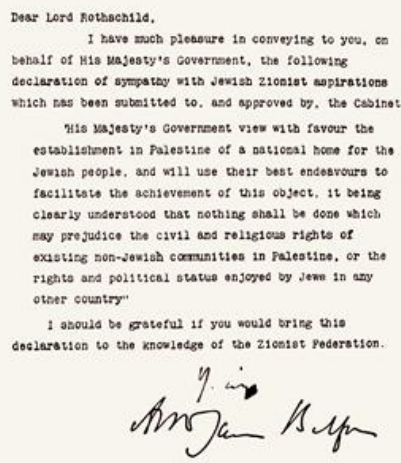
اما صهیونیسم سیاسی، با سوءاستفاده از ایمان دینی، چنین القا کرد که اسرائیل نه تنها یک خواست سیاسی، بلکه وظیفه‌ای دینی‌ست. به این ترتیب، دین را نیز در اسارت منافع سیاسی خویش گرفتند.

نکوهش یهودیان در اروپا صرفاً به تعصب نسبت دادن، جفاست به تاریخ. یهودیان در بسیاری از سرزمین‌های اروپایی، بابت بهره‌گیری از تسلط مالی، سودخواری و نفوذپنهانی در ساختار دولت‌ها، خشم اکثریت‌ها را برانگیختند.

اخراج‌های مکرر در آلمان، فرانسه، لهستان و روسیه، غالباً نه از سر تعصب کور، بلکه به دلیل نزاع‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بود؛ نزاعی که همان فتنه‌گری‌ست که قرآن بارها از آن یاد کرده است: **وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا... (سوره مائده، بخشی از آیه ۶۴) و آنان در زمین فساد می‌افکنند.**

یهودیان، در زمان فشار اقتصادی بر خلافت عثمانی، پیشنهاد کردند که در قبال پرداخت بدهی‌های خلافت، فلسطین را به عنوان وطن یهودی در اختیار گیرند. اما **سلطان عبدالحمید ثانی**، در اوج تهدیدها، با قاطعیتی تاریخی، پاسخ داد:

«من دولت خود را همچون سطلی شیر نمی‌فروشم! و زخم‌های بدنم را با نمک صهیونیسم نمی‌پوشانم.» این رد، نه تنها موضعی سیاسی، بلکه تجلی غیرت ایمانی و وفاداری به شرافت اسلامی بود. آن پیشنهاد، پیچیده در طومار رد گردید، و خلافت تا واپسین دم، شرافت سرزمین انبیا را نفروخت.



اکنون باید پرسید: آیا اسرائیل تنها پناهگاهی برای یهودیان است؟ یا دژ نظامی همیشگی استعمار، در قلب سرزمینی لبریز از نفت و امکانات؟ حقیقت آن است که اسرائیل، نه برای آرامش منطقه، که برای مراقبت از منافع نظامی و اقتصادی آمریکا در خاورمیانه تأسیس شد.

نه صلح خواسته‌شان بود، نه عدالت؛ تنها یک پایگاه نظامی، یک سرباز کرایه‌ای که امت اسلامی را به نزاع داخلی وادارد، تا منابع

منطقه تاراج گردد. یک نگهبان همیشگی که هر طلوعی را در مشرق زمین خاموش کند، پیش از آن که خورشید بیداری، از افق سر برآورد.

در سایه حضور نامرئی ولی ملموس اسرائیل، غرب نه تنها بازار تسلیحات خویش را در خاورمیانه مستقر ساخت، بلکه مشتریان دایمی برای صنایع دفاعی اش نیز پدید آورد. این دولت یهود، با قراردادهایی که با بزرگترین بازارهای تسلیحات جهانی بست، منطقه را به صحنه‌ای پیوسته از نبرد و آشوب مبدل کرد. جنگ‌ها شعله‌ور گشت، پیمان‌ها دریده شد، خون در هر سو جاری گشت، اما بازار اسلحه همچنان گرم و پررونق باقی ماند.

دولت‌های مسلمان، یا به زعم ارباب سیاست "ملت‌های ناپایدار"، با تهدید و ارعاب، به زانو درآمدند و ثروت‌های خویش را در آستانه صنایع نظامی غرب نثار کردند. لابی‌های یهودی، خصوصاً سازمان‌هایی (کمیته امور عمومی آمریکا و اسرائیل)، همچون اختاپوس، شریان‌های سیاسی، رسانه‌ای، AIPAC چون بانکی، و حتی صنعت سینمای غرب را در چنگال گرفته‌اند؛ تا جایی که کنگره آمریکا و مجالس پارلمانی اروپا نیز بی‌اراده در پی فرمان‌های پنهان این نهادها گام برمی‌دارند.

اکنون کار بدانجا رسیده که ایالات متحده نه تنها سالیانه میلیاردها دلار یاری مالی به اسرائیل می‌دهد، بلکه سیاست‌های راهبردی اش را نیز با رأی و رضایت تل‌آویو همسو می‌سازد. گویا هر شاخه از قدرت، در اسارت شبکه‌های یهودی‌ست. دیگر سخن از استقلال نیست؛ اسرائیل اکنون نه تنها دولت‌ها را به اسارت می‌گیرد، بلکه سازمان ملل، این نماد ظاهری عدالت جهانی، را نیز به عروسکی بی‌جان در نمایش صهیونیسم بدل ساخته است.

در سال ۱۹۵۶ میلادی، هنگامی که اسرائیل با پشتیبانی بریتانیا و فرانسه بر مصر تاخت، بحران سوئز تنها بزنگاهی بود که رئیس‌جمهور وقت آمریکا، آیزنهاور، با اعمال فشار، اسرائیل را به عقب‌نشینی واداشت. اما آن روز، آمریکا همچنان استقلال رأی داشت و از اعتماد به نفس امپریالیستی بهره‌مند بود. امروز، اوضاع دگرگون گشته؛ مراکز تصمیم‌گیری نه در کاخ سفید، بلکه در لابی‌های نیویورک و واشنگتن جای دارند — و آمریکا دیگر اسیر صهیونیسم شده است.

آیا وجود اسرائیل تنها یک فوبیا بود که بر دل حاکمان خلیج تحمیل شد؟ آیا این شبح، ابزار سلطه آمریکا بر دولت‌های عرب گشت؟ هر قرارداد نظامی، هر خرید تسلیحاتی، همه در سایه این ترس رخ داد. این نمایش، که ظاهرش نبرد است اما باطنش تبانی، هدفی جز وابسته نگاه داشتن امت اسلامی ندارد؛ تا مبدا بیدار شوند، تا هماره دستشان دراز باشد سوی بیگانگان.

در این میان، چین، با استراتژی آرام اما پیگیر خود، صفحه جدیدی در خاورمیانه گشود. سیاست‌های اقتصادی پخته چین، حکام خلیج را به افقی نو کشاند. بر خلاف دیکته‌های یک‌جانبه آمریکا، چین با شعار «عدم مداخله و منافع مشترک»، در دل دولت‌های عربی جا باز کرد. اکنون، سرمایه‌گذاری‌های چینی، وام‌های نرم و احترام به حاکمیت، آنان را به بازنگری در روابط سنتی‌شان با غرب واداشته است. این تعادل نوین، فرصتی است که امت مسلمه باید آن را مغتنم شمارد.

میانجی‌گری چین در حل بحران یمن میان ایران و عربستان، نه تنها دستاوردی دیپلماتیک بلکه لحظه‌ای تاریخی بود. این آشتی، که با رهبری بی‌طرفانه پکن محقق شد، چین را به عنوان نیرویی معتمد در عرصه جهانی مطرح ساخت؛ و همین امر، سلطه دیرپای آمریکا را به لرزه انداخت. چین دیگر تنها شریک

اقتصادی نیست، بلکه بازیگری مؤثر در دیپلماسی نیز محسوب می‌شود. برای آمریکا، این یک زنگ خطر است، و بعید نیست که در آینده واکنشی قاطعانه نشان دهد.

سفر ترامپ به عربستان، با قراردادهایی بالغ بر ۴۰۰ میلیارد دلار، تنها معامله‌ای اقتصادی نبود، بلکه اوج فشار سیاسی آمریکا را نمایان ساخت. این قراردادهای، خزانه‌های عربی را به خدمت اقتصاد نیمه‌جهان آمریکا درآورد و توازن سیاسی منطقه را دگرگون ساخت.

پیمان‌های ابراهیمی، فصلی تازه از سازش است؛ جایی که هویت اسلامی، در پای منافع سیاسی قربانی می‌گردد. گرچه عربستان هنوز به طور رسمی اسرائیل را به رسمیت نشناخته، اما روند مذاکرات و فشارهای پشت پرده، از نزدیکی قریب‌الوقوع حکایت دارد. توافقات مخفیانه و سیاست چانه‌زنی، پرده از آینده‌ای می‌برد که در آن اسرائیل، دیگر غاصب نخواهد بود، بلکه شریک استراتژیک شمرده می‌شود.

غزه، این جراحات باز امت اسلامی، جایی که پیکر پاک کودکان بیش از اسباب‌بازی‌ها بر زمین می‌افتد، امروز به‌مثابه «بهشت گردشگری» در چشم‌انداز طراحان غربی تصور می‌شود — اما بهشتی که عطرش از گور فلسطینیان برمی‌خیزد. خلع سلاح حماس، تحویل نوار غزه به تشکیلات خودگردان، و استراتژی اقتصادی‌سازی مقاومت، همگی بخشی از پروژه‌ای است که قصد دارد روح قیام را دفن کند.

آیا تعجب‌آور نیست که اسرائیل — قدرتی اتمی با مرکز هسته‌ای دیمونا که دهه‌هاست فعال است — تا کنون از سوی هیچ نهاد بین‌المللی پاسخگو قرار نگرفته است؟ نه آمریکا، نه اروپا، و نه حتی سازمان ملل. این همان اسرائیل است که در ۱۹۸۱ میلادی، با حمله بر راکتور اوسیراک عراق، قوانین بین‌المللی را زیر پا نهاد، اما غرب، آن را نه "ترور دولتی" بلکه «اقدام پیشگیرانه» نامید! در مقابل، هنگامی که ایران برنامه هسته‌ای‌اش را صرفاً در جهت انرژی صلح‌آمیز گسترش می‌دهد، با تحریم، حمله، و توطئه‌های پنهان روبه‌رو می‌شود — و این، عیان‌ترین شاهد بر معیارهای دوگانه و دشمنی با اسلام است.

چین امروز، پیوندهای محکمی با دولت‌های خلیج، به‌ویژه عربستان، ایران و امارات برقرار کرده است. چین روزانه ۱/۷۶ میلیون بشکه نفت از عربستان وارد می‌کند، و علیرغم تحریم‌های آمریکا، همچنان از ایران نیز نفت خریداری می‌نماید — گاه به صورت غیرمستقیم. مشارکت در بندر بندرعباس، توسعه جابهار، و طرح‌های مشترک در انرژی و ترابری، همه گویای اتحادی عمیق‌اند.

در کشاکش پنهان و نیمه‌آشکار میان ایران و اسرائیل در سال‌های اخیر، سکوت معنادار چین و روسیه، تحلیل‌گران جهانی را متعجب ساخت. این سکوت، هم برخاسته از سیاست توازن در منطقه است، و هم به سبب الزام‌های اقتصادی. چین مایل نیست هیچ‌یک از طرفین را برنجانند، و روسیه، درگیر جنگ اوکراین، مجال اظهار موضع ندارد.

باوثوق منابع، آمریکا بر آن شد تا به منظور کاهش تنش‌ها میان ایران و اسرائیل، پاکستان را به عنوان واسطه‌ای نرم و دل‌پذیر به صحنه آورد. سیاست خارجی پاکستان، که همواره با رعایت تعادل و حفظ جایگاه خود در جهان اسلام و داشتن پیوندهای مستحکم با ایران و کشورهای عربی آمیخته است، آن را به کاندیدای شایسته‌ای برای چنین نقشی مبدل ساخته است. اما باید گفت که این نقش تاکنون غیرعلنی و محدود به حوزه دیپلماسی پنهان و پشت پرده بوده است.

در روزگار اخیر، ترامپ بر هند، با وضع تعرفه ۲۵ درصدی بر واردات، خط بطلان کشید و با هشدار نسبت به قراردادهای نظامی و معدنی هند با روسیه و چین، صراحتاً نشان داد که واشنگتن از سیاست دوگانه دهلی‌نو به هراس افتاده است. از یک سو هند خود را شریک راهبردی آمریکا می‌خواند و از سوی دیگر روسیه خریداری کرده و در واردات فلزات کمیاب از چین سهم S-400 دیگر سلاح‌های دفاعی است. آن هند، که در محافل جهانی در صف متحدان آمریکا قرار دارد، در میدان عمل به خاموشی همسویی با قدرت‌های شرقی ادامه می‌دهد. این دوگانگی اکنون برای آمریکا قابل تحمل نیست و بی‌تردید در آینده نزدیک هزینه‌های دیپلماتیک سنگینی را به هند تحمیل خواهد کرد.

این تنها رویداد تاریخی نیست، بلکه مرثیه‌ای است بر ناتوانی جمعی و بی‌حسی ما. اسرائیل صرفاً یک دولت نیست؛ بلکه تجسم ذهنیت استعماری، نماد ریاکاری مذهبی و جلوه‌ای زنده از بربریت سیاسی است. هنوز فرصت باقی است که امت اسلامی زنجیرهای اسارت فکری را گسسته و با هوشی نوین برخیزد؛ وگرنه تاریخ بار دیگر مرثیه زوال ما را بر صفحات خود خواهد نگاشت. ای اهل ایمان! آیا قرآن را نخوانده‌اید که خداوند شما را به بیداری در برابر دشمنان فرمان می‌دهد؟ آیا خاک بیت‌المقدس ندای بیداری نمی‌کشد؟ وقت آن رسیده که از خواب غفلت برخیزیم. این نوشتار تنها بازگویی تاریخ نیست، بلکه ندای اذان بیداری است؛ آن اذانی که دل‌ها را به تلاطم اندازد، بت‌های بردگی را شکسته و امت را بار دیگر به یک ملت واحد مبدل کند. وگرنه سرنوشت ما همان خواهد بود که پروردگار در حق قوم‌ها فرموده است:

وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ
و بچشید عذاب سوزان را» (سوره آل عمران، آیه ۱۰۶)

اعلان بالفور همان خنجر کاغذی بود که روح فلسطین را شکافت. این اعلان صرفاً همدلی استعماری نبود؛ بلکه معامله‌ای ننگین تاریخی بود که سرزمین یک ملت را بهای بی‌وطنی ملت دیگر ساخت. اگر زبان قرآن را وام بگیریم، شاید همین بس باشد که گوید:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ، أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ
(البقرة: ۱۱-۱۲)

و چون به آنان گفته شود که در زمین فساد نکنید، می‌گویند: ما فقط اصلاح‌کنندگانیم. آگاه باشید که آنها «خود فاسدانند، ولی نمی‌فهمند.

اعلان بالفور سندی است که زخمی عمیق را بر صفحه کاغذ ثبت کرد و آن را حکم دنیای متمدن قلمداد نمود. این اعلان نه تنها بنیان‌گذار اشغال غاصبانه سرزمین فلسطین بود، بلکه نمادی شد از زوال سیاسی، انحطاط فرهنگی و ستم جهانی در جهان اسلام. امروز، پس از گذشت یک قرن، پژواک این اعلان نه فقط در خرابه‌های غزه شنیده می‌شود، بلکه سایه‌هایش در آسمان قدس نیز محسوس است.

اگر عدالت جهانی را ارج می‌نهیم، باید اعلان بالفور را به عنوان یک خطای تاریخی پذیرفته و از مضمرات آن آگاه شویم؛ وگرنه تاریخ تکرار خواهد شد و هنوز هم پژواک آن در زخم‌های ما طنین‌انداز است.

از حدیث نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز غفلت نشود که فرمود:

مَنْ أَعَانَ عَلَى قَتْلِ مُسْلِمٍ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ، لَقِيَ اللَّهَ مَكْتُوبًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ: يَأْسُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ
هر کس به کشتن مسلمانی با نصف کلمه‌ای کمک کند، در قیامت نامه‌ای بر پیشانی‌اش نوشته شده است که «از رحمت خدا ناامید است.

باشد که این کلمات، پژواک صدای بيداری و بازگشت به عزت و کرامت حقيقي امت اسلامي باشد، تا در پرتو حکمت الهی و عزت دینی، راه رهایی را بيابيم و سرفرازانه در میان ملل بایستيم.

چهارشنبه، ۲۰ آگوست ۲۰۲۵

رگ گردن میهن معامله نخواهد شد

شطرنج سیاست و بساط تقدیر

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ: و تاملی توانید نیرو و واسطه‌های آماده برای نبرد با آنها آماده کنید (الانفال: 60) این فقط یک دستور قرآنی نیست، بلکه پیامی ابدی برای هر ملتی است که ارزش شرافت و بقای خود — را می‌شناسد. سیاست جهانی امروز به نقطه‌ای رسیده است که سرنوشت ملت‌ها نه تنها در میدان‌های نبرد، بلکه در راهروهای سفارتخانه‌ها، نردبان‌های اقتصادی و دیوارهای اتحادها نیز نوشته می‌شود. این زمانی است که طوفانی جدید در فضای شبه قاره در حال شکل‌گیری است - و این طوفان فقط یک تندباد نیست، بلکه تندبادی است که خیمه‌های سست را در هم می‌شکند و دیوارهای قلعه‌های محکم را سخت می‌کند. تاریخ گواه است که وقتی ملت‌ها منابع قدرت خود را بیدار می‌کنند، حتی بزرگترین امپراتوری‌های جهان در برابر آنها تعظیم می‌کنند.

در سناریوی آشفته عصر حاضر، جایی که سرنوشت ملت‌ها در یک لحظه معکوس می‌شود و نبردها در پشت پرده‌های ضخیم دیپلماسی انجام می‌شود، فصل جدیدی نوشته شده است. شخصیت‌های اصلی این فصل، مردان میدانی هستند که نگاهشان از قید زمان و مکان رهاست و پاهایشان حتی در مه شرایط، جهت را تشخیص می‌دهند.

در همین سناریو، فصل جدیدی اخیراً آغاز شده است. لرزشی خارق‌العاده در هوای دهلی احساس شد، زمانی که صدایی از دادگاه‌های نظامی خود هند برخاست که امنیت کشور تنها بازی تفنگ و مهمات و لبه شمشیر نیست، بلکه قدرت اقتصاد، بینش سیاسی و اعتماد مردم، دیوارهای قلعه آن هستند. طوفانی در دهلی نو به پا شد، زمانی که صدایی خارق‌العاده از محافل نظامی خود هند بلند شد. این صدا که از محافل نظامی دهلی برخاسته است، غیرمعمول نیست. ژنرال‌های سابق و فعلی ارتش هند به وضوح گفتند که امنیت کشور فقط وظیفه توپ و شمشیر نیست، بلکه مرهون هماهنگی سیاست و اقتصاد و اعتماد مردم است.

این پیام به دادگاه‌های دولت مودی رسید، جایی که غرور قدرت سعی در سرکوب صدای حقیقت دارد. این جمله به گوش‌های جدی دولت مودی رسید - دولتی که مست از غرور قدرت خود، حتی نمی‌تواند صدای صفوف خود را تحمل کند. این هشدار مستقیماً به دربار نارندرا مودی، نخست‌وزیر هند، رسید، جایی که خودخواهی سیاسی راه فراری ندارد.

در همین حال، فیلد مارشال ژنرال عاصم منیر، فرمانده ارتش پاکستان، از دومین سفر خود به ایالات متحده در یک ماه و نیم گذشته بازگشته است. این فقط یک سفر ملاقات نبود - بلکه اعلام بازسازی روابط بود. این سفر نشانه‌هایی از تحول در روابط بین دو کشور را نشان داده است. شرکت ژنرال منیر به عنوان مهمان ویژه در مراسم پر سر و صدای تغییر فرمانده در ستاد فرماندهی مرکزی ایالات متحده در تامپا، جلوه‌ای از موج جدیدی از نزدیکی و همکاری نظامی بود. این دیدار فقط یک تبریک نظامی نبود، بلکه نشانگر اعتماد جدید، ارتباطات جدید و مسیرهای جدید بود. شرکت او به عنوان مهمان ویژه در مراسم تغییر فرمانده در ستاد فرماندهی مرکزی ایالات متحده در تامپا، نشانه افزایش اعتماد بین دو کشور بود. در آنجا، ژنرال مایکل کورلا از نقش ژنرال پاکستانی که جان تازه‌ای به روابط نظامی پاکستان و آمریکا بخشید، تقدیر کرد. استقبال و ادای احترام از ژنرال عاصم منیر به عنوان مهمان ویژه و ژنرال مایکل کورلا، اعلام این بود که پاکستان نقشی قوی، باوقار و پویا در صحنه جهانی ایفا می‌کند.

"و لا تَحْشِنُوا و لا تَحْزِنُوا و أَنْتُمْ الْعُلُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ"
(مطمئن باشید! ضعف نشان ندهید و غمگین نشوید، شما برتر خواهید بود، اگر مؤمن باشید)

گزارش بلومبرگ این دیدار را نه تنها یک دیدار نظامی، بلکه نقطه عطفی در سفر "بازسازی" توصیف کرد. گزارش بلومبرگ این دیدار را نقطه عطفی در بازسازی روابط توصیف کرد و این دیدارها برای قرار دادن روابط پاکستان و آمریکا در مسیری پایدار و مثبت است. گزارش بلومبرگ اعلام کرد که این دیدار نقطه عطفی با بُعدی جدید است. این تلاشی برای قرار دادن روابط در مسیری پایدار و مثبت است - و توافقات تجاری احتمالی در آینده می‌تواند افق جدیدی را برای اقتصاد پاکستان بگشاید.

خود فیلد مارشال منیر گفت که این دیدارها تلاشی برای قرار دادن روابط در مسیری سازنده، پایدار و مثبت است و توافقات تجاری احتمالی با ایالات متحده در آینده می‌تواند در را به روی سرمایه‌گذاری‌های سنگین بگشاید. و همچنین امید سرمایه‌گذاری سنگین در قالب توافقات تجاری را در خود دارد که چیزی کمتر از یک نعمت برای اقتصاد پاکستان نیست.

این خبر خوب جای خود را دارد، اما ابرهای خطر نیز در افق وجود دارد. با وجود همه این تب و تاب‌های دیپلماتیک، آسمان منطقه خالی از هیچ ابر طوفانی نیست و آرام نیست. هشدار واضح ژنرال منیر واضح بود که هند منطقه را به آستانه یک جنگ خطرناک رسانده است و پاکستان به هرگونه تجاوزی پاسخ خواهد داد. هشدار او فقط یک شعار احساسی نیست، بلکه واقعیت‌های میدانی را منعکس می‌کند. او یادآوری کرد که کشمیر «مسئله داخلی» هند نیست و هرگز نخواهد بود. این یک دستور کار بین‌المللی ناقص است، سخنان او نشان دهنده عزم قائد اعظم محمد علی جناح است، زمانی که گفت: «کشمیر رگ گردن پاکستان است».

ژنرال منیر در سخنرانی خود در ستاد فرماندهی مرکزی ایالات متحده، ادعای هند مبنی بر تبدیل شدن به «رهبر جهان» را صرفاً یک توهم خواند و همچنین روشن کرد که در عمل مشغول خرابکاری در صلح منطقه است.

در واقع، هند بزرگترین منبع بی‌ثباتی در منطقه است. او گفت که موفقیت‌های اخیر دیپلماتیک و امنیتی ما نتیجه رحمت خداوند متعال، تلاش‌های جمعی ملت، دوراندیشی رهبری سیاسی و حرفه‌ای بودن نیروهای مسلح پاکستان است. اکنون سوال این نیست که آیا ما قیام خواهیم کرد یا نه، بلکه سوال این است که با چه سرعت و با چه میزان نیرو قیام خواهیم کرد.

در همین حال، دروغ دیگری از سوی هند، دولت مودی را در جامعه بین‌المللی شرم‌نده کرد، جایی که رئیس نیروی هوایی هند، مارشال ارشد هوایی ای-پی-سینگ، سه ماه بعد ادعا کرد که هند حداقل شش هواپیمای پاکستانی را در جریان تنش بین هند و پاکستان در ماه مه سرنگون کرده است. لازم به ذکر است که هند هنوز هیچ مدرک عکس یا ویدیویی از سرنگونی هیچ هواپیمای پاکستانی ارائه نکرده است. از سوی دیگر، سپهبد احمد شریف، مدیر کل روابط عمومی ارتش هند "آئی ایس پی آر"، در یک کنفرانس مطبوعاتی ادعا کرد که از پنج هواپیمای سرنگون شده نیروی هوایی هند، «سه فروند هواپیمای رافال، یکی جنگنده میگ-۲۹ و دیگری هواپیمای سوخو» بوده‌اند. لازم به یادآوری است که بی‌بی‌سی و ریفای سه ویدیوی مشابه را که ادعا می‌کردند بقایای دیده شده در آنها مربوط به یک هواپیمای رافال ساخت فرانسه است که توسط نیروی هوایی هند استفاده می‌شود، تأیید کرده بود. بی‌بی‌سی و ریفای از موقعیت جغرافیایی

یکی از این ویدیوها دریافت که این ویدیو از باتیندا در ایالت پنجاب هند گرفته شده است. در این ویدیو، پرسنل یونیفرمپوش در حال جمع‌آوری بقایای یک جت جنگنده نشان داده می‌شدند. از سوی دیگر، یک اندیشکده معتبر چینی نه تنها اظهارات فرمانده نیروی هوایی هند را سه ماه بعد مضحک خواند، بلکه آن را با شواهد محکمی رد کرد و اکنون حتی کارشناسان دفاعی جهانی نیز این خبر جعلی را تحقیر جدیدی برای مودی می‌دانند. در بحبوحه همه اینها، در حالی که شبکه جهانی سازمان اطلاعاتی هند "را" در حال افشاشدن است، همزمان نقشه‌های شوم سازمان اطلاعاتی هند "را" نیز آشکار می‌شود - حوادثی مانند قتل یک رهبر سیک در کانادا، پرونده هشت افسر نیروی دریایی در قطر و کولیوشان جادهاو نمونه‌های زنده‌ای از این موضوع هستند و قتل یک رهبر سیک در کانادا، پرونده هشت افسر نیروی دریایی در قطر و فصل وحشتناک کولیوشان جادهاو شواهد زنده‌ای از این موضوع هستند.

در 18 ژوئن 2023، هاردیپ سینگ نیجار، رهبر سیک‌ها، در پارکینگ یک گوردوارا در شهر ساری، بریتیش کلمبیا به ضرب گلوله کشته شد. سازمان‌های امنیتی کانادا تحقیقاتی را بر اساس احتمال دخالت مأموران دولت هند آغاز کردند. نخست وزیر جاستین ترودو به شدت به این حادثه واکنش نشان داد و خواستار همکاری هند شد. نخست وزیر اعلام کرد که سازمان‌های اطلاعاتی کانادا بر اساس ادعاهای معتبر مبنی بر اینکه مأموران دولت هند ممکن است در این قتل دست داشته باشند، در حال تحقیق هستند. در سال ۲۰۲۴، پلیس کانادا سه نفر - که به عنوان شهروندان هندی الاصل شناسایی شدند - را به ظن دست داشتن در قتل دستگیر کرد. تحقیقات همچنان ادامه دارد.

این امر به سرعت روابط دوجانبه را تیره کرد - دو کشور نمایندگان دیپلماتیک خود را مبادله کردند - هند کارکنان دیپلماتیک کانادا را اخراج کرد و کانادا کمیسر عالی هند را اخراج کرد. آژانس جاسوسی کانادا این قتل را سطح جدیدی از فشار و انتقام فراملی توصیف کرد و هند را به دخالت خارجی متهم CSIS کرد. استرالیا، بریتانیا و ایالات متحده نیز نگرانی خود را ابراز کردند و از هر دو کشور خواستند که به مذاکرات ادامه دهند.

در اوت ۲۰۲۲، قطر هشت افسر سابق نیروی دریایی هند را که به ظن جاسوسی برای اسرائیل به اعدام محکوم شده بودند، دستگیر کرد. طبق گزارش رسانه‌ها، آنها برای اسرائیل جاسوسی می‌کردند. محکومیت توسط دادگاه بدوی شوک شدیدی برای هند بود. وزیر امور خارجه اس- جایشانکار و رئیس نیروی دریایی با استفاده از تمام مجاری قانونی و دیپلماتیک، خواستار عفو اتباع هندی در این پرونده شدند. در دسامبر ۲۰۲۳، دادگاه تجدیدنظر قطر حکم را متوقف کرد و حکم اعدام را به حبس‌های مختلف کاهش داد. هفت نفر از افسران سپس در فوریه 2024 به هند تبعید شدند. با این حال، حکم دقیق هنوز در دست بررسی است.

کولیوشان جادهاو، جاسوس سابق هندی، در سال 2016 در بلوچستان (پاکستان) دستگیر و به اتهام قتل و توطئه به دلیل مشارکت در حمایت از فعالیت‌های تروریستی به اعدام محکوم شد. در طول محاکمه، او در رسانه‌ها به مشارکت خود در اقدامات تروریستی و کشتار صدها نفر در پاکستان اعتراف کرد. این پرونده پس از اعتراف به تلفات گسترده در میان شهروندان پاکستانی، بحث جهانی در مورد حقوق بشر بین‌المللی و شفافیت قضایی را برانگیخته است، در حالی که هند دستگیری و محاکمه او را غیرقانونی خوانده است. این پرونده بحث حقوقی پیچیده‌ای را در دادگاه‌های بین‌المللی و محافل حقوق بشر برانگیخته است.

این سه حادثه - (1) قتل نیجار، (2) پرونده افسران نیروی دریایی در قطر و (3) پرونده کولیوشان جادهاو - همگی شامل آژانس اطلاعاتی هند "را" یا سوءظن‌های منتسب به آن می‌شوند و هر کدام لرنه‌های دیپلماتیکی

هیچ قدرتی در
جهان نمی‌تواند
کشمیر را از
پاکستان جدا کند



را در سطح جهانی ایجاد کردند که هنوز به طور کامل حل نشده‌ان.

ین سه حادثه بزرگ جاسوسی هند مانند حلقه‌های مختلف یک زنجیر واحد هستند - هر یک با رشته‌های پیچیده دیپلماسی، قانون و سیاست جهانی در هم تنیده شده‌اند.

صحنه اول در آسمان برفی کانادا، جایی که خیابان‌های

بریتیش کلمبیا با خون رهبر سیک‌ها، هاردیپ سینگ نیجار، قرمز شده بود، آشکار می‌شود. وقتی سازمان‌های امنیتی کانادا به بررسی این قتل پرداختند، مأموران دولت هند را در دست خود یافتند. موضوع آنقدر جدی شد که زبان دیپلماسی بین اتاوا و دهلی کنار گذاشته شد و اتهامات شروع به طنین انداز شدن کرد. نمایندگان دیپلماتیک اخراج شدند و این سوال در صحنه جهانی مطرح شد: آیا کشوری که خود را "گورو ویشوا" می‌نامد، پایه و اساس ادعاهای خود را تضعیف می‌کند؟

فصل دوم به آب‌های خلیج فارس مرتبط است. دادگاهی در قطر هشت افسر سابق نیروی دریایی هند را به اتهام "جاسوسی برای اسرائیل" به اعدام محکوم کرد. این تصمیم برای دهلی مانند برق‌آسا بود. دولت هند هر تاکتیکی را در جبهه حقوقی و دیپلماتیک امتحان کرد و سرانجام حکم را تخفیف داد. اما در پس تمام این کارزار، یک یا چند داستان مخفی، و نشانه‌های پنهان سیاست‌های خلیج فارس، حتی امروز نیز برای تحلیلگران همچنان سوال برانگیز است.

سومین و شاید عریان‌ترین حقیقت در غبار بلوچستان دفن شده است - اعترافات کلبوشان جاده‌او، که در آن به برنامه‌ریزی تروریسم در پاکستان به عنوان عامل "را" و از دست دادن جان صدها بی‌گناه اعتراف کرد. دادگاه پاکستان او را به اعدام محکوم کرد و این تصمیم، بحث جدیدی را در مورد قانون و عدالت، حاکمیت و روابط بین‌الملل در سراسر جهان برانگیخت.

بنابر این، این سه حادثه، در مکان‌های مختلف و به طرق مختلف، گواه یک حقیقت هستند - اینکه سازمان‌های اطلاعاتی فقط بازیگران پس‌زمینه در سیاست‌های منطقه‌ای نیستند، بلکه گاهی اوقات ترفندهایی بازی می‌کنند که کل صفحه شطرنج را وارونه می‌کند. و پس از هر ترفند، صفحه شطرنج دیپلماسی، قانون و واکنش جهانی وارد دوران جدیدی می‌شود.

تاریخ جهان گواه این است که وقتی ملت‌ها از پایه عدالت منحرف می‌شوند و در مستی قدرت، متکبرانه عمل می‌کنند، پاهایشان از مسیر مستقیم می‌لغزد. خداوند متعال می‌فرماید: "وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ" (القصص: ۷۷) یعنی در زمین فساد نکنید، زیرا خداوند مفسدان را دوست ندارد (قصص: ۷۷).

هند که آرزوی «گورو ویشوا» شدن را دارد، امروز با دستان پنهان خود، آتش خون، باروت و بی‌اعتمادی را در این منطقه شعله‌ور می‌کند. در آسمان برفی کانادا، لکه‌های خون رهبر سیک‌ها، هاردیپ سینگ نیجار، هنوز گواهی می‌دهند که طرح ظلم هر چه قدر هم مخفی باشد، روزی به روشنایی خورشید می‌رسد. وقتی کانادا در گزارش اطلاعاتی خود به دخالت مأموران هندی اشاره کرد، ملایمت دیپلماسی بین اتاوا و دهلی به تلخی گرایید. سفر اخراج شدند، کلمات مسموم شدند و وجدان جهان زیر سوال رفت که آیا یک دولت دموکراتیک به زبان قتل و ویرانی صحبت می‌کند یا خیر. سپس فصل دیگری از امواج خلیج فارس پدیدار شد، دادگاهی در قطر هشت افسر نیروی دریایی هند را به جرم «جاسوسی برای اسرائیل» به اعدام محکوم کرد.

این تصمیم مانند صاعقه‌ای بر سیاست دهلی فرود آمد. در نهایت، دولت مودی با مداخله شخصی، حکم را کاهش داد، اما این سوال باقی ماند که اگر جرمی وجود نداشته، پس چرا این مداخله؟ و اگر جرمی وجود داشته، پس چرا این عفو؟ تاریخ همیشه این سوالات را به خاطر خواهد داشت.

اما برهنه‌ترین حقیقت در شن‌های بلوچستان پنهان بود، جایی که کلبوشان جادهاو تمام آنچه را که مشخصه یک عامل دشمن است - نقشه‌های تروریستی، قربانی کردن جان بی‌گناهان و نیت برای سلب صلح از پاکستان - از لب‌های خود بیرون ریخت. او به اعدام محکوم شد و این تصمیم نه تنها معیار عدالت را تعیین کرد، بلکه پیامی به جهان فرستاد که پاکستان هیچ تجاوزی را در خاک خود تحمل نخواهد کرد.

ای مردم با بصیرت! این سه حادثه فقط خبر نیستند، بلکه زخم‌هایی بر روح منطقه هستند. این یادآوری است که «باطل» همیشه برای بقای خود به شبکه‌ای از توطئه تبدیل می‌شود، اما پروردگار جهان «حق» را اینگونه وعده داده است

"بَلْ نَقُفُّ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ" (الانبیاء: 18)

یعنی ما حق را بر باطل می‌کوبیم، سرش را می‌کوبد و باطل نابود می‌شود.

فعالیت‌های سازمان اطلاعاتی هند "را" در برابر جهانیان افشا می‌شود - قتل یک رهبر سیک در کانادا، پرونده هشت افسر نیروی دریایی در قطر و داستان‌های کلبوشان جادهاو گواه این موضوع هستند. ژنرال منیر در فرماندهی مرکزی ایالات متحده، ادعای هند مبنی بر «ویشوا گورو» بودن را سراب خواند و گفت که موفقیت‌های ما ثمره یاری خداوند، عزم ملت، بینش رهبری و مهارت نیروها است. سوال این نیست که آیا ما قیام خواهیم کرد یا نه، سوال این است که با چه سرعت و با چه میزان نیرو قیام خواهیم کرد.

درست است که چرخ زمان در چرخش خود بی‌رحم است. لحظه‌ای که ملت‌ها با دست می‌بازند، به باخت قرن‌ها تبدیل می‌شود. امروز که نقشه سیاسی جهان هر ماه با خطوط جدید پر می‌شود، مهره‌های صفحه شطرنج شبه قاره نیز برای یک بازی جدید آماده هستند.

امروز، پاکستان در نقطه‌ای قرار دارد که هر قدم در تاریخ ثبت خواهد شد. این لحظه‌ای است که وعده قرآنی پیش روی ماست: "إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ" (محمد: 7)

«اگر خدا را یاری کنید، او شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را ثابت قدم می‌دارد» (محمد: ۷).

به نظر می‌رسد که مهره‌های شطرنج سیاسی شبه قاره بار دیگر جای خود را عوض می‌کنند. در این برهه از تاریخ، که در یک طرف آن مانورهای بی‌رحمانه قدرت‌نمایی وجود دارد، در طرف دیگر نیز پرتوهای امیدی وجود دارد - به شرطی که عزم ملی، وحدت فکری و بصیرت عملی را شعار خود قرار دهیم. قلم زمان شروع به نوشتن فصل جدیدی کرده است؛ اکنون این در دست ماست که تصمیم بگیریم کلمات آن با چه رنگی و در چه نوری نوشته شوند.

شن‌های زمان در دستان ماست، اگر آنها را محکم نگه داریم، با حروف طلایی به بخشی از تاریخ تبدیل می‌شوند و اگر آنها را از دست بدهیم، به از دست دادن قرن‌ها تبدیل می‌شوند. امروز همه ما در یک صف ایستاده‌ایم - سربازان در مرز، دیپلمات‌ها در تالارهای جهان و شهروندان عادی در قلعه دعاها و عزم خود. این زمان، لحظه آزمایشی برای هر فرد ملت است - تا تصمیم بگیریم که آیا ما فقط نوشته‌هایی در صفحات تاریخ خواهیم بود یا نویسندگان فصل‌های تاریخ. سربازان ما از مرزها محافظت می‌کنند، دیپلمات‌های ما

پرچم اعتبار پاکستان را در تالارهای جهان برافراشته‌اند و ملت باید در یک صف بایستند. این ساعتی است که وعده خداوند متعال پیش روی ماست:

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ. (العمران: 160)

«اگر خدا شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد.» (آل عمران: ۱۶۰)

به یاد داشته باشید! هیچ لحظه‌ای در رودخانه زمان دوباره نمی‌آید. اگر صفوف خود را متحد نکنیم، تاریخ ما را تنها به عنوان یک الگو به یاد خواهد آورد - و اگر متحد شویم، داستان ما به سرودی از ایمان، فداکاری و افتخار برای نسل‌های آینده تبدیل خواهد شد. اقتضای زمان این است که ما نباید صرفاً تماشاگر باشیم، بلکه باید در این بازی که شمشیر ما گواه، سپر ما وحدت و وسیله حمایت ما ایمان است، بازیکنانی باشیم. اگر دولت هند لبه خنجر خود را تیز می‌کند، بیابید فولاد عزم خود را سخت کنیم. این نبرد فقط مربوط به زمین نیست، بلکه مربوط به وجدان است - و تاریخ همیشه نوشته است که حقیقت در نبرد وجدان پیروز است.

بیابید! این زمانی است که همه ما، متحد در زیر سایه یک زبان، یک قلب و یک پرچم، اعلام می‌کنیم که رگ گردن خود را معامله نخواهیم کرد، رگ گردن ما ایمن خواهد ماند، پرچم ما برافراشته خواهد ماند و نسل‌های ما آزادانه نفس خواهند کشید - ما آینده نسل‌های خود را تضمین خواهیم کرد، ما پرچم آزادی خود را برافراشته نگه خواهیم داشت، به خواست خدا - حتی اگر مجبور باشیم هر آزمون زمانی را برای این امر تحمل کنیم.

ای فرزندان سرزمین من! به یاد داشته باشید، ملت‌ها نه تنها با مرزهای خود، بلکه با رویاها و اعتقادات خود زندگی می‌کنند. امروز، پاکستان فقط یک جغرافیا نیست، بلکه یک عهد، یک وعده، یک مأموریت است که بزرگان ما با خون خود نوشته‌اند. ما امانتداران این وعده هستیم و وظیفه ما محافظت از این امانت در برابر هر طوفان زمان است. بسیاری از رنگ‌ها روی نقشه جهان محو شده‌اند، اما رنگی که با فداکاری و ایمان روشن می‌شود هرگز محو نمی‌شود. پس گوش دهید! ما مطیع نخواهیم شد، ما تعظیم نخواهیم کرد، ما متوقف نخواهیم شد - ما پرچم خود را تا آخرین پله شکوه حمل خواهیم کرد. وقتی مورخ زمان درباره این دوران بنویسد، خواهد نوشت: این نسلی بود که رویا نفروخت، سر خم نکرد و سرنوشت میهن خود را با دستان خود با حروف طلایی نوشت.

پاکستان باقی خواهد ماند، پاکستان زنده خواهد ماند و پرچم پاکستان تا روز قیامت بالا خواهد ماند. زنده باد پاکستان!

شنبه، ۲۳ آگوست ۲۰۲۵ء

قداست رأی و فریب قدرت حق رأی؛ امانت یا بازیچه سیاست؟

در هر دوره‌ای از تاریخ بشر، بازی قدرت سعی کرده است کفه ترازوی عدالت اجتماعی را کج کند. وقتی سایه تقلب و سرقت رأی بر عرصه سیاست می‌افتد، نه تنها امید مردم تاریک می‌شود، بلکه چراغ دموکراسی نیز شروع به کم‌نور شدن می‌کند. جایی که کفه عقل و عدالت سنگین می‌شود، تاج حکومت نیز به فریب تبدیل می‌شود.

در هر گوشه‌ای از جهان، قایق دموکراسی همیشه در رودخانه اعتماد عمومی شناور است و دموکراسی با نوروسایه خودمی‌درخشد. جایی که به تضمین اعتماد عمومی و شفافیت دولت تبدیل می‌شود، وقتی تخته‌های این قایق به میخ‌های اعتماد و صداقت متصل باشند، حتی می‌تواند در برابر طوفان‌ها مقاومت کند، اما وقتی شکافی از خیانت در بدنه آن ظاهر می‌شود، فاصله تا ساحل به عمق غرق شدن در لحظات تبدیل می‌شود، در حالی که سایه آن نیز مه و تردید ایجاد می‌کند. - سیاست شبه قاره، به ویژه هند، امروز در آستانه این ترس عمیق ایستاده است.

در روزهای اخیر، ادعاهای تقلب در رأی‌گیری، گنجاندن رأی‌دهندگان جعلی در فهرست‌های انتخاباتی و حذف رأی‌دهندگان واجد شرایط، آگاهی دموکراتیک در سیاست هند را متزلزل کرده است. این موضوع فقط یک جنجال سیاسی نیست، بلکه آینده‌ای است که تصویر تعهد دموکراتیک این کشور بزرگ را آشکار می‌کند. این فقط موضوع آمار انتخاباتی نیست، بلکه داستان اعتمادی است که در یک تکه کاغذ محصور شده و سرنوشت میلیون‌ها نفر را تعیین می‌کند. این لحظه‌ای است که «حق رأی» دیگر فقط یک بند قانونی نیست، بلکه به یک پیمان اخلاقی و تاریخی تبدیل شده است. و هنگامی که این پیمان شکسته می‌شود، پایه‌های دموکراسی به لرزه در می‌آید، مانند فتیله چراغی که در اولین ضربه طوفان سوسو می‌زند.

در زندگی ملت‌ها مواقعی وجود دارد که تصمیم نه در میدان نبرد، بلکه در دادگاه وجدان گرفته می‌شود. هند امروز شاید در آستانه چنین تصمیمی ایستاده است - جایی که از یک طرف چراغ اعتماد عمومی در حال سوختن است و از طرف دیگر بادهای منافع سیاسی مودی حیل‌گر، مصمم به خاموش کردن آن هستند. در این سناریو، ادعاهای تقلب در انتخابات، گنجاندن رأی‌دهندگان جعلی و حذف رأی‌دهندگان واجد شرایط، دیوارهای سیاسی هند را به لرزه درآورده است. این مقاله داستان این درگیری است که در چارچوب اعداد، ادعاها، انکارها و تاریخ، پیش روی خواننده قرار خواهد گرفت - تا هر کس بتواند خود تصمیم بگیرد که کدام طرف حقیقت است و کدام طرف فریب.

اوایل هفته گذشته، طی یک کنفرانس خبری، راهول گاندی، رهبر مخالفان، ادعاهایی را در مورد تقلب انتخاباتی ادعایی حزب بهاراتیا جاناتا "بی جے پی" در چارچوب انتخابات عمومی 2024 مطرح کرد که نه تنها بحث را در سطح ملی تشدید کرد، بلکه علامت سوال‌هایی را در مورد شفافیت سیستم انتخاباتی مطرح کرد. به گفته راهول گاندی، حداقل یکصد هزار رأی‌دهنده جعلی تنها در فهرست رأی‌دهندگان یک حوزه انتخابیه مجلس در کارناتاکا گنجانده شده‌اند، در حالی که برای اولین بار، هزاران نام رأی‌دهنده وجود دارد که به نظر می‌رسد سن آنها بین 80 تا 90 سال است. این ادعا به یک اشتباه سیاسی بلندمدت اشاره دارد که بر حرمت رأی، اساسی‌ترین رکن دموکراسی، تأثیر می‌گذارد. احزاب مخالف، از جمله کنگره، حزب عام آدمی و مجلس اتحاد المسلمین، کمیسیون انتخابات را به تقلب گسترده در فهرست‌های رأی‌دهندگان متهم

می‌کنند. آنها نگرانند که تقلب مشابهی در انتخابات پارلمانی گذشته و چندین انتخابات ایالتی برای ایجاد مزیت ناعادلانه برای حزب حاکم انجام شده باشد. نمونه بیهار به طور خاص برجسته است، جایی که کمیسیون انتخابات تنها سه ماه قبل از انتخابات، فرآیند ویژه‌ای برای بازنگری فهرست‌های رأی‌دهندگان آغاز کرد. این فرآیند که «بازنگری ویژه فشرده» نامیده می‌شود، از ۲۵ ژوئن تا ۲۶ ژوئیه ادامه داشت و تحت آن، مدارکی مانند گذرنامه، شناسنامه و گواهی اقامت از ده‌ها رأی‌دهنده برای اثبات شهروندی آنها درخواست شد.

مخالفان می‌گویند شفافیت این فرآیند زیر سوال است. به گفته سانجی سینگ، نماینده حزب عام آدمی، کمیسیون نام ۵.۶ میلیون رأی‌دهنده را حذف کرد، اما حتی یک رأی‌دهنده جدید را نیز در آن لحاظ نکرد که به وضوح نشان دهنده نیت انتخاباتی است. اسدالدین اویسی، رهبر مجلس اتحاد المسلمین، از مسلمانان، دالیت‌ها و افراد طبقات عقب‌مانده درخواست کرده است که ۱۱ مدرک مورد نیاز را آماده نگه دارند، در غیر این صورت شهروندی آنها ممکن است در معرض خطر باشد.

این فقط یک بازی اعداد نیست، بلکه آزمونی برای اعتماد عمومی، آگاهی دموکراتیک و حقوق اساسی اقلیت‌ها است. در این سناریو، پیچیدگی فکری و ظرافت زبانی سبک نوشتاری به ما می‌آموزد که هر رویداد سیاسی و اجتماعی باید در بستر تاریخی خود دیده شود. استعاره‌ها و بلاغتهای این ستون نشان می‌دهد که کلمات فقط اطلاعات نیستند، بلکه دارای ابعاد فکری و اخلاقی نیز هستند و تحلیل‌های اسلامی به ما یادآوری می‌کنند که مبانی معنوی عدالت و شفافیت به اندازه مفاد قانونی مهم هستند.

این وضعیت در چشم‌انداز سیاسی هند امروز است، جایی که ادعاهای تقلب در رأی‌گیری، دستکاری در فهرست‌های انتخاباتی و حذف رأی‌دهندگان واجد شرایط، غوغایی عمومی ایجاد کرده است. از نظر تاریخی، صحت فهرست‌های رأی‌دهندگان در دموکراسی هند همیشه یک علامت سوال بوده است. از دهه ۱۹۵۰، اختلافات بر سر فهرست‌های انتخاباتی، فضای سیاسی را در چندین ایالت مسموم کرده است. ادعاهای دستکاری در فهرست رأی‌دهندگان در دوران وضعیت اضطراری ۱۹۷۵ نیز مطرح شد و به نظر می‌رسد بحران امروز حلقه‌ای از همان زنجیره باشد.

اولین و جدی‌ترین سوال در مورد شفافیت انتخاباتی این است: آیا نام‌های جعلی عمداً در فهرست رأی‌دهندگان گنجانده شده بودند؟ مخالفان می‌گویند این بخشی از یک طرح سیستماتیک برای دادن امتیاز ناعادلانه به حزب حاکم بوده است. اوایل هفته گذشته، راهول گاندی، رهبر مخالفان، در رابطه با انتخابات عمومی ۲۰۲۴، اتهاماتی را علیه حزب حاکم، حزب بهاراتیا جاناتا "بی جے پی"، مطرح کرد. او ادعا کرد که دولت ظاهراً فهرست‌های رأی‌دهندگان را جعل کرده تا در انتخابات امتیاز ناعادلانه‌ای کسب کند.

احزاب مخالف، کمیسیون انتخابات را به تقلب گسترده در فهرست‌های رأی‌دهندگان متهم کرده‌اند. تقلب‌های مشابهی در انتخابات پارلمانی و ایالتی قبلی رخ داده است که به حزب حاکم امتیاز انتخاباتی داده است.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا. (نساء: ۵۸)

خدا قاطعانه به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازگردانید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید،

این آیه مستقیماً به اصل دموکراسی مربوط می‌شود، زیرا برگه رأی فقط یک تکه کاغذ نیست، بلکه یک امانت است. کمیسیون انتخابات مدعی است که تمام ورودی‌ها و هزینه‌ها مطابق با مقررات قانونی است، اما تاریخ نشان می‌دهد که چنین ادعاهایی در سیاست هند تازگی ندارد. جنجال‌های مشابهی در انتخابات ۱۹۷۱، ۱۹۸۹ و ۲۰۰۴ رخ داد و هر بار جستجوی حقیقت در مه گم شد.

هفته گذشته، راهول گاندی، رهبر حزب کنگره، فهرست رأی‌دهندگان یک حوزه انتخابیه در کارناتاکا را ارائه داد که به گفته او، یکصد هزار رأی‌دهنده جعلی داشت. در کمال تعجب، صندوق‌های آدرس ۳۰ هزار رأی‌دهنده خالی بود و هزاران نام به عنوان «رأی‌دهنده بار اولی» فهرست شده بود، اما سن آنها ۸۰ یا ۹۰ سال نوشته شده بود. حزب بهاراتیا جاناتا این ادعاها را یک فریب سیاسی خواند. اما این گفته به یاد انسان می‌آید که وقتی سیاست از مسیر عدالت خارج می‌شود، خود را به عنوان حيله‌گری و فریب پنهان می‌کند.

راهول گاندی تحلیلی از فهرست رأی‌دهندگان یک حوزه انتخابیه مجلس در کارناتاکا ارائه داد که ادعا می‌کرد حداقل یکصد هزار رأی‌دهنده جعلی در آن وجود دارد. صندوق‌های آدرس حدود ۳۰ هزار رأی‌دهنده خالی است. هزاران نام از این دست در میان رأی‌دهندگان اولی وجود دارد که به وضوح نشان می‌دهد این رأی‌دهندگان واقعی نیستند. به نظر می‌رسد ضرب‌المثل روشن‌فکرانه در اینجا کاملاً صادق است که هر جا تاریکی بیشتری وجود دارد، پرتوی از حقیقت نیز وجود دارد که به طور کم‌رنگی قابل مشاهده است.

کنگره با شعار "رأی چور، گدی چتری" اعتراض سراسری را اعلام کرده است، در حالی که حزب بهاراتیا جاناتا و متحدانش آن را اقدامی برای مهار رأی‌دهندگان غیرقانونی می‌نامند. اما این سؤال در ذهن "مردم باقی مانده است: آیا رأی من در دست خودم است یا در جیب شخص دیگری؟"

مخالفان ادعا می‌کنند که این فقط یک حادثه نیست، بلکه ادامه دستکاری در فهرست رأی‌دهندگان در انتخابات عمومی و ایالتی قبلی است. موضع دولت این است که همه این کارها برای "تصفیه فهرست رأی‌دهندگان" انجام شده است. گویی طبق یک ضرب‌المثل فارسی، وقتی دزد با چراغ می‌آید، بارزش‌ترین چیز را می‌دزد. همین وضعیت به نام فهرست انتخاباتی نیز دیده می‌شود.

کمیسیون انتخابات تنها سه ماه قبل از انتخابات، بررسی جامع فهرست‌های رأی‌دهندگان در ایالت بیهار را «آغاز کرد که آن را «بازنگری ویژه فشرده» آئی ایس آر» نامید. این روند از ۲۵ ژوئن تا ۲۶ ژوئیه ادامه یافت. نام ۵.۶ میلیون رأی‌دهنده در این فرآیند حذف شد و به گفته مخالفان، حتی یک رأی‌دهنده جدید هم اضافه نشد که نشان می‌دهد هدف آنها چیست. در این فرآیند بازنگری، از کرور کرور رأی‌دهنده مدارکی مانند گذرنامه، شناسنامه و گواهی اقامت برای تأیید شهروندی آنها

درخواست شد. و مخالفان نگرانند که کرور کرور شهروندان فقیر و بی‌سواد نتوانند این مدارک را ارائه دهند و بنابراین ممکن است آرای آنها به ناحق رد شود.



موضوع زمانی جدی شد که فرآیند «بازنگری ویژه فشرده» تنها سه ماه قبل از انتخابات در بیهار آغاز شد و به گفته سانجی سینگ از حزب عام آدمی، این شفافیت نبود، بلکه پاکسازی سیاسی بود. کمیسیون می‌گوید که همه اینها قانونی و شفاف بوده است، اما به گفته مخالفان، این استراتژی برای تضعیف یک بانک رأی خاص اتخاذ شده است. اسدالدین اویسی (مجلس

اتحاد المسلمین) از مسلمانان، دالیت‌ها و طبقات عقب‌مانده درخواست کرد که گذرنامه، شناسنامه، گواهی کاست و ۱۱ مدرک دیگر خود را آماده نگه دارند، در غیر این صورت ممکن است شهروندی آنها در معرض خطر قرار گیرد و از حق رأی محروم شوند. گویی ذکر این استعاره روشنفکرانه در اینجا خالی از لطف نیست که اگر صدای یک رأی‌دهنده سرکوب شود، نه تنها حق یک فرد از بین می‌رود، بلکه کل چراغ دموکراسی کم‌نور می‌شود. دولت آن را صرفاً تلاشی برای شفافیت خواند، اما در سطح عمومی ترس فزاینده‌ای وجود دارد که این روند ممکن است به ممنوعیتی برای حقوق مدنی تبدیل شود.

وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْبُدُوا وَلَوْ كَانَتْ دُفْرَبِي (الانعام: ۱۵۲)

و وقتی صحبت می‌کنید، عادل باشید، حتی اگر از بستگان باشد. (الانعام: ۱۵۲)

اگر به زمینه تاریخی و جهانی نگاه کنیم، حوادث تقلب انتخاباتی در بسیاری از کشورهای جهان پایه‌های دموکراسی را لرزاند. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ در ایالات متحده، اختلافات جدی در تأیید فهرست رأی‌دهندگان در فلوریدا آشکار شد و عدم شفافیت در ثبت نام رأی‌دهندگان در چندین کشور آفریقایی توجه ناظران محلی و بین‌المللی را به خود جلب کرده است. همین تصویر اکنون در هند نیز قابل مشاهده است، جایی که عدم تعادل در روند تأیید میلیون‌ها رأی‌دهنده، شکایات عمومی را برانگیخته است. شکایات مشابهی نیز در پاکستان شنیده می‌شود.

این سناریوی جهانی به ما می‌آموزد که ستون‌های دموکراسی نه تنها بر اساس قوانین، بلکه بر پایه اعتماد عمومی و شفافیت نیز بنا شده‌اند. اگر این ستون‌ها متزلزل شوند، نه تنها انتخابات، بلکه کل ساختار اجتماعی و سیاسی نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد. ماده ۳۲۴ قانون اساسی هند به کمیسیون انتخابات اختیارات گسترده‌ای می‌دهد تا انتخابات را شفاف و بی‌طرفانه کند. با این حال، هنگامی که اصلاحات گسترده‌ای در فهرست رأی‌دهندگان انجام می‌شود، این سؤال مطرح می‌شود که آیا این فرآیند "ایس آئی آر" در چارچوب قانون، اگرچه از نظر قانونی مجاز است، اما علامت سؤالی بر سر روند انتخابات اساسی است یا خیر. فرآیند ایجاد کرده است.

اگر نهادی که خود عدالت و شفافیت را تضمین می‌کند، به قانون سوءظن عمومی تبدیل شود، اصول اساسی دموکراسی در معرض خطر قرار می‌گیرد. این نکته کلیدی است که وزن اخلاقی و عملی هر نهاد به اندازه جایگاه قانونی آن مهم است.

این فقط مشکل آمار یا حیل‌گری قانونی نیست، بلکه اثرات اجتماعی و روانی آن نیز بسیار عمیق است. میلیون‌ها نفری که به دلیل کمبود اسناد یا پیچیدگی از رأی دادن محروم می‌شوند، نه تنها از حق دموکراتیک خود محروم می‌شوند، بلکه از کاهش اعتماد اجتماعی خود نیز رنج خواهند برد. اقلیت‌ها، شهروندان حاشیه‌نشین و بی‌سواد به ویژه در برابر این فشار آسیب‌پذیر خواهند بود و از دست دادن دموکراسی در نظر آنها ممکن است دراز مدت به بی‌اعتمادی سیاسی تبدیل شود.

در اینجا، بینش اسلامی و سیاسی به ما یادآوری می‌کند که تضمین عدالت و انصاف برای هر فرد، مهم‌ترین مسئولیت دولت است. اگر نظر یا حق هر گروهی سرکوب شود، سلامت دموکراتیک کل ملت تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

این تقلب فقط یک بازی سیاسی نیست، بلکه نقض عدالت اجتماعی است. نقض حقوق، بذر ترس و ناامیدی را در قلب هر فرد می‌پاشد که تهدیدی برای آینده کل ملت است. با توجه به نگرانی‌های مخالفان، میلیون‌ها

شهروند بی‌سواد ممکن است از حقوق اساسی خود محروم شوند. این موضوع همچنین در پرتو آموزه‌های قرآنی قابل بررسی است.

وَأَقِيمُوا الزُّنْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (سوره الرحمن: ۹)
و ترازو را به عدالت برپا دارید و از ترازو مکاهید؛

این تقلب در سیاست هند چیز جدیدی را نشان نمی‌دهد، بلکه تاریخ به ما می‌گوید که همیشه از فریب و تقلب برای کسب قدرت استفاده شده است. از دیدگاه‌های تاریخی و ادبی، جایی که پرتوهای عدالت کم‌فروغ است، بادهای قدرت تمام حقیقت را می‌زدایند. همین وضعیت امروز نیز تکرار می‌شود، زمانی که با افزودن نام‌های جعلی به فهرست رأی‌دهندگان، انتخابات مشکوک جلوه داده می‌شود.

به گفته کمیسیون انتخابات، تنها هدف فرآیند تجدیدنظر، شفافیت فهرست رأی‌دهندگان است. با این حال، به گفته مخالفان، در این فرآیند نام‌ها عمداً برای کسب منافع انتخاباتی حذف شده‌اند. از نظر جنبه حقوقی تقلب انتخاباتی، این موضوع بی‌اعتمادی شدیدی را در بین مردم ایجاد کرده است و انتقاد در همه جای مباحث سیاسی شنیده می‌شود. همه این حقایق و ادعاها نشان می‌دهد که پایه و اساس دموکراسی بر اعتماد عمومی استوار است و وقتی این اعتماد شکسته شود، بحران در هر بخش از دولت ایجاد می‌شود. باید به خاطر داشت که ثروت واقعی دموکراسی، نظر مردم است و وقتی این ثروت گرفته شود، تمام سرمایه دولت بی‌فایده می‌شود. آموزه‌های قرآن به ما یادآوری می‌کند: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به عدالت پایدار باشید و برای خدا شهادت دهید، حتی اگر علیه خودتان یا والدین یا خویشان و ندانتان باشد.
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ
ای اهل ایمان! [همواره در همه امور زندگی] قیام کننده به عدل، و گواهی دهنده برای خدا باشید، هر چند به زیان خود یا پدر و مادر یا خویشان‌تان باشد (نساء: ۱۳۵).
این آیه به این واقعیت اشاره دارد که معیار عدالت هرگز نمی‌تواند به منافع شخصی وابسته باشد.

این داستان فقط یک ماجرای اختلاف انتخاباتی نیست، بلکه آزمونی از روح قانون اساسی است که چراغ امید بیش از یک میلیارد نفر بر آن می‌سوزد. برگه رأی - که به نظر یک تکه کاغذ ساده می‌آید - در واقع ترازوی سنجش ادعاهای قدرت و اعتماد مردم است. اگر کفه‌های این ترازو از قبل کج شوند، بازی باقی مانده صرفاً "نمایشی از دموکراسی" است.

امروزه، سیاست هند در نقطه‌ای قرار دارد که مرز بین حق و باطل محو شده است و دست‌های قدرتمندی مشغول عمیق‌تر کردن این مه هستند. چه شعارهای مخالفان باشد و چه توضیحات دولت، سوال واقعی همان سوالی است که در قلب هر شهروند آگاه طنین‌انداز می‌شود: "آیا رأی من در دست خودم است یا در جیب دیگری؟"

نمی‌توان فراموش کرد که وقتی اعتماد از بین می‌رود، ملت‌ها نه تنها حقوق خود را از دست می‌دهند، بلکه فصلی از تاریخ خود را که می‌توانست با افتخار و عزت نوشته شود، از دست می‌دهند. و شهادت را پنهان نکنید، و هر که آن را پنهان کند، در واقع قلبش گناهکار است.

دموکراسی هند در حال حاضر در یک نقطه عطف حساس قرار دارد. عدم شفافیت در فهرست رأی‌دهندگان، پیچیدگی غیرضروری اسناد و مدارک و دخالت در روند انتخابات برای اهداف سیاسی، همگی پایه‌های آن را متزلزل می‌کند. این فقط یک عرصه سیاسی نیست، بلکه یک آزمون اخلاقی و فکری

است. دموکراسی نه تنها توسط قانون و نهادها، بلکه با آگاهی عمومی، عدالت و فرآیندهای شفاف نیز قابل محافظت است.

اگر امروز به طور مؤثر و به موقع با این چالش‌ها مقابله نکنیم، نسل‌های فردا نه تنها ما را در تاریخ گناهکار خواهند یافت، بلکه رویاهای روشن دموکراسی نیز محو خواهد شد. بنابراین، زمان آن رسیده است که عدالت، شفافیت و اعتماد عمومی را اساس روند دموکراتیک قرار دهیم و آزادی کامل رأی دادن را برای هر شهروند فراهم کنیم تا سیاست کشور بتواند در مسیری روشن، اخلاقی و فکری پیش برود.

با توجه به همه این حقایق، ادعاها و تحلیل‌ها، واضح است که چشم‌انداز انتخابات هند شکلی بسیار پیچیده و بحث‌برانگیز به خود گرفته است. نگرانی‌های مخالفان، بی‌اعتمادی عمومی و احتمال تقلب در فهرست رأی‌دهندگان، سایه عمیقی بر نهادهای دموکراتیک انداخته است. این لحظه‌ای است که در صفحات تاریخ نوشته خواهد شد که وقتی به نظر مردم احترام گذاشته نشد، حتی روح دموکراسی نیز جریحه‌دار شد. هر نیروی قدرتمندی باید به خاطر داشته باشد که بدون عدالت و شفافیت، ارکان دولت شکسته می‌شود و هر تقلبی به زخمی ملی تبدیل می‌شود. به همین دلیل است که ما نه تنها باید صدای خود را علیه تقلب سیاسی بلند کنیم، بلکه باید تمام تلاش خود را برای تقویت اصول اساسی دموکراسی به کار گیریم.

سه‌شنبه، ۲۶ آگوست ۲۰۲۵ء

ابراهیم امت کجاست؟

ندای عزیمت

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ
سپاس و ثنای بی‌پایان مر خدای را که پروردگار جهانیان است، و درود و سلام بر سید پیامبران و رسولان،
حضرت محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله و سلم، و بر خاندان پاک و یاران باوفایش، جملگی تا روز جزا.

ای مسلمانان!

امروز امت بر سر دو راهی‌ای ایستاده است که نشان‌های مسیر محو گشته، و سالاران قافله در خواب غفلت فرو رفته‌اند. حصار یزیدیت، حلقه بر گرد ما تنگتر می‌سازد؛ ابرهای تیره بر سمت قبله‌مان سایه افکنده‌اند؛ تبسم فرزندانمان، حجاب مادرانمان و وقار پیرانمان آماج تیرهای دشمن گشته است. ما در لحظه‌ای از تاریخ ایستاده‌ایم که هر دل پرسشی می‌کند، و من نیز امروز همان پرسش را پیش روی شما می‌گذارم — پرسشی که ژرفای جانتان را به لرزه خواهد انداخت:

آیا در این امت، ابراهیمی باقی مانده است؟ ابراهیمی که به تنهایی ارکان کاخ باطل را لرزاند؛ پاره‌پاره شدن پیکر را به هیچ انگاشت، اما نگذارد چراغ ایمان خاموش گردد؛ کسی که آتش را گلستان کند، بت‌های معبد را فرو شکند، و در ایوان‌های طاغوت اذان حق بلند نماید.

ابراهیم... آن مرد حق که در تالارهای قدرت، تنها و استوار ایستاد؛ که نه شکوه شاهانش بازداشت و نه گرمای شعله‌هایش. و خداوند سبحان خود گواهی می‌دهد:

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً

بی‌گمان ابراهیم خود امتی یگانه بود.

ای برادران و خواهران من!

تاریخ ما گواه است که هرگاه تیرگی بر امت سایه انداخت، خداوند ابراهیمی برانگیخت — گاه در هیئت صلاح‌الدین ایوبی، گاه در سیمای محمد بن قاسم، گاه به قامت عمر بن عبدالعزیز. ولی امروز... شهرهای ما در آتش می‌سوزد؛ کودکان ما در خاک خفته‌اند؛ سجاده‌های ما به خون آغشته است — و ما در جست‌وجوی ابراهیمیم.

ای فرزندان امت محمد ﷺ!

امروز در حیاط خانه‌های ما شادی نیست، که نوای شیون بلند است. در کوچه‌های غزه، اسباب‌بازی کودکان، آغشته به خاک و خون، بر زمین افتاده‌اند؛ مادران، پاره‌های جگر خویش را در آغوش گرفته و با نگاه‌های پرسش‌گر به آسمان می‌نگرند: آیا کسی هست که فریاد ما را بشنود؟

بشنوید! در غزه، پسرچه‌ای هشت ساله به نام یوسف، در دست خونین خویش کاغذی داشت؛ خون با خاک مادر! من به — "أمي سأذهب إلى الجنة": چهره‌اش درآمیخته بود؛ بر آن کاغذ تنها سه کلمه نگاشته بود ولی مادرش هرگز این نامه را نخواند، زیرا همان‌جا در کنار او، غرقه به خون خویش، بهشت می‌روم. شهید گشته بود.

در کشمیر، دختران در حسرت سایه پدرانشان اند؛ جویبارهای آن وادی، جز آب، اشک نیز روان

می‌سازند. مادری بر جنازه فرزند ایستاده بود؛ نه اشکی در چشم، که چشمه گریه خشکیده بود؛ تنها یک او تو آخرین یادگار شوهر شهیدم بودی، و اکنون به سوی پدرت و سه برادرت رفتی. جمله بر لب داشت پیامی داشت برای همه فرعون‌های زمین که: دامن مادران ما هنوز نازا نشده، و نگاهشان هنوز در جست‌وجوی ابراهیمی دیگر است.

و پیامی برای آن رهبران که سرمایه‌های کلان را بر پای جلاد گجرات، آمر کشتار مسلمانان، و قاتل کشمیری‌ها نثار کردند.

در برمه و اراکان، خانه‌های مسلمانان به آتش کشیده شده؛ در ساحل برمه، مهاجران درمانده بر ریگ سوزان ایستاده و دیده به آسمان دوخته‌اند، و هند مرزهای خویش را بر آنان بسته و در حمایت از همان نیروهای ستمگر برمه‌ای بیانیه داده است. در قحطی آفریقا، کودکان اُمّت برای مشتی دانه می‌گیرند، و در غزه، گرسنگی همپیمان گلوله شده است تا آن‌ها را از میان بردارد. برای لقمه‌ای نان، کودکان مسلمان در آفتاب دست نیاز برآورده‌اند، و قدرت‌های جهان، مست زرادخانه‌های خویشند.

و آنگاه که این کودکان به جای نان، با لایایی مرگ به خواب جاودانه فرستاده می‌شدند، فرعون کاخ سفید، به نام سرمایه‌گذاری، میلیاردها دلار به خزانه کشورش واریز می‌کرد، تا بار دیگر چرخ کارخانه‌های اسلحه‌سازی به حرکت درآید — همان اسلحه‌هایی که پیکر سرزمین‌های مسلمان را در هم خواهد شکست.

و ما...؟ گاه بر بهای نفت نزاع می‌کنیم، گاه بر مرزها و قتمان را تبه می‌سازیم، گاه در مباحث فرقه‌ای سرگرم می‌شویم و دشمن را شاد می‌کنیم. در حالی که قرآن ما را ندا می‌دهد:

وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.

و ما...؟ در تالارهای کنفرانس، عکس می‌گیریم، قطعنامه می‌خوانیم و کف می‌زنیم، و فردا همه را به فراموشی می‌سپاریم.

ای مسلمانان! دشمن یکپارچه است — چه اسرائیل باشد و چه هند، چه آمریکا و چه اروپا — همگی در یک صف ایستاده‌اند. از اسرائیل تا هند، از ناتو تا پیمان‌های اقیانوسی، طرحی نهان و آشکار جاری است که یک هدف بیش ندارد: گسستن رشته وحدت اُمّت؛ تسلط بر منابع ما، تغییر مرزهای ما، و حتی سست کردن بنیاد ایمان ما؛ نفوذ دادن اندیشه خویش در نظام آموزشی ما؛ و فرو نشاندن خون غیرت جوانان ما در گرداب شهوات.

بر جبهه فناوری، دشمن از آسمان با پهپادها باران مرگ می‌بارد، با هوش مصنوعی اندیشه‌ها را دگرگون می‌کند، و با رسانه، قهرمانان ما را به چهره تبه‌کار و دشمنانمان را به صورت منجی می‌آراید. آگاه باشید! این قرن تنها قرن شمشیر نیست؛ این عصر رسانه، اقتصاد و فناوری است. دشمن با پهپاد ضربه می‌زند، با رسانه جان اندیشه را می‌ستاند، و با زنجیر اقتصاد، امت را به بندگی می‌کشاند.

به یاد داشته باشید، اگر ما از زمین و اندیشه فرزندانمان پاسداری نکنیم، روزی فرا خواهد رسید — و چندان دور نیست — که تاریخ ما در قاب شیشه‌ای موزه‌ها زندانی گردد. اگر امت بیدار شود، همه این



سلاح‌ها جز ببرهای کاغذین نخواهند بود. اما... این هنگام تنها گریستن نیست، بلکه ایستادن است. باید از خواب غفلت برخیزیم، پرده‌های تیره مذهب، نژاد و زبان را بدریم و به پیکری یگانه بدل شویم.

برای این کار، یک همایش اسلامی فراگیر، نیرومند و سرشار از تصمیم، ضرورتی گریزناپذیر است. همایشی که نه نمایشگاه تصویر باشد و نه بازار سخنرانی، بلکه نقشه پیوند دادن منابع امت باشد. در آن، اعلام ساخت فناوری دفاعی مشترک شود: پهباد ما، ماهواره ما، سامانه دفاع سایبری ما. باور کنید، در این امت نوابغی هستند که سامانه‌ای به مراتب کارآمدتر از «گنبد آهنین» بسازند.

برای اتحاد اقتصادی، طرح خودکفایی در نفت، گاز، کشاورزی و فناوری آماده تحقق است. برای پیکار رسانه‌ای، باید استراتژی امت تعیین گردد: فیلم‌های خودمان، شبکه‌های خودمان، روایت خویش — که عزت و تاریخ امت را زنده بدارد. برای سرزمین‌های مظلوم، باید نقشه عملی یاری و دیپلماسی فراهم آید: فلسطین، کشمیر، برمه، اراکان، آفریقا — در هر جبهه، امداد و سیاست عملی تدوین گردد. این همایش باید جایی باشد که رهبران تصمیم بگیرند و امت عمل ببیند — نه آنکه تنها خطابه‌ها و پس از آن خواری و بی‌عملی باشد.

ای برادران من!

امروز به بینش نیازمندتریم تا شمشیر، به وحدت محتاج‌تریم تا شور. دشمن رؤیاهای ما را ربوده است، اما نمی‌تواند ایمان ما را بگیرد — به شرط آنکه دستانی را که آن را نگاه می‌دارند، استوار کنیم. این زمان، تنها موسم سوگواری نیست، بلکه فرصت رایزنی و عمل است. هنگام آن است که پرده‌های قومیت و مذهب را پاره کنیم و یک امت شویم.

این همایش باید نه در زبانی گرم، که در تدبیری استوار باشد؛ نه در نمایش عکس، که در پژواک تصمیم؛ نه در وعده فردا، که در صف‌آرایی امروز.

ای دوستان من!

این گردهمایی ضرورت دارد، زیرا باروی بیت‌المقدس ما را می‌خواند، خاک خونین غزه فریاد می‌زند: «امت کجاست؟» دره‌های کشمیر فریاد برمی‌آورند، روستاهای سوخته برمه شهادت می‌دهند، و مسلمانان قحطزده آفریقا وجدان ما را می‌لرزانند.

جست‌وجوی ابراهیم امت، در حقیقت جست‌وجوی یک فرد نیست، بلکه طلب آن روحی است که در دل هر مسلمان بیدار شود، تا همه ما گامی برداریم که ملت را از ظلمات بردگی به نور عزت رساند.

بیایید پیمان تازه کنیم که تا زمانی که هر فرد، هر آبادی، هر کشور از امت، پشتیبانی دیگری نشود — ننشینیم، نگرسیم، و نفروشیم. با پروردگار خویش عهد بندیم که ابراهیم‌های این عصر شویم و هر بُت طاغوت را در هم شکنیم.

امروز، در همین مجلس، پیمان کنیم که ما ابراهیم امت خواهیم شد. ما همان امتی هستیم که هرگز شکست را نمی‌پذیرد، فرزندان خویش را وارث قرآن و شمشیر می‌سازد، و رؤیاهایش را با خون خویش آبیاری می‌کند. ما همه بت‌های طاغوت را می‌شکنیم — خواه بت قدرت باشد یا بت دروغ؛ و همه نیروهای باطل را به چالش می‌کشیم که قصد نابودی دین خدا دارند.

حصارهای مذهب، زبان و نژاد را فرو خواهیم ریخت و چون امتی واحد برمی‌خیزیم؛ آن صدایی خواهیم شد که خاموش نتوانند کرد، آن دستانی که خم نشود، آن دلهایی که فروخته نگردد.

بار الها! غفلت ما را به بیداری بدل کن، در دستان ناتوان ما فولاد نصرت اسلام بریز. به ما شجاعت ابراهیم علیه‌السلام، روح فداکاری اسماعیل علیه‌السلام، جرأت و فریاد موسی علیه‌السلام، و رحمت و سیرت محمد ﷺ عطا فرما. دل‌هایمان را از نور ایمان لبریز ساز، صفوفمان را یکپارچه کن، غیرتی چون عمر رضی‌الله‌عنه، بصیرتی چون علی رضی‌الله‌عنه، و صبری چون بلال رضی‌الله‌عنه به ما ارزانی دار. پروردگارا! ما را یک امت گردان، در صفوف ما اتحاد افکن، و ما را چون دیواری از سرب گذاخته در برابر ظلم استوار ساز. خون شهیدانمان را هدر مده، جایگاهشان را در فردوس برین عطا فرما، اشک مادرانمان را به عرش خود برسان، زندگانمان را سربازان راهت قرار ده، و به این امت رهبری بخش که کاخ‌های ستم را بلرزاند.

ای خداوند! ما را بنیان‌گذار و پاسدار امتی قرار ده که فرشتگان نیز بر آن فخر کنند.
آمین یا رب العالمین.

وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و پایان دعای ما این است که سپاس مر خداوند، پروردگار جهانیان.

جمعه، ۲۹ آگوست ۲۰۲۵ء

جایی که فداکاری ها حرف اول را می زنند، آنجا پاکستان است

سرزمین خون و ایمان

امروز، وقتی هوا با شعارهای پاکستان زنده باد طنین انداز است، وقتی هر خیابان، هر کوچه با درخشش پرچم هلال سبز می درخشد، وقتی کودکان با خنده های معصومانه رویاهای شهدا را زنده می کنند، آنگاه قلب من با ضربان قلب پاکستان می تپد. این روز نه تنها به ما شادی می بخشد، بلکه همان گرمایی را در رگ های ما جاری می کند که در پاهای زخمی کاروان های سال ۱۹۴۷، در خون شهدا و در دعا های مادران بود. باور کنید، اگر امروز در فضایی آزاد نفس می کشیم، به خاطر شهدای ماست. این پاکستان به عنوان هدیه به ما نیامده است - این پاکستان در ازای خون، اشک و فداکاری به ما رسیده است.

ایدئولوژی که امروز در مورد آن صحبت خواهیم کرد، یک فکر معمولی نیست، بلکه چراغ معنوی است که پرتوی از نور رادرتاریکی بردگی نشان داده است. ایده پاکستان صدایی بود که از قلب میلیون ها مسلمان برخاست، رویایی که میلیون ها چشم دیدند و میلیون ها روح با فداکاری های خود به آن معنا بخشیدند. این ایده فقط نامی برای به دست آوردن یک قطعه زمین نیست، بلکه استعاره ای از گرمای ایمان، قدرت یقین و عظمت فداکاری است. وجود پاکستان معجزه ای زنده از این ایده است.

ایده پاکستان در واقع تعبیر یک رویا است، رویایی که میلیون ها مسلمان هندی در قلب خود می پروراندند. این رویا، رویای آزادی، محافظت از هویت خود و دولتی مبتنی بر اصول طلایی اسلام بود که در آن عدالت، برابری و برادری شکوفا می شد. در زمانی که تلاش ها برای محو هویت مسلمانان در تاریکی ظلم و بی عدالتی صورت می گرفت، در آن زمان ایده پاکستان به عنوان چراغی روشن ظهور کرد که زنجیرهای بردگی را شکست و مقصدیک میهن آزاد را نشان داد. این فقط یک هدف سیاسی نبود، بلکه یک مبارزه مذهبی، فرهنگی و عاطفی بود که مسلمانان را زیر یک پرچم متحد می کرد. ایدئولوژی پاکستان صرفاً یک مطالبه سیاسی نبود، بلکه ندای روح یک ملت بود، تحقق رویایی که همچون شعله ای از ایمان در دل ها شعله ور بود. این ایدئولوژی زمانی شکوفا شد که زنجیرهای بردگی هویت مسلمانان را به بند کشید و سایه تاریکی بر وجود دینی و فرهنگی آنها سایه افکند. در چنین شرایطی، این ایدئولوژی به عنوان چراغی نورانی پدیدار شد که میلیون ها قلب را در یک مرکز گرد هم آورد. این شور و اشتیاقی بود که به کاروان های بی تجهیز، ابزار شجاعت و شهامت بخشید و آنها را به سوی مقصدشان سوق داد. پایه های پاکستان نه تنها بر خاک و خون، بلکه بر یک ایدئولوژی جهانی، اعتقادی ایمانی و عزمی شکست ناپذیر بنا نهاده شد.

امروز ما بر این سرزمین مقدس ایستاده ایم که خداوند آن را با خون میلیون ها شهید آبیاری کرده است، در هر ذره ای از آن عطر فداکاری موج می زند، در فضای آن هنوز طنین آه و دعای شهیدان به گوش می رسد.

به یاد آورید روزی را که میلیون ها مادر دامن خود را خالی کردند و رویای پاکستان را پرورش دادند؛ وقتی خواهران عفت خود را فدا کردند و این پرچم هلال سبز را به ما هدیه دادند؛ وقتی جوانان با فدا کردن جان خود در حالی که می خندیدند، نفس آزادی را به ما بخشیدند. امروز ما آزاد هستیم... اما این آزادی به عنوان هدیه به ما داده نشد؛ این آزادی به عنوان میراثی از تاریخ که در خون ما نوشته شده است، به ما رسید.

امروز ما این روز مقدس را گرامی می داریم که فداکاری میلیون ها مسلمان شبه قاره، دعا های آنها و خون

خونشان چراغ جدیدی را در صفحات تاریخ روشن کرد. این چراغ پاکستان است - نماد ایمان، فداکاری و عزت نفس که به ما هویتی متمایز در میان ملت‌های جهان بخشید.

امروز، ما با افتخار در همین میدان، به جای تعظیم سر، در این مناسبت بزرگ روز استقلال ایستاده‌ایم، جایی که در چشمانمان نور و در قلب‌هایمان اشتیاق وجود دارد. امروز ما همچنین به یاد آن شهدایی که با فدا کردن جان خود این میهن را به ما هدیه دادند، می‌ایستیم و به فداکاری آن روح‌های بزرگی که در میان همه ظلم و ستم، پاکستان را به نقطه‌ای رساندند که امروز تنها نشان برجسته در نقشه جهان است، درود می‌فرستیم. اول از همه، بسیار ناسپاسانه خواهد بود که از تنش اخیر پاکستان و هند و پیروزی آشکار سال ۲۰۲۵ یاد نکنیم و با فروتنی و تواضع، ضمن ذکر این نعمت بزرگ، به سجده شکر می‌افتیم. بله، همان عصر ۱۴/اگوست ۲۰۲۵ که آن نمونه از مردان مجاهد را با قدرت جدید، شجاعت جدید و شور و شوق جدید که مانند گوه‌ری از آگاهی اسلامی برای محافظت از کشور می‌درخشیدند، دریافت کردیم. می‌توانید آن را نبرد حقیقت بنامید. در این مدت، فرماندهی جدید نیروی موشکی ارتش تأسیس شد تا تعهد به دادن پاسخی شایسته به دشمن بیشتر تقویت شود، ارتش پاکستان از نقطه عطف جدیدی در قابلیت‌های دفاعی خود عبور کرده است.

امسال فصل جدیدی را رقم می‌زند. نبرد اخیر پاکستان و هند، که تاریخ آن را به عنوان یک پیروزی آشکار به یاد خواهد آورد، گواهی بر دفاع تسخیرناپذیر پاکستان است. شجاعت و فداکاری که نیروهای ما با آن پرچم میهن را بالا نگه داشتند، چراغی برای نسل‌های آینده است. این پیام به دشمن داده شده است که پاکستان فقط یک مرز نیست، بلکه یک ایدئولوژی است - و یک ایدئولوژی هرگز شکست نمی‌خورد. این فقط یک حرکت سیاسی یا نظامی نبود، بلکه یک احساس، یک یادآوری بود که اگر پاکستان، شهدای کشمیر، اشتیاق برای الحاق، و جایگاه مسلمانان وجود نداشت، همه چیز در خطر بود.

حال بیایید نگاهی به ارقام درخشان رشد اقتصادی پاکستان بیندازیم، که مبنای این رشد اقتصادی در سال‌های آینده است و نشانه‌ای از بهبود نسبت به ۵.۲ درصد سال قبل است.

استراتژی اقتصادی بلندپروازانه ما که برای سال‌های ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۹ تدوین شده و در کاهش تورم از ۸ تا ۱۱ درصد به ۵.۳ درصد موفق بوده است، همچنین به مازاد حساب جاری چندین میلیارد دلاری از طریق حواله‌های ارزی دست یافته است که همگی گواه شفافیت و تعالی در پروژه‌ها هستند. بودجه فدرال ۲۰۲۵ تا ۲۰۲۶ اصلاحات مردم‌پسند و سرمایه‌گذاری‌های توسعه‌ای را در اولویت قرار داده است، در حالی که در کنار تقویت دفاع، هدف رشد ۲.۴ درصدی تعیین شده است - جهت‌گیری روشنی برای رشد.

در عین حال، اطمینان‌بخش است که پاکستان نه تنها در قدرت دفاعی، بلکه در زمینه اقتصادی نیز پیشرفت مداومی دارد. در سال مالی اخیر، نرخ رشد اقتصادی ۷.۲ درصد بود، تورم تحت کنترل قرار گرفت، حواله‌های ارزی به طور قابل توجهی افزایش یافت و پروژه‌های عمرانی در حال انجام است. ابتکاراتی مانند اودان پاکستان گواه این است که ما از آستانه ثبات به بزرگراه توسعه در حال حرکت هستیم.

این ارقام ثابت می‌کنند که فداکاری‌ها و مبارزه صبورانه ما هرگز بیهوده نبوده است - در واقع، آنها بار ثبات، توسعه و محبوبیت جهانی امروز ما را به دوش می‌کشند.

۱۴ اگوست فقط یک روز برای جشن گرفتن نیست، بلکه به مایادآوری می‌کند که اگر پاکستان وجود نداشت، وضعیت میلیون‌ها مسلمان در شبه قاره امروز چگونه بود؟ برادران، در نظر بگیرید که اگر پاکستان وجود

نداشت، وضعیت اجتماعی، سیاسی و روانی مسلمانان در شبه قاره چگونه بود؟ نه آزادی مذهبی وجود داشت، نه عزت نفس و نه کرامت سیاسی که امروز در یک کشور مستقل از آن برخورداریم. اگر پاکستان تشکیل نمی‌شد، جهان اسلام بیشتر در زنجیر بردگی گرفتار می‌شد.

سرزمینی که جوانان موفق علمی، نظامی، فنی و اقتصادی امروز در آن زندگی می‌کنند، احتمالاً شعله همدردی و احترام مسلمانان به اسلام که امروز می‌سوزد، خاموش می‌شد. امروز، کسانی که در عرصه‌های جهانی صدایی رسا دارند، کسانی که دانش را در مجامع ملی و بین‌المللی امروز گسترش می‌دهند - در میان ما هستند. این ملت شجاع تا به امروز با ایمان و عزم راسخ با هر آزمایشی روبرو شده است.

قائد اعظم محمد علی جناح گفته بود که پاکستان ایجاد شده است تا ما بتوانیم سرنوشت خود را رقم بزنیم، در هوای آزاد نفس بکشیم و اصول اسلام را به عنوان مانیفست زندگی خود قرار دهیم.

هموطنان

پیروزی آشکاری که جهان با چشمان خود در جنگ اخیر پاکستان و هند شاهد آن بود، قدرت ایمان این ملت بود. نیروهای پاکستانی ما ثابت کردند که ما نه تنها محافظ سرزمین خود هستیم، بلکه نگهبانان ایدئولوژی خود نیز هستیم. این لحظه‌ای بود که دشمن متقاعد شد که پاکستان شکست‌ناپذیر است.

اما به یاد داشته باشید، این فقط حوزه نظامی نیست که در آن به موفقیت دست یافته‌ایم. اقتصاد ما اکنون در مسیر توسعه قرار دارد. تورم کاهش یافته، حواله‌ها افزایش یافته و پروژه‌هایی مانند اودان پاکستان به عنوان منادی مقصد توسعه ما در حال تبدیل شدن هستند. این ارقام به ما می‌گویند که پاکستان دیگر فقط یک رویا نیست - این یک واقعیت است و این واقعیت روز به روز قوی‌تر می‌شود.

دوستان عزیزم

اگر پاکستان ایجاد نمی‌شد، مسلمانان امروز ملتی بودند که در زنجیر بردگی گرفتار بودند. هیچ افتخاری، هیچ عزت نفسی وجود نداشت. جهان اسلام در تاریکی تحقیر سرگردان بود. اگر پاکستان به وجود نمی‌آمد، مسلمانان شبه قاره همچنان در زنجیر بردگی گرفتار بودند. تحت سلطه اکثریت هندو، نه آزادی مذهبی و نه استقلال سیاسی آنها باقی می‌ماند. آداب و رسوم، فرهنگ و زبان مسلمانان تحت فشار قرار می‌گرفت و به تدریج هویت آنها پاک می‌شد. به همین دلیل است که جنبش پاکستان فقط یک مبارزه سیاسی نبود، بلکه مسئله بقا و آینده مسلمانان بود.

پاکستان به ما آزادی‌ای داد که بدون آن کرامت و عزت انسانی نمی‌تواند وجود داشته باشد. امروز می‌توانیم دین خود را در فضایی آزاد به جا آوریم، طبق ارزش‌های خود زندگی کنیم و هویت ملی خود را به جهانیان برجسته کنیم. اگر این کشور تشکیل نمی‌شد، ما ملتی مطیع و دنباله‌رو ملت‌های دیگر بودیم، بدون عزت و خویشن‌داری. پاکستان همچنین امیدی برای جهان اسلام است. پاکستان به عنوان یک قدرت هسته‌ای، نه



تنها قادر به دفاع از خود است، بلکه نمادی از عزت امت اسلام نیز می‌باشد. این کشوری است که به جهانیان نشان داده است که اگر مسلمانان متحد شوند، می‌توانند پاسخ شایسته‌ای به دشمنان خود بدهند. وجود پاکستان به قلب‌های مسلمانان در سراسر جهان شجاعت تازه‌ای بخشیده و به آنها

اطمینان داده است که اسلام هنوز یک قانون زنده و کامل زندگی است.

بنابراین، باید درک کنیم که پاکستان نعمت بزرگی از جانب خداوند متعال است. حفاظت، توسعه و ثبات آن مسئولیت همه ماست. اگر برای این کشور ارزش قائل شویم و نسل‌های آینده خود را از اهمیت آن آگاه کنیم، پاکستان همیشه سر بلند و موفق خواهد بود. این فقط یک منطقه از زمین نیست، بلکه ضامن عزت، هویت و آینده روشن ماست.

این پاکستان است که به ما عزت و کرامت بخشید، این پاکستان است که به ما احترام بخشید و این پاکستان است که امید نسل‌های آینده ماست.

پیام اقبال را به یاد داشته باشید

افراد کے ہاتھوں میں ہے اقوام کی تقدیر

ہر فرد ہے ملت کے مقدر کا ستارہ

سرنوشت ملت‌ها در دست افراد است

هر فرد ستاره سرنوشت ملت است

به یاد داشته باشید که همه اینها به خاطر فداکاری‌هاست. به خاطر خون میلیون‌ها شهید و معصومیت و اشک مادران و خواهران بی‌شماری. بدون داستان‌های آنها، تاریخ پاکستان ناقص است.

امروز، من از تمام ملت دعوت می‌کنم تا در این روز استقلال با هم عهد ببندیم که هرگز این فداکاری‌ها را فراموش نخواهیم کرد.

ما به عنوان یک بدن و یک روح برای امنیت، توسعه و ثبات پاکستان خواهیم ایستاد.

ما اصول اسلام، فرمان قائد اعظم و رویای علامه اقبال را محور زندگی عملی خود قرار خواهیم داد.

قرآن کریم می‌گوید: «اگر خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.» و به سرود حافظ جلندری گوش دهید که امروز هنوز از طریق خون ما برق می‌فرستد: «سرزمین مقدس شاد است.» «سرزمین حسین شاد است.» خانم‌ها و آقایان، بیایید در این روز عهد کنیم که عزت پاکستان را بیش از جان خود گرامی خواهیم داشت. ما هرگز فداکاری‌های شهدا را فراموش نخواهیم کرد. ما همچنان در مسیرهای دانش، صلح و پیشرفت گام خواهیم برداشت. ما جهان را متقاعد خواهیم کرد که پاکستان فقط یک کشور نیست، بلکه یک ایدئولوژی است و یک ایدئولوژی هرگز شکست نمی‌خورد. امروز، بقا و پیشرفت پاکستان نیز در حفظ این ایدئولوژی نهفته است. اگر فداکاری‌های اجدادمان را به یاد آوریم و ایدئولوژی پاکستان را محور زندگی خود قرار دهیم، هیچ نیرویی نمی‌تواند ما را خم کند. این میهن با خون شهدا به دست آمده است، بنابراین وظیفه ماست که از هر ذره آن محافظت کنیم.

امروز، وقتی به اطراف خود نگاه می‌کنیم، این واقعیت مانند روز روشن است که قدرت واقعی پاکستان، ایدئولوژی آن است. اگر نگذاریم این چراغ خاموش شود، اهداف ما حتی درخشان‌تر خواهد شد. این سرزمین ثمره فداکاری‌هایی است که خون آنها ذرات آن را مقدس کرده است. پاکستان یک امانت، یک وعده، یک پیام است - پیام ایمان، وحدت و فداکاری. بیایید متعهد شویم که با حفظ فداکاری‌های بزرگانمان، نه تنها این سرزمین را زیبا خواهیم کرد، بلکه پرچم آن را در جهان همچنان برافراشته نگه خواهیم داشت. این ایدئولوژی، روح واقعی پاکستان است و این تضمین آینده ماست.

پاکستان فقط یک جغرافیا نیست، بلکه یک ایمان، یک یقین و یک وعده است - وعده‌ای که به خدا و بزرگانمان داده‌ایم تا این سرزمین را به دژ اسلام تبدیل کنیم. بیایید متعهد شویم که این ایدئولوژی را مانند خون در رگ‌هایمان زنده نگه داریم و همیشه پاکستان را سرافراز نگه داریم.

مخاطبان عزیز!

امروز، زمان از ما می‌پرسد: آیا این ایدئولوژی را زنده نگه داشته‌ایم؟ آیا بهای خون شهدایی را که رویای پاکستان را به واقعیت تبدیل کردند، پرداخته‌ایم؟ به یاد داشته باشید! پاکستان فقط یک جغرافیا نیست، بلکه یک وعده است - وعده‌ای که به خدا داده شده، وعده‌ای که به اجدادمان داده شده است. اگر این ایدئولوژی را شعار زندگی خود قرار دهیم، هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواند ما را خم کند.

بیایید امروز همه با هم متعهد شویم که نه تنها از سرزمین خود مراقبت خواهیم کرد، بلکه آن را به ارتقاعات جدید پیشرفت، رفاه و عظمت خواهیم رساند. این روح واقعی ایدئولوژی پاکستان است و این گرانبهاترین میراث برای نسل‌های آینده ماست.

به یاد داشته باشید که پاکستان هویت، غرور و ایمان شماس است. این سرزمین از ما تعهد می‌گیرد که کرامت آن را بیش از جان خود گرامی بداریم.

امروز اشک‌های هر مادر شهید، رویاهای بر باد رفته هر یتیمی و برادر خندان هر خواهر قربانی شده را به یاد می‌آورم. همه این فداکاری‌ها ایجاب می‌کند که ما از پاکستان نه تنها در کلام، بلکه در عمل نیز محافظت کنیم.

پاکستان فقط یک سرزمین نیست؛ بلکه پرچم ایمان، داستان فداکاری‌ها و مرکز دعا‌های هر مسلمان است.

خانم‌ها و آقایان، امروز که دست‌هایتان را بر سینه می‌گذارید، از صمیم قلب بپذیرید که این پاکستان شماس است و وظیفه شماس است که آن را گرامی بدارید، به آن خدمت کنید و با خون و اشک، آن را با چراغ‌های وفاداری و عشق واقعی روشن نگه دارید.

بیایید در این روز تعهد کنیم که کرامت پاکستان را بیش از جان خود گرامی خواهیم داشت. ما هرگز فداکاری‌های شهدا را فراموش نخواهیم کرد. ما به پیمودن راه دانش، صلح و پیشرفت ادامه خواهیم داد. و جهان را متقاعد خواهیم کرد که پاکستان فقط یک کشور نیست، بلکه یک ایدئولوژی است و یک ایدئولوژی هرگز شکست نخواهد خورد.

امروز، بقا و توسعه پاکستان نیز در گرو حفظ این ایدئولوژی است. اگر فداکاری‌های اجدادمان را به یاد آوریم و ایدئولوژی پاکستان را محور زندگی خود قرار دهیم، هیچ نیرویی نمی‌تواند ما را خم کند. این میهن با خون شهدا به دست آمده است، بنابراین وظیفه ماست که از هر ذره آن محافظت کنیم.

بیایید همه با هم در این روز استقلال متعهد شویم که فداکاری‌ها را با فداکاری به یاد خواهیم آورد.

که نگذاریم سرعت توسعه کند شود.
که راه را برای دانش، صنعت و صلح هموار خواهیم کرد - در این افتخار، غرور و آگاهی ۱۴ آگوست ما نهفته است.

بیایید همه با هم متعهد شویم
که پاکستان را نه فقط به عنوان یک کشور، بلکه به عنوان یک ایدئولوژی مدیریت خواهیم کرد.
مادانش، صلح و توسعه را سلاح خود خواهیم کرد. و به دشمن این پیام را خواهیم داد که پاکستان زنده بود،
زنده است و ان شاء الله همیشه زنده خواهد بود. بیایید به این وعده پایبند باشیم و پاکستان را به مرکز صلح
، پیشرفت و شکوه اسلام در نقشه جهان تبدیل کنیم.
باشد که پرچم اسلام برافراشته بماند.

باشد که پاکستان زنده و درخشان باشد. زنده باد ارتش‌های پاکستان

یکشنبه، ۳۱ آگوست ۲۰۲۵ء

عزت، انا و سیاست جهانی: آزمایش هند

فا، اعتماد و قدرت: چالش تاریخی هند

در صحنه نوین جهانی، بازی نفت هند، تحریم‌های آمریکا و لبخندهای خاموش روس و چین به گونه‌ای به چشم می‌آید که گویی خورشید زیر ابر رفته و باران در شتاب آمده است. یک سوی میدان، آمریکا است که در زمره کشورهایی است که با شلاق تحریم‌ها می‌کوشد مخالفان خود را به مسیر راست هدایت کند؛ سوی دیگر، هند است که برای سیراب کردن تشنگی اقتصادی خود، از چشمه نفت روسیه بهره می‌برد؛ و سوی سوم، روسیه است که در خاموشی، سود این بازی را می‌چیند. این پرسش مطرح است که آیا این تنها داستان نفت و تجارت است، یا در واقع نبردی است میان انا و اقتدار؟

اگر ورق‌های تاریخ را برگ بزنیم، خواهیم دید که هرگاه گردن‌بند تحریم برگردن ملتی نهاده شد، یادر زنجیرهای بردگی گرفتار آمد، یا دروازه‌های راه‌های نو برایش گشوده شد. تحریم در سیاست بین‌المللی صرفاً یک ابزار اقتصادی نیست؛ بلکه شلاقی است که قدرت‌های بزرگ برای هدایت مخالفان خود به راه راست به کار می‌گیرند. آمریکا با تحریم هند، گویی پیامی فرستاده که دهلی در سیاست نفتی خود آزاد نیست؛ اما تاریخ شاهد است که هرگاه ملتی تحت فشار قرار گرفت، دروازه‌های دیگر را کوبیده است. امروز نگاه هند به سوی چین است، گویی دشمن دیرینه اکنون به یار موقت بدل شده است.

در این میان، نقش ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، بیش از همه معنا دارد. آیا او می‌تواند دشواری‌های مودی را به نردبان منافع خود تبدیل کند؟ در بازی شطرنج سیاسی، بارها پیش آمده که ضعف یک طرف، فرصت دیگری شده است.

چند ماه پیش، کسی نمی‌توانست تصور کند که سیاست واشنگتن، درهای دهلی را به چنین وضعی برساند. ضربات تحریم، زمین هند را چنان خواهد سوزاند که دهلی ناچار به پناه بردن در سایه جنگل‌های انبوه بیجینگ و مسکو گردد. امروز، آمریکا بر هند خشم فرستاده است؛ اما این خشم شاید بر دروازه‌های بیجینگ و مسکو، صدای کوبیدن جدیدی بیافریند. دشمن دیرینه گاه در مصلحت زمانه به دوست بدل می‌شود، و روسیه که قرن‌ها حافظ مصلحت‌های خویش بوده است، چه شگفت که ضعف دهلی را به پل قدرت خود بدل سازد.

چرخ تاریخ بار دیگر همان صحنه‌ای را نشان می‌دهد که در دوران فروپاشی امپراتوری‌ها رخ می‌داد: هنگامی که قدرتی با شلاق و تحریم می‌کوشد دیگران را در بردگی نگاه دارد، قدرت‌های دیگر برای گشودن زنجیرهای بردگی وارد میدان می‌شوند. امروز آمریکا گردن‌بند تحریم را بر هند نهاده است، اما این گردن‌بند شاید دهلی را به سوی آستان بیجینگ سوق دهد، و پوتین—آن مرد آهنین—در خاموشی، این فرصت را به نردبان قدرت خود بدل می‌کند.

این همان بازی تاریخ است که در آن دشمن دیروز، امروز به مدد موقت بدل می‌شود. پرسش این است: آیا پوتین این فرصت را در حرکت بعدی شطرنج سیاسی خود به کار خواهد گرفت؟ آیا ضعف مودی را پایه قدرت خود نخواهد ساخت؟

بی‌گمان، آمریکا با افزایش تعرفه‌ها و لغو توافق‌های تجاری، ضربه‌ای بر ستون فقرات هند وارد کرده است. اما هند برای دفع این شوک، در جسم خسته خود به دنبال حیات اقتصادی از بیجینگ و مسکو است و

تلاش می‌کند. و پوئین؟ او در انتظار فرصت است تا ضعف دهلی را به قدرت خود تبدیل کند. پرسش این است: آیا هند مهره دیگری خواهد ماند یا پرچمدار سرنوشت خود؟

تعرفه پنجاه درصدی ترامپ، تنها بازی اعداد نیست، بلکه سلاحی سیاسی است که بر ستون فقرات هند فروآمده است؛ و شامل ۲۵ درصد اضافی به علت خرید نفت روسیه نیز می‌شود. این تصمیم بدان معناست که صادرات هند در بازار آمریکا جذابیت خود را از دست خواهد داد. پرسش این است که آیا دهلی در برابر این فشار خم خواهد شد یا راهی نو برای اقتصاد خود خواهد یافت؟ گویا دو ازدهای منافع، آماده بلعیدن یکدیگر هستند.

از هنگامی که ترامپ شلاق تعرفه را بر هند فرود آورده است، بازارهای دهلی آشوبناک شده‌اند. رئیس جمهور آمریکا، دونالد ترامپ، اعلام کرد که محدودیت‌های اقتصادی سختی بر هند اعمال خواهد شد. این تصمیم، شاخه‌ای از اختلافات جزئی نیست، بلکه مهره‌ای تازه در این بساط جهانی است. ظاهراً ضربه‌ای سخت است، اما تاریخ شاهد است که گاه زخم اگر بدتر شود، برای زندگی‌بخشیدن، جدایی از بدن ضروری می‌شود. آیا مودی برای این منظور از صحنه سیاسی حذف خواهد شد؟ اما روشن است که این تصمیم برای هند دشواری به همراه خواهد داشت: اقتصاد تحت فشار فوری قرار می‌گیرد، صادرات گران‌تر می‌شود و رقابت کالاهای هندی در بازارهای وارداتی کاهش می‌یابد.

با این حال، هند برای مقابله با این وضعیت، خواهان کاهش تنش با چین و گرایش بیشتر به روسیه است؛ بنابراین، هر ضربه راه هم‌پیمانی تازه‌ای را هموار می‌کند. اما پرسش این است که هند این بهای سنگین را خواهد پرداخت یا نه. اگر هند در این تغییر مسیر سیاسی منطقه موفق شود و جراحات آمریکا را به درمان تبدیل کند، شاید در سختی‌ها، جلوه‌ای از نصرت بیابد. امروز، ترامپ تعرفه ۵۰ درصدی بر هند تحمیل کرده است؛ ظاهراً دشواری برای دهلی، اما اگر این دشواری او را به تغییر نگاه و تعمیق رابطه با روسیه و کاهش تنش با چین وادارد، همین دشواری می‌تواند به رحمت بدل شود.

سخنگوی کاخ سفید، کارولین لوویت، اعلام کرده است که این تحریم‌ها در واقع در پرتو جنگ روسیه و اوکراین اعمال شده‌اند. بنابراین، آمریکا گویی با یک تیر دو هدف را نشانه گرفته است: فشار بر روسیه و درس دادن به هند. اما پرسش همچنان باقی است: آیا واقعاً هند شریک خاموش تجاوز روسیه است، یا این تنها نمادی تازه از سیاست غرب است؟

نفت، تحریم و بازی شطرنج هند: آزمون اقتدار و عزت نفس

وزیر خزانه آمریکا، اسکات بسنت، هند را به خرید نفت روس متهم کرد و گفت که این کشور از این مسیر سود می‌برد. جالب آن که درباره چین چنین سخنی به میان نیاورد و گفت ورودی‌های نفتی آن متنوع است. این دوگانگی نشان می‌دهد که هدف اصلی، هند است. آیا این اتهام صرفاً اقتصادی است یا سیاسی نیز هست؟ حقیقت آن است که نفت امروز دیگر تنها منبع انرژی نیست، بلکه شریان حیاتی سیاست جهانی است؛ دستی که شیر نفت در آن باشد، کلید قدرت را در دست دارد. آیا اقدامات اخیر آمریکا علیه هند در چارچوب جنگ روسیه و اوکراین بوده است؟ آیا این تنهاتب جنگ است یا برخورد خودخواهی‌های شخصی مودی و ترامپ؟

واشننگتن اعلام کرد که هند به دلیل جنگ روسیه و اوکراین مجازات شده است، اما آیا این جنگ صرفاً در مزارع اوکراین جریان دارد؟ خیر، این جنگ جنگ دل‌هاست، جنگ عزت نفس است، جنگ خودخواهی‌هاست و نبرد تصمیمات بین سطور قدرت‌های جهانی است. این همان جنگی است که قرآن آن را به این الفاظ توصیف کرده است:

أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ
«سخت و استوار بر کافران، و مهربان با یکدیگر»

قدرت واقعی تنها آن است که در برابر باطل سخت و پابرجا باشد و در درون خود اتحاد را حفظ کند. هند چنین نیرویی ندارد و به همین دلیل اسیر تصمیمات دیگران است.

اتهام خرید و فروش مجدد نفت روسیه توسط وزیر خزانة آمریکا، گویا می‌گوید که هند در عطش سود بازار، توپ‌های روسیه را بارود می‌رساند. دیپلماسی هند در پاسخ سکوت کرده است، اما این سکوت نه نشانه رضایت، که حرکت هوشمندانه‌ای در بازی شطرنج است.

همزمان، اعلام شد که ۵۰ درصد تعرفه بر کالاهای هند وضع می‌شود—گویی شلاقی است که بر تن اقتصاد دهلی نازل شده است. اما این پرسش مطرح است که اگر ترامپ واقعاً خواهان پایان تجاوز روسیه بود، پس چرا پس از دیدار با پوتین در آلاسکا لحن نرم اختیار نکرد؟ شاید دلیل آن این است که مشکل اصلی نفت نیست، بلکه اعتبار و حق مالکیت است. برای مودی ممکن نبود که به مردم خود بگوید که کارنامه صلح به نام رئیس‌جمهور آمریکا ثبت می‌شود. بنابراین، مسئله به تقابل خودخواهی‌های دو رهبر بدل شد.

وزیر خزانة آمریکا انگشت اتهام به سوی هند گرفت و گفت: «شما سوداگر نفت روس هستید»، اما همان مودی که پیش‌تر با افتخار ترامپ را «دوست من» خطاب می‌کرد، امروز رسانه‌های وابسته مدعی‌اند که وقتی نوبت چین رسید، لحن نرم اختیار شد. این چهره واقعی سیاست غرب است: جایی که خواستند، سرزنش می‌شود و جایی که خواستند، چشم‌پوشی می‌شود. این دیگر مسئله نفت نیست، بلکه آزمونی است از معیارهای عدالت.

پیتر ناوارو هند را به شدت نقد کرد و گفت: «مشتریان آمریکایی کالاهای هندی را می‌خرند و هند با همان دلارها نفت روسیه را خریداری کرده و در جهان می‌فروشد.» گویا هند به‌طور غیرمستقیم همکار تجاوز روسیه معرفی می‌شود. این زبان نشان می‌دهد که آمریکا هند را صرفاً رقیب تجاری نمی‌داند، بلکه نقش اخلاقاً مقصر را به او نسبت می‌دهد. ناوارو گویا حکم قضایی صادر کرد: هند با دلارهای آمریکایی توپ‌های روسی را بارود می‌رساند؛ این اتهام نیست، بلکه تابلو اخلاقی و مکافات عملی است که بر آن شلاق نواخته می‌شود.

به عبارت دیگر، هند به‌عنوان مجرم در برابر جهان رسوا می‌شود؛ همان بازی که فرعون با بنی‌اسرائیل کرد—قدرت، ابزار تضعیف و بدنام کردن ضعیف است.

از سوی دیگر، اندیشکده "انانتا سنتر" درست گفت که در نگاه غرب، هند صرفاً یک کیسه بوکس است. روسیه در استراتژی خود به زخم‌های هند اهمیت نمی‌دهد، زیرا می‌داند نزاع هند و آمریکا موقت است و دائمی نیست. بنابراین، برای مسکو، دهلی شریک است—گاهی برای منافع خود گرفته می‌شود و گاهی رها می‌شود، همان‌گونه که هند در گذشته عمل کرده است.

پس از دیدار ترامپ و پوتین در آلاسکا، این تصور ایجاد شد که شاید تعرفه اضافی از هند برداشته شود، اما برخلاف انتظار، چنین نشد. این نشان می‌دهد که وعده‌ها و امیدها در سیاست جهانی اغلب همچون دیوار



شنی فرو می‌ریزند. امیدهای هند هرچند بر حق بودند، اما واقعیت این است که در این بازی، تصمیم اصلی در دست واشنگتن و مسکو است و دهلی صرفاً مهره‌ای بیش نیست.

با این حال، این نتیجه عمل متقابل است؛ زمانی که کالاهای هند در بازار آمریکا گران و سنگین شوند، قیمت‌ها بالا خواهد رفت و خریداران کاهش خواهند یافت. این ۵۰ درصد تعرفه، صرفاً عدد نیست، بلکه سنگی است بر کمر اقتصاد دهلی. اکنون باید دید آیا مودی این بار سنگین را تحمل خواهد کرد یا راه‌های نوینی خواهد یافت.

به یاد بیاورید آن لحظه که در سرمای آلاسکا، ترامپ و پوتین دست دادند؛ در دل مودی امیدی تازه زنده شد، شاید چراغی از امید روشن شود، اما این چراغ امید خاموش شد و آمال هندی‌ها در شعله ناامیدی فرو نشست. وعده‌ها همچون خانه‌های شنی بودند، یک موج آمد و همه را شست. این درس است که وعده‌های سیاست جهانی همچون خانه‌های شنی ناپایدارند و هر موجی می‌تواند همه چیز را با خود ببرد.

و قرآن می‌فرماید

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَنَمَسْكُمُ النَّارُ

«و هرگز به سوی ستمکاران مایل نشوید، مبادا آتش (دوزخ) شما را فرا گیرد»

به یاد داشته باشید که اعتماد به وعده‌های قدرتمندان، همانند سپردن چراغ خود به دست دیگران است.

عزت، خودپسندی و سیاست جهانی: آزمون هند

اگر دقیق بنگریم، آمریکا از هند نه به اندازه روس یا چین دل آزرده است و نه از چین به میزان خشمش نسبت به هند بیم دارد. پرسش این است که چرا؟ پاسخ تنها نفت نیست، بلکه فرو ریختن اعتمادی است که واشنگتن بر دهلی برقرار کرده بود. هند متحدی تصور می‌شد که در نزدیکی غرب باقی خواهد ماند، اما خرید نفت روسی گویا شکافی در این رابطه ایجاد کرده است. هنگامی که متحدی خیانت می‌کند، زخم عمیق‌تر است. این کینه شاخه‌ای از شیشه شکسته اعتماد است؛ همان شیشه‌ای که شکست. غرب نیز تصور می‌کرد هند متحدش است، اما دهلی بوی نفت روسی را استشمام کرد و بس، دوستی بدل به سوءظن شد. زخم بی‌وفایی متحد، عمیق‌ترین زخم است، زخمی از فروپاشی اعتماد.

ترامپ می‌خواست تاج صلح بر سر او مواجهه اصلی نفت نیست، بلکه خودپسندی است. به خاطر بسیار قرار گیرد، اما مودی نپذیرفت. وقتی عزت نفس دو پادشاه به هم می‌خورد، زمین لرزه‌ای رخ می‌دهد که تاریخ سال‌ها آن را به یاد دارد.

نبرد واقعی: برخورد خودخواهی‌ها

اکنون پرسش اهمیت بیشتری یافته است: آیا نزاع میان ترامپ و مودی صرفاً درباره نفت است یا خود پسندی؟ حقیقت را آشکار کنیم: این نزاع نفت نیست، بلکه تصادم انحاء است. ترامپ نمی‌توانست تحمل کند که مودی سهم جنگ‌سازی را به او ندهد. او می‌خواست تاج صلح بر سرش قرار گیرد، زیرا مداخله او صرفاً به خاطر کمک به مودی و نتانیاهو بود. مودی نمی‌توانست بپذیرد، زیرا رسانه‌های وابسته او را بر سکوی پیروزی هفتمین آسمان نشاندهند. برای مودی، پذیرفتن این که تاج صلح به آمریکا می‌رسد، در برابر مردم غیرممکن بود. بنابراین، مسئله بدل به تصادم خودخواهی‌ها شد و عزت نفس دو پادشاه به هم خورد. وقتی عزت نفس می‌شکند، تصمیم‌ها از توپ و تفنگ خطرناک‌تر می‌شوند. این است تصادم واقعی، همان آتشی که سیاست را شعله‌ور کرد. زیر پای مودی، زمین قدرت هند در لرزش است.

تاریخ می‌گوید ملت‌ها یا بر عزت نفس خود پابرجا می‌مانند یا فرو می‌ریزند. تاریخ ملت‌ها نشان می‌دهد جنگ‌هایی که بر سر عزت نفس انجام می‌شوند، شدیدترین‌اند. اغلب نزاع‌های بزرگ میان ملت‌ها بر سر همین عزت است. در اینجا نیز هر رهبر برای بقای سیاسی خود به دنبال خم کردن دیگری است. ترامپ می‌خواهد برتری خود را نشان دهد، زیرا اگر عقب‌نشینی کند، قدرت آمریکا ضربه می‌خورد. مودی می‌خواهد سیاست شطرنجی خود را حفظ کند، زیرا اگر عقب‌نشینی کند، غیرت عمومی آسیب می‌بیند. این نبرد دیگر صرفاً اعداد و ارقام نیست؛ این کشمکش دل‌ها و خودپسندی‌هاست. این معرکه، بیش از هر قرارداد تجاری، روانشناختی و سیاسی است. این بازی جایی است که هر عقب‌نشینی برای هر دو طرف، زهر قاتل است.

راهگشا است—قدرت‌ها فرو می‌ریزند، اما «لا غالب إلا الله» در واقع، اینجا همان نقطه‌ای است که درس عزت و وقار تنها در دست خداست. ملت‌ها یا بر عزت نفس خود زنده‌اند یا فرو می‌ریزند. این نبرد دیگر اعداد و ارقام نیست، بلکه نبرد غیرت آمریکاست. عقب‌نشینی از این تصمیم، گویا ضربه به برتری سلطنت ترامپ است. این است جنگ واقعی.

اندیشکده "انانتاسنتر" به درستی گفت: هند در نگاه غرب یک کیسهٔ بوکس است، تصویری از حقیقت موجود. بله، این همان حقیقتی است که در برابر دهلی قرار دارد. هند باید به یاد آورد که پنج دهه تحت تأثیر روسیه بود، اما به محض آن‌که روسیه در بحران افتاد، بدون لحظه‌ای تأخیر، در پای آمریکا را بوسید و به آن پناه برد. اکنون پوتین به آسیبی که به هند برسد اهمیتی نمی‌دهد، منافع خود را در اولویت قرار می‌دهد. پوتین به زخم‌های هند توجه نمی‌کند؛ تنها به منفعت خود می‌اندیشد. ترامپ نیز به عزت هند اهمیتی نمی‌دهد. این زمان تفکر برای دهلی است: آیا همیشه مهرهٔ بازی دیگران خواهد بود یا خود سرنوشت خود را رقم خواهد زد؟ پرسش این است: دهلی چه زمانی چراغ سرنوشت خود را روشن خواهد کرد و بازیگر اصلی خواهد شد؟

جالب آنکه مردم هند از روابط روسیه و پاکستان آن‌چنان نگران نیستند که از روابط پاکستان و آمریکا هستند. دلیل آن روشن است: هند می‌داند رابطه با روسیه گاه به گاه تغییر می‌کند، اما نزدیکی پاکستان به آمریکا می‌تواند تهدیدی دائمی باشد. این نشان‌دهندهٔ نگرانی اصلی هند، یعنی آمریکا، است نه روسیه. این یک ضعف روانشناختی و هم‌زمان بازتاب استراتژی هند است. سایهٔ آمریکا در ذهن‌هایشان بزرگتر است؛ این همان بردگی روانی است، و بزرگ‌ترین نشانهٔ بردگی آن است که انسان از سایهٔ قدرت بترسد و بلرزد.

افزایش روابط روسیه با پاکستان و طالبان، خطر جدیدی برای هند است. این همان حقیقتی است که در تاریخ باستان مشاهده شده: قدرت‌ها هیچگاه در یک نقطه ثابت نمی‌مانند و همواره روابط نو و کهنه شکل می‌گیرد و فرو می‌پاشد. اوضاع منطقه پیچیده‌تر شد، هنگامی که مذاکرات پاکستان-چین-افغان و اعلام توسعهٔ سی پیک صورت گرفت. این اعلان نه تنها پیام اقتصادی داشت، بلکه از منظر سیاسی، ضربه‌ای کاری برای هند بود. هند که زمانی محور منطقه بود، اکنون زیر سایهٔ اتحاد همسایگان قرار گرفته است.

در همین حال، افزایش روابط روسیه و پاکستان مزید بر نگرانی هند افزود. روزگاری مسکو تنها به اسلام‌آباد تسلیحات می‌داد، امروز روابط دفاعی خود با طالبان را نیز گسترش می‌دهد. گویا زمان دور نیست که سیاست جنوب آسیا به صف‌بندی‌های جدید برسد و هند تعادل پیشین خود را از دست بدهد.

عزت، خودپسندی و سیاست جهانی: هند در آزمون

به هر حال، اوضاع کنونی صرف مسئله اعداد و ارقام تجاری یا معاملات نفتی نیست، بلکه بخشی از بازی سیاست جهانی است که در آن نمادهای عزت نفس، خودپسندی و قدرت در هم تنیده شده‌اند. اگر ترامپ هند را مجازات می‌کند، پوتین با لبخند از این فرصت بهره می‌برد، و اگر دهلی در فکر حرکت تازه‌ای در بازی شطرنج است، پکن در سکوت ورق‌های خود را آماده نگاه داشته است.

زمان آتی مشخص خواهد کرد که آیا این سخت‌گیری‌های آمریکایی برای هند سختی و رنج خواهد بود یا رحمت و فرصت. اما در حال حاضر می‌توان گفت که در این میدان سیاست جهانی، هند همزمان هدف امید دوستان و شک دشمنان است — و همین، بزرگترین ضعف و مهم‌ترین آزمون اوست.

تسلیمات روسیه پیشتر به طور گسترده‌ای به پاکستان صادر می‌شد. امروز، روسیه نه تنها با پاکستان بلکه با طالبان نیز همکاری خود را گسترش داده است. این بازآرایی جدید زنگ خطر برای هند است. سیاست جنوب آسیا اکنون هند را تنها می‌گذارد و روسیه نیز این تنهایی را عمیق‌تر می‌کند؛ این نشانه‌ای است که روسیه به عنوان بازیگر جدید در سیاست جنوب آسیا ظاهر شده و هند را در فشار مستمر نگه خواهد داشت.

آتیه، هند را از صحنه منطقه کنار خواهد زد.

در مذاکرات پاکستان-چین-افغان، توسعه پروژه "سی پیک" اعلام شد. این اعلان ضربه‌ای سخت برای هند است، گویا ناقوس مرگ او به صدا درآمده است. اقتصاد و سیاست منطقه دیگر حول محور دهلی نخواهد چرخید، بلکه حول محور پکن و اسلام‌آباد خواهد گشت. این همان لحظه‌ای است که نقش محوری هند رو به عقب می‌رود و نقشه منطقه در حال تغییر است. این لحظه‌ای است که موقعیت مرکزی هند به قصه‌ای از گذشته بدل می‌شود، زیرا کاهش نفوذ او یعنی اقتصاد و سیاست منطقه دیگر نیازمند دهلی نیست، بلکه محتاج محور پکن و اسلام‌آباد خواهد بود. بنابراین، نقش مرکزی هند به پس‌زمینه می‌رود. این اعلان ضربه‌ای تعیین‌کننده برای هند است.

ای اهل فکر! این بازی نفت و تعرفه نیست، این بازی عزت و شرافت، خودپسندی و وقار است. ترامپ می‌خواهد با مجازات دهلی، پرچم خود را برافرازد؛ مودی نمی‌خواهد چراغ ناتوانی خود را خاموش ببیند؛ پوتین با لبخند از فرصت بهره می‌گیرد؛ و پکن در سکوت میدان خود را گسترده نگاه داشته است. ورق تاریخ فریاد می‌زند که ملت‌هایی که مهره شطرنج دیگران می‌شوند، هرگز پادشاه نخواهند شد. پرسش این است که هند تا کی بازیگر تصمیم‌های دیگران باقی خواهد ماند و چه زمانی چراغ سرنوشت خود را روشن خواهد کرد؟

به یاد داشته باش که تاریخ همواره ملت‌هایی را موفق می‌سازد که خود تصمیم سرنوشت خویش را

می‌گیرند. و صدای قرآن هنوز می‌پیچد:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ

بی‌گمان، خداوند حال هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر آن که خود آن قوم حال خویش را تغییر دهد.

پرسش این است که هند چه زمانی خود را از تصمیم‌های دیگران آزاد خواهد ساخت و چه زمانی شهامت اتخاذ تصمیم مستقل برای خود را پیدا خواهد کرد؟

تمام این صحنه نشان می‌دهد که بحران کنونی صرفاً داستان نفت و تعرفه نیست، بلکه یک معرکه عظیم از خودپسندی، عزت نفس و سیاست جهانی است. آمریکا می‌خواهد سکه قدرت خود را بزند، هند می‌خواهد

استقلال خود را حفظ کند، روسیه از فرصت بهره می‌برد و چین در سکوت ورق‌های خود را نگه داشته است. ورق تاریخ به ما می‌آموزد که وقتی بازی‌های بزرگ انجام می‌شوند، اغلب کشورهای کوچک مهره می‌شوند. پرسش این است که هند تا کی این بازی را تحمل خواهد کرد و چه زمانی خود میدان را پهن خواهد کرد؟ سرنوشت ملت‌ها با وعده دیگران تغییر نمی‌کند، بلکه با چراغ غیرت خود تغییر می‌یابد.

سه‌شنبه، ۲ سپتامبر ۲۰۲۵ء

دژ لاله الا الله

سرزمین ایمان

بعضی روزها در زندگی ملت‌ها فقط تاریخ‌های تقویمی نیستند، بلکه پایه و اساس وجود و ریشه‌های آگاهی آنها می‌شوند و مانند چراغی ابدی در روح ملت می‌درخشند. تأسیس پاکستان در سال ۱۹۴۷ فقط یک رویداد سیاسی نبود، بلکه یک انقلاب معنوی و فرهنگی بود. این دولت معجزه‌آسا که بر اساس کلمه «لا اله الا الله» در نتیجه تجزیه شبه قاره تأسیس شد، نه تنها خطوط جغرافیایی را تغییر داد، بلکه ضربان قلب‌ها را نیز دگرگون کرد. این دولت تحت پرچم «لا اله الا الله» به وجود آمد و این کلمه به پایه‌های آن ثباتی بخشید که هیچ جنبش دیگری در جهان نداشت.

این دولت که بر اساس «لا اله الا الله» به وجود آمد، نمادی از دورانی بود که مسلمانان بدون تمدن، هویت مذهبی و بنیان ایدئولوژیک متمایز خود نمی‌توانستند در جهان زنده بمانند. تأسیس پاکستان در سال ۱۹۴۷ فقط یک رویداد سیاسی نبود، بلکه یک انقلاب معنوی و فرهنگی بود. تأسیس پاکستان در سال ۱۹۴۷ نه تنها یک رویداد سیاسی، بلکه یک انقلاب معنوی و فرهنگی بود. این دولت تحت پرچم «لا اله الا الله» به وجود آمد و این کلمه به پایه‌های آن ثباتی بخشید که هیچ جنبش دیگری در جهان تاکنون نداشته است.

اما از روزی که این دولت خدادادی به وجود آمد، دشمنانش شروع به توطئه علیه آن کردند. رهبران هند هرگز این واقعیت را نپذیرفتند. برای آنها، تجزیه هند یک رویداد موقت و پاکستان یک «حادثه» بود که باید دیر یا زود از بین می‌رفت. هند، که پاکستان مانند زخمی بر سینه‌اش بود، سعی کرد در هر فرصتی پاکستان را از بین ببرد. گاهی از طریق جنگ مستقیم، گاهی از طریق نیابتی‌ها و تروریسم، و گاهی با استفاده از منابع طبیعی به عنوان سلاح.

اما رهبران هندوی هند هرگز این واقعیت را نپذیرفتند. برای آنها، تجزیه هند یک رویداد موقت و پاکستان یک «حادثه» بود که باید دیر یا زود از بین می‌رفت. رهبران بزرگ کنگره بارها گفتند که «پاکستان یک اشتباه تاریخی است». با ادامه این فکر، رویای «آخذ بهارات» رشد کرد. وحشت این رویا در این است که آنها نه تنها پاکستان، بلکه نپال، بوتان، سریلانکا، بنگلادش و حتی هر کشوری که به آب‌های اقیانوس هند متصل است را نیز بخشی از «آخذ بهارات» می‌دانند. گویی قصد دارند تمام کشورهای منطقه را قربانی هوس توسعه‌طلبی خود کنند.

قرآن در مورد چنین گروه‌های فتنه‌انگیزی فرموده است:

وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَزُوْغُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَعُوا (بقره: ۲۱۷)

آنها همواره با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند.

توطئه‌های هند علیه پاکستان مصداق عملی این آیه است. اما تاریخ ثابت کرده است که وقتی ملت‌ها در ایمان خود ثابت قدم بمانند، هیچ نیروی باطلی نمی‌تواند آنها را شکست دهد.

این داستان فقط داستان جنگ‌ها نیست، بلکه داستان مبارزه بین ایمان و کفر، ظلم و عدالت، قدرت و عقیده است. این تاریخی است که در آن صدای بدر و حنین شنیده می‌شود، درس استوار کربلا در آن منعکس شده و دعای اقبال و عزم قائد اعظم در آن طنین‌انداز است. در این تاریخ، پاکستان بارها و بارها در خون غرق شد، اما هر بار با شجاعتی تازه ظهور کرد.

شب ۶ سپتامبر ۱۹۶۵ آن لحظه تاریک در صفحات تاریخ است که طوفان سیاه ظلم بر سرزمین شبه قاره، خواب خاموش کردن چراغ کوچک پاکستان را دید. شب ۶ سپتامبر ۱۹۶۵، زمانی که هند در تاریکی شب به پاکستان حمله کرد، در واقع نبرد دیگری از کفر و ایمان بود. هند که از نظر وسعت، منابع و قدرت نظامی شش برابر بزرگتر بود، در تاریکی شب حمله کرد. دشمن، در حالی که لاهور را هدف قرار داده بود، فکر می‌کرد که قبل از طلوع خورشید صبح، این شهر را پایمال خواهد کرد. وقتی دشمن با نیروی نظامی سهمگین خود در مرزهای لاهور پیشروی کرد، این تکبر، غرور و سوءظن را داشت که در چند ساعت آینده، لاهور تا ظهر زیر پرچم‌های یامونا خواهد بود. او فکر می‌کرد که شاید این خانه‌ای گلی باشد که با وزش باد فرو خواهد ریخت. اما فراموش کرده بود که این سرزمین متعلق به وارثان بدر و احد است. سربازان ارتش پاکستان نه تنها بدن‌های خود را سپر تانک‌ها کردند، بلکه سربازان ارتش پاکستان در مقابل تانک‌ها محکم ایستادند، همانطور که حضرت خالد بن ولید (رض) در نبرد یرموک در مقابل لشکریان روم ایستاد.

اما او تا روشن شدن هوا متوجه نشد که این شهر فقط مجموعه‌ای از آجر و سنگ نیست، بلکه قلعه قلب‌های عاشقان پیامبر ﷺ است، استحکام ایمان مؤمن است. جایی که کوچه و بازارها پر از صدای اقبال و رویاهای مجاهدین است. جوانان اینجا سینه‌هایشان را جلوی تانک‌ها گذاشتند، سربازان اینجا با صدای «الله اکبر» قلب دشمن را لرزاندند. این روزی بود که رویای اقبال و پیام رهبر در خون واقعیت غوطه‌ور شد و زندگی جدیدی اعلام شد.

جامعه هندو فراموش کرد که لاهور فقط مجموعه‌ای از آجر و سنگ نیست، بلکه شهر عاشقان است، جوانان ارتش پاکستان نه تنها بدن‌هایشان را سپر تانک‌ها کردند، بلکه مردم نیز نقش شگفت‌انگیزی در این جنگ ایفا کردند. در آن زمان، خیابان‌های پاکستان با صدای «الله اکبر» طنین‌انداز شد. زنان خانه‌ها زیورآلات خود را می‌فروختند و به جبهه اهدا می‌کردند، کودکان مدام آب و غذا به سربازان می‌رساندند و تمام ملت در شعار «پاکستان زنده باد» یک صدا شدند. و در نتیجه این تجاوز هند، تمام ملت در یک صف ایستادند. بر همین حيله‌گر نمی‌دانست که این سرزمین بر پایه یک ایدئولوژی بنا شده، بر شالوده یک کلمه بنا شده، و فرزندان کسانى هستند که خون دلوران بدر و حنین در رگ‌هایشان جاری است.

در آن جنگ هفده روزه که دشمن بارها و بارها به آن حمله کرد، سربازان پاکستان به قرآن سوگند یاد کردند و هر حمله‌ای را متوقف کردند. شکست دشمن چنان بود که زخم سینه‌اش تا به امروز باقی مانده است. پس از جنگ هفده روزه، جهان دید که پرچم پاکستان برافراشته و جاهطلبی‌های دشمن در هم شکسته شده است. در آن روز، هند فهمید که پاکستان فقط یک جغرافیا نیست، بلکه قلعه ایمان است. اما دشمن با قلبی زخمی، تا امروز نتوانسته این شکست را فراموش کند و با هر تاکتیک جدیدی سعی در محو موجودیت پاکستان داشت.

این شکست چنان زخمی بر قلب هند وارد کرد که تا به امروز التیام نیافته است. اما در عین حال، آتش انتقامی در درون دشمن شعله‌ور شد که تا به امروز خاموش نشده است. این همان روحیه‌ای بود که قرآن به آن اشاره کرده است:

إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (محمد: ۷)

اگر خدا را یاری کنید، او شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.

پس از این جنگ هفده روزه، دشمن عقب‌نشینی کرد. او از ناحیه قلب زخمی شد که امروز نیز درد می‌کند. اما در عین حال، تصمیم گرفت که درهای جدیدی از توطئه‌ها، به دور از جنگ مستقیم، باز شود.

زمان گذشت، اما توطئه‌های دشمن متوقف نشد. او می‌دانست که شیرهای پاکستانی او را در میدان نبرد لگدمال خواهند کرد. وقتی هند در میدان نبرد مستقیم شکست خورد، از هرج و مرج داخلی به عنوان سلاح استفاده کرد. وقتی در میدان نبرد موفق نشد، مانند بزدلان حيله‌گر سعی کرد پاکستان را از درون بشکند. بنابراین جبهه‌های جدیدی گشود. تاریکی تروریسم بر پاکستان تحمیل شد. بلوچستان، خیبر پختونخوا و سایر نقاط کشور خونین شدند. بلوچستان، خیبر پختونخوا به طور خاص هدف قرار گرفتند و بازار تروریسم به طور کلی در سایر نقاط کشور گرم شد. آتش تروریسم در آنجا شعله‌ور شد. مساجد هدف قرار گرفتند، طلاب مدارس شهید شدند و خیابان‌های بازارها با خون پاکستانی‌های بی‌گناه سرخ شد. این تروریست‌ها فقط افراد مسلح نبودند، بلکه دست‌نشانندگان هند بودند که ملت پاکستان امروز آنها را به عنوان «فتنه خوارج» و «فتنه هند» می‌شناسد.

این خوارج خون مسلمانان را حلال می‌دانستند، بی‌گناهان را در مساجد به شهادت می‌رساندند، جوی‌های خون را در بازارها جاری می‌کردند. و جهان می‌دید که همه این اتفاقات به دستور چه کسی رخ می‌دهد. دشمن فکر می‌کرد که اگر حمله مستقیم موفقیت‌آمیز نباشد، باید هرج و مرج داخلی ایجاد شود. اما او فراموش کرد که ملتی که حتی پس از هجرت در بدر پیروز شد، از زخم‌های احد جان سالم به در برد و پرچم صبر را حتی در آزمون کربلا بالا نگه داشت، آن ملت حتی در این آتش تروریسم نیز نمی‌تواند هویت خود را از دست بدهد.

این زمانی بود که جهان دید «فتنه خوارج» بار دیگر سر بر می‌آورد. گروهی که قرآن آن را «شرور الاحشام» نامیده بود، همان گروهی بود که در خط مقدم ریختن خون مسلمانان قرار داشت. این تروریست‌ها خود را مبلغ اسلام می‌نامیدند، اما در واقع آنها تحت دستور دشمن کار می‌کردند.

اینها خوارج بودند که پیامبر اکرم درباره آنها فرمود:
در آخرالزمان قومی از حدیث اسنان، سفها خواب‌ها، خواهند گفت سخنان نیک صالحان، خواهند خواند. «قرآن به آنها اجازه رشد نمی‌دهد، آنها از دین می‌افتند همانطور که تیر از هدف می‌افتد» (صحیح بخاری)

در آخرالزمان، قومی خواهند بود که قرآن را می‌خوانند اما از گلویشان پایین نمی‌رود. آنها دین را ترک می‌کنند مانند تیری که از طعمه خارج می‌شود.

این تروریست‌ها تجسم عملی همان خوارج بودند. آنها خون مسلمانان را حلال می‌دانستند و به دستور دشمن علیه پاکستان جنگ می‌کردند. اما پاکستان با صبر، شجاعت و فداکاری، این وسوسه را نیز خنثی کرد.

نیروهای هند سعی کردند پاکستان را تضعیف کنند، اما ملت حتی در این تاریکی‌ها چراغ امید را روشن نگه داشت. ارتش، مردم و نهادهای دولتی باهم در برابر این وسوسه محکم ایستادند. و تاریخ بار دیگر گواهی داد که ملتی که بر پایه ایمان بنا شده باشد، نمی‌تواند در غبار تروریسم پنهان شود.

مه ۲۰۲۵ نیز گواهی خواهد داد با حروف طلایی در تاریخ ثبت خواهد شد. دشمن بار دیگر رویای تضعیف پاکستان را در سر می‌پروراند. هند با اتحاد با اسرائیل با قدرت فراوان، نقشه‌ای برای درهم شکستن دوباره پاکستان کشید. هند به همراه اسرائیل، نقشه کاملی برای به زانو درآوردن پاکستان کشید. او به سلاح‌ها و



فناوری مدرن اعتماد داشت. اما فراموش کرد که قدرت واقعی ایمان است، نه توپ و تانک. اما طبیعت چیز دیگری در ذهن داشت، اما نتایج برعکس انتظارات او شد.

او اشتباه فاحش حمله به پاکستان را با همکاری اسرائیل مرتکب شد. در این جنگ، هند با تکیه بر مدرن‌ترین سلاح‌ها و فناوری اسرائیلی خود، متکبرانه به رهبران خود اطلاع داد که در چند ساعت آینده، پاکستان به زانو درخواهد آمد و صورت خود را خواهد شست و طلب بخشش خواهد کرد و مجبور به زانو زدن و برده شدن خواهد شد. اما وقتی سربازان ارتش پاکستان با شعار «الله اکبر» وارد میدان شدند، تمام تانک‌ها و هواپیماهای دشمن شروع به لیسیدن خاک کردند. سلاح‌های اسرائیلی، فناوری مدرن و طوفان تبلیغات نیز در برابر عزم سربازان پاکستانی فرو ریخت. شجاعتی که سربازان پاکستانی در این نبرد نشان دادند، ما را به یاد یرموک و قادسیه می‌اندازد. سخنان حضرت سعد بن ابی وقاص (رض) زنده شد: وقتی سربازان خدا به خدا توکل کنند، هیچ ارتشی در جهان نمی‌تواند جلوی راه آنها را بگیرد. تاریخ خود گواهی می‌دهد که حمله باطل هرگز به سرزمینی که سپر ایمان پشت سر آن است، موفق نمی‌شود.

جهان باشگفتی نظاره‌گر بود که هند، علیرغم حمایت اسرائیل، مجبور به شکست شد. در نهایت، رهبری آن مجبور شد در مقابل جهان از رئیس‌جمهور آمریکا، ترامپ، درخواست کمک کند. این لحظه بزرگترین لکه ننگ در تاریخ هند است، زمانی که علیرغم قدرت نظامی و حمایت جهانی، توسط پاکستان شکست خورد. این لحظه تاریک‌ترین لحظه در تاریخ هند بود. علیرغم کمک اسرائیل، تحقیر آن اعلام این بود که هر اتحادی علیه پاکستان شکست خواهد خورد. در نهایت، هند باید روزی را می‌دید که رهبرش در مقابل جهان از رئیس‌جمهور آمریکا، ترامپ، درخواست کمک کرد و برای آتش‌پس التماس کرد. این لحظه در صفحات تاریخ، روز قیامت کوچکی برای آن و عنوان پیروزی غازیان دیگری برای پاکستان است.

هنگامی که دشمن در جبهه‌های نظامی و تروریستی شکست خورد، سعی کرد از گرانبهاترین هدیه طبیعت، یعنی آب، به عنوان سلاح استفاده کند. فصل جدیدی از تروریسم آب آغاز شد. هند نقشه کشید تا آب را از سدهای خود منحرف کند و پاکستان را در سیل غرق کند. توطئه‌ای برای غرق کردن پاکستان در سیل با مسدود کردن آب از سدها و سپس منحرف کردن آن در فصل بارندگی، طرح‌ریزی شد. در تابستان آب را می‌بستند تا مزارع پاکستان از تشنگی بمیرند و در هنگام باران، آب ناگهان رها می‌شد و آبادی‌ها زیر آب می‌رفتند. این تروریسم آب نه تنها علیه پاکستان، بلکه خلاف قوانین بین‌المللی نیز بود. جوامع متمدن جهان، آب را مایه حیات می‌دانند، اما همدان را به سلاحی برای مرگ تبدیل کرد. اما مردم پاکستان با صبر و شجاعت این فجایع را تحمل کردند. هند آن را در مقابل جهانیان «بلاای طبیعی» نامید، اما هر فرد با بصیرتی می‌دانست که این در واقع توطئه جدید دشمن است. او فکر می‌کرد که با بهانه قرار دادن بلاای طبیعی، توطئه خود را پنهان می‌کند، اما بالاخره حقیقت آشکار شد. او در این توهم فریب نسبت به خود نشسته بود و فکر می‌کرد که سیل آب، ایده‌ای رامی‌شود. اما او نمی‌داند که هیچ طوفانی نمی‌تواند پایه‌های کلام حق را از بین ببرد.

این همان تاکتیک قدیمی است که فرعون در رویای استفاده از آب نیل داشت. فرعون نیز رویای تصاحب آب نیل را در سر می‌پروراند، اما در نهایت، همین نیل او را غرق کرد. تروریسم آبی هند نیز یادآور این روش فرعونی است. قرآن در مورد سرنوشت فرعون می‌گوید:

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى

پس خداوند او را گرفت و او آخرت و دنیا را بلعید» (نازعات: ۲۵)

سپس خداوند او را نشانه ای برای این دنیا و آخرت قرار داد.

این آیه تضمینی است که هر ملتی که سعی کند با نظام طبیعت بازی کند، به عذاب آن گرفتار خواهد شد.

دولت مودی تمام تلاش خود را برای تضعیف پاکستان انجام داده است. مودی پیش چشمان خود دید که آمریکایی که به آن تکیه کرده بود، اکنون آشکارا از سیاست‌های آن فاصله می‌گیرد. مودی که زمانی سرش را به درواشنگتن بسته بود، اکنون پس از دیدن بی‌تفاوتی ترامپ، به سمت چین و روسیه نگاه می‌کند. رئیس‌جمهور آمریکا نه تنها آن را رد کرد، بلکه از شرکت در نشست «کوآد» در هند نیز خودداری کرد و آشکارا مخالفت خود را با سیاست‌های هند ابراز کرد. این لحظه‌ای بود که درهای سیاست جهانی برای هند شروع به بسته شدن کرد.

برای مودی، این لحظه شکست و ویرانی بود. اکنون او برای نجات احترام سیاسی از دست رفته‌اش، پشت در روسیه و چین نشسته است. در چنین شرایطی، دراز کردن دستش به سمت روسیه و چین به اجبار او تبدیل شده است. اما این نیز یک حمایت موقت است، زیرا روسیه و چین اولویت‌های خود را دارند و هر دوی این کشورها هند را صرفاً یک مهره و ابزار می‌دانند، نه یک متحد یا شریک واقعی. برای هند، این تغییر یک کشتی در حال غرق شدن است که حمایت از آن نیز نامشخص است.

پس از این رفتار ترامپ، نفرت و فشار عمومی در هند خودش، مسیر او را قطع کرد و این زمانی است که رویای «آخذ بهارات» دوباره به لب‌هایش آمد. هند ادعا می‌کند که تمام کشورهای هم‌مرز با اقیانوس هند - سریلانکا، نپال، بوتان، مالدیو، حتی پاکستان - بخشی از «آخذ بهارات» هستند.

این تفکر در واقع ادامه فلسفه چاناکیا است که در آن زور و فریب سلاح‌های سیاست هستند. اما تاریخ بارها این رویا را رد کرده است. چه حملات محمود غزنوی باشد و چه حمله احمد شاه ابدالی، هند همیشه ثابت کرده است که در مواجهه با قدرت‌های خارجی ضعیف است. حتی امروز، رویای «آخذ بهارات» آن فقط یک سراب و آغاز تجزیه قریب‌الوقوع هند است که توسط مودی تکمیل خواهد شد.

ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، ضمن انتقاد شدید از سیاست‌های هند و رد آشکار تجاوز دریایی هند به پاکستان، گفت که آمریکا از اتحاد روسیه و چین می‌ترسد. مخاطب واقعی این بیانیه هند بود. گویی بزرگترین متحد جهان نیز پیام روشنی به هند داده است که رویکرد تهاجمی آن غیرقابل قبول است. نباید سعی کند با عکس گرفتن با روسای جمهور روسیه و چین در مقابل جهانیان، آمریکا را بترساند.

هند سعی کرد خود را در کنار روسیه و چین به جهانیان نشان دهد. اما در واقعیت، این یک کشور تنها است که برای پنهان کردن شکست‌های خود، یک جبهه دروغین تشکیل می‌دهد.

این پیام در واقع هشدار به هند بود که نمی‌تواند با نمایش تصاویر دروغین به جهانیان، حقیقت را پنهان کند.

چهره واقعی هند در برابر جهانیان آشکار شده است. تاکتیک‌ها، نیروهای نیابتی و تروریسم آبی آن، همگی افشا شده‌اند. هر توطئه‌ای علیه پاکستان شکست خورده است و وجدان جهانی، هند را به عنوان متجاوز شناخته است.

این سیاست هند خود ناقوس مرگی برای آن است. آمریکا به روشنی اعلام کرده است که از رویکرد تهاجمی هند حمایت نمی‌کند. گویی سفر انزوای هند در سیاست جهانی آغاز شده است. و پاکستان، با وجود مشکلات و آزمایش‌هایش، در تکان دادن وجدان جهان موفق است.

تاریخ پاکستان داستان ایمان، فداکاری و شجاعت است. این تاریخ پاکستان در واقع داستان ایمان، فداکاری و عزم راسخ است. از جنگ ۱۹۶۵ تا نبردها و توطئه‌های ۲۰۲۵، دشمن بارها سعی در محو کردن آن و نابودی پاکستان داشته است. اما هر بار پاکستان با شجاعتی جدید ظهور کرده است. گاهی در میدان نبرد، گاهی در تاریکی تروریسم، گاهی در طوفان‌های آب و گاهی در سیاست جهانی. اما هر بار که شکست خورد، هر توطئه‌ای آشکار شد و هر حمله‌ای به پیامی از زندگی جدید برای پاکستان تبدیل شد. پرچم پاکستان همیشه سبز مانده است.

این کشور فقط نام مرزها نیست، بلکه یک ایدئولوژی است. این تحقق رویای اقبال، تحقق مبارزه و عزم قائد اعظم و امانت خون شهدا است. هر توطئه دشمن شکست خورد و پاکستان هنوز بر پایه «لا اله الا الله» بنا شده است.

همان آیه قرآن هنوز پایه و اساس این ملت است.

كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ

چه بسیار گروه‌های کوچکی که به اذن خدا بر گروه‌های بزرگی غلبه کرده‌اند (بقره: ۲۴۹)

چه بسیار گروه‌های کوچکی که به اذن خدا بر گروه‌های بزرگی غلبه کرده‌اند.

وجود پاکستان گواه زنده این آیه است. تمام سلاح‌های دشمن، تمام توطئه‌ها و تمام رویاها همیشه شکست خواهند خورد. زیرا این سرزمین به نام «لا اله الا الله» ساخته شده است و این پرچم تا روز قیامت برافراشته خواهد ماند.

این کشور فقط جغرافیا نیست، بلکه یک ایدئولوژی است. این رویایی است که اقبال دید، وعده‌ای است که رهبر به آن عمل کرد و امانتی است که شهدا با خون آبیاری کردند. پاکستان هنوز بر هویت خود ایستاده است و علیرغم همه ترفندهای دشمن، بر اساس «لا اله الا الله» استوار ایستاده است.

این داستان به ما می‌آموزد که وقتی ملتی بر ایمان خود استوار باشد، هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواند آن را شکست دهد. این سرزمین پاکستان همیشه پابرجا خواهد ماند، زیرا بر اساس کلام حق بنا شده است. و در برابر ملتی که کلام حق را اساس خود قرار می‌دهد، همه سلاح‌های باطل همیشه شکست می‌خورند.

جمعه، ۵ سپتامبر ۲۰۲۵ء

یک باشند مسلمانان برای پاسداری حرم روز استقلال؛ از قربانی تابقا

امروز... تنها یک نشان تاریخی نیست... بلکه جشن روحانی و فکری است. امروز نه تنها روز شادمانی وجود جغرافیایی وطن ماست، بلکه تجلیل از سفری بزرگ، فکری و روحانی است که به برکت فداکاری‌ها، پایداری و اتحاد مسلمانان میسر شد. پاکستان معجزه‌ای است که خداوند متعال آن را برای ما مقدر فرمود، و این معجزه تنها به همت اتحاد و فداکاری مؤمنان حاصل شد. پاکستان، این دولت معجزه‌آسا، تنها بر پایه سرزمین نیست، بلکه بر بنیاد فداکاری، اتحاد و شعور اسلامی استوار گشته است. هر گوشه، هر سنگ، هر کوچه به ما یادآوری می‌کند که اینجا رویایی به حقیقت پیوست—پاکستان تنها سرزمین نیست، بلکه معجزه‌ای است که پایه‌های آن بر اصول قرآن و سنت، افکار اقبال و روحیه فداکاری نهاده شده است؛ رویایی که تحقق آن به پیش‌بینی علامه اقبال، رهبری قائد اعظم و قربانی‌های میلیون‌ها مسلمان بستگی داشت. اقبال می‌فرماید:

یک باشم برای پاسداری حرم مسلمین

این تنها یک شعر نیست، بلکه اصول عملی است که به ما یادآوری می‌شود مسئولیت نخست هر مسلمان حفاظت از ایمان، فرهنگ و وطن خویش است. این مسئولیت صرفاً وظیفه‌ای نظامی نیست، بلکه بر پایه علم، اخلاق و بصیرت نیز واجب است. این تنها الفاظ نیست... بلکه اصولی عملی است. هر مسلمان مسئول است... این شعر، اصول عملی است که ما را به یاد می‌آورد هر مسلمان مسئول است که ایمان، فرهنگ و وطن را حفظ کند. این مسئولیت نه تنها نظامی، بلکه علمی، اخلاقی و فکری نیز هست امروز، روز یادآوری عظمت و بقا پاکستان است، زمانی که یک شور ملی و اتحاد مسلمانان فصلی روشن در تاریخ نگاشت. همان‌گونه که افکار علامه اقبال تنها سخن نیست، بلکه ندای فرمانبرداری و فداکاری است که باید در دل هر مسلمان زنده باشد.

بنیاد پاکستان پس از تلاش‌های طولانی و صبر و استقامت گذاشته شد. مسلمانان برای حقوق دینی، فرهنگی و سیاسی خود فداکاری کردند. مسلمانان شبه قاره قرن‌ها برای حفظ هویت خویش کوشیدند. راه‌های آزادی با خون آغشته شد. آنان قومی بودند که با عمل به تعالیم قرآن، می‌خواستند هویت خود را حفظ کنند.

باید بدانیم که پاکستان تنها مرز جغرافیایی نیست، بلکه یک اندیشه، یک معجزه است که قرآن کریم برای ما مقدر کرده است. ولی مطابق تعالیم قرآن هرگز نباید از تلاش باز ایستیم. قرآن کریم اهمیت اتحاد را به ما یادآوری می‌کند:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

به ریسمان خدا همه چنگ زنید و پراکنده مشوید.

این ریسمان ما را به یک ملت و هدف واحد پیوند می‌دهد. همین اتحاد است که ما را نیرومند می‌سازد و یادآوری می‌کند که قدرت، هویت و بقا ما در همین پیوند نهفته است. پاکستان در قالب همین اتحاد، حقیقتی ملموس شد و ما را از سایه‌های اسارت به سوی آینده‌ای روشن رهنمون ساخت. پاکستان صرفاً سرزمین نیست، بلکه یک اندیشه، مشعل راه و وظیفه اخلاقی است.

علامه اقبال به مسلمانان آموخت که فرهنگ، زبان و هویت دینی خود را زنده نگه دارند. او یادآوری می‌کند که بزرگ‌ترین قدرت مسلمان، اتحاد اوست. اشعار او تنها شعر نیست، بلکه چراغ فکری مسلمانان است. اقبال به مسلمانان آموخت که محدود به آزادی جسمانی نباشند، بلکه وجود فکری و روحانی خود را نیز آزاد کنند. تصور او از پاکستان، تنها یک دولت نیست، بلکه منزلگاهی فکری و روحانی بود. او به ما

آموخت که خودی را برافرازیم و مطابق رضای خدا عمل کنیم، زیرا:
خودی را بلند کن تا پیش از هر تقدیری، خدا از بنده بپرسد، رضا و خواست تو چیست

این کلمات یادآور مسئولیت هر مسلمان است که خود را قوی ساخته و مطابق رضای الهی عمل کند. آنها یادآور این حقیقت‌اند که بقای ملی و عظمت پاکستان در توانمندی، علم و پاسداری از ارزش‌های دینی و فرهنگی نهفته است. اقبال یادآور می‌شود که خودی نیرومند، ملت را به بقا و عظمت می‌رساند. باید خودی، شعور و ایمان خود را برافرازیم.

تلاقی زیبایی بانک‌پنی تاریخ، تمکن فکری و آراستگی زبانی، همچون درسی است که همواره باید در ذهن نگه داریم. شرایط امروز به ما می‌آموزد که حفاظت از آزادی تنها با قدرت نظامی کافی نیست، بلکه همراهی علم، اخلاق و بصیرت نیز ضروری است. راز بقای ملت نه تنها در سرزمین، بلکه در دانش، تربیت و اخلاق نهفته است. ملت‌ها تنها بر زمین زنده نمی‌مانند، بلکه در دل‌ها، ذهن‌ها و روح‌ها حضور می‌یابند. این یادآور مسئولیت هر فرد است که شعور ملی را زنده نگه دارد.

همچنین باید بدانیم که برای بقای ملت، تنها دفاع کافی نیست؛ حفظ فرهنگ، ادب و زبان نیز به همان اندازه ضروری است. زیرا چراغ علم و ادب روح ملت را زنده نگه می‌دارد. ملتی زنده است که با شیرینی زبان و نور ادب خودپایر جامانددین ترتیب، همراه با نیروهای مسلح، ادب، زبان و فرهنگ ما نیز بخشی محکم از پاسداری وطن است. اگر به حفظ فرهنگ خود اهتمام کنیم، دشمن هرگز نمی‌تواند ما را ضعیف کند. در این روزگار، به جای پذیرش سخنان دشمن در شبکه‌های اجتماعی، باید از توطئه‌های او آگاه باشیم. زیرا پس از جنگ اخیر پاکستان و هند، دشمن با توپخانه رسانه‌ای، نسل جوان ما را علیه ارتش و تاریخ و دین خود تحریک می‌کند. اما به یاد داشته باشیم که ادب، زبان و فرهنگ ما نه تنها جزئی از حفاظت وطن است، بلکه چراغ راه ماست.

چنان‌که همگان می‌دانند، بنیان پاکستان بر اساس اندیشه اسلامی نهاده شد. پاکستان به عنوان یک دولت اسلامی پا به عرصه وجود گذاشت و بقای آن وابسته به ایمان، اتحاد و اصول اسلامی است. بر اساس تعالیم قرآن، بر هر مسلمان واجب است که در برابر نیروهای دشمن اسلام هشیار باشد و زندگی و ملت خود را بر مدار رضای الهی شکل دهد. به یاد داشته باشیم که پیروزی و موفقیت تنها از جانب خداوند است و برای آن باید جان و مال، علم و کردار خویش را استوار سازیم. مسئولیت ماست که با اعمال و کردار خود، در برابر دشمنان اسلام هشیار بمانیم و پاکستان را کشوری محکم و بر اساس اندیشه اسلامی حفظ کنیم. بیدار بودن در برابر دشمنان اسلام، تقویت کردار، تربیت فکری و اخلاقی و تنظیم زندگی بر اساس اصول دینی، وظیفه هر مسلمان و جزو تکالیف ماست.

به تازگی، نیروهای مسلح ما با شجاعت، اتحاد و ایمان، نیت‌های دشمن را بر خاک ریختند. این پیروزی صرفاً محصول قدرت نظامی نبود، بلکه برآمده از اتحاد ملی، احساس همبستگی، فداکاری و اعتماد به خدا و ایمان بود. فداکاری شهدای ما به ما یادآور می‌شود که حفاظت از پاکستان مسئولیت هر فرد است. فداکاری آنان به ما می‌گوید:

ملت‌ها با خون شهداء زاده می‌شوند و با فداکاری زنده می‌مانند.

قرآن کریم می‌فرماید:

وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

و پیروزی جز از جانب خدا نیست.

باید به یاد داشته باشیم که دشمن هیچ‌گاه غافل نیست. بنابراین، ما باید نه تنها در جبهه نظامی، بلکه در عرصه‌های اقتصادی، آموزشی و فکری نیز قدرتمند باشیم. هر شهروند موظف است در زندگی فردی و

ملی خود آموزه‌های اسلام را رعایت کند و از سرزمین خود پاسداری نماید.

ما از فلسفه اقبال آموخته‌ایم که **خودی، اتحاد و فداکاری**، ملت را نیرومند می‌سازد. بنابراین، هر فرد مسئولیت دارد که از وطن و دین خویش حفاظت کند. به همین دلیل، نه تنها ارتش، بلکه هر شهروند باید در جبهه‌های اقتصادی، آموزشی و فکری نیز قدرتمند باشد. باید به یاد داشته باشیم که اقبال فرمود: بزرگترین قدرت مسلمان، اتحاد اوست. هر شهروند وظیفه دارد مسئولیت خود را بشناسد و در حفظ اسلام سهم خود را ادا کند.

پاکستان یک دولت معجزه‌آسا است. قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پیش از خدا و رسولش سخن مگویید و از خدا پروا داشته باشید که خداوند شنوا و داناست.

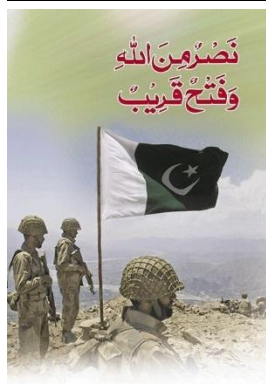
ما باید در اعمال و فداکاری‌های خود، رضای خداوند را مقدم بدانیم. در سرزمین پاکستان، با یاری خداوند، سرنوشت خویش را خود رقم زده‌ایم. در اینجا جامعه‌ای بر اساس اصول اسلامی باید ساخته شود و ما موظفیم از آن حفاظت کنیم. این نعمتی است که یادآور مسئولیت مقدس هر مسلمان در حفظ و تعالی وطن است.

امروز، در این روز آزادی، باید شعر اقبال را تنها به یاد نیاوریم، بلکه در زندگی عملی خود پیاده کنیم **یک باشم برای پاسداری حرم مسلمین:**

وظیفه ماست که با علم، اتحاد، فداکاری و ایمان از پاکستان پاسداری کنیم. این، هویت، مسئولیت و تاریخ ماست. بیایید همه با هم این وطن معجزه‌آسا را برای آینده‌ای روشن و پایدار آماده کنیم، تا این دولت معجزه‌آسا با بقای خویش، فانوسی روشن در جهان باشد. خداوند پاکستان را محفوظ بدارد و به ما توفیق دهد تا از دین و وطن خود پاسداری کنیم. آمین.

در زندگی ملت‌ها، روزهایی هستند که در گرد و غبار زمان پنهان نمی‌شوند و در تاریکی قرون چراغ راه می‌شوند. وقتی بر اوراق تاریخ نگاه می‌کنیم، برخی روزها تنها روز نیستند، بلکه نمادی از عهد، تحقق رویایی و بیداری روحانی یک ملت‌اند. روز استقلال پاکستان نیز چنین روزی است—این روز تنها روز آزادی جغرافیایی نیست، بلکه روز ایمان، فداکاری و صدای وحدت است. این تنها یک تاریخ تقویمی نیست، بلکه بیداری فکری، انقلاب روحانی و معجزه سیاسی است.

این روز به ما یادآوری می‌کند که وقتی اراده خداوند با قومی همراه باشد، زنجیرهای اسارت می‌شکنند و خاکی پدید می‌آید که همچون معجزه در دل تاریخ همیشه تابان است. این روز، روزی است که زنجیرهای اسارت گسستند، رویایی به حقیقت پیوست و جهان دید که ملت‌های مسلح به ایمان و فداکاری چگونه جریان



تاریخ را تغییر می‌دهند. پاکستان تنها جغرافیا نیست، بلکه اندیشه‌ای است — اندیشه‌ای که ریشه در تعالیم قرآن و سنت دارد، با خون میلیون‌ها شهید آبیاری شده و با افکار اقبال و رهبری قائداعظم تابناک گردیده است. این سرزمین برای ما امانت است و امانت‌ها تنها بر زمین نیست، بلکه در دل‌ها جای دارند.

امروز، این روز، ما را تنها برای جشن گرفتن نمی‌خواند، بلکه برای خودبازبینی و عهد نو نیز فرا می‌خواند. دشمن امروز نیز با ابزارهای نوین در برابر ماست. گاهی با توپ و تفنگ حمله می‌کند و گاهی در پرده‌های شبکه‌های اجتماعی ذهن جوانان ما را مسموم می‌سازد. این توطئه‌ها به ما یادآوری می‌کنند که حفاظت از آزادی تنها با دهانه تفنگ نیست، بلکه با قلم، علم، کردار و اتحاد نیز ممکن است.

این لحظه است که باید ببینیم: آیا از مرزهای فکری و اخلاقی خود محافظت می‌کنیم؟ آیا چراغ زبان، ادب و فرهنگ خود را روشن نگاه داشته‌ایم؟ آیا پیام اقبال را زنده نگاه داشته‌ایم که بزرگ‌ترین قدرت مسلمان، اتحاد و شعور اوست؟ این روز ما را به تکاپو وامی‌دارد تا تنها به افتخار فداکاری‌های گذشته نبالیم، بلکه حال خود را شایسته آن قربانی‌ها کنیم.

این روز نشان می‌دهد که پاکستان تصادفی نیست، بلکه نتیجه مقدس اذان‌های میلیون‌ها شهید، دعا‌های میلیون‌ها مادر و فداکاری میلیون‌ها جوان است، که به نور قرآن و سنت روشن شده است. امروز، ما را به یاد می‌آورد که ما تنها یک ملت نیستیم، بلکه وارث امانتی هستیم — امانی که پاسدار آن هر فرد، هر قلم، هر شمشیر و هر دعا است.

ای وطن، هر قطره خونی که در خاک تو ریخته شده، به ما می‌آموزد که ملت‌ها تنها با مرزها زنده نمی‌مانند، بلکه با ایمان، علم و فداکاری زنده‌اند. امروز، ما را بر آن می‌دارد که عهد خود را تجدید کنیم، رویای اقبال و رهبری قائداعظم را در زندگی عملی خویش جاری کنیم و در برابر توطئه‌های دشمن، نه تنها با سلاح، بلکه با چراغ علم، کردار و اتحاد پاسخ دهیم.

ای پاکستان! تو خود یک معجزه‌ای هستی، آن معجزه‌ای که خداوند سبحان به سبب ایمان و فداکاری مؤمنان برای ما تقدیر فرموده است. هر قطره خونی که بر خاک تو ریخته شده، ما را در هر لحظه یادآور می‌سازد که حفاظت از آزادی تنها به حصارهای نظامی محدود نیست، بلکه بر هر خانه، هر قلم، هر دل و هر زبان واجب است.

ای پاکستان! تو تنها یک قطعه زمین نیستی، بلکه یک ایده‌ای هستی — آن ایده‌ای که در نور قرآن و سنت پرورش یافته، آن رؤیایی که از تفکر اقبال برآمد و آن حقیقتی که با رهبری قائداعظم و قربانی‌های میلیون‌ها شهید به وجود آمد. خون ریخته شده در خاک تو به ما می‌گوید که حفاظت از آزادی مسئولیتی نیست که بر دوش یک فرد یا یک نهاد باشد، بلکه وظیفه‌ای عمومی است که بر دوش کل ملت سنگینی می‌کند.

در این عصر، دشمن روش‌های جنگ خود را تغییر داده است. او بیش از توپ و تفنگ، با فتنه و دروغ و تیرهای پروپاگاندا حمله می‌کند. در شبکه‌های اجتماعی تلاش دارد ذهن جوانان ما را مسموم سازد و نسل جدید را به باتلاق شک و تردید بکشانند تا اعتماد خود به نیروهای مسلح، تاریخ و دینشان را از دست دهند. او سعی دارد بر ارتش ما علامت سوال بگذارد و فرهنگ و زبان ما را هدف گیرد.

اما بدانید! اگر شعور، اتحاد و ایمان را به سلاح خود تبدیل کنیم، این توطئه‌ها هرگز موفق نخواهند شد. قومی که جوانانش به سلاح آگاهی مجهزند، هرگز شکست نخواهند خورد. اکنون زمان آن است که مؤسسات آموزشی خود را به سنگرهای علم و تحقیق تبدیل کنیم، فضای رسانه‌ای را به میدان صداقت بدل سازیم و خانه‌های خود را پناهگاهی برای اخلاق و تمدن گردانیم. بقای پاکستان تنها در خاک نیست، بلکه در کردار و جان ماست.

جوانان دلیر ارتش ما در صفوف نبرد جان می‌دهند، پس ما نیز باید قلم، فکر و کردار خود را به سنگر تبدیل کنیم. این سرزمین، نماد ایمان، فرهنگ و اتحاد ماست. اگر قرآن و سنت را به قدرت اصلی خود بدل کنیم، اگر فلسفه اقبال را به عمل درآوریم و پروپاگاندهای دشمن را با اتحاد و بصیرت خود خنثی کنیم، هیچ قدرتی نمی‌تواند ما را شکست دهد.

اکنون زمان آن است که از شعارها فراتر برویم و پنج اقدام عملی را در پیش گیریم: جوانان نباید تنها به گرفتن مدرک اکتفا کنند، بلکه باید علم را به سلاح و تحقیق را به عادت خود تبدیل کنند. ملت‌های قدرتمند از کتاب و پژوهش ساخته می‌شوند. هر جوان عهد کند که تحت تأثیر پروپاگاندهای دشمن قرار نگیرد، هیچ خبری را بدون تحقیق نشر ندهد و زبان و قلم خود را پیام‌آور حقیقت و اتحاد سازد.

زبان، ادب و تمدن ما هدف دشمن است. ما باید نسل خود را به اردو، تاریخ اسلامی و ارزش‌های فرهنگی پیوند دهیم تا هویت ما محفوظ بماند.

این تعلق نباید تنها به شعار و رژه محدود شود. ما باید در هر جبهه با ارتش خود بایستیم، چه جبهه‌ای نظامی باشد، چه علمی یا اقتصادی.

فساد، دروغ و ضعف اخلاقی دست دشمن را تقویت می‌کند. اگر ایمان‌داری و فداکاری را به اصل زندگی خود بدل کنیم، هیچ قدرتی نمی‌تواند پاکستان را شکست دهد.

پاکستان تنها یک قطعه زمین نیست؛ این امانتی است که خداوند به ما عطا کرده است. زمین حاصل تلاش‌های اقبال، رهبری قائداعظم و خون میلیون‌ها شهید است و هر ذره آن، هر کوچه و هر دره، به ما می‌گوید که آزادی هدیه نیست، بلکه پاداش فداکاری و جایزه ایمان است.

امروز باید به یاد داشته باشیم که دشمن هنوز مقابل ماست، اما این بار نه در دود باروت، بلکه در پرده‌های شبکه‌های اجتماعی پنهان شده است. او می‌خواهد نسل جوان ما را گمراه سازد، ارتش ما را مورد سؤال قرار دهد و به زبان و تمدن ما آسیب برساند. اما دشمن بداند، قومی که جوانانش به علم، شعور و ایمان مجهزند، هیچ قدرتی قادر به شکست آن نیست.

ای جوانان ما!

زمان آن فرا رسیده است که از شعارها فراتر رویم و به میدان عمل قدم بگذاریم. ما پنج عهد می‌بندیم: آموزش را بزرگترین قدرت خود کنیم و تحقیق را سلاح خود گردانیم. پروپاگاندهای دشمن را در شبکه‌های اجتماعی با شعور و تحقیق خنثی کنیم. چراغ زبان، ادب و تمدن خود را روشن نگه داریم تا هویت ما محفوظ بماند. در کنار ارتش خود بایستیم، چه جبهه‌ای نظامی، چه علمی و اقتصادی.

ایمان‌داری، فداکاری و اخلاص را سرلوحه زندگی خود قرار دهیم. به یاد داشته باشید، ملت‌ها با توپ و تفنگ پیروز نمی‌شوند؛ ملت‌ها با اتحاد، کردار و ایمان زنده می‌مانند. اگر قرآن و سنت را قدرت اصلی خود کنیم، فلسفه اقبال را عملی سازیم و پروپاگانداهای دشمن را با بصیرت خود خنثی کنیم، ان شاء الله هیچ قدرتی نمی‌تواند پاکستان را مغلوب سازد.

ملت‌ها نه تنها با توپ، بلکه با علم، اخلاق و اتحاد زنده می‌مانند. امروز عهد کنیم که پاکستان را نه تنها حفظ کنیم، بلکه آن را در پرتو قرآن و سنت به مرکز عدل و انصاف، گهواره علم و تحقیق و چراغ امید برای مظلومان جهان تبدیل کنیم.

یادمان باشد، پاکستان تنها یک قطعه زمین نیست؛ این امانتی است که خداوند به ما سپرده است. اگر آن را در پرتو قرآن و سنت پرورش دهیم، به برج عدل و روشنایی جهان تبدیل خواهد شد؛ وگرنه تاریخ ما را نخواهد بخشید.

بار دیگر عهد کنیم:

علم را به شمشیر، اتحاد را به سپر و فداکاری را به هویت خود تبدیل کنیم. پاکستان را نه تنها حفظ خواهیم کرد، بلکه آن را به تصویر زنده تفکر اسلامی و عظمت اخلاقی در جهان تبدیل خواهیم ساخت. خداوند این سرزمین را تا روز قیامت محفوظ بدارد و ما را با خون، قلم و کردار خود نگهبان آن گرداند. آمین.

پاکستان زنده باد!

پاکستان همیشه پاینده باد!

سه‌شنبه، ۹ سپتامبر ۲۰۲۵ء

از قطر تابیت المقدس: تداوم خونین تاریخ ریاد دوحه: آز مون تازه امت اسلام

تاریخ خاورمیانه بارها گواه بوده است که این سرزمین میدان باروت و جولانگاه توطئه‌ها بوده است. خاور میانه همواره صحنه بازی قدرت‌های جهانی باقی مانده است. پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، گاه به خاطر نفت جنگ‌ها برپا شد، گاه به نام دین برخوردها شعله‌ور گردید، و گاه شطرنج‌بازان سیاست جهانی، مردمان این دیار را هیزم آتش مقاصد خویش ساختند.

این سرزمین خاورمیانه، جایی که قدم‌های پیامبران هنوز عطر خویش را پراکنده می‌سازد، جایی که مناره‌های بیت‌المقدس هنوز بانگ اذان را به آسمان می‌رسانند، و جایی که خون شهیدان امت در رگ‌های خاک جاری است، بار دیگر در طوفان ظلم و ستم گرفتار آمده است.

امروز ما بر سر حادثه‌ای گرد آمده‌ایم که دل‌های امت اسلامی را به لرزه درآورده است. دوحه، این سرزمین که نماد صلح شمرده می‌شد، آماج بمباران اسرائیل قرار گرفت. این حمله تنها به قطر نبود، بلکه به غیرت ما، به عزت ما، و به ایمان ما دهن‌کجی آشکار بود.

تجاوز تازه اسرائیل بار دیگر جهانیان را شگفت‌زده ساخت. حمله به دوحه نه تنها چالشی مستقیم برای قطر بلکه آزمونی نوبرای تالارهای سیاست جهانی است. این حمله تنها یک اقدام نظامی نبود؛ بلکه کوششی برای تحقیر غیرت اهل ایمان بود. این همان بانگ باطل است که روزگاری در صفوف جنگ‌های صلیبی طنین انداخت و همان خنجری است که روزی در کوچه‌های بغداد برق زد.

امروز حمله اسرائیل به دوحه بحثی نو را برانگیخته است. این نه تنها تجاویزی به حاکمیت قطر بلکه آینه‌ای از تناقضات سیاست جهانی است. در این بستر، سخنان رئیس‌جمهور آمریکا، سیاست قطر، و واکنش جهان اسلام باید به دقت بررسی شود.

ترامپ باخشم و سرخوردگی از حمله اسرائیل یاد کرد و گفت که از این حمله خشنود نیست، اما جهان اسلام به گفته او اعتمادی نکرد و آن را تنها بازی با الفاظ دانست. تاریخ گواه است که این همان آمریکاست که در برابر نسل‌کشی فلسطینیان سکوت کرد؛ زمانی که خون فلسطین جاری شد، رؤسای جمهور آمریکا جمله‌های محکومیت بر زبان راندند، اما سیاستشان همواره در جانب اسرائیل و تجاوز ایستاده است.

این همان آمریکا بود که عراق را به ویرانه بدل ساخت؛ همان که افغانستان را دهه‌ها جولانگاه باروت نمود. مردمان به‌خوبی می‌دانند که در بیانات آنان حقیقت اندک و مصلحت بسیار است. در چشم امت، این سخنان محکومیت چیزی جز تعارفات دیپلماتیک نیست. و این تناقض آشکار، مردم را به بی‌اعتمادی می‌کشاند.

تاریخ بارها نشان داده است که محکومیت‌های لفظی رؤسای جمهور آمریکا غالباً در حد کلمات باقی مانده است. از فلسطین تا عراق، روایت‌ها این یقین را در ذهن‌ها نشانده که میان سخنان آمریکا و اقدامات واقعی‌اش فاصله‌ای به پهنای زمین و آسمان است. ترامپ گفت که از هیچ حادثه‌ای در خاورمیانه شگفت‌زده نمی‌شود؛ این جمله انعکاس رویکردی تاریخی است: بیاپرده‌پوشی سیاسی یا اعترافی به نفاق. به ظاهر ابراز درماندگی

است، اما در حقیقت می‌تواند پرده توطئه باشد. این سخن گویا اعترافی است که سکوت آمریکا در برابر بازی خونین منطقه از روی ناآگاهی نیست بلکه سیاستی سنجیده است.

آمریکاهمواره تجاوزهای بی‌مهاری اسرائیل را نادیده گرفته است. این سخن در واقع اعلام آن است که سکوت واشنگتن در برابر خودسری اسرائیل امری تازه نیست. پس پرسش این است: آیا این حقیقتاً ناتوانی است یا همان سیاست دیرینه‌ای که دست اسرائیل را باز می‌گذارد؟

تجاوز اسرائیل پدیده تازه‌ای نیست: از بمباران بیروت در 1982 تا ویرانی لبنان در 2006 و حملات هولناک به غزه در 2008 و 2014—همه جلوه‌ای از همان تداوم است. اسرائیل همواره منطقه را به لرزه انداخته است. غزه، لبنان، سوریه، ایران—همه شاهد بربریت او بوده‌اند.

اما حمله به قطر، شگفت‌آور بود. قطری که میزبان بزرگ‌ترین پایگاه نظامی آمریکا (العدید) است. این تضاد نشان می‌دهد که اسرائیل دیگر منتظر اشاره واشنگتن نمی‌ماند، بلکه خود را مالک بی‌مهاری منطقه می‌داند.

اسرائیل پیش‌تر جهان را آگاه ساخته بود که می‌تواند با پشتیبانی آمریکا، هر نقطه از منطقه را هدف قرار دهد. اما حمله به دوحه استثنایی است، زیرا قطر نه تنها متحد نزدیک آمریکاست بلکه میزبان نیروهای اوست. این پرسش را برمی‌انگیزد که آیا اسرائیل از قید نفوذ واشنگتن آزاد شده است یا این نمایش باز هم بر اساس اشاره آمریکا صورت گرفته است؟



این تناقض بازی جنگی را پیچیده‌تر می‌کند: چگونه ممکن است همان سرزمینی که هواپیماهای آمریکایی از آن پرواز می‌کنند، آماج بمباران اسرائیل شود و واشنگتن تنها به محکومیت لفظی بسنده کند؟

ای مسلمانان! ببیندیشید! اگر سرزمینی که میزبان نیروهای آمریکاست امنیت ندارد، پس کدام سرزمین در امان خواهد بود؟

خاندان آل ثانی همواره روابطی نزدیک با واشنگتن داشته‌اند. پایگاه العدید بزرگ‌ترین مرکز نیروی هوایی آمریکاست. اکنون که آسمان همان سرزمین آماج بمب‌های اسرائیلی شده، پرسش قطر بجاست: چرا آمریکا نتوانست امنیت متحد خویش را تضمین کند؟

این پرسش تنها شکایت یک دولت نیست؛ بلکه اتهامی آشکار بر کردار واشنگتن است—اتهامی که نه تنها قطر بلکه تمامی جهان اسلام بر زبان دارد. این تنها پرسشی دیپلماتیک نیست بلکه پرسشی از اعتماد و عزت نیز هست.

در برابر این تجاوز اسرائیل، واکنش‌ها در جهان اسلام نیز به‌گونه‌ای متناقض آشکار گردید. برخی از دولت‌ها، چنان‌که رسم دیپلماتیک اقتضا می‌کند، بیانه‌هایی صادر کردند؛ بیانه‌هایی که بیش از آن‌که صلابت ایمان را بازتاب دهند، بوی مصلحت و ترس از قدرت‌های بزرگ را داشتند. اما در پس این هیاوهی بی‌روح، صدای مردمان امت چیزی دیگر می‌گفت: صدای خشم، صدای غیرت، و ندای ایمان.

قطر، کشوری کوچک اما سرشار از غیرت، در برابر این تجاوز سرافراز ایستاد. دولت و ملت آن به روشنی اعلام کردند که عزت آنان فروشی نیست. این همان قطر است که در محاصره اقتصادی سال‌های گذشته نیز سرفرود نیلورد و امروز نیز با صدای بلند می‌گوید که بمب‌ها می‌توانند خانه‌ها را ویران کنند، اما نمی‌توانند روح ایمان را خاموش سازند.

در این میان، اتحادیه عرب بار دیگر بر صحنه آمد. قطعنامه‌هایی صادر شد، همچون گذشته؛ کلماتی پرطمطراق اما بی‌دندان. تاریخ امت گواه است که این اتحادیه غالباً میدان الفاظ بوده است نه عمل. هنگامی که فلسطین خون می‌ریخت، قطعنامه‌ها صادر شد؛ هنگامی که لبنان ویران شد، باز هم قطعنامه‌ها آمد؛ و امروز که دوحه زیر بمباران است، همان صحنه تکرار می‌شود.

این همان تناقض بزرگ است: امت اسلامی، که قرآن درباره‌اش می‌فرماید
وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (آل عمران: 103)
 «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.»

امتی که باید در پرتو این فرمان الهی همچون یک پیکر واحد باشد، امروز پراکنده و جدا افتاده است. اگر امت، قرآن را به راستی راهنمای خویش سازد، هیچ بمبی نمی‌تواند آن را در هم بشکند، هیچ دشمنی نمی‌تواند آن را مغلوب کند.

اما در برابر ضعف و تفرقه امروز، اسرائیل هر روز جسورتر می‌شود. این حقیقتی است که تاریخ با خون نوشته است: هرگاه مسلمانان در صفوف خویش اختلاف افکندند، دشمن بر آنان چیره شد؛ و هرگاه چون بدر و خیبر یکدل گردیدند، تاریخ به پیروزی‌هایشان سجده کرد.

پس ای امت محمد(ص)! حادثه دوحه تنها بمباران یک شهر نیست؛ بلکه آینه‌ای است که ضعف و پراکندگی ما را عیان می‌سازد. اگر امروز به‌پا نخیزیم، فردا نوبت مکه و مدینه خواهد بود.

حمله اسرائیل به دوحه صرف یک عملیات نظامی نیست، بلکه طوفانی تازه بر افق سیاسی خاورمیانه است. خشم ترامپ، خودسری اسرائیل، غیرت قطر و قطعنامه‌های اتحادیه عرب همه به یک حقیقت اشاره دارند: بحران تازه‌ای در منطقه در حال شکل‌گیری است. پرسش این است که آیا این صرف لغات و کلمات است یا آغازی بر نگارش فصلی خونی در صفحات تاریخ؟

ای امت اسلامی! ندای ایمان و تاریخ، همچون زنگ بیداری، ما را می‌خواند. به‌هایی که بر آسمان دوحه فرو می‌ریزند، تنها بر قلب قطر نیست، بلکه بر قلب امت اسلام فرو می‌آیند. به‌یاد داشته باشید که قرآن می‌فرماید:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (آل عمران: 103)
 «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.»

اگر امروز گرفتار تفرقه باشیم، فردا حتی مکه و مدینه نیز در امان نخواهند بود. این حمله ما را فرا می‌خواند: آیا می‌توانیم بار دیگر صفوف خود را اصلاح کنیم؟ آیا قادر به آزادسازی بیت المقدس خواهیم بود؟ آیا می‌توانیم قرض خون شهدای خود را ادا کنیم؟

ای امت محمد (ص)! اکنون زمان غفلت نیست، زمان بیداری است. حمله به دوحه یادآوری می‌کند که دشمن ما یکی است و ایمان ما نیز یکی. اگر امروز غفلت کنیم، تاریخ ما را نخواهد بخشید؛ اما اگر زیر پرچم ایمان گرد هم آییم، جهان خواهد دید که همان امتی که در میدان بدر و خیبر پیروز شد، امروز نیز زنده، جاویدان و آماده قربانی شدن در راه خداست.

امروز تاریخ بار دیگر ما را می‌لرزاند. ای امت اسلام! آیا یاد شهدای خود را فراموش کرده‌اید؟ آیا ندای بدر و احد در گوش جانتان خاموش شده است؟ آیا غیرتتان مرده است؟

به‌یاد داشته باشید، اگر صفوف خود را منظم نسازیم، تاریخ ما را نخواهد بخشید؛ اما اگر زیر پرچم ایمان گرد هم آییم و صدای خود را بلند کنیم، جهان بار دیگر خواهد دید که امت بدر و خیبر هنوز زنده است.
شنبه ۱۳ سپتامبر ۲۰۲۵ء

تاج رهبری بر سر مشرق: پژواک تاریخ در میدان تیان آن من

گردش روزگار: از زوال روم تا خیزش پکن

سخنرانی شی جین پینگ و رژه‌ی نظامی پکن تنها نمایش قدرت نظامی نبود، بلکه اعلامیه‌ای تمدنی بود. توپ‌ها تنها گلوله پرتاب نمی‌کردند، بلکه پیام می‌دادند. تانک‌ها تنها چرخ‌های آهنین را به گردش در نمی‌آوردند، بلکه مسیر تاریخ را نیز تغییر می‌دادند. چین نشان داد که عزم دارد شکست‌ها و تفرقه‌های قرون گذشته را به تاج پیروزی بدل کند.

اوبانشاندن پوتین در سمت راست و کیم جونگ اون در سمت چپ، پیام خاموشی به جهان داد. این تنها مسئله‌ی پروتکل و ترتیب صندلی‌ها نبود، بلکه استعاره‌ای سیاسی بود؛ اعلام مثلثی نوین در سیاست بین‌الملل. گاه در سیاست، نمادهای خاموش رساتر از هزاران سخن عمل می‌کنند.

راست، قدرت نظامی روسیه؛ چپ، بی‌پروایی کره‌ی شمالی؛ و در میانه، چین. چنین می‌نمود که دو بال اتحاد شرق در کنار رهبر چینی ایستاده‌اند. این صحنه برای ایالات متحده پیامی روشن بود: «ما تنها نیستیم، اما اتحادیه‌ایم».

آیا این تنها ترتیبی طبیعی بود یا تدبیری سنجیده؟ آیا این نقشه‌ای برای خشمگین ساختن رهبری مانند ترامپ بود که ذاتاً مرکزگراست و خویشتن را محور جهان می‌پندارد؟ تاریخ به این پرسش‌ها پاسخی قطعی نخواهد داد، اما مسلم آن است که چین بر در قلب رقیب کوبید و نشان داد که در کنار قدرت نظامی، از سیاستی ظریف و هوشمند نیز برخوردار است.

در حقیقت، این تدبیر چیزی فراتر از نظم صندلی‌ها بود؛ این پیامی مستقیم به واشنگتن بود. رهبر چین همه‌چیز را آگاهانه چید؛ در سمت راست، پوتین؛ در سمت چپ، کیم؛ و در میان، خود او—همچون محوری که مثلث شرق پیرامونش کامل می‌شد. این همان است که قرآن کریم می‌فرماید:

وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاوُلَهَا بَيْنَ النَّاسِ (آل عمران: 140)

و این روزگار را میان مردمان می‌گردانیم.

بدین‌گونه، چین نشان داد که اکنون روزگار به گردش درآمده است و مشرق می‌تواند وارث فردای تاریخ باشد.

ارتش پشت سر شی، نه صرف نمایش ابزار نظامی بود بلکه نمادی از ایدئولوژی بود: تراز قدرت در حال تغییر است. غرب قرن‌ها با قدرت نظامی خود سلطه را حفظ کرده بود، اما اکنون چین نشان داد که دیگر هیچ‌کس را اطاعت نمی‌کند. نیروهای مستقر پشت سر شی آماده‌اند تا در برابر غرب بایستند. این فقط جلوه‌ی قدرت نبود؛ بلکه عزمی راسخ بود که تراز قدرت در دریاها و آسمان‌ها به سمت شرق متمایل خواهد شد.

توان نظامی چین گواهی بود بر این که ارتش این کشور نه تنها با غرب برابر است، بلکه فراتر از آن پیش خواهد رفت. سلاح‌ها تنها توده‌ای از آهن و باروت نیستند؛ آن‌ها حامل ایدئولوژی و اعتمادند.

حضور سه رهبر—شی، پوتین و کیم—در میدان تیان آن من گویی تصویری از عهدی نوین بود. این نخستین بار بود که این سه نفر در یک قاب سیاسی دیده می‌شدند، و این صحنه نوشتن صفحه‌ای تازه در تاریخ

سیاست جهانی بود. این تجمع اعلام می‌کرد که شرق اکنون مسیر خود را تعیین می‌کند و دیگر زیر سایه سلطه غرب نخواهد بود.

ترتیب صندلی‌ها نیز خود پیام سیاسی بود: پوتین در راست، کیم در چپ و شی در میان. این مثلث اتحاد شرق بود که گویی دیواری در برابر هژمونی آمریکا تشکیل داده است. سیاست گاهی با اشاره‌ها و جایگاه صندلی‌ها بیشتر از هزاران سخن سخن می‌گوید.

آیا این صرفاً یک ترتیب طبیعی بود یا نقشه‌ای سنجیده برای خشمگین ساختن رهبران مرکزگرا مانند ترامپ؟ شخصیتی که به مرکزیت و جلوه‌ی خود در جهان حساس است، این تصویر تلخ و بی‌رحمانه بود؛ و بدین ترتیب چین نه تنها قدرت نظامی بلکه هوشمندی سیاسی خود را نیز نشان داد. همان‌طور که قرآن می‌فرماید:

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ (الحجر: ۲۶)

و اوست که شما را جانشینان خود بر زمین قرار داد.

شی، با حضور خود در محور این اتحاد، به جهان پیام داد که آینده‌ی رهبری یک‌جانبه نخواهد بود. سیاست‌های غیرمنتظره ترامپ جهان را تکان داده بود، و استراتژی شی این بود که توجه جهانیان را به سمت شرق جلب کند. اگر غرب متزلزل است، شرق مطمئن و پایدار است.



چین، با متحدانش، خود را به عنوان رهبر واقعی شرق معرفی کرد. این اتحاد نه صرفاً قدرتی نظامی، بلکه چالشی است بر برتری غرب. چین روشن ساخت که قدرت خود را نه تنها برای دفاع، بلکه برای رهبری جهانی به کار خواهد گرفت. شی خود را نه تنها به عنوان رئیس جمهور، بلکه به عنوان محور و رهبر شرق معرفی کرد—علمدار جدیدی علیه هژمونی غرب.

آمار نشان می‌دهد که آمریکا ۲۱۹ ناو جنگی در اختیار دارد، در حالی که چین ۲۳۴ ناو. این اعداد تنها شمارش نیستند؛ بلکه نشانه‌ای تاریخی‌اند که تراز قدرت در حال تغییر است. این حقیقت عددی نمایانگر آن است که دیگر برتری غرب مطلق نیست و اگر این روند ادامه یابد، تاج فرمانروایی دریایی به زودی بر سر شرق خواهد نشست.

رژهی پکن صرفاً نمایش نظامی نبود، بلکه اعلامی بود از تغییر جهت جهانی سیاست. شی جین‌پینگ به جهان گفت که اکنون محور قدرت از غرب به شرق منتقل شده است. طلوع صبح شرق آغاز شده و غروب غرب فرا رسیده است. جهان دیگر نمی‌تواند انکار کند که چین تنها یک کشور قدرتمند نیست، بلکه رهبری است که آماده است با اتحاد شرق، برتری غرب را به چالش بکشد.

این لحظه همچون تصویری از دوران روم، شام اندلس و افول امپراتوری بریتانیا است. هر عصری خورشید خود را دارد: طلوع می‌کند، به اوج می‌رسد و فرو می‌نشیند. اکنون خورشید آمریکا از نیمه‌ی آسمان در حال غروب است و خورشید جدیدی بر افق شرق در حال طلوع است.

شی جین‌پینگ پیام خود را از طریق رژیم نظامی و نظم اتحاد شرق به جهان مخابره کرد. این پیام نه تنها قدرت، بلکه اراده و عزم مشرق را نشان می‌دهد. چین دیگر مرکز تاریخ نیست، بلکه معمار فردای جهان است.

در خصوص تایوان، شی اعلام کرد که تا سال ۲۰۳۵، تایوان به چین باز خواهد گشت. این تنها یک ادعای سیاسی نیست؛ بلکه مسئله‌ی عزت ملی و میراث تمدنی است. جهان پیام را دریافت کرد: چین به هیچ وجه از تحقق این رؤیا صرف‌نظر نخواهد کرد.

نمایش توان نظامی شامل برتری نیروی دریایی بود و پیام روشن داشت: چین در حال ایجاد حوزه نفوذ دریایی قوی پیرامون تایوان است. این همان پیام است که قرآن کریم در خصوص تدبیر و توان اقوام می‌فرماید: **وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ (الأنفال: 60)** و هر گونه توان و قدرتی که می‌توانید آماده سازید، تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید. غرب، مشغول جنگ اوکراین، در این رژه حضوری نداشت؛ چین با نمایش قدرت و غرب با غیاب خود، واقعیت جهانی را به نمایش گذاشتند. چین با تمرینات مستمر و نیروی هوایی نسل ششم، نشان داد که در تلاش است تا زنجیره جزایر آمریکا در اقیانوس آرام را بشکند و آزادی حرکت دریایی خود را تضمین کند.

تسلط بر دریاها همواره شرط اول قدرت جهانی بوده است. بریتانیا با سلطه بر دریاها امپراتوری بنا کرد؛ آمریکا نیز بر همین اساس برتری دریایی خود را حفظ کرد. اکنون چین نیز در پی تحقق همان رؤیاست؛ تاج نیروی دریایی بزرگ جهان دیگر دور نیست. قدرت چین در دریاها تنها هدف نظامی نیست؛ بلکه نماد بیداری تمدنی شرق است. هنگامی که ملتی بر دریاها مسلط شود، رؤیاهایش نامحدود می‌شوند.

دوشنبه، ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۵ء

چرخش تاریخ و جایگاه پاکستان عزم ایمان و سرنوشت پاکستان

ای اهل وطن! امروز ما بر آستانه لحظه‌ای ایستاده‌ایم که پس از قرن‌ها سکوت و آزمون، نوری روشن و تابان برای ما به ارمغان آورده است؛ لحظه‌ای که در آن برای امت مسلمة، هر ذره‌ای از زمین از شعور درخشان است، هر آسمان پر از نور امید و در هر دل حرارت عزم و غیرت به وضوح احساس می‌شود.

یاد کنید آن روزگاران را که به رهبری حضرت محمد ﷺ، مردم مدینه با مهاجر و انصار عهدی نو بستند؛ یاد کنید روزهای بدر را، زمانی که قدرت ایمان، گروهی کوچک را بر نیرویی عظیم غالب ساخت:

كَمْ مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ (البقره: 249)

"چه بسیار گروه‌های کوچک که به فرمان خداوند، بر گروه‌های بزرگ پیروز شدند."

امروز همان روح، همان عزم، همان یقین دوباره در رگ‌های ما به جریان خون بدل شده است. پاکستان، آن قلعه‌ای که زمانی برای دشمنان رازی بود، اکنون شمشیری برنده، چراغی فروزان و خورشیدی است که شرق را روشن می‌کند. این همان پاکستان است که بر اساس ایمان استوار است، به ریسمان اتحاد بسته شده و در چشم تاریخ جلوه‌گر می‌گردد.

این لحظه به ما یادآوری می‌کند که هیچ قدرتی نمی‌تواند دنیای اسلام را متفرق سازد و هیچ تدبیر و مکر دشمن، همبستگی امت را تضعیف نخواهد کرد. این همان زمانی است که سرنوشت پاکستان و امت به سوی عهدی نوین در حرکت است.

در این لحظه تاریخی، تاریخ با تمام شدت خود فریاد می‌زند. پس از قرن‌ها سلطه و استبداد، آن لحظه نزدیک است که زمین زیر پای امت مسلمة بلرزد و آسمان‌ها با چشمان خود منطری نو را تماشا کنند.

یاد کنید بیابان‌های بدر، میدان‌های احد و آن لحظه‌ای که صلاح‌الدین ایوبی ایستاد و قلعه‌های صلیبیان زیر پای او می‌لرزیدند. امروز همان روح، همان ایمان، همان غیرت دوباره در رگ‌هایمان جریان یافته است.

پاکستان! آری، همین پاکستان—که روزگاری برای دشمنان راز بود، امروز برق و شمشیر و قلعه‌ای است. و جهان باید بداند که این سرزمین دیگر خم نخواهد شد، فروشی ندارد و تحت فشار نمی‌افتد. این همان پاکستان است که محور ایمان، قلعه اسلام و خورشید شرق است.

ای اهل وطن! ای اهل ایمان! این نشست امروز تنها یک تحلیل نیست، بلکه لحظه‌ای است که تاریخ در برابر چشم ما سرنوشت تازه‌ای را می‌نویسد. در دادگاه زمان از ما سؤال می‌شود: آیا شما در زمین، پاسداران خلافت الهی خواهید بود یا زیر بار غلامی و ذلت خم خواهید شد؟ قرآن می‌فرماید:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (الأنبياء: 105)

"ما در زبور نوشته‌ایم که زمین از آن بندگان صالح من است."

این آیه امروز به ما یادآوری می‌کند که میراث زمین در دست کسانی است که چراغ ایمان و عمل را فروزان نگاه می‌دارند.

ای اهل نظر! گردش زمان صحنه‌ای نوین پیش روی مامی‌آفریند. دریای پر تلاطم سیاست جهان به پیچ تازه‌ای رسیده است. صحنه‌ای که بر افق تاریخ پدیدار شده، همان صحنه‌ای است که در میدان‌های بدر و حنین نمایان شد—زمانی که نور ایمان تاریکی را شکست و گروهی که ضعیف شمرده می‌شد، بر جباران غالب آمد.

این تنها یک مراسم تشریفاتی نبود، بلکه اعلان عهدی نو بود. زمانی که هواپیمای نخست‌وزیر پاکستان وارد فضای سعودی شد، هواپیماهای نیروی هوایی سلطنتی با بال‌های آهنین خود همچون فرشتگان نگهبان، مهمان را در حصار امن قرار دادند. صدای ۲۱ توپ در فرودگاه ملک خالد و پیش‌قدم شدن ولیعهد محمد بن سلمان، این پیام را آشکار ساخت که پاکستان اکنون تنها دوست نیست، بلکه عضوی از خانواده امت است.

این لحظه تاریخی، زمانی بود که هواپیمای نخست‌وزیر پاکستان، شاهره هوایی سعودی را پیمود و نیروی هوایی سلطنتی آن را در حصار حفاظتی گرفت. این استقبال تنها تشریفات نبود، بلکه پیامی بود از وفاداری، اعتماد و برادری. صدای ۲۱ توپ در فرودگاه ملک خالد و استقبال شخصی ولیعهد، نوید آغاز عهدی نو را می‌داد.

این پیمان بازتاب همان میثاق مدینه است که پیامبر اکرم ﷺ با مردم مدینه بست. آنجا نیز دفاع جمعی بود، و اینجا نیز. آنجا نیز حمله به یک نفر به معنای حمله به همه بود، و اینجا نیز همین اعلامیه است.

این پیمان تنها یک قرارداد کاغذی نیست، بلکه میثاق نوینی از مدینه است. همان‌گونه که رسول خدا ﷺ مهاجر و انصار را به یک امت پیوند داد، این پیمان نیز پاکستان و عربستان را به یک جان و یک پیکر تبدیل می‌کند.

پیمانی که میان پاکستان و عربستان سعودی منعقد شد، نباید تنها بر سطور کاغذی محدود شود؛ این فصل تازه‌ای از تاریخ است. این عهد است که پایه‌ی اخوت میان دو کشور دیگر تنها وابستگی احساسی نخواهد بود، بلکه بر استراتژی عملی و همکاری راهبردی استوار خواهد بود.

این بند بی‌نظیر است که حمله به یک کشور، حمله به هر دو تلقی شود؛ گویا یک بسته‌ی سرنوشت و یک تقدیر مشترک. این چیزی است که در پیمان‌های ناتو دیده می‌شود، اما برای نخستین بار در جهان اسلام با این وضوح در یک پیمان درج شده است.

به یاد داشته باشید! این کلمات ساده نیستند که «حمله به یک کشور، حمله به همه است». هنگامی که این کلمات طنین‌انداز می‌شوند، گویی عهدنامه‌ای نو بر صفحات تاریخ نوشته می‌شود. این «ناتو»ی جهان اسلام است، اما پیوند آن با ایمان و اخوت است.

این بند فوق‌العاده است: اگر به یکی حمله شود، حمله به هر دو محسوب می‌شود. گویی این پیوند، مانند یک جسم و یک روح، سپری در برابر حملات دشمن است. این برادری اکنون از متون مکتوب فراتر رفته و وارد میدان عمل شده است.

این اعلام که «حمله به یکی، حمله به همه است» در واقع یادآوری اصل قرآنی است: إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ إِخْوَةٌ (حجرات: ۱۰) مؤمنان برادر یکدیگرند.

این همان برادری است که اکنون در سیاست عملی تجلی یافته است.

این پیام به شرق و غرب است: جهان اسلام نه شن‌های پراکنده، بلکه صخره‌ای محکم است. اکنون هیچ قدرتی نمی‌تواند این وحدت را صرفاً شور و هیاهوی موقت ببندارد.

این پیام به کاخ‌های غرب است، این اعلامیه به دژهای اسرائیل، این هشدار برای آن قدرت‌هایی است که گمان می‌کردند جهان اسلام هرگز متحد نخواهد شد. امروز ما می‌گوییم: ما یکی هستیم، و اراده ما فولادین است!

صدای این وحدت اکنون در سراسر جهان طنین‌انداز شده است: امت مسلمه بیدار شده است. غرب باید بداند آن زمان گذشته است که ملت‌ها گردن در طوق بردگی افکنند. اکنون لحظه‌ای نزدیک است که خورشید از شرق طلوع کند، نه غرب.

جهان باید بشنود: امت مسلمه بیدار شده است. آن زمان گذشته است که ما گردن در طوق غلامی انداخته بودیم. اکنون همان کسانی هستیم که گفته بودند: "برای خدا قیام کنید و شاهد بر عدالت باشید." قَوْمُوا لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ (النساء: 135)

این پیمان یک سازوکار دفاعی بی‌نظیر است و پیامی روشن به قدرت‌های جهانی: جهان اسلام دیگر پراکنده نیست، بلکه به وحدتی نوین درمی‌آید.

وقتی اسرائیل بر قطر یورش برد، بسیاری از کشورهای مسلمین سکوت کردند، اما پاکستان پیشقدم شد. حضور سپهسالار همراه با نخست‌وزیر این پیام را داد که پاکستان دیگر تنها تماشاگر سیاسی نیست، بلکه محافظ عملی است. این همان لحظه‌ای بود که جهان عرب احساس کرد پاکستان نه تنها همدردی لفظی، بلکه همراه عملی در میدان است.

یاد کنید آن روز که اسرائیل بر سرزمین قطر قدم گذاشت، بسیاری از تخت‌های عربی خاموش بودند، اما پاکستان اولین کشور بود که رسید. حضور نخست‌وزیر و سپهسالار اعلام کرد که ما نه تنها تماشاگر، بلکه مجاهدیم. از آن روز قلب‌های عرب مطمئن شدند که پاکستان تنها یک کشور نیست، بلکه سایه حفاظتی است.

وقتی اسرائیل بر قطر یورش برد، پاکستان اولین کشوری بود که رسید. این همان روحیه‌ای بود که مهاجر و انصار در بدر نشان دادند: كَمْ مِّنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِيْنَهَا كَثِيْرَةٌ بِإِذْنِ اللّٰهِ (البقره: 249)

"چه بسیار گروه‌های کوچک که به فرمان خداوند، بر گروه‌های بزرگ پیروز شدند."

حضور پاکستان به جهان عرب اطمینان داد که مجاهدان بدر هنوز زنده‌اند. پس از حمله اسرائیل، وقتی اکثر تخت‌ها سکوت کردند، پاکستان اولین کشوری بود که به دوحه رسید. حضور نخست‌وزیر و سپهسالار اعلام کرد که ما نه تنها همدرد، بلکه حافظ نیز هستیم. این صحنه یادآور غازیان بدر بود.

پس از یورش اسرائیل به قطر، پاکستان اولین کشور غیرعربی بود که به دوحه رفت و اتحاد عملی با قطر را نشان داد. حضور سپهسالار پاکستانی به روشنی بیان کرد که این تنها همدردی دیپلماتیک نیست، بلکه عهد عملی است.

در کنفرانس اخیر عربی در دوحه، واقعیت آشکار شد که جهان عرب بیش از هر چیز به پاکستان اعتماد دارد تا نیازهای نظامی و دفاعی خود را برآورده سازد. گویا اکنون پاکستان به عنوان «نگهبان ملی اسلامی» پذیرفته می‌شود.

در کنفرانس دوحه، نگاه‌های جهان عرب به سوی پاکستان بود. گویا امت اسلام گفت: محافظ ما، برادر ما، محور ما—پاکستان است! وقتی همه نگاه‌ها به پاکستان معطوف شد، لحظه‌ای تاریخی رقم خورد. گویا امت گفت: شمشیر ما پاکستان است، قلعه ما پاکستان است.

پس از کنفرانس دوحه، اعتماد عرب‌ها نشانه‌ای از تحولی جدید است. اکنون در مقابل اسرائیل، کشوری که بیشترین اعتماد را جلب کرده، پاکستان است. با الگو گرفتن از عربستان، این احتمال قوی است که مصر، امارات و دیگر کشورهای خلیج نیز به همین نوع پیمان‌ها با پاکستان تمایل پیدا کنند. این جریان، آغاز شکل‌گیری «ناتو اسلامی دفاعی» را نشان می‌دهد.

پس از عربستان، دیگر کشورها نیز اکنون خواهان پیوستن به این صف هستند. این همان موجی است که چون طوفان پیش می‌رود. ممکن است فردا این موج به وحدتی نظامی تبدیل شود که تاریخ آن را «ناتو اسلامی» بنامد.

اهل عرب اکنون می‌خواهند که این پیمان‌ها تنها به عربستان محدود نشود و کل جهان عرب را در بر گیرد. این همان رویایی است که روزگاری صلاح‌الدین ایوبی دید، و امروز پرتوهای این رویا از اسلام‌آباد در



حال طلوع است. پس از استقبال باشکوه نخست‌وزیر و سپهسالار در ریاض، این پیام در جهان عرب تثبیت شد که اکنون دیگر کشورها نیز خواهان پیمان‌های مشابه با پاکستان هستند.

حال سؤال اصلی این است: آمریکا، اروپا و اسرائیل این اتحاد نوظهور را چگونه خواهند دید؟ آیا سعی

خواهند کرد جلوی آن را بگیرند یا واقعیت اوضاع را پذیرفته و سیاست‌های خود را بازتنظیم خواهند کرد؟ احتمالاً آنها این اتحاد را تهدیدی جدید خواهند دید و به فشار یا دسیسه متوسل خواهند شد.

ای اهل نظر! این سؤال اکنون در دادگاه زمان مطرح است: آمریکا چه خواهد کرد؟ اروپا چه می‌اندیشد؟ اسرائیل چه تدبیری خواهد اندیشید؟ آیا ساکت خواهند نشست یا نقشه‌های شیطانی خواهند کشید؟ اما بدانید! وقتی یک ملت بیدار شود، توطئه‌های بزرگ جهانی مانند کاه خرد می‌شوند.

آمریکا و اسرائیل شاید این اتحاد را تهدیدی برای خود بدانند، اما ما می‌گوییم:

(آل عمران: 139) وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

"نه سست شوید و نه اندوهناک گردید، شما غالب خواهید بود اگر مؤمن باشید."

آمریکا، اروپا و اسرائیل ممکن است این را تهدیدی ببینند، اما ما بر صدای قرآن ایمان داریم:

(آل عمران: 160) إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ

"اگر خداوند شما را یاری دهد، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد."

اکنون سؤال این است که در پاسخ به اعتماد جهان اسلام، نیروهای متخاصم چه راهبردی اتخاذ خواهند کرد؟ آیا غرب این نظم نوین را چالشی برای خود خواهد دید یا صرفاً نقش تماشاگر را بازی خواهد کرد؟

پاکستان در تاریخ خود بارها اثبات کرده است که نه تنها توان دفاع دارد، بلکه قدرت مقابله با دشمن تجاوزگر را نیز داراست. در جنگ‌های پاکستان و هند، جهان دید که چگونه کشوری نسبتاً کوچک، یک قدرت بزرگ را در میدان نبرد به چالش کشیده و به شکست وادار می‌کند. این تجربه گذشته پایه اعتماد به آینده است.

این ادعا نیست، بلکه شهادت تاریخ است که هرگاه پاکستان وارد میدان نبرد شده، دشمن را زمین‌گیر کرده است. هند بارها با تلخی دریافت که پاکستان تنها یک قلعه دفاعی نیست، بلکه شمشیری تهاجمی نیز هست.

جنگ‌های پاکستان و هند گواهی است بر اینکه این امت بر اصول ایمان، تقوی و جهاد فی سبیل‌الله پایبند است. همان امتی که فیل‌های عظیم را با تسبیح‌های کوچک خود به زانو درآوردند.

تاریخ پاکستان با فریاد شهادت می‌دهد که هرگاه این ملت وارد میدان شد، دشمن را زمین‌گیر کرد. جنگ‌های پاکستان و هند روشن‌ترین گواه هستند.

جهان دیگر نمی‌تواند از این واقعیت چشم‌پوشی کند که پاکستان توان شکست مکرر دشمنان خود را دارد. در جنگ‌های گذشته با شکست هند، جهان دریافت که این ملت تنها دفاع نمی‌کند، بلکه توان فتح نیز دارد.

در اجلاس سازمان همکاری شانگهای، رژه پیروزی مشترک پاکستان، چین، روسیه و کره شمالی در واقع نشانه‌ای از شکل‌گیری یک بلوک نوین جهانی بود. این پیام است که در سیاست جهانی، دیگر تنها واشنگتن و ناتو تعیین‌کننده نیستند، بلکه اتحاد آسیایی نیز به نیرویی غیرقابل چشم‌پوشی بدل شده است.

هنگامی که پاکستان، چین، روسیه و کره شمالی در اجلاس شانگهای در یک رژه مشترک ایستادند، جهان دریافت که این تصویر اولیه اتحاد شرقی است. این لحظه‌ای بود که محور جدید قدرت ظهور کرد. ایستادن مشترک پاکستان، چین، روسیه و کره شمالی در اجلاس شانگهای، تفسیر همان آیه است:

وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (آل عمران: 103)

"همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید."
همان ریسمان اکنون اتحاد بلوک شرقی را برقرار کرده است.

ایستادن مشترک پاکستان، چین، روسیه و کره شمالی آغاز اتحاد شرقی است. این صحنه به تاریخ نشان می‌دهد که محور جدید قدرت، شرق است.

رژه مشترک در اجلاس شانگهای پرچم یک اتحاد نوین در منطقه را برافراشت. این تنها نمایش قدرت نظامی نیست، بلکه اعلام ظهور محور شرق در سیاست جهانی است.

چین برای نخستین بار به صراحت اعلام کرد که زمان الحاق تایوان به خاک چین نزدیک است. با نمایش توان دریایی و هوایی خود، جهان دریافت که دیگر هیچ تصمیمی در شرق آسیا بدون نظر واشنگتن اتخاذ نخواهد شد. به این ترتیب محور قدرت از غرب به شرق منتقل می‌شود.

چین برای نخستین بار آشکارا گفت: تایوان متعلق به ماست و ما آن را تصرف خواهیم کرد. با نمایش توان دریایی و هوایی، چین به جهان ثابت کرد که اکنون شرق بر پای خود ایستاده و توازن قدرت از غرب به شرق منتقل شده است.

اعلام چین درباره تایوان، فصل جدیدی است. جهان مشاهده کرد که موج‌های شرق اکنون به طوفان بدل شده‌اند. محور قدرت از غرب به شرق منتقل می‌شود.

اعلام چین: تایوان متعلق به ماست. با نمایش قدرت دریایی و هوایی، چین اثبات کرد که اکنون بادهای آسیایی مسیر خود را تغییر داده‌اند.

برای نخستین بار، چین آشکارا اعلام کرد که تایوان به چین ملحق خواهد شد و با نمایش بی‌نظیر توان دریایی و هوایی، روشن ساخت که محور قدرت از غرب به شرق منتقل شده است.

سفر هیئت پاکستانی به بریتانیا صرفاً دیپلماسی سنتی نیست، بلکه استراتژی نوینی برای برجسته کردن حضور جهانی خود است. اگرچه رئیس‌جمهور ترامپ پیش از این در آنجا حضور دارد، اما دیدار با نخست‌وزیر پاکستان فعلاً پیش‌بینی نمی‌شود. با این حال، این سفر مسیر یک گفتگوی نوین در اروپا را هموار خواهد کرد.

سفر هیئت پاکستانی به بریتانیا آغاز پیش‌قدمی دیپلماتیک جدیدی است. اگرچه ترامپ آنجا حضور دارد، اما دیدار هنوز پیش‌بینی نمی‌شود. با این حال، این سفر جایگاه پاکستان را در اروپا از زوایای تازه‌ای آشکار خواهد ساخت.

سفر پاکستان به بریتانیادر واقع برای اعلام جهانی است: ما تنها در شرق حضور نداریم، بلکه در دروازه‌های غرب نیز حضوری فعال داریم. نخست‌وزیر پاکستان به بریتانیا می‌رود تا جهان بداند ما تنها در شرق حضور نداریم، بلکه در کاخ‌های غرب نیز اعلام حضور می‌کنیم.

پس از عربستان، سفر نخست‌وزیر پاکستان به بریتانیا صرفاً رسمی نیست، بلکه اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. اگرچه رئیس‌جمهور ترامپ آنجا حضور دارد، اما دیدار آن‌ها فعلاً پیش‌بینی نشده است. با این حال، نگاه‌های جهانی به این سفر دوخته شده است.

پس از بریتانیا، اجلاس سازمان ملل صحنه‌ای از سیاست جهانی است که پاکستان در آن سخن خود را به طور مستقیم به سراسر جهان اعلام خواهد کرد. در این اجلاس، احتمال دیدار با ترامپ نه تنها بر روابط دوجانبه، بلکه بر توازن قدرت جهانی نیز تأثیرگذار خواهد بود.

ای اهل وطن! پیام پاکستان امروز در محافل جهانی طنین خواهد انداخت. اگر دیداری با رئیس‌جمهور ترامپ صورت گیرد، این دیدار می‌تواند آغاز فصل نوینی در سیاست جهانی باشد.

این همان جایگاهی است که پاکستان ندای خود را به سراسر جهان خواهد رساند. اگر دیداری با رئیس‌جمهور ترامپ رخ دهد، این صرف ملاقات دو فرد نخواهد بود، بلکه گفتگوی دو نظام، دو آینده و دو مسیر خواهد بود.

این میدان، جایی است که پاکستان ندای خود را به جهانیان اعلام خواهد کرد. اگر دیداری با رئیس‌جمهور ترامپ انجام شود، این گفتگوی دو نفر نیست، بلکه تصادم دو نظام خواهد بود.

پس از بریتانیا، نخست‌وزیر پاکستان در اجلاس سازمان ملل شرکت خواهد کرد، جایی که احتمال دیدار با رئیس‌جمهور آمریکا روشن است. این دیدار می‌تواند مسیر جدیدی در سیاست جهانی تعیین کند.

جهان به سرعت به سمت اتحادهای سیاسی و نظامی نوین پیش می‌رود. نفوذ غرب تضعیف می‌شود و در شرق مرکز قدرتی نو ظهور یافته است. در این صحنه، پاکستان در جایگاهی تعیین‌کننده قرار دارد: از یک سو محور نظامی جهان اسلام است؛ از سوی دیگر بازیگری کلیدی برای بلوک آسیایی (چین و روسیه) است؛ و از سوی سوم، غرب نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد.

بنابر این سیاست، رهبری و تصمیمات پاکستان مسیر سیاست جهانی را در دهه‌های آتی رقم خواهد زد. سؤال این نیست که پاکستان کجاست، بلکه این است که جهان در آینده کجا خواهد بود؟

ای اهل وطن! دوران تغییر می‌کند. قلعه‌های بزرگ جهان لرزان شده‌اند. خورشید شرق طلوع کرده و نور غرب کمرنگ گشته است. پاکستان، که روزی کوچک و جزئی از منطقه به شمار می‌رفت، امروز قلعه جهان اسلام، محور اتحاد شرقی و دست نگارش‌دهنده سرنوشت نوین سیاست جهانی است.

به یاد داشته باشید! سؤال این نیست که جهان با پاکستان چه خواهد کرد، بلکه این است که پاکستان با جهان چه خواهد کرد؟

ای اهل وطن! جهان در حال تغییر است. خورشید شرق در حال طلوع است و پاکستان همان پرتو نخستین این خورشید است. کاخ‌های غرب لرزانند، اما ما ترسی نداریم؛ زیرا وعده پروردگار خود را به یاد داریم: **إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ** (آل عمران: 160)
 "اگر خداوند شما را یاری دهد، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد."

پاکستان امروز قلعه جهان اسلام، محور بلوک آسیایی و معمار نوین سیاست جهانی است. به یاد داشته باشید! سؤال این نیست که جهان با پاکستان چه خواهد کرد، بلکه سؤال این است که پاکستان برای دین خدا چه خواهد کرد؟ سیاست جهانی به سرعت به پیچ و تاب‌های نوین می‌رود. قدرت‌های شرق به سوی اتحاد نوین حرکت می‌کنند. پاکستان، که روزی صرفاً کشوری کوچک در منطقه بود، اکنون به عنوان محور جهان اسلام ظهور یافته است. سؤال این است که کاخ‌های قدرت غرب این تحولات را چگونه خواهند دید؟

آیا مقاومت خواهند کرد یا با پذیرش توازن نوین قدرت، سیاست‌های خود را بازنگری خواهند نمود؟

ای اهل وطن! امروز ما در زمانی ایستاده‌ایم که نقشه‌های جهان در حال تغییر است؛ خورشید شرق طلوع می‌کند و نور غرب کمرنگ می‌شود. پاکستان، که روزی کشوری کوچک بود، امروز قلعه جهان اسلام، محور اتحاد شرقی و دست نگارش‌دهنده سرنوشت نوین سیاست جهانی است.

سؤال این نیست که جهان با پاکستان چه خواهد کرد، بلکه سؤال اصلی این است که پاکستان برای دین خدا و امت مسلمین چه خواهد کرد؟ قرآن به ما یادآور می‌شود:
وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران: 139)
 "نه سست شوید و نه اندوهناک گردید، شما غالب خواهید بود اگر مؤمن باشید."

اکنون زمان آن رسیده است که ایمان خود را به شمشیری برنده و اتحاد خود را به سپری غیرقابل نفوذ بدل کنیم، و پای عهدی بایستیم که هیچ قدرتی نتواند آن را بشکند و هیچ دسیسه‌ای نتواند ما را تقسیم کند.

ای اهل وطن! زمان در حال تغییر است. خورشید شرق طلوع می‌کند و پاکستان همان پرتو نخستین آن است. کاخ‌های غرب لرزانند، اما ما ترس نداریم. وعده پروردگار خود را به یاد داریم:

وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (الروم: 47)

"بر ما واجب است که مؤمنان را یاری کنیم."

پاکستان امروز قلعه جهان اسلام، محور بلوک شرقی و معمار تاریخ آینده است.

به یاد داشته باشید! سؤال این نیست که جهان با پاکستان چه خواهد کرد، بلکه سؤال اصلی این است که پاکستان برای دین خدا چه خواهد کرد؟

ای اهل وطن! اکنون زمان آن فرا رسیده است که سینه‌های خود را سپر و ایمان خود را شمشیر سازیم. عهد ببندید که هیچ قدرت طاغوتی اتحاد ما را نشکند و هیچ دسیسه‌ای نتواند ما را متفرق کند.

به یاد داشته باشید! اگر ما به دین خدا چنگ زنیم، نیروهای آسمانی در یاری ما خواهند آمد و فرشتگان در صفوف ما نازل خواهند شد. همان صحنه‌ای که روز بدر رخ داد، دوباره تکرار خواهد شد.

ای خدا! به ما حکمت عطا فرما، همان‌گونه که علی رضی الله عنه را عنایت کردی، غیرت بده، همان‌گونه که عمر رضی الله عنه را بخشیدی، و شجاعت اعطا کن، همان‌گونه که در قلب خالد رضی الله عنه بود.

ای خدا! پاکستان را قلعه امت گردان، نیروهای ما را علمدار دینت قرار ده، و این سرزمین را مرکز احیای دوم اسلام قرار ده.

آمین یا رب العالمین.

یکشنبه، ۲۰ سپتامبر ۲۰۲۵ء

سنگ بنای عصر نو

سیر امت

هرگاه نگاه به صفحات تاریخ اندازیم، حقیقتی روشن‌تر از نور روز آشکار می‌شود که امت‌ها تنها با شمشیر و نیزه زنده نمی‌مانند، بلکه با اتحاد و همبستگی، بصیرت و حکمت، و اعتماد متقابل تابنده و پایدار می‌مانند.

سرزمین حجاز، جایی که صدای کلمه الله از آن برخاست، و خاک بر صغیر، که در رنگ اسلام، فرهنگ و تمدنش را آراست، امروز در نقطه‌ای ایستاده‌اند که پیوند این دو، صرفاً یک پیمان نیست، بلکه آغاز فصلی نوین از تاریخ است.

این پیمان تنها همکاری دفاعی دو کشور نیست، بلکه آینده‌ای است که امت اسلامی در آن بازتاب قدرت جمعی خود را می‌بیند. این همان لحظه‌ای است که اهل دانش می‌گویند: «زمانه در آستانه پیچ تازه‌ای ایستاده است.»

از یک سو، نگاه‌های هند پر اضطراب است، و از سوی دیگر، رفقای چین و ترکیه، ابعاد تازه‌ای به این صحنه افزوده‌اند. گویا توازن قدرت در خاورمیانه و جنوب آسیا در حال تغییر است و قالب‌های کهنه در هم می‌شکنند.

این مقاله تحلیلی است بر انگیزه‌ها و پیامدهای پیمان دفاعی سعودی-پاکستان، تأثیر آن بر منطقه، سیاست‌های متغیر چین و آمریکا، و پرسش‌هایی که در زمینه فلسطین و ایران مطرح می‌شوند. هدف این است که وقایع را صرفاً خبر ندانیم، بلکه آن‌ها را حلقه‌ای از تاریخ بدانیم که سرنوشت نسل‌های آینده را رقم خواهد زد.

واژگان دیپلماتیک هند هیچ‌گاه بی‌تأثیر نیستند. هنگامی که کشوری عظیم چون سعودی عرب — که ثروت، سیاست و حیثیت دینی آن برجسته است — با پاکستان پیمان دفاعی می‌بندد، این نشان‌دهنده وزش بادی شدید اضطراب در دهلی است.

این امر اهمیت دوچندان دارد، زیرا در توازن قدرت منطقه‌ای نظم تازه‌ای در حال شکل‌گیری است و هند به تنهایی خود را احساس می‌کند. برای سیاست هند، این پیمان چیزی کمتر از زمین‌لرزه نیست.

سرزمینی که در نگاه دهلی فقط مرکز نفت و سرمایه‌گذاری بود، اکنون برای امنیت خود به اسلام‌آباد نظر می‌کند. این برای دهلی همانند آن است که دیواری از قلعه‌ای کهن ناگهان ترک بردارد.

پاکستان، که به سبب سلاح‌های هسته‌ای و ارتش مجرب خود پیش‌تر سپر جهان اسلام بود، اکنون با پیمان دفاعی با سعودی عرب جایگاه خود را مستحکم‌تر کرده است. این همان نقطه‌ای است که رؤیاهای دهلی در هم می‌شکند و واقعیت‌های جدید ظهور می‌کنند.

تحرکات در دستگاه حکومتی دهلی صرفاً سیاسی نیست، بلکه فکری نیز هست. نه تنها دولت هند نگران است، بلکه کارشناسان دفاعی نیز در نوشته‌ها و سخنان خود اندیشه‌های نگران‌کننده را بیان می‌کنند. خطوط نگرانی در چهره آن‌ها داستان دیگری بازگو می‌کند: از یک سو، این بیم که هویت هسته‌ای پاکستان این

پیمان را وزنه‌ای غیر معمول داده است؛ و از سوی دیگر، ترس از آن که کشورهای عربی اکنون اسلام‌آباد را به جای دهلی به عنوان حافظ خود بپذیرند.

به گفته دیپلمات‌ها، پاکستان اکنون در خاورمیانه جایگاه کلیدی پیدا کرده، در حالی که هند عملاً حضور ندارد. دیپلمات‌های هندی خود اعتراف می‌کنند که پاکستان تأثیرگذاری بیشتری در منطقه خاورمیانه دارد. کشورهای خلیج فارس برای امنیت خود به ترکیه، چین و پاکستان چشم دوخته‌اند. این واقعیت برای دهلی یک ضربه دوگانه است:

۱- اینکه هند در تصمیمات منطقه‌ای کم‌کم بی‌تأثیر می‌شود. این صحنه برای دهلی چیزی کمتر از یک کابوس وحشتناک نیست، زیرا تا دیروز دهلی به دوستی با عرب‌ها افتخار می‌کرد، و امروز خود را بیگانه می‌بیند.

۲- این سه کشور (پاکستان، ترکیه، چین) بزرگترین مانع در دیپلماسی هند به شمار می‌روند. به یاد داشته باشیم که در زمان کارگل و عملیات سندور نیز این کشورها در صحنه دیپلماسی مقابل دهلی حضور داشتند.

این حقیقت که کشوری مانند سعودی عرب، که شریک قدیمی دهلی نیز بوده، با پاکستان پیمان بسته است، فوق‌العاده معنا دارد. از نفت تا سرمایه‌گذاری، هند میلیارد‌ها دلار روابط اقتصادی برقرار کرده بود، اما اکنون همان کشور با پاکستان پیوند دفاعی بسته است. این چه چیزی جز شوکی بزرگ برای دهلی است که دوست نزدیکش اکنون شریک دفاعی رقیبش شده است؟

دیدگاه تحلیل‌گران متفاوت است، اما مسلم است که پاکستان اکنون در جایگاهی نو و بلند ایستاده است. البته این نظر نیز وجود دارد که این پیمان تضمین‌کننده جلوگیری از هر جنگی نخواهد بود، اما توازن دیپلماتیک منطقه را به سود پاکستان سنگین کرده و پس از جنگ احتمالی پاکستان و هند در ماه مه، این شکست مودی می‌تواند تا پایان سیاسی او ادامه یابد.

وزارت امور خارجه هند بیانیه‌ای محتاطانه داده که مفاد این پیمان را بررسی خواهد کرد، اما حقیقت آن است که این بیانیه بیشتر از قدرت، از ترس و اضطراب درونی و ضعف حکایت می‌کند. این بیانیه مانند انسانی عاجز است که در برابر طوفان فقط چشم‌ها را می‌بندد. این اعلان گویی رفتار دفاعی و ریاکارانه‌ای است که سعی در پنهان کردن ضعف خود دارد.

کنول سبل، وزیر سابق امور خارجه، صراحتاً گفته است که هندی‌ها دیگر این پیمان را صرفاً کاغذی نمی‌دانند. او می‌گوید که سرمایه سعودی ارتش پاکستان را مستحکم‌تر خواهد کرد. این بزرگترین نگرانی برای دهلی است، زیرا ارتش پاکستان پیش‌تر نیز یکی از منظم‌ترین و مجرب‌ترین ارتش‌های جهان بود. اگر سرمایه سعودی و منابع آن با این ارتش تلفیق شود، نقشه قدرت در منطقه می‌تواند دگرگون شود. در حقیقت این اعلان دهلی را هشدار می‌دهد که پاکستان اکنون به عنوان یک قدرت عملی در منطقه ظهور کرده است و احتمال حمایت امنیتی از عرب‌ها علیه اسرائیل برای هند غیرقابل تحمل است.

این پیمان تنها آینه زمان حال نیست، بلکه منعکس‌کننده امکانات آینده است. این پیمان آغاز است، نه پایان. پیامدهای ممکن آن می‌تواند مثلث پاکستان، ترکیه و چین را تقویت کند. اگر این کشورها با جهان خلیج متحد شوند، هند حفظ جایگاه خود را دشوار خواهد یافت. جهان عرب پاکستان را حافظ خود خواهد دانست و درهای خود را به روی دهلی خواهد بست.

علاوه بر این، نزدیکی سعودی عرب پاکستان رانه تنهادر جبهه دفاعی بلکه در جبهه اقتصادی نیز مستحکم می کند. اگر کشورهای خلیج یک ساختار دفاعی جمعی ایجاد کنند، حضور هند در منطقه به صرف تماشاگر تقلیل خواهد یافت.

چین در خاور میانه تنهاتجارت نمی کند، بلکه بنیانی را پی ریزی کرده که در دیپلماسی، تجارت و سرمایه گذاری به سرعت شکوفا می شود. فلسفه مرکزی سیاست پکن همیشه توسعه صلح آمیز بوده است. چین به جای تکیه بر قدرت نظامی، از قوت اقتصادی به عنوان ابزار استفاده کرده است و همین قدرت واقعی آن است. چین با میانجیگری در مصالحه سعودی-ایران خود را در موقعیت میانی قرار داد، نقشی که اضطراب راکاهش داده و منطقه را باتارهای اقتصادی جهانی چین پیوند می دهد. این عمل صرفاً آشتی نیست، بلکه افزایش نرم و مستمر نفوذ است. چین اکنون در منطقه به عنوان مترجم صلح و بزرگترین رابط سرمایه گذاری ظاهر شده است.

چین با چشم انداز، تجارت و زیرساخت خود را به عنوان قدرتی لازم و ملزوم تثبیت کرده است که در مواقع بحران می تواند میانجیگری کند و چتر اقتصادی خود را فراهم آورد. بنابراین نقش چین در آینده خاور میانه نه به عنوان قدرت خاموش، بلکه به عنوان متحد فعال، رسمی و مستمر ظهور می کند.

چین در سال های اخیر نه تنها روابط خود با سعودی عرب را تقویت کرده، بلکه نقش تعیین کننده ای در مصالحه با ایران ایفا کرده است. این اقدام تنهاتلاش برای صلح در خاور میانه نبود، بلکه پیامی جهانی بود که میانجیگری صلح از واشینگتن به پکن منتقل شده است.

در آینده نزدیک، چین در خاور میانه از دو منظر قدرت مند خواهد بود:

- 1- از طریق سرمایه گذاری و پروژه های توسعه تکنولوژیک، و
 - 2- از طریق نقش میانجیگری دیپلماتیک.
- اثر عمده آن این خواهد بود که کشورهای خلیج کمتر به آمریکا برای امنیت خود تکیه کنند و چین را نیز به عنوان حامی خود خواهند دید.

چین و ایران یک پیمان استراتژیک تجاری ۲۵ ساله به ارزش میلیاردها دلار منعقد کرده اند. این پیمان نفوذ هند را در ایران کاهش داده است، زیرا دهلی به دلیل فشار آمریکا نتوانست برنامه های خود را پیش ببرد.

شراکت های سرمایه گذاری و فنی چین با سعودی عرب تنها ادعای نظری نیست، بلکه واقعیتی زمینی و ملموس است. چین در سعودی عرب به سرعت جای پای خود را باز کرده است. در شهر نیوم، انرژی، فرآوری نفت، و به ویژه راه آهن و زیرساخت های مدرن، مهارت فنی چین در اولویت نخست دولت سعودی قرار گرفته است.

بخش عمده ای از چشم انداز ۲۰۳۰ محمد بن سلمان بر سرمایه و تخصص چین استوار است و در سال های ۲۰۲۴-۲۰۲۵، مؤسسات چینی قراردادهای مهمی برای زیرساخت های سعودی دریافت کرده اند، که درهای ریاض را برای مهارت و سرمایه چین گشوده است. بنابراین مذاکرات سعودی درباره راه آهن و زیرساخت ملی با چین، صرفاً سخن عبوری نیست، بلکه نقشه عملی اجرای این طرح هاست.

چین اکنون در توسعه داخلی و امنیت خارجی سعودی نقشی لازم و ملزوم یافته است. این یک شکست بزرگ دیپلماتیک برای هند است، زیرا جایگاهی که هند برای خود در فرصت های اقتصادی متصور بود، اکنون چین آن را از پیش گرفته است.



سرمایه‌گذاری چین تنها محدود به زیرساخت‌های ارتباطی و مسیرها نیست؛ بلکه در حوزه‌های دیجیتال، انرژی و لجستیک نیز نفوذ می‌کند. این امر باعث خواهد شد نقش چین در اقتصاد سعودی عمیق‌تر شود و هنگامی که پیمان‌های نظامی و امنیتی نیز شکل گیرد، این وابستگی اقتصادی بر تصمیمات سیاسی و امنیتی اثرگذار خواهد بود.

بندر چابهار برای هند گهر استراتژیک بود، زیرا دسترسی مستقیم دهلی به افغانستان و آسیای میانه را ممکن می‌ساخت. طبق اطلاعات اخیر، دولت آمریکا تصمیم گرفته معافیت قبلی هند در باره بندر چابهار را لغو کند، که از ۲۹ سپتامبر اعمال خواهد شد. با لغو این معافیت، نخستین آسیب تجاری و لجستیکی این خواهد بود که هند دیگر از طریق این بندر به افغانستان دسترسی مستقیم نخواهد داشت و مجبور به یافتن مسیرهای جایگزین طولانی و پرهزینه خواهد شد، که تجارت هندی را مختل خواهد کرد.

اثر استراتژیک پروژه چابهار بخشی از تفکر دهلی برای تقویت نفوذ تجاری و اجتماعی در افغانستان از طریق همکاری بندری با ایران بود؛ لغو معافیت باعث تضعیف این نفوذ منطقه‌ای هند می‌شود و تهران را بیش از پیش به چین و روسیه نزدیک می‌کند.

در همین حال، گزارش‌ها حاکی است که احتمال دیدار نخست‌وزیر پاکستان با رئیس‌جمهور آمریکا در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل بررسی می‌شود. همچنین احتمال حضور فرمانده ارتش پاکستان یا مقامات ارشد دفاعی در این مذاکرات وجود دارد. اگر این دیدار انجام شود، پیمان دفاعی سعودی-پاکستان حتماً موضوع بحث خواهد بود، زیرا آمریکا می‌خواهد تأثیرات آن بر منطقه، به ویژه بر اسرائیل و هند، را درک کند.

بنابراین می‌توان گفت که پیمان دفاعی سعودی-پاکستان احتمالاً در دستور مذاکرات آتی قرار خواهد گرفت، به ویژه اگر دولت آمریکا بخواهد پرسش‌های ژئوپولیتیک آن را مطرح کند. واشینگتن همواره تلاش کرده سعودی تحت چتر خود باقی بماند، اما اکنون که پاکستان شریک دفاعی آن است، طبیعتاً نگرانی دارد.

در این دیدار ممکن است موضوع برنامه هسته‌ای پاکستان نیز مطرح شود و واشینگتن تلاش کند دریابد آیا اسلام‌آباد توان هسته‌ای خود را به سوی جهان عرب منتقل خواهد کرد یا خیر. واقعیت سیاسی آن است که چنین دیدارهایی فوراً نتایج قطعی نمی‌دهند، اما اگر انجام شود، (۱) منافع آمریکا، (۲) روابط خلیج، و (۳) امنیت هسته‌ای حتماً زیر بررسی قرار خواهند گرفت.

در همین سفر، رئیس‌جمهور ترامپ مخالفت صریح خود را با احتمال تصمیم رهبری بریتانیا برای به رسمیت شناختن دولت فلسطین اعلام کرد. این اعتراض در واقع ادامه سیاست آمریکا است که از هر اقدام اسرائیل حمایت می‌کند و مانع تأسیس دولت فلسطین می‌شود. بریتانیا با فشار داخلی تلاش دارد عدالت را برای فلسطین رعایت کند و آن را به عنوان دولت به رسمیت بشناسد، اما آمریکا آن را اقدامی علیه صلح می‌داند.

بررسی غیرمنتظره حمایت احتمالی نخست‌وزیر بریتانیا از دولت فلسطین، بحثی گسترده در سطح جهانی

به راه انداخته است. واکنش‌ها در سطح جهانی و منطقه‌ای متنوع بوده است: از یک سو حلقه‌های سیاسی داخلی بریتانیا از این تصمیم حمایت کرده‌اند، و از سوی دیگر، اسرائیل و برخی حلقه‌های آمریکایی نگرانی خود را ابراز داشته‌اند؛ در عین حال، جهان عرب و رهبری فلسطین به طور کلی این گرایش را خوشایند دانسته‌اند.

این اختلاف نظر نشان داد که اروپا و آمریکا در مسئله فلسطین یک‌صدا نیستند. برای جهان عرب، امیدی است که شاید برخی کشورهای اروپایی صدای مردم فلسطین را بشنوند، اما مخالفت آمریکا نشان می‌دهد که واشینگتن در برابر مسئله اسرائیل هیچ نرمشی را نمی‌پذیرد.

معنای سیاسی آن این است که اگر کشوری بزرگ اروپایی چون بریتانیا دولت فلسطین را به رسمیت بشناسد، دیپلماسی جهانی وارد مرحله‌ای تازه خواهد شد، و مخالفت رئیس‌جمهور آمریکا نشان‌دهنده اختلافات آشکار در چارچوب جهانی است. این نزاع، راه حل مسئله فلسطین را با مواجهه سیاسی تازه‌ای روبه‌رو خواهد کرد و می‌تواند تأثیر چشمگیری بر استراتژی‌های دیپلماتیک منطقه داشته باشد.

این پیمان صرفاً امضا میان دو دولت نیست، بلکه فصلی نو بر صفحات تاریخ است. توانایی تغییر جهت سیاست منطقه‌ای را دارد. اگر در آینده تاریخ نگاه کنیم، چنین پیمان‌هایی هرگز موقت نبوده‌اند؛ بلکه خطوط سیاست دوران‌های آتی را شکل می‌دهند.

تاریخ آینده‌ای است که نقوش فردای ملت‌ها را می‌نمایاند. در این راستا می‌توان دید که توسعه اقتصادی و دیپلماتیک چین، پیمان دفاعی سعودی-پاکستان و تغییرات سیاست‌های آمریکا، نقشه جغرافیایی و سیاسی نوینی می‌سازند. هر نقطه این متن، برگ شفاف یک نثر آزاد است؛ رشد قدرت چین، اثر پیمان سعودی-پاکستان بر هند، سیاست‌های نامطمئن آمریکا و پیشرفت احتمالی دیپلماسی بریتانیا، صحنه‌ای می‌آفریند که سیاست جنوب و غرب آسیا را دشوار یا تغییر می‌دهد.

این پیمان صرفاً ترکیبی از کلمات نیست، بلکه نقطه عطفی در تاریخ است. لحظه‌ای که مسیرهای سیاست آینده را روشن می‌کند. اگر امروز دلهی از این پیمان دچار شوک شده، فردا می‌تواند بار سنگین و تعیین‌کننده‌ای باشد. پاکستان پیام داده که تنها یک کشور نیست، بلکه سپر امت اسلامی است.

سیاست هر عصر نشانه‌ای برجای می‌گذارد، و تصمیمات ملت‌ها یا آنان را به راه شکوه می‌برد یا در پرتگاه سقوط می‌اندازد. پیمان سعودی-پاکستان در واقع پاسخ تاریخی به این پرسش است که امت اسلامی در باب امنیت جمعی به کدام سو می‌رود.

بی‌تردید این امر برای هند ضربه‌ای بزرگ است، اما اهمیت اصلی در آن است که کشورهای مسلمان اکنون خود سرنوشت خود را تعیین می‌کنند. میانجیگری چین، بازسازی سعودی و قدرت دفاعی پاکستان یادآور آن است که اگر اتحاد در دل‌ها و اراده در گام‌ها باشد، هیچ قدرتی نمی‌تواند سد راه شود.

در مجامع سازمان ملل یا مجالس جهانی، مسئله فلسطین یا بحران ایران، همه گواهی بر این حقیقت است که قدرت دیگر یک‌سویه نیست. زمان آن رسیده که جهان اسلام با درس‌های تاریخ خود، در ردیف وحدت تنیده شود. همان‌طور که اقبال گفت:

افراد در دست خود سرنوشت امت‌هاست،
هر فرد ستاره تقدیر ملت است.

از این نکات آشکار می‌شود که چین به عنوان قدرتی نو در منطقه ظهور کرده که نه تنها سرمایه‌گذاری بلکه میانجیگری دیپلماتیک نیز ارائه می‌دهد. در پروژه‌های توسعه و امنیت سعودی، حضور عمیق چین هند را عقب می‌برد. تغییر سیاست‌های آمریکا برای دهلی مشکلات ایجاد می‌کند، به ویژه در پروژه‌هایی مانند چابهار.

در مجامع جهانی همچون سازمان ملل، پاکستان فرصت دارد موضع خود را مستحکم کند. مسئله فلسطین بار دیگر مرکزیت خود را در دیپلماسی جهانی باز یافته و اختلاف اروپا و آمریکا در این باره آشکار شده است.

این پیمان تنها رویداد امروز نیست، بلکه نشانه‌ای از فردای نزدیک است. اگر امت از آن بیداری، اتحاد و اعتماد به نفس بیاموزد، این فصل در صفحات تاریخ طلایی خواهد شد. این پیام مقاله است و چراغ کوچکی است که در دل خواننده نور امید روشن می‌کند.

آگاه است، ای خداوند، که از حال دل‌ها و نیت‌ها آگاه‌ترین است!

چهارشنبه، ۲۴ سپتامبر ۲۰۲۵ء

که کعبه پاسبان یافت از درون بتکده چراغ عدالت و حق در برابر تاریکی ستم

هنگامی که اوراق تاریخ ورق می‌خورند، برگ‌هایی پدیدمی‌آیند که بر خطوطشان لکه‌های خون و داغ اشک نشسته است. سرگذشت فلسطین نیز از همین شمار است؛ فصلی که هم سیاهی ظلمت در آن موج می‌زند و هم نور فداکاری از آن می‌تراود. بیش از هفتاد سال بر این قوم گذشت و رویاهایش همچنان ناتمام ماند. قصرهای قدرت، فریادش را به فراموشی سپردند و پرچمداران بزرگ، بانگش را در سینه فشردند؛ اما کی پژواکِ صدارت‌اتوان خاموشی بوده است؟

و امروز، بر لوح زمان سطری تازه نگاشته شد. کانادا، استرالیا و بریتانیا، با شناسایی این ملتِ مظلوم، گویا اعتراف کردند که دین تاریخ را باید پرداخت و چراغِ عدالت را هرگز نتوان خاموش ساخت. این دم تنها لحظهٔ فلسطین نیست، بلکه بیداری وجدانِ بشریت است.

پس از قرن‌ها بی‌قراری و دهه‌ها رنج و خون، تاریخ به پیچِ خطیری رسیده است؛ آنگاه که کانادا، استرالیا، پرتغال و بریتانیا اعلام کردند که موجودیت دولت فلسطین را به رسمیت می‌شناسند. چنین می‌نماید که در شبِ ظلمت، چراغی از امید بر افق افروخته شده است. این تصمیم، الفاظی خشک بر کاغذهای دیپلماتیک نیست، بل حرکتی تازه در صفحهٔ شطرنج سیاست جهانی است. این نشانه آن است که قدرت‌های جهان نیز دیگر نتوانند مسئلهٔ فلسطین را نادیده انگارند. این تحول آشکار می‌کند که «روایتِ قدرت» رو به افول است و «روایتِ عدالت» جای خویش را می‌گشاید.

این تصمیم در مسیر دراز و پرپیچ سیاست جهانی، چرخشی نو است. سال‌ها در تالارهای سلطه تنها یک صدا طنین‌انداز بود: «حق همان است که قدرت گوید». اما امروز، همان قدرت‌مندان بر آستانِ عدالت سر بر سجده نهاده‌اند. این دگرگونی، فریادی است بر زبانِ تاریخ که اکنون وجدانِ جهانی زیر بار ستم بیش از این سر فرود نمی‌آورد.

در پی کانادا و استرالیا، بریتانیا نیز نوای تازه‌ای در فضای سیاست سر داد. نخست‌وزیر، سِر کیر استارمر، در خطاب تصویری خود گفت:

امروز، برای زنده کردن امیدِ صلح و راه‌حلِ دو دولت، به صراحت اعلام می‌کنم که بریتانیا دولت فلسطین را رسماً به رسمیت می‌شناسد. این اعلان الفاظی خشک نیست، بلکه بشارتِ حیاتِ تازه برای ملتی است که زیر بار قرون از پای افتاده بود.

و این اعلان تنها در تالارهای سیاست رخ نداد، بلکه فریادهای برخاسته از خیابان‌ها و دانشگاه‌ها، از مظاهرات و اجتماعات مردمی، سنگ بنای آن را نهادند. این تصمیم نتیجهٔ فشار جهانی تنها نبود، بلکه دستاوردِ مقاومتِ مردمی و جنبش‌های حقوق بشری نیز بود. در غرب، همدلی با ملت فلسطین اکنون به قدرت سیاسی مبدل گشته است؛ و این خود دلیل آن است که اگر افکار عمومی با پیگیری و نظم برخیزد، درهای کاخ قدرت گشوده می‌شود.

اینک، در مجمع عمومی سازمان ملل، کانادا و استرالیا نیز به همراه بریتانیا و پرتغال، دولت فلسطین را به رسمیت شناختند، و دیگر کشور هانیز در صف انتظارند؛ گویی نهادهای جهانی بار دیگر شاهد آه ستم‌دیدگان شدند.

و قدرت‌های بزرگ ناگزیر گشتند پرده تعصب خویش بدرند.

اما این تصمیم محک و آزمونی است برای دنیای اسلام. آینه‌ای است که پرسشی تلخ را پیش روی ما می‌نهد: اگر کانادا و استرالیا و بریتانیا می‌توانند برای عدالت بایستند، چرا لب‌های حاکمان مسلمان دوخته شده است؟ آیا شایسته است که امت تنها به دعا و قطعنامه بسنده کند؟ این لحظه فریاد می‌زند که باید سرمایه‌ها، نفوذ سیاسی و توان دیپلماتیک در یاری فلسطین به کار آید؛ وگرنه سکوت مسلمانان در محکمه تاریخ سنگین‌تر از پیش گناه‌آلود خواهد بود.

کانادا نخستین رهرو این کاروان شد و به عنوان اولین کشور از گروه هفت، دولت فلسطین را به رسمیت شناخت. این اقدام گویی دریچه‌ای نو از عدالت در نیمکره شمال گشود. و اما بریتانیا؛ اعتراف امروزین او تنها سیاستی تازه نیست، بلکه اعترافی است به بار گران گذشته، به زخمی که از «اعلامیه بالفور» و تقسیم فلسطین تا امروز همچنان خون‌فشان است. این اعتراف، مرهمی است بر آن جراحات کهنه، هرچند زخم همچنان عمیق است.

آری، امروز تاریخ شهادت می‌دهد که:

«بُنیان‌های ظلم برپا نمی‌مانند و کاخ‌های ستم بر باد فناست.»

و این اعلان، اگرچه دیر هنگام، اعترافی است به گناه گذشته، هرچند کفاره آن هنوز ادا نشده است.

(وَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ) (ابراهیم: ۴۲)

مَپندار که خدا از کردار ستمکاران غافل است؛ او آنان را تنها تا روزی مهلت می‌دهد که دیدگان از هول آن روز خیره گردد.

چون نسیم بهاری بر پیکر خسته باغ وزد و درختان افسرده زمستانی را جان تازه بخشد، چنین بود آن دم که استرالیا به دنبال گام کانادای برخاست و فلسطین را به عنوان دولتی آزاد و مستقل به رسمیت شناخت. در هوای جنوب، موجی از امید وزیدن گرفت؛ امیدی که بر لب‌های خشکیده ملتی ستمدیده همچون بارانی سبز فرود آمد. این اعتراف، نه سطری بر دفتر سیاست، بلکه شکرگزاری خون‌های ریخته‌شده و جان‌های سوخته است.

آری، آن کودکان که زیر خاک و آوار خفته‌اند، آن خون‌های پاک که بر خاک غزه جاری شد، آن مادرانی که در کنار پیکرهای فرزندان نوحه‌گر شدند و آن زنان که در خرابه‌های گورهای تازه زاری کردند، و آن پیران که بر آستان مسجد اقصی دست به دعا برداشتند؛ این اعلامیه، سلامی است به همه آن اشک‌ها، همه آن آه‌ها، و همه آن نیایش‌های ملتی باخون خویش بر دیوار تاریخ نگاشت که قصرهای ظلم هرچند بلند، لرزان و اندوختنی‌های مظلومان سرانجام در پیشگاه جهانیان حقیقتی انکارناپذیر خواهند شد.

نماینده فلسطین در بریتانیا این تصمیم را تاریخی خواند و گفت: این لحظه، جرعه‌ای است از آب زلالی که عطش دیرین عدالت را سیراب می‌کند. اما دشمن انسانیت، نخست‌وزیر اسرائیل، با چشمی از هراس آن را «پاداش به ترور» خواند. چه خطاست! که این شناسایی، پاداش به انسانیت است، نه به ترور. زبان او در حقیقت اعترافی است از بیم و هراسی که دیوارهای دروغ فرو ریخته و حقیقت در آستان ظهور است.

دنیا امروز دانست که فلسطین رابه رسمیت شناختن، نه بخشی به گروهی، که احقاق حق ملتی است جاویدان. ظلم، هر چند تداوم یابد، قومی را نابود نتواند ساخت. و هرگاه ملت‌های بزرگ، یکی پس از دیگری، حق فلسطین را بپذیرند، قلعه انکار اسرائیل نیز دیری نخواهد پایید.

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ) (آل عمران: ۵۷)

بدرستی که خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد.



اینک تاریخ بر دروازه سازمان ملل می‌کوبد. پس از تصمیم کانادا، استرالیا و بریتانیا، دیگر نهادهای جهانی نیز زیر فشار خواهند بود که فلسطین را در صف اعضای رسمی خویش در آورند و گرنه مردم جهان خواهند پرسید: اگر قدرت‌های بزرگ هم جانب عدالت گیرند، چرا مجامع جهانی هنوز در خواب غفلت‌اند؟ آیا پرچم عدالت تنها در قطعه‌نامه‌ها برافراشته خواهد ماند یا روزی در میدان عمل نیز خواهد درخشید؟ اگر سازمان ملل همچنان خاموشی پیشه کند، موجودیتش به پرسش گرفته خواهد شد.

امروز تنهاروز فلسطین نیست، بلکه روزی است که بریتانیا بار دیرین خویش را به دوش باز شناخت؛ همان دینی که از «اعلامیه بالفور» تا تقسیم فلسطین بر گردن او سنگینی می‌کرد. این اعتراف دیر هنگام، اقرار است که حق ملت فلسطین بر خودمختاری و آزادی، دیگر نمی‌تواند انکار شود.

اما این لحظه آینه‌ای است در برابر امت اسلام‌نشان می‌دهد که اگر امت یکپارچه و هوشیار می‌بود، این بانگ نخست از زبان مسلمانان بر می‌خاست، نه از دهان قدرت‌های غربی. افسوس که درکنج نزاع‌های داخلی خفتیم و در بند تنگ نظری‌ها اسیر شدیم. این خود، گواه ضعف سیاسی و غفلت تاریخی ماست. اگر امروز بیدار نشویم، فردا تاریخ با تازیانه‌ای سخت‌تر ما را خواهد نواخت.

شناسایی فلسطین، کار دفتری و امضای کاغذی نیست؛ بلکه تصدیقی است بر حقیقتی که با رندهای خون، ابرهای آه و طوفان‌های ایثار نوشته شد. اینک جهان می‌داند که فریاد مظلوم اگرچه خاموش گردد، روزی با سرافرازی و حقیقت بر خواهد خاست.

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۹)
سست نشوید و اندوه‌گین مگردید، شما برترید اگر ایمان داشته باشید.

این تصمیم، تأثیری ژرف بر سیاست خاورمیانه خواهد گذاشت. بر اسرائیل فشار دیپلماتیک افزون می‌شود، آمریکاناکزیر به تجدید نظر در سیاست خویش خواهد شد، و کشورهای غربی دیگر نیز به این صف خواهند پیوست. این نخستین پرتو صبح امید است در شب طولانی ظلم. اگر این شعاع به روشنایی کامل بدل شود، توازن قوا در خاورمیانه دگرگون خواهد شد و فلسطین به رؤیای دیرین آزادی نزدیک‌تر خواهد گشت.

نخست‌وزیر بریتانیا گفت که بحران غزه، که دست بشر آفریده، به اوج رسیده و اکنون وجدان انسانیت را تکان می‌دهد. این شناسایی، سپیده‌ای است نو بر افق تاریخ. در ظلمت‌ها شمع افروخته شد. اما این شمع زمانی مشعل فروزان گردد که امت اسلام بیدار شود، وجدان جهانی هوشیار بماند و پیمان برتری عدالت بر قدرت همچنان استوار گردد.

آری، این اعلان بشارت صبحی نو است؛ سحرگاهی که باغ عدالت را از خزان ستم به بهار حق رساند. اما این صبح آنگاه روزی کامل خواهد شد که ما نیز از خواب برخیزیم و در صف کاروان انسانیت گام نهیم. شناسایی فلسطین، در حقیقت شناسایی حرمت انسانیت است.

سران این چهار کشور نیز بر زبان آوردند که مظلوم غزه دیگر از حد گذشته است؛ نه تنها خونریزی‌ها و ویرانی‌ها، بلکه صحنه‌های هولناک گرسنگی و قحطی، وجدان بشریت را شرمسار ساخته است. سخنان نخست‌وزیر بریتانیا تنها گفتار یک سیاستمدار نبود، بلکه بانگی بود برخاسته از رگ غیرت انسانی، فریادی

از خون آغشته در رگان بشریت. او آمار و ارقامی بیان کرد که هزاران هزار انسان جان باخته‌اند؛ حتی آنان که جز برای نان و جرعه‌ای آب از خانه بیرون نیامده بودند.

وی افزود که این صحنه‌های مرگ و ویرانی همه ما را به هراس انداخته است. اگرچه کمک‌های بشردوستانه افزایش یافته، اما هنوز هیچ فردی به کفایت از آن بهره‌مند نگشته و حال مردمان ناگفتنی است. نخست‌وزیر بریتانیا روی به اسرائیل کرد و گفت: «مرزها را بگشایید، دست از ستم بردارید، و دروازه‌های کمک انسانی را مفتوح سازید.» و در پاسخ، نیتن‌یا هو با وقاحتی تمام این اقدام را «پاداش به ترور» خواند؛ اما بریتانیا آشکارا اعلان کرد که این شناسایی، عطا به گروهی خاص نیست، بلکه اعتراف به حقی جاوید است که از آن ملتی رنج‌دیده است.

در این میان، چین، این قدرت نوحاسته جهانی، نیز به میدان آمد و با صدایی رسا جهانیان را فرا خواند که از عضویت کامل فلسطین در سازمان ملل پشتیبانی کنند. این اقدام نه تنها نشانه راه به سوی عدالت جهانی است، بلکه تأکیدی است بر حق مسلم فلسطینیان در خودمختاری و آزادی. آری، همچنان که در صفحات تاریخ اقوام ضعیف تنها برپا می‌ایستادند، امروز نیز فلسطین با تکیه بر ضمیر جهانی حق خویش را مطالبه می‌کند و چین بانگ عدالت را به همراه او برمی‌دارد.

وانگ یی، وزیر امور خارجه چین، گفت که کشورش برای آتش‌بس و پایان جنگ غزه عزمی راسخ دارد. این کلمات، صرف بیانیه‌ای دیپلماتیک نیست، بلکه پیمانی است بر انسانیت، تعهدی است به ثبات جهان و پایبندی به قانون بین‌الملل. او یادآور شد که دو سال جنگ بی‌امان، فاجعه‌ای انسانی آفریده است و حملات اسرائیل، اصول حقوق بین‌الملل را پامال کرده و ثبات خاورمیانه را به خطر انداخته است. چه زیبا گفته‌اند که: «چون رودخانه سنگ رابه آهستگی می‌تراشد، ظلم قدرتمندان نیز تقدیر بشریت را دگرگون می‌سازد؛ اما عدالت تاریخ، روزی بر سینه آنان فرود آمده، کاخ‌های ستم را فرو می‌ریزد و ایشان را زیر کوه ندامت خرد می‌کند.»

وانگ یی تأکید کرد که «سه رکن برای جهان ناگزیر است: آتش‌بس فوری و فراگیر در غزه، حاکمیت فلسطینی، و استحکام راه حل دودولت.» این سه ستون همانند پایه‌های قصری اند که اگر استوار باشند، کاخ عدالت و صلح بر افراشته می‌شود؛ و اگر نباشند، صلح نمایان چیزی جز سرابی نخواهد بود. او افزود که جامعه جهانی باید از عضویت کامل فلسطین در سازمان ملل حمایت کند؛ این مطالبه نه تنها حق طبیعی است، بلکه بازتاب روح تعالیم اسلامی نیز هست که می‌فرماید: یاری مظلومان و مقابله با ستمگران، وظیفه هر مؤمن است. ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ﴾ (النساء: ۷۵) چقدر راه خدا بر ای نجات مردان و زنان و کودکان ستم‌دیده پیکار نمی‌کنید؟

آمریکا اما این اعترافات کشورهای غربی را «نمایشی» خواند؛ گویی کلمات قدرتمندان تنها نقوشی بر کاغذند و حقیقتی در میدان عمل ندارند. اما تاریخ، هر عروج و سقوط را در دفتر خود ثبت می‌کند و نقاب از چهره قدرت‌ها می‌درد.

این گزارش، نه تنها شرح يك تصمیم سیاسی، بلکه ورقی تازه در کتاب تاریخ است. شناسایی فلسطین، به حقیقت، شناسایی انسانیت است؛ چراغی است روشن در قرنی تیره که ابرهای ظلم را از هم می‌شکافد.

ای اهل ایمان! ای صاحبان ضمیر! این اعلان پیش روی شما، پرسشی است بزرگ: اگر غیرمسلمانان برای عدالت برخاسته‌اند، شما را چه شده است که در خواب غفلت خفته‌اید؟ آیا شمشیرها را در نیام نهاده و به خزان

سستی تن می‌دهید، یا مشعل امید را فروزان کرده، قافلهٔ روشنایی را پیش می‌برید؟

یاد آرید که این اعتراف، تنها تصمیمی سیاسی نیست؛ پیروزی انسانیت است. اعترافی است به اشک مادرانی که بر پیکر فرزندان گریستند، به خون کودکانی که زیر آوار با لبخندی شهید شدند، به دعا‌های پیرانی که بر آستان مسجد اقصی در سجده افتادند تا آنگاه که بمباران صهیونیست‌ها تنش‌ها را تکه‌تکه کرد.

اما این، تنها آغاز است. هنوز منزل باقی است؛ هنوز قُدس در بند است؛ هنوز دیوارهای ظلم باید فرو ریزند. اینک وظیفهٔ شماست که ضمیر را بیدار کنید، صف‌ها را هموار سازید، و از زبان و قلم تا سرمایه و نیرو، همه را در خدمت فلسطین به کار گیرید.

خیزید! که زمان شما را می‌خواند، و تاریخ به سوی شما می‌نگرد. اگر امروز نیز در غفلت فرو بمانید، فردا نامتان در شمار آن اقوام خواهد بود که تاریخ آنان را نیامرزید.

آری، شناسایی فلسطین آزمون غیرت شماست. ای مسلمانان! اکنون تصمیم به دست شماست—این چراغ خاموش خواهد شد یا خورشیدی خواهد شد که همهٔ بشریت را روشنی بخشد؟

نمی‌دانم چرا امروز یاد مرشدم، علامه اقبال، سخت بر دلم سایه افکنده است؛
که فرمود:

ہے عیاں یورشِ تاتار کے افسانے سے

پاساں مل گئے کعبے کو صنم خانے سے۔

هویدا است از افسانهٔ یورشِ تاتار،

کعبه از درون غار بت خانه، محافظی پیدا کرده است

شنبه، ۲۷ سپتامبر ۲۰۲۵ء

سوداگران منفعت و مسافران قدرت رودخانه تاریخ و کشتی ملت‌ها

سیاست جهان در حقیقت همان دریایی است که امواج آن هیچ‌گاه درس‌کوت نمی‌مانند. در این آب‌گینه پرتلاطم، طوفان قدرت، گرداب منافع و حرص و آزملت‌ها هر لحظه صحنه‌ای نو می‌آفریند. این همان شطرنج عظیم جهانی است که در آن مهره دیروز، شاه می‌شود و شاه امروز فردا به پیاده‌ای ضعیف بدل می‌گردد. اگر بر اوراق تاریخ بنگریم، هر قرن همین درس را تکرار می‌کند که در سیاست جهانی دوستی همیشگی نیست و دشمنی جاودان نیز نوشته نمی‌شود.

قرآن حکیم پیش‌تر این حقیقت را به ما آموخته است:

وَيْلٌكَ الْآيَّامُ تَدْأُولُهَا بَيْنَ النَّاسِ (آل عمران: 140)

«و این روزها را میان مردم به گردش درمی‌آوریم.»

این آیه گویا منطق ابدی تاریخ را در پیش روی ما می‌گذارد؛ قدرت و ضعف، عروج و سقوط، همه بازی روزگارند. دیروز روم و ایران فرمانروای جهان بودند و امروز ویرانه‌های آنان برای گردشگران تاریخ درس عبرت است. دیروز چراغ سلطنت غرناطه در اسپانیا سراسر اروپا را روشن می‌کرد و امروز محراب‌هایش تنها اشک خون می‌ریزند.

سیاست جهان در واقع بازی مداوم تعادل قدرت و تبادل منافع است؛ همان شطرنجی که می‌دانیم. دوستی‌ها مقطعی‌اند و دشمنی‌ها گذرا؛ اصل، همان منفعت است. جایی که دوست دیروز می‌تواند امروز دشمن باشد و دشمن امروز، شریک سفر فردا شود.

وضعیت کنونی شبه‌قاره، زنده‌ترین مصداق این حقیقت است. امروز هند در چنبره همین واقعیت گرفتار است. این کشور که خود را قدرت نوظهور جهانی می‌نامد، در موضعی حساس ایستاده که هر راهی آن را به دریای آزمون می‌کشاند:

آمریکا، که روزگاری بزرگ‌ترین شریک تجاری و نظامی دهلی بود، اکنون سردی در رگ‌هایش جریان یافته است.

چین، که دیروز دشمن جان بود، امروز با لبخند دست دوستی دراز می‌کند. روسیه، که سال‌ها دوست دیرین بود، اکنون گاه نادیده گرفته و گاه دوباره یاد می‌شود و بر در دهلی دستک می‌زند.

برای هند، این وضعیت هیچ‌گاه ساده نیست. از یک سو، برای حمایت از اقتصاد کشور، بر آمریکا تکیه کرده بود، ولی اکنون تعرفه‌ها و موانع تجاری، نفس اقتصاد را تنگ کرده و میلیون‌ها شغل به خطر افتاده‌اند؛ رؤیای معجزه سرمایه‌داری در حال فرو ریختن است. از سوی دیگر، تلخی‌های مرزی با چین هنوز تازه‌اند، اما دهلی ناچار است با همان چین، گفتگوهای دوستانه داشته باشد. و روسیه—که روزگاری توسط دولت مودی نادیده گرفته شد—بار دیگر وارد گفتگوی سیاسی هند شده است.

این تغییرات صرفاً تحولات دیپلماتیک نیستند، بلکه بخش‌هایی از یک داستان بزرگ سیاسی‌اند: داستان اعتماد

بیش از حد هند به دوستی آمریکا و قربانی کردن روابط قدیمی با ایران و روسیه. دهلی خرید نفت ارزان از ایران را متوقف کرد، روابط با روسیه را ثانوی ساخت و درگیری با پکن را تشدید نمود. اما اکنون که واشنگتن با نگاه مستقیم به دهلی گفت: «اولویت ما منافع تجاری ماست، نه امنیت شما»، ساختار سیاسی دهلی دگرگون شد.

آمریکا، که دهلی بر اقتصاد خود تکیه کرده بود، پشت کرد. قراردادهای تجاری به تعلیق درآمد، شمشیر تعرفه بر سر میلیون‌ها شغل آویخته شد. واشنگتن به دهلی آموخت که «دوستی نیست، تنها دادوستد است». چین، که در دره گلوان خون هندی‌ها را ریخت، اکنون با لبخند می‌آید؛ وزیر خارجه وانگ یی به دهلی می‌آید تا درباره معادن، پروازها و تجارت گفتگو کند. دهلی می‌شنود و می‌اندیشد: آیا می‌توان به دشمن اعتماد کرد؟ این پرسشی است که دولت مودی را به خود مشغول ساخته است.

روسیه—دوستی دیرین، اما خاک گرفته—گاه نادیده گرفته و گاه دوباره یاد شده است. اجیت دوبال و جی شنکر در سفرهای مکرر به مسکو هستند، گویا دهلی می‌خواهد اشتباه گذشته را بپوشاند. ایران، تا دیروز نزدیک‌ترین تأمین‌کننده بود و نفت ارزان می‌داد، اما با اشاره آمریکا، دهلی از او روی گردان شد. اکنون اگر همین فشار بر نفت روسیه وارد شود، اقتصاد دهلی به زانو در خواهد آمد.

همین موقعیت است که هند درک می‌کند اعتماد به یک بازیگر قدرتمند در صحنه جهانی خودکشی سیاسی است. آنچه ما «تنوع متحدان» می‌نامیم، اکنون برای دهلی به استراتژی ناگزیر بدل شده است.

اما آیا همه چیز در اختیار دهلی است؟ آیا چین و روس می‌توانند خلایی که آمریکا بر جای گذاشته پر کنند؟ آیا واشنگتن دوباره همان گرمی سابق را باز می‌گرداند؟ آیا می‌توان به دشمن سابق چین اعتماد کرد؟ آیا دوباره گرمی روابط با روس برقرار می‌شود؟ و آیا واشنگتن دوباره همان دوست دوران ترامپ خواهد شد؟

آمریکا، بزرگ‌ترین شریک تجاری هند، با تجارت سالانه‌ای بالغ بر ۱۳۳ میلیارد دلار، نفس‌های اقتصاد دهلی را در قبضه دارد. جواهرات، مروارید، دارو، پارچه و تجهیزات الکترونیک، همگی به بازار آمریکا وابسته‌اند. اما اکنون همان بازار درهای خود را نیمه‌باز گذاشته و دهلی را وادار کرده که ببیند: «آیا گذاشتن همه چیز در یک سبد عقلانی بود؟»

وقتی تیغ تیز تعرفه‌ها بر این صادرات فرود آمد، چرخ‌های کارخانه‌ها کند شد، سفارش‌های جدید لغو شد و شمشیر بیکاری بر سر میلیون‌ها کارگر آویخت. زمانی بود که دهلی به معجزه اقتصادی خود افتخار می‌کرد و امروز همان معجزه، با یک اشاره از واشنگتن، در حال فروپاشی است.

خون ریخته شده در دره گلوان در ۲۰۲۰ هنوز روابط دو کشور را مسموم نگه داشته و بر سنگ‌های یخ زده آن دیار منجمد شده است. آن رویارویی تنها یک حادثه نبود؛ زخمی بود که بر رگ اعتماد وارد شد. اما منطق سیاست چیز دیگری است؛ دهلی اکنون مجبور است همان دست‌ها را بگیرد که روزی جوانانش را به خاک سپردند، اما تحولات جهانی، دهلی را به سوی درهای چین می‌کشاند، همان کشوری که دیروز بزرگ‌ترین تهدید امنیتی برایش بود.

این همان مکافات عمل است که دهلی را وادار کرده چشم‌ها را به سوی پکن بدوزد، همان چین که دیروز خون می‌ریخت و امروز آهنگ مصالحه سر می‌دهد.

دولت مودی زمانی شاهد بود که متحد دیرین روسیه نادیده گرفته شد و از آن روی گردانیده شد، اما امروز دهلی درمی‌یابد که بدون مسکو، اتاق دیپلماسی‌اش ناقص است. سفرهای اجیت دوبال و سپس ایس-جی-شنکر به مسکو، نشانه‌ای از همین پشیمانی‌اند. اکنون دهلی می‌خواهد در روسیه دوباره در بزند، هرچند دیر شده باشد. سفر اخیر وزیر خارجه هند به مسکو، حلقه‌ای از این تلاش‌هاست.

آمدن وانگ‌یی، وزیر خارجه چین، به دهلی و مذاکرات سطح بالا نشانه‌ای است که هند به دنبال مسیرهای جدید است. این دیدار صرفاً یک ملاقات رسمی نبود؛ بلکه پیامی بود که «ما حتی در دشمنی هم همسایه‌ایم و باید راهی برای همزیستی بیابیم» دوکشوربر بازگردانی روابط تجاری، تأمین مواد معدنی، کود، پروازهای مستقیم و صدور ویزا توافق کردند، تا بر زخم‌های گذشته مرهم بگذارند و روابط را نرم کنند؛ همانند اولین موج آرام بر آب‌های یخ‌زده جنگ سرد.

دهلی در سال ۲۰۱۹ تحت فشار آمریکا خرید نفت از ایران را متوقف کرد. این تصمیم برای اقتصاد هند، خودکشی سیاسی بود. ایران نزدیک بود و نفت ارزان می‌داد، اما دهلی تحت فشار واشنگتن، از این منبع صرف‌نظر کرد. اکنون اگر همین فشار بر نفت روسیه وارد شود، اقتصاد دهلی مانند شیشه‌ای شکننده در هم خواهد شکست.

مرز چین و هند یکی از پیچیده‌ترین مرزهای جهان است. بزرگ‌ترین مانع میان این دو کشور هنوز اختلافات مرزی است. تا وقتی این گره حل نشود، رود اعتماد جاری نمی‌شود. دو کشور یک جنگ را پشت سر گذاشته‌اند و دیوار بی‌اعتمادی هنوز پابرجاست. با وجود مذاکرات متعدد، هیچ پیشرفت قطعی حاصل نشده و درخت اعتماد هنوز ریشه نگرفته است. این همان مناقشه‌ای است که آنان را به جنگ کشاند؛ سایه بی‌اعتمادی هنوز بر روابطشان سنگینی می‌کند.

جنبه دیگری نیز وجود دارد: در آمریکا پیروان "آرایس ایس" حضور گسترده دارند که فشار خود را برای حفظ روابط دهلی و واشنگتن ادامه خواهند داد، اما سؤال این است که آیا این فشار می‌تواند همان ثباتی را فراهم کند که در گذشته وجود داشت؟ واقعیت سیاسی این است که همان هماهنگی گذشته شاید سال‌ها باز نگردد.

آمریکا بزرگ‌ترین قدرت و بزرگ‌ترین اقتصاد جهان است و هند نمی‌تواند آن را ترک کند. اما واقعیت این است که دهلی تا این حد در سیستم آمریکا سرمایه‌گذاری کرده است که در هیچ جای دیگر نکرده است. این سرمایه‌گذاری اکنون به باری سنگین تبدیل شده است. دهلی مجبور است با سردی واشنگتن کنار بیاید، اما اعتماد و ثبات سابق اکنون از میان رفته است.

سؤال اساسی این است که پاکستان در برابر این تحولات دیپلماتیک در منطقه کجا ایستاده است؟ اگر دهلی به سوی چین و روسیه متمایل شود، آیا اسلام‌آباد این فرصت را به سرمایه دیپلماتیک تبدیل خواهد کرد؟ اکنون این چالشی برای قدرت‌های منطقه‌ای خواهد بود که چگونه ورق‌های خود را بازی کنند. قرآن به ما هشدار می‌دهد:

وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ (آل عمران: ۱۴۰)

«و این روزها را میان مردم به گردش درمی‌آوریم.»

این آیه به ما یادآوری می‌کند که روزگار قدرت، گاهی در دست یک قوم است و گاهی در دست دیگری. پاکستان باید برای روزهای آینده آماده شود تا این تغییر به نفعش رقم بخورد.



و نیز قرآن می‌فرماید:
وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ الرِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ
(انفال: 60) عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ

و برای مقابله با آنان هر آنچه در توان دارید، آماده کنید؛ و «
اسبان بسته و مجهز داشته باشید تا با آن، دشمنان خدا و دشمنان
«خود را بترسانید»

این آیات نشان می‌دهند که سیاست جهانی تنها بازی کلمات
نیست؛ آزمون قدرت و آمادگی است. قومی که قدرت خود را
آماده نگه دارد، باشرافت در میدان سیاست بازی می‌کند وگرنه تنها تماشاگر تصمیمات دیگران باقی می‌ماند.

پاکستان باید اصول الهامی خود را در خطوط دیپلماتیک و دفاعی بنیاد کند، تا در شطرنج متغیر منطقه‌ای،
نه مهره‌ای صرف، بلکه بازیگری باوقار و صاحب سبک باشد.

این پرسش‌ها تنها برای هند مهم نیستند، بلکه سراسر شبه‌قاره را شامل می‌شوند؛ زیرا هر حرکت دهلی
می‌تواند برای اسلام‌آباد فرصت‌ها یا تهدیدهای تازه‌ای ایجاد کند. اکنون پاکستان در زمانی قرار دارد که باید
ورق‌های سیاست خارجی خود را به درستی چینش کند. اگر دهلی به سوی چین متمایل شود، اسلام‌آباد باید
ببیند که تعادل پکن به نفع چه کسی تمایل می‌یابد. اگر دهلی در مسکو را بزند، پاکستان باید بیاندیشد که
چگونه جایگاه خود را در روابط روسیه حفظ کند. و اگر دهلی دوباره نزدیکی با واشنگتن را جستجو کند،
پاکستان باید استراتژی خود را از نو تنظیم نماید.

این لحظه برای امت اسلامی نیز درس بزرگی دارد. قرآن می‌فرماید:
(الأنفال: 60) وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ
«و برای مقابله با آنان هر آنچه در توان دارید، آماده کنید».

این آیه به ما می‌آموزد که سیاست جهان تنها بازی لفظی نیست؛ آزمونی است برای قدرت و آمادگی. قومی
که توان خود را آماده دارد، در میدان سیاست با عزت بازی می‌کند وگرنه تنها تماشاگر تصمیمات دیگران
خواهد بود.

هنداکنون در دوراهی‌ای قرار دارد: از یک سو دست بی‌اعتماد دوستی آمریکا و از سوی دیگر پیشنهادهای
چین و روس. اما انتخاب مسیر با دهلی است. دیگر کشورهای منطقه، به ویژه پاکستان، باید این فرصت را
مغتنم شمرده و عمق و وسعت سیاست خارجی خود را افزایش دهند؛ زیرا تاریخ نشان داده است که تنها
ملت‌هایی زنده می‌مانند که با تغییرات زمان، جهت حرکت خود را عاقلانه تغییر دهند.

سیاست خارجی هند امروز در نقطه‌ای است که هر مسیر، مخاطره‌ای در پی دارد: سردی آمریکا، دوستی
— مشروط چین، و دوباره دستک روسیه آل آزمونی است برای دهلی. و تاریخ همواره به سودکسانی رقم
خورده که هنر چینش دوباره ورق‌های خود را با تغییر زمان داشته‌اند.

سیاست خارجی هند مانند مسافری است که در بیابان سیاست سرگردان است. سه مسیر در پیش دارد:
آمریکا، چین و روسیه. اما هر مسیر، خار و سراب نیز دارد:
مسیر آمریکا، ثروتمند به نظر می‌رسد اما پر از بی‌اعتمادی است.
مسیر چین، امیدبخش است اما لکه‌های خون در کنار آن باقی است.

مسیر روسیه، قدیمی است اما گرد و غبار بر آن نشسته و نیاز به بازسازی دارد.

اکنون دهلی باید بداند که «در بازی قدرت، دوستان دائمی نیستند؛ تنها منافع دائمی اند.» این سخن نه تنها از خردورزان غربی، بلکه از تفکر اسلامی نیز استخراج می‌شود. قرآن می‌فرماید:
لَنْ يَضُرَّكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقْتُلُوكُمْ يُولُوكُمْ الْأَدْبَرُ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ (آل عمران: 111)
 «آن‌ها تنها می‌توانند به شما ضرر برسانند، و اگر با شما جنگ کنند، پشت کنند و سپس یاری نخواهند شد.»

این آیه گویی اعلان رسمی است برای همه قدرت‌هایی که خود را شکست‌ناپذیر می‌دانند: هیچ قدرتی در بساط الهی پایدار نیست.

پاکستان اکنون باید دیپلماسی خود را تنها به سیاست واکنشی محدود نکند، بلکه نقش فعال و حکیمانه‌ای ایفا نماید. اسلام‌آباد باید جایگاه خود را در توازن جهانی درک کند: اگر دهلی به سوی مسکو و پکن متمایل شود، پاکستان باید استوار باقی بماند تا به حاشیه رانده نشود. اگر واشنگتن دوباره به نزدیکی دهلی روی آورد، پاکستان باید توازن سیاست خارجی خود را حفظ کند.

این لحظه یادآور است که «ملت‌ها با خوابیدن به رویاها زنده نمی‌مانند، بلکه با شناخت واقعیات پیروز می‌شوند.» پاکستان باید واقعیت را دریابد: برای زنده ماندن در بساط سیاست جهانی، باید بر منابع خود اعتماد کند، بر اتحاد خود ایمان داشته باشد و بر اعتقاد خود کامل توکل نماید.

هند اکنون در دوراهی‌ای ایستاده است: سه مسیر، سه خطر.
 آمریکا: بزرگترین اقتصاد جهان، اما مه‌آلود و غیرقابل اعتماد.
 چین: بزرگترین همسایه، اما همراه با لکه‌های خون.
 روسیه: دوست قدیم، اما زنگزده و نیازمند بازسازی.

این آزمون واقعی دهلی است. در بازی قدرت، دوستان دائمی نیستند؛ منافع دائمی اند. اکنون فرصت پاکستان است: آیا اسلام‌آباد این تغییرات را به نفع خود تبدیل خواهد کرد، یا مانند همیشه، تنها تماشاگر تصمیمات دیگران خواهد ماند؟

یادمان باشد، آن ملت‌ها در تاریخ زنده می‌مانند که در آزمون‌های زمان، موفق شوند. هند اکنون در این آزمون گرفتار است و سوال پاکستان این است: آیا می‌تواند این آزمون را به فرصتی تاریخی بدل کند؟ اگر پاکستان استراتژی خود را به موقع و مؤثر بچیند، این زمان می‌تواند آغازگر تاریخ نوینی باشد. وگرنه، تنها حاشیه‌ای در صفحات تصمیمات دیگران خواهد بود قرآن می‌فرماید:
إِنْ يَنْصَرِكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصَرُّكُمْ مِنْ بَعْدِهِ (آل عمران: 160)
 اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ‌کس بر شما غالب نخواهد شد، و اگر او شما را واگذارد، پس چه کسی «پس از او یاری خواهد کرد؟»

این آیه، درس نهایی را به ما می‌دهد: نجات ملت‌ها تنها با دیپلماسی نیست، بلکه با ایمان، اراده و آمادگی حاصل می‌شود. این همان راهی است که پاکستان باید انتخاب کند. این درس اصلی است: آنچه ملت‌ها را حفظ می‌کند، نه صرف سیاست، بلکه ایمان، اراده و آمادگی است. هند در بحران است؛ پاکستان در فرصت. چهارشنبه، ۱ اکتبر ۲۰۲۵ء

شطرنج تقدیر در آسیای جنوبی

کاروان زمان و توازن قدرت

در اوراق تاریخ، گاه به گاه فصلی باز می‌شود که نه با قلم، که با نیزه‌های تیز شرایط نوشته می‌شود. منظره کنونی جنوب آسیا نیز چیزی جز این نیست—شطرنجی که مهره‌هایش غیر متعارف‌اند و حرکت‌ها نیز چنین. در میان گرد و غبار زمان، برخی مهره‌ها ظاهراً ساکت‌اند، اما تأثیرشان می‌تواند جهت کل بازی را تغییر دهد. آنچه امروز در فضای سیاسی و نظامی شبه قاره رخ می‌دهد، نه نسیمی گذرا، که نوای پیش‌آمدن طوفانی در افق است.

فاصله میان دهلی و اسلام‌آباد دیگر با رودها سنجیده نمی‌شود و نه با مایل‌های جاده‌ها—این فاصله، فاصله مزاج، مصلحت و حکمت است. فاصله میان دهلی و اسلام‌آباد دیگر تنها زمین نیست؛ فاصله‌ای است از اندیشه، مصلحت و استراتژی. در گوشه‌ای دیگر از همین شطرنج، رئیس‌جمهور آمریکا در واشنگتن نشسته است که گاهی دوست‌نما و گاهی سوداگر به نظر می‌آید.

این نوشتار، بررسی همین روابط متغیر، اشاره‌های دیپلماتیک، استراتژی‌های نظامی و رموز سیاسی است، جایی که هر رویداد تنها خبر نیست، بلکه داستانی است، و پشت هر داستان، حکمت نهفته است.

زمان گواه است که جغرافیا تنها خطوطی روی نقشه نیست، بلکه گلدوزی ظریفی است میان ملت‌ها که تار و پود آن از سیاست، اقتصاد و دفاع بافته شده است. و تاریخ نیز گواه است که جغرافیا تنها خاک و سنگ نیست، بلکه آینه‌ای است که در آن امیدها، بیم‌ها و عزم ملت‌ها بازتاب می‌یابد.

تاریخ روابط پاکستان و آمریکا، داستانی از فراز و فرود است. زمانی اسلام‌آباد متحدی نزدیک به واشنگتن بود—دوران جهاد افغانستان، کمک‌های اقتصادی و همکاری نظامی. پس از یازده سپتامبر، مشارکت جدیدی در جنگ علیه تروریسم آغاز شد، اما در سال‌های اخیر، روابط سرد شده‌اند، به‌ویژه پس از سخنان اولیه دولت ترامپ. اکنون در دوران بایدن، طبیعت روابط دوباره تغییر یافته، اما این بار به شیوه‌ای متفاوت—نیاز مستقیم کمتر، و منافع منطقه‌ای بیش‌تر، این نزدیکی را هدایت می‌کند.

امروز پاکستان در نقطه‌ای قرار دارد که با رئیس‌جمهوری غیرمتعارف آمریکا مواجه است—رئیی که به جای جملات دیپلماتیک سنتی، با لحن معامله‌گری صحبت می‌کند، و هر جمله‌اش یا پیشنهاد پنهان دارد یا تلنگری از تهدید. او نخستین رئیس‌جمهور در تاریخ آمریکا است که زبانش گاه موم نرم و گاه فولاد سخت است. در سخنش عطر دیپلماسی نیست، بلکه بوی بازار و داد و ستد است، و هر جمله یا پیشنهادی است یا تهدیدی مستتر.

اصل قدیمی است که کشورها هرگز تنها از نیاز نزدیک نمی‌شوند؛ نیروی جاذبه منافع است که آن‌ها را گرد هم می‌آورد. واضح است که در صحنه جهانی فعلی، آمریکا به کمک فوری نظامی یا اقتصادی پاکستان نیاز ندارد، اما اصل دیپلماسی چنین بوده است که ملت‌ها هرگز به سبب نیاز حقیقی نزدیک نمی‌شوند، بلکه جاذبه منافع، آنان را در مجلس یکدیگر می‌نشانند. آمریکا هم‌اکنون به کمک مستقیم نظامی از پاکستان نیاز ندارد، اما سه عامل بزرگ این رابطه را زنده نگه داشته است:

- 1- واشنگتن می‌داند که دروازه ثبات افغانستان از اسلام‌آباد می‌گذرد.
- 2- طرح «کمر بند و جاده» و سی‌پک، نفوذ آمریکا را به چالش می‌کشد.
- 3- تنش‌های تجاری دهلی و واشنگتن، سیاست‌گذاران آمریکایی را به نزدیکی به پاکستان وادار می‌کند.

آمریکا همچنین آگاه است که آینده سیاسی و تجاری افغانستان، پاکستان، ایران و دیگر کشورهای منطقه به چین پیوند خورده است. روابط آمریکا با هند به قیمت پاکستان خساراتی وارد کرده و سایر کشورهای منطقه می‌دانند که واشنگتن برای تحقق منافع خود، از قربانی کردن همین دوستان ابایی ندارد. پس از پاکستان و افغانستان، هند نیز طعم دوستی آمریکا را چشیده است.

بنابراین می‌توان با یقین گفت که علت نزدیکی آمریکا به اسلام‌آباد، نه ضرورت فوری، بلکه این است که خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، سایه روز افزون چین و تنش تجاری واشنگتن با هند، همه واشنگتن را ناچار به دروازه اسلام‌آباد کرده است. این نزدیکی ظاهراً سنجیده است، اما در واقع حرکت شطرنجی است، جایی که یک قدم اشتباه می‌تواند کل بازی را برگرداند.

سخنرانی رئیس‌ستاد ارتش پاکستان در خاک آمریکا، صرفاً سخن نبود، بلکه گویی عنوان صفحه‌ای نوین بود. این سخن، همچون سنگی در برکه‌ای آرام، موجی در سیاست منطقه‌ای ایجاد کرد.

خطاب رئیس ارتش پاکستان در مرکز مطالعاتی آمریکا تنها یک سخنرانی سنتی نبود؛ بلکه در بر داشت نکاتی بود که توانست فضایی از اعتماد در واشنگتن ایجاد کند. اسلام‌آباد آن را بشارتی برای آغاز فصل جدیدی در روابط و نشانه‌ای خوش‌آیند تلقی نمود، اما دهلی نه تنها با شک و نگرانی به آن نگریست، بلکه این امر در دلش مانند تیری جای گرفت که مفاد آن برای مودی، که خود را قدرت برتر منطقه می‌دانست و در پی تثبیت اهمیت خود نزد آمریکا بود، نقشی تعیین‌کننده داشت. وی با شتاب برنامه‌هایی را برای نشان دادن ضرورت خود در محاصره چین تدارک می‌دید و با عضویت در «کوآد» خود را سومین قدرت جهان می‌دانست.

یک تکان کوچک، باد غرور مودی را خالی کرد و حتی خطاب او به ترامپ با عبارت «دوست من» نیز فایده‌ای نداشت. این اقدام، پیش چشمان رسانه‌های جهانی، اقتصاد هند را به حالتی فرو برد که «هند درخشان» در گودالی عمیق و تاریک سقوط کرد. مودی با زیرکی تمام، بار دیگر راه مواجهه با روسیه و چین را آغاز کرد، اما هر دو کشور به خوبی موقعیت را درک کرده‌اند. روسیه پیش از این گلایه داشت که «از دوران اتحاد جماهیر شوروی تا روسیه، هند ابتدا چشم برگردانده و در برابر رئیس‌جمهور آمریکا سجده کرده بود»؛ در حالی که شوروی در مسئله کشمیر و بنگلادش کمک کرده بود تا هند از بحران نجات یابد. اما طی چند سال اخیر، هند خود را بعد از آمریکا و چین، سومین قدرت جهان می‌پنداشت و بار دیگر راه تقابل با روسیه و چین را آغاز کرد.

حضور پاکستان در چند روز جنگ و اقدامات اخیر آمریکا، وزنی تازه بر ترازوی قدرت منطقه‌ای افزوده است که تعادل پیشین را بر هم زده و غرور مودی را متزلزل کرده است. یاد کنید زمانی که مودی رئیس‌جمهور آمریکا را «دوست من» خطاب می‌کرد؛ روابط اولیه مودی و ترامپ بسیار گرم بود و لب‌های مودی همواره با غرور سخن می‌گفت، اما چرخ زمانه چنین چرخید که سیاست تجاری آمریکا، امتیازات هند را لغو و تعرفه‌ها را افزایش داد و در روابط شکاف ایجاد شد، به گونه‌ای که مودی حتی نتوانست «رام رام» بگوید.



لغو امتیازات و افزایش تعرفه‌ها، شکافی در روابط ایجاد کرد و تنها در چندماه، همان دوستی و همان لحن، با طعنه «پادشاه تعرفه‌ها» و F-35 به خاری در حلق تبدیل شد. پیشنهاد فروش جنگنده‌های گفت‌وگوی مستقیم و اشنگتن با پاکستان، آن طناب کشیده میان دهلی و کاخ سفید را شل کرد که روزی تنیده شده بود.

سخنرانی صد دقیقه‌ای مودی گویی کاروانی طولانی بود؛ اما در نشد و جرات نفی یا رد میانجیگری ترامپ وجود نداشت. مودی بارها از نهر و نام F-35 آن اشاره‌ای به برد اما حتی یک بار به چین اشاره نکرد، گویی در برابر خیمه رقیب واقعی چشم فرو بسته است. عمداً مناقشه بزرگ نادیده گرفته شد؛ این جلوه‌ای از دیپلماسی است که سکوت نیز یک روایت است، اما اپوزیسیون آن را «مودی بلند» نامید و در پارلمان بر آن سرکشی کرد.

این همان سیاست زیرکانه مودی است که می‌توان آن را «اعتراف خاموش» نامید، اما اپوزیسیون اصرار دارد مودی مسئولیت اشتباهات و شکست‌های خود را بپذیرد.

بنیان مرصوص—در قرآن حکیم، نمونه‌ای است که صف مؤمنان را به بنایی استوار تشبیه می‌کند که «آجرهایش به هم پیوسته است: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ» (خدا کسانی را دوست دارد که صف زده در راه او جهاد می‌کنند [و از ثابت قدمی] گویی بنایی پولادین و استوارند).

و آن برای اهل ایمان منبع الهام بوده است. در دایره نظامی، این به معنای نیرویی متحد است که هم انسجام داخلی دارد و هم قدرت خارجی. از همین تصور قرآنی، عملیاتی نظامی مدرن نامگذاری شد که مرکز آن موشک «فتح» بود، گویی این موشک بلندترین حصار آن بناست. بدین ترتیب، عملیات «بنیان المرصوص» تلفیقی از ایمان و نظامی‌گری شد که خداوند سبحان آن را به «فتح مبین» مژده داد.

ارتش پاکستان فرماندهی نیروهای موشکی را در زمانی تأسیس کرد که رقابت تسلیحاتی منطقه شکل تازه‌ای یافته بود. این تنها یک شاخه نظامی نیست، بلکه نیرویی تعیین‌کننده در نبردهای آینده است که دشمن را می‌تواند به خاکستر تبدیل کند. فرماندهی نیروهای موشکی، واحدی تخصصی است که مدیریت و عملیات موشک‌ها و سیستم‌های راکتی را بر عهده دارد، شامل سلاح‌هایی با برد و قابلیت‌های مختلف. نیاز به این ساختار از آنجا پدید آمد که جنگ مدرن تنها نبرد تانک و تفنگ نیست، بلکه ترکیبی از موشک، پهپاد و سیستم‌های راکتی است. ایجاد آن اعلان حقیقتی است که جنگ‌های آینده تنها با توپ و تفنگ به پیروزی نخواهد رسید، بلکه با حمله مشترک زمینی و هوایی تحقق می‌یابد.

چین، روسیه، آمریکا و کره شمالی نیروهای موشکی خود را ده‌ها سال است فعال نگه داشته‌اند. هند پهپادها را توسعه داده و پاکستان با ایجاد فرماندهی نیروهای موشکی، یورش زمینی مجاهدان را آماده کرده است. اگر پهپادها شکارچیان آسمان‌اند، فرماندهی نیروهای موشکی، آتش‌فشان زمین است. هر دو نشان می‌دهند که جنگ مدرن به هر دو حوزه هوا و زمین نیاز دارد.

جنگ اخیر پاکستان و هند مهارت پهپادها را به نمایش گذاشت و جهان را متحیر کرد، خصوصاً پس از نابودی

پهپادهای کامی‌کاز هاروپ اسرائیلی و فرود ایمن آنها بر زمین، که حتی اسرائیل را شگفت‌زده کرد و پنتاگون را نیز تحت تأثیر قرار داد. اما هنگامی که پاکستان اطلاع داد که تابوت اپراتورها در تاریکی شب به تل‌آویو رسیده است، اسرائیل فوراً از آمریکا درخواست کمک کرد، زیرا سیگنال مستقیم پاکستان نشان می‌داد که اسرائیل اکنون در معرض ضربه مستقیم است.

سؤال این است که، سرانجام، چرا پاکستان به چنین ضرورتی نیاز پیدا کرد؟ حقیقت آن است که پاسخ به سلاح‌های مدرن هند، به‌ویژه موشک‌های بالستیک و فناوری پهپاد، و همچنین حفظ توازن قدرت در منطقه، مستلزم یک استراتژی جنگی نوین بود که هماهنگی کامل بین ابزارهای زمینی و هوایی را می‌طلبد، تا بتوان با تمام توان، اهداف و طمع دشمن را مهار کرد. از این رو، پروردگار عالم در قرآن کریم می‌فرماید:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرَبِّوْنَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۚ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (الأنفال: 60)

و در برابر آنان آنچه در قدرت و توان دارید از نیرو [و نفرات و ساز و برگ جنگی] و اسبان ورزیده [برای جنگ] آماده کنید تا به وسیله آنها دشمن خدا و دشمن خودتان و دشمنانی غیر ایشان را که نمی‌شناسید، ولی خدا آنان را می‌شناسد بفرسانید. و هر چه در راه خدا هزینه کنید، پاداشش به طور کامل به شما داده می‌شود، و مورد ستم قرار نخواهید گرفت

-->>

این آیات و رویدادهای جاری بیانگر آن است که هر حرکت در جنوب آسیا، مانند یک حرکت شطرنج، با حساب و کتاب دقیق اجرا می‌شود. فاصله میان دهلی و اسلام‌آباد تنها به مایل‌ها محدود نیست؛ بلکه اختلاف در سیاست‌ها و اولویت‌هاست. نزدیکی و اشنگتن نیز صرفاً گرمای دیپلماتیک نیست، بلکه آتشی از منافع و مصالح است. تاریخ گاهی آرام پیش می‌رود، و گاهی با شتاب می‌گذرد و پشت سر خود را نگاه نمی‌کند. امروز جنوب آسیا در آستانه‌ای قرار دارد که هر تصمیمی می‌تواند مسیر دهه‌های آینده را رقم بزند.

این فاصله میان دهلی و اسلام‌آباد و تغییر موقعیت و اشنگتن، گویی نویدبخش آغاز عهده نو است؛ عهده‌ای که در آن، قدرت نظامی تنها با توپ و تفنگ سنجیده نمی‌شود، بلکه هوش، فناوری و دیپلماسی در کنار هم معیار اصلی خواهند بود.

تابلوهای بازی چیده شده‌اند و مهره‌ها در جای خود قرار دارند؛ اکنون باید دید که حرکت بعدی در دست چه کسی پیروز خواهد شد و چه کسی فاتح این بازی پیچیده تاریخی خواهد بود. کاروان زمان توقف نمی‌کند—یا با برندگان پیش می‌رود، یا بازندگان را در گرد خاک رها می‌کند.

همه این تحرکات نشانگر آن است که حرکت‌ها در جنوب آسیا صرفاً سیاست لحظه‌ای نیست، بلکه بنیاد نیم‌قرن آینده را می‌سازد. این‌ها همگی نوید آغاز عهده نو هستند، جایی که علم، فناوری و عزم راسخ، سلاح‌های حقیقی خواهند بود. مهره‌های شطرنج سر جای خود ایستاده‌اند؛ اکنون باید دید که حرکت بعدی تاریخ، فاتح خود را معرفی می‌کند.

دوست عزیزم، جناب بازنشسته جنرال نعیم لودهی، که دیدگاه سیاسی و نظامی عمیقی نسبت به منطقه دارند، یک سؤال مهم مطرح کردند: آیا پروژه‌های شاخصی مانند "سی پیک" و "بی آر آئی" که در افغانستان، ایران و دیگر کشورها با نفوذ چین در حال تکمیل هستند، به سود صلح در منطقه، به‌ویژه پاکستان، برای منافع آمریکا است؟ و آیا همکاری آمریکا با پاکستان در جنگ علیه تروریسم، معنای سیاسی دارد؟ پاسخ به این سؤال بسیار مهم، در ستون بعدی ارائه خواهد شد. ان‌شاءالله.

جمعه، ۳ اکتبر ۲۰۲۵ء

شطرنج سیاست و داوری تقدیر

اوراق تقدیر و بازی سیاست

سیاستِ عالم تنها نامِ قراردادها و نشست‌ها نیست؛ بلکه آن نوشته‌ی سرنوشت است که بر کاغذِ تقدیر نقش می‌بندد و انگشتانِ زمان و اراده‌ی ملت‌ها آن را رقم می‌زنند. گاه تخت و تاج به دوستی درمی‌آمیزند و گاه برادرانِ یک ملت، همچون رقیبانِ سخت‌کوش بر سرِ میدان می‌ایستند. این است تراژدیِ سیاست و همین است جمالِ تاریخ.

امروز در آفاقِ آسیا فصلی نو گشوده می‌شود. بر خاکِ «تیانجین» هنگامی که دو نماینده‌ی تمدن‌های کهن - نریندر مودی و شی‌جن‌پینگ - روبه‌روی هم نشستند، ایوان‌های دیپلماسی به لرزه درآمد. برخی آن را آغازی نوین خواندند و برخی فریبی زودگذر. لیکن حقیقت آن است که هر دیدار سنگی‌ست در رودخانه‌ی تاریخ، که موج‌هایش تا دور دست‌ها می‌رود.

برای پاکستان پرسش این است: آیا این نزدیکیِ دهلی و پکن طلیعه‌ی بیم‌هاست یا بشارتِ امکان‌های تازه؟ آیا این همان شطرنجِ سیاست است که در آن دوستی و دشمنی جز نامی بر یک حرکت بیش نیست؟

سیاستِ جهانی هرگز در راهی مستقیم نمی‌رود؛ این است «بازیگاهِ هستی» که در آن هر بازیکن گاه به پادشاهی می‌رسد و گاه در مرتبه‌ی پیاده‌ی حقیر باز می‌ماند. امروز نیز صحنه‌ی چنین است؛ دیدارِ دهلی و پکن فضایی نو در آفاقِ منطقه‌ی دمیده است.

دیدارِ مودی و شی‌جن‌پینگ حادثه‌ای بود که بر سراسر منطقه‌ی علامتِ استفهامی بزرگ نقش کرد. برخی آن را «آغازی نو» نامیدند، اما تاریخ گواه است که زخم‌های عمیق به مصافحه‌ای ساده مرهم نمی‌یابد. هر چند این دیدار رنگی دیپلماتیک داشت، لیکن در توازنِ منطقه‌ای نمی‌توان از آثارش چشم پوشید. آیا نزدیکیِ دهلی به پکن، برای اسلام‌آباد زنگِ خطری‌ست یا نسیمِ فرصتی تازه؟ آیا این حرکتی موقت بر صفحه‌ی شطرنج نیست که بادهای تاریخ به‌زودی خواهد ربود؟

آفاقِ «تیانجین» از پژواکِ اجلاسِ سازمان همکاریِ شانگهای پر شد. اجلاسی که حضورِ هم‌زمانِ همسایگانِ برصغیر - دهلی و اسلام‌آباد - خود نشانی بود بر این‌که کانونِ سیاستِ منطقه‌ای در سرزمینِ آسیاست نه در تالارهای مغرب. در همان هنگامه که مودی به‌سوی رئیس‌جمهورِ چین دستِ مصافحه دراز کرد و او بی‌آنکه بگیرد از کنار گذشت، نخست‌وزیرِ پاکستان در دانشگاهِ همان شهر سرودِ دوستیِ پاک و چین را تازه ساخت. گویی دو خطِ موازی بر صفحه‌ی تاریخ کشیده شدند.

نخستین کلماتِ شی‌جن‌پینگ لرزشِ بنیان‌های جهان را منعکس می‌ساخت: «دنیا گرفتار آشوب است.» این سخن نه خطابه‌ای عادی، بلکه انعکاسِ حقیقت در آیینِ زمان بود؛ پژواکی از بحران‌های جاری جهان. همچون یادآوریِ عصرِ میانه، آنگاه که سلطنت‌ها رو به زوال داشتند و قدرت‌های تازه زاده می‌شدند. جنگِ اوکراین، بحران‌های خاورمیانه، و بی‌ثباتی‌های اقتصادی همه در آن سخن موج می‌زدند.

شی‌یادآور شد که چین و هند میراث‌دارانِ دو تمدنِ کهن‌اند؛ «اژدها و فیل» را سزااست که در رقصِ شریک

باشند، نه در عداوت. این استعاره گویی از دفتر شاعران سر برکشیده بود. لیک پرسش باقی است: آیا این رقص، هماهنگی خواهد بود یا زلزله‌ای سهمناک؟

مودی نیز در پاسخ گفت که تقدیر دو میلیارد و هشتصد میلیون انسان با این همکاری پیوند خورده است. اما تاریخ بارها آموخته است که جمعیت به‌تنهایی مایه قدرت نیست؛ بلکه ایمان، استقلال و ایثار است که بنیان ملت‌ها را استوار می‌سازد.
(الرعد: ۱۱) (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ)
همانا خداوند سرنوشت هیچ قومی را دگرگون نخواهد ساخت تا آنکه خود، خویشتن را دگرگون سازند.

پس سؤال این است: آیا این رقص، رقص دوستی خواهد بود یا هنرنمایی بر تیغ‌های توازن قدرت؟ در پس پرده این دیدار، سایه ایالات متحده آشکار بود؛ تعرفه ۵۰ درصدی بر صادرات هند - به بهانه خرید نفت روسیه - حلقه فشار اقتصادی بر دهلی تنگ کرده است. این نه تنها نزاعی تجاری، بلکه بازتاب همان مکر کهن استعمار است که روزی از نخ پنبه آغاز شد و امروز به سرچشمه‌های انرژی رسیده است. مودی را ناگزیر ساخت تا در جستجوی رفیقی تازه، رو به پکن آرد.

کارشناسان می‌گویند این تعرفه برای صادرات و صنایع دهلی همچون آسیبی خانمان‌سوز است؛ همچون مورانه‌ای که ارکان صنعت را می‌فرساید. و همین غبار، رویاهای پکن را نیز مکدر می‌سازد.

این همان مانع است بر سر راه طرح‌های جهانی شی‌جن‌پینگ؛ پس نه تنها دهلی، بلکه پکن نیز از سیاست‌های واشنگتن متأثر است، خاصه در طرح‌هایی که برای تسهیل تجارت و جریان انرژی برپا شده است. از این رو چین نیز مایل است هند را به خویش نزدیک سازد، گرچه نیک می‌داند که مودی بر شانه روس و چین نشسته تا بار دیگر به آغوش آمریکا راه یابد.

اینک پرسش باقی است: آیا این دو تمدن کهن تنها به اقتضای حاجت گرد هم می‌آیند یا حقیقتاً عزم بر تقارب دل‌ها دارند؟

زخمی تاریخ و آزمون دوستی

جنگ خونین ۱۹۶۲ و فاجعه دره «گلوان» هنوز چنان سایه‌ای سنگین بر روابط پکن و دهلی گسترده است. پرسش اینجاست: آیا پس از آن منازعات خون‌آلود و مناقشات مرزی، این دو قدرت کهن حقیقتاً عزم تجدید روابط دارند؟ یا آنکه این پیوند، ریسمانی‌ست نازک که در هر لحظه می‌تواند بگسلد؟ برخی ناظران این را «نقطه عطف» می‌خوانند، لیک میان نقطه عطف و بازگشت فریبکارانه تنها یک لحظه فاصله است.

آیا این دو کشور حقیقتاً در پی بنای روابطی نوین‌اند یا در بند ضرورت‌های گذرا؟ تاریخ بارها آموخته است که «موقع‌پرستی» خمیرمایه سیاست دهلی بوده است. نزاع بر ذخایر آب، مسئله «دلایی لاما»، و اختلافات مرزی... همه زخم‌هایی پنهان بر چهره این رابطه‌اند، و هیچ زخمی بی‌درمان بهبود نمی‌یابد.

نگاه جهان همواره به مناسبات چین و آمریکا دوخته است. اما اگر پکن و دهلی دست در دست نهند، آیا زخم‌ها مرهم خواهد یافت یا جرقه دشمنی در خاکستر باقی خواهد ماند؟ برای پاکستان، پرسش چنین است: آیا این تقارب خطری برای اسلام‌آباد است، یا فرصتی‌ست تا پکن با نزدیک ساختن دهلی، یخ خصومت میان اسلام‌آباد و دهلی را بگدازد؟

سیاستِ عالم بیش از هر چیز به محور روابط واشنگتن و پکن می‌چرخد. اما پرسش دیگر این است: آیا مسکو و پکن به دهلی فرصتِ نزدیکی خواهند داد، با آنکه مکر و حیلتِ مودی را نیک شناخته‌اند؟ خاصه روسیه، که دهه‌ها در کنار او بود و آنگاه دید که چگونه وی در برابر آمریکا سر خضوع فرود آورد و پیمانِ دیرین را در پای منافعِ زودگذر فدا کرد. اعتماد بر چنین دوستِ نیم‌راهی، برای مسکو نیز دشوار است.

مسائلِ آب، مسئلهٔ دلایی لا‌ما، و طرح‌های کلانِ سدسازی... اینها شکاف‌هایی‌اند که بنای اعتماد را سست می‌سازند. نزاع آب‌ها می‌تواند در قرن آینده آتش‌افروز بزرگترین جنگ‌ها باشد.

در سوی دیگر، نخست‌وزیر پاکستان در تیانجین نغمه‌ای دیگر سرود: «دوستی ما در هر آزمون، چون زر خالص به محک درآمده است.» این سخن، گرچه جامهٔ دیپلماسی در برداشت، اما حقیقتی تاریخی را بازتاب می‌کرد؛ آن زمان که چین در تنهایی به سر می‌برد، پاکستان در کنارش ایستاد، و آن روز که پاکستان زیر فشار بود، چین دوستی را پاس داشت.

مفسران می‌گویند: روابطِ دهلی و پکن سطحی و موقت است و در آن ژرفایی نیست که در رشتهٔ پاکستان و چین هست. پیوندِ پاکستان و چین نه از قراردادهای تجاری، بلکه از هم‌آوایی دل‌ها و همسانی نیازها سر برآورده است. پس از ماجرای «پلوامه»، تلخی میانِ دهلی و اسلام‌آباد هنوز همچون دیواری بلند ایستاده است. و این کینه بی‌گمان بر مناسباتِ دهلی و پکن نیز اثر می‌گذارد، چرا که چین، پاکستان را شریکِ راهبردی می‌داند.



المیة منطقه آن است که بیشتر همسایگان هند با او در کشاکش‌اند، در حالی که چین دوستی خود را تا پاکستان، بنگلادش، سریلانکا و افغانستان گسترانیده و از رهگذر تجارت و سرمایه‌گذاری شبکه‌ای از پیوندها آفریده است. اما هند گاه بر در واشنگتن می‌کوبد، گاه دامنِ مسکو را می‌گیرد و گاه در دربارِ پکن جای می‌جوید. ولی قرآن درسی روشن داده است:

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ يَلُوكَ كَانُوا يَعْلَمُونَ. (العنكبوت: ۴۱)

مثل آنان که جز خدا را به دوستی گرفتند، همچون عنکبوت است که خانه‌ای برای خویش بافت؛ و همانا سست‌ترین خانه‌ها خانهٔ عنکبوت است، اگر بدانند.

پس پرسش این است: آیا نزدیکیِ دهلی و پکن زنگِ خطری برای اسلام‌آباد است یا هیاهویی گذرا که پژواکش به زودی فروخواهد نشست؟ چه بسا این تقارب، تهدیدی نباشد بلکه مجالی باشد تا پکن در دلِ دهلی نفوذ کند و راهی برای «رابطهٔ کاری» میانِ دهلی و اسلام‌آباد بگشاید.

مباحثهٔ افکار عمومی در فضای مجازی بیشتر بر سر آن بوده که در تیانجین استقبال از کدام رهبر باشکوه‌تر بود - مودی یا شهباز شریف؟ اما حقیقت این است که آزمون واقعی در فریادهای استقبال نیست، در تصمیماتِ سیاست است. و عزّت، نه از پروتکل‌ها، که از عمقِ روابط سنجیده می‌شود.

سرانجام، حقیقت همان است که قرآن فرمود:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ الرعد: ۱۱

همانا خداوند حالِ هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد، مگر آنکه خود، حالِ خویش را دگرگون سازند.

یعنی تقدیر آن مردمانی تغییر می‌یابد که با عزم و ایمان و غیرت، خویشتن را بر مدار نو استوار می‌سازند.

نخست‌وزیر پاکستان بار دیگر یادآور شد که دوستی پاک و چین نه بازیِ الفاظ، بلکه داستانی زنده از اعتماد، محبت و فداکاری است که در هر آزمون پیروز آمده است. او گفت: «این پیوند، هر امتحانی را کامیاب گذرانده است.» این سخن نه شعاری دیپلماتیک، که عصاره‌ای از دهه‌ها تاریخ است.

تحلیل‌گران متفق‌اند که نزدیکی هند به چین روابط پاکستان و چین را تیره نخواهد ساخت؛ زیرا این پیوند نه صرفاً «تجاری»، بلکه «تقدیری» است. روابط دهلی و پکن استراتژیک خواهد شد؛ گذشته‌های خونین، اختلافات مرزی و رقابت‌های بنیادین، این اتحاد را ناپایدار خواهد ساخت. چراکه زخم‌های عمیق را با رنگ حنّا نمی‌توان پوشاند.

شطرنج سیاست و پیغام تقدیر (بخش پایانی)

مودی سالیان دراز از حضور در اجلاس‌های «سازمان همکاری شانگهای» پرهیز می‌کرد، اما اینک که بادهای خصومت از واشنگتن برخاسته‌اند، دهلی نو بار دیگر به یاد راه بیجینگ افتاده و در آستانه‌ی مسکو سر تعظیم فرود آورده است. این عمل نه حکمت سیاست بلکه مکر دیپلماسی است. او می‌خواهد به واشنگتن پیام دهد که برای دهلی بدیل‌هایی نیز وجود دارد؛ ولی دونالد ترامپ بی‌درنگ پرده برانداخت و سیمای هولناک سیاست مودی را بر صحنه‌ی جهانی آشکار ساخت.

اما حقیقت این است که ریشه‌ی این تنش‌ها اقتصادی است: انتقال مشاغل از آمریکا، خرید نفت روسیه، و نادیده گرفتن واشنگتن در آتش‌بس پاکستان و هند، همگی آتش خشم ایالات متحده را برانگیختند. از همین رو بیشتر این حرکات جز نمایش و ظاهر سازی چیزی نیست؛ زیرا پیوندهای بازرگانی دهلی و واشنگتن هنوز از ریشه ژرف‌تر و استوارترند.

میان چین و هند اختلافات راهبردی همچون خاری در گلو باقی است. این پیوند هیچ‌گاه بر اعتماد کامل بنا نخواهد شد؛ پیوندی است که پیوسته بر باروت نهاده‌اند. هند خویشتن را در رؤیای قدرت جهانی می‌بیند، اما سدّ بزرگ این خواب را همانا چین می‌پندارد. از این رو گاه در دامان مغرب می‌نشیند و گاه بر آستان مشرق دقّ الباب می‌کند؛ لیک هرگز توان ایستادن در صفِ راستین مسکو و بیجینگ را ندارد.

هند با بیشتر همسایگانش در کشاکش و خصومت زیسته است؛ در حالی که چین رشته‌های دوستی را از بنگال تا افغانستان، و از پاکستان تا سری‌لانکا، در زنجیر تجارت و سرمایه‌گذاری پیوسته است. به‌ویژه راهروی اقتصادی چین و پاکستان "سی پیک" که همچون شریان زرّین، بازارهای جهان را به صف کشانده و رؤیای قدرت اقتصادی چین را به آینده‌ای روشن پیوند داده است. پس در این خطّه، پاکستان نعمتی است بی‌بدیل و عطیه‌ای الهی که باید با تدبیر پاس داشته شود و هر گام با احتیاط برداشته گردد.

سفر مودی به چین پس از هفت سال، بیش از آنکه حاصل انتخاب باشد، ثمره‌ی اجبار و فشار است. روزگاری او در جرگه‌ی «کواډ» با تکبّر بر چین چشم می‌افکند و خود را قدرتی برتر می‌پنداشت، اما چون ترامپ کشتی او را در میانه‌ی میدان غرق ساخت، اینک با توبه و التجا به مسکو و بیجینگ روی آورده است. با این همه، مفسّران سیاسی هر دو کشور بر این باورند که تأثیر این دیدار سطحی و گذراست و از ژرفای ماندگار بی‌بهره.

برای اسلام‌آباد اما در این نزدیکی، روزنی از امکان گشوده است. چین استقرار و ثبات می‌طلبد؛ شاید گفت‌وگوی دهلی و بیجینگ راه را برای «روابط کاری» میان اسلام‌آباد و دهلی هموار سازد. چه بسا این تقرّب به سود پاکستان نیز تمام شود، زیرا چین در پی صلح و آرامش است.

آری، بساط سیاست جهانی همچون شطرنجی است پرپیچ و خم، که هر بازیکن پیاپی مهره‌ی خویش جابه‌جا می‌کند. هند روزی سنگی واشنگتن است و روزی سلام‌گر آستان بیجینگ. اما درس بزرگ برای پاکستان آن است که شطرنج خود را با نیروی خویش بنوازد. سرنوشت در آنجا نوشته می‌شود که ملت با عزم و ایمان خود بنویسد.

قرآن حکم روشن می‌دهد

﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ﴾ (آل عمران: 160)

«اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد.»

پس ما را نشاید که بیش از اندیشه‌های تیره، بر امکان‌های روشن نظر کنیم. نزدیکی دهلی و بیجینگ گذراست، لیک دوستی پاکستان و چین عهدی استوار است، پیمانی الهی که هیچ چالاک‌ی سیاست آن را نگسلد.

این است پیغام پایانی:

اندیشه‌ها زنجیرند و امکان‌ها چراغ. هر ملتی که چراغ برافروزد، ره به روشنایی خواهد برد و از ظلمات به سوی فجر هدایت خواهد رسید.

یکشنبه، ۵ اکتبر ۲۰۲۵ ع

طلوع خاور: محور نوین قدرت جهانی

آینه تاریخ و نور شرق

ای اهل علم و معرفت! ای گواهان تاریخ! امروز بر آستانه صحنه‌ای ایستاده‌ایم که ترازوهای قدرت جهانی به سوی محوری نوین کژ می‌شوند. برتری مغرب، که قرون متمادی بر مقتدرات عالم حکم می‌راند، اینک در برابر خورشید نو برآمده مشرق، سر خضوع فرود می‌آورد. این طلوع تنها نمایشگاه قوت عسکری نیست، بل پیام‌آور بیداری فرهنگی، فرزاندگی سیاسی و آگاهی تاریخی است.

دیدارهای رهبران پاکستان، روس، چین و کره شمالی، و گردآمدنشان در صفحه نخست جهان، نه تنها شمارش اعداد و تشریفات پروتکل، که بشارت‌دهنده عصری نو است. چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

(وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ) (الأنفال: ۶۰)

و آماده سازید برایشان هر آنچه در توان دارید از نیروی قدرت.

این آیه یادآور آن است که در مناسبات بین‌الملل و بقای امت‌ها، قوت و حکمت هر دو لازم‌اند. امروز شاهد لحظه‌ایم که توازن نوین مشرق و اتحاد پاکستان، نقشه جهان را دگرگون ساخت.

هرگاه در اوراق تاریخ سخن از مناسبات مشرق و غرب رفته است، آن لحظه‌ها همچون سطوری‌اند که سر نوشت می‌نگارند. دیدار اخیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، با شهباز شریف، نخست‌وزیر پاکستان، نشان داد که محور سیاست جهانی تنها بر جبهه قدرت نمی‌گردد، بل در مدار روابط، اتحاد و منافع مشترک نیز به گردش است. این دیدار، زمانی رخ داد که نریندر مودی از چین بازگشته بود و تحرکات متعدد در جبهه سیاست جهانی به راه افتاده بود. از آن پس، سیمای سیاست عالم به سویی تازه کشانده شد و آشکار گشت که اتحاد پاکستان، روس و چین، بزرگترین چالش برای هند تواند بود.

این دیدار نشان داد که پاکستان نه تنها روابط سنتی خویش با روسیه را حفظ خواهد کرد، بل با پیمان‌های نوین، ارتباطات تجاری و همکاری دفاعی آن را استوارتر خواهد ساخت. این منظره حاکی است که محور قدرت در سیاست جهانی تنها از قوت نظامی و توان اقتصادی بر نمی‌خیزد، بل در اتحاد و اعتماد جهانی نیز استوار است. چنین لحظاتی که سران دو کشور مواضع خویش را روشن می‌سازند، در اوراق تاریخ همانند یادداشت‌هایی‌اند که طلایه‌دار تحولات عظیم آتی‌اند.

چنان‌که وحی می‌فرماید:

(وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْغَدْوَانِ) (المائدة: ۲)

و یاری کنید یکدیگر را بر نیکی و پرهیزگاری، و یاری نکنید همدیگر را بر گناه و ستم. این کلام الهی یادآور آن است که قدرت حقیقی و روابط راستین بر نیکی، عدالت و اصول استوار بنا می‌شوند، نه بر سودجویی و فشار نظامی.

یاد کنیم از گذشته: در سال ۱۹۵۵، هنگامی که اتحاد شوروی بر ریشه‌های استوار خویش تکیه داشت، نیکیتا خروشچف در سرینگر به هند اطمینان داد که در هر تنگنا در کنار او خواهد ایستاد، حتی اگر بانگش از قله کوه برخیزد. اما گردون زمان هرگز از گردش باز نایستد. شوروی دیگر وجود ندارد و توازن عالم دگرگون گشته است. وعده خروشچف برای هندبه یادگاری تاریخی بدل شد؛ اما اکنون دورانی نو، جبهه‌هایی نو و اصولی تازه برپا گشته‌اند.

پل‌های کهن در طوفان‌های نو پایدار نمی‌مانند. این عبرت به ما می‌آموزد که سیاست قدرت، منافع و اتحادها هماره دگرگون‌اند. آن ایام به قصه‌های تاریخ پیوست و روسیه کنونی سیاست خویش را بر پایه مصالح ملی و جهانی تازه می‌چیند. موج زمان هرگز درنگ بر کوه نمی‌کند، که کرانه ساحل را دگرگون می‌سازد. چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) (الرعد: ۱۱)

همانا خداوند حال هیچ قومی را دگرگون نمی‌سازد مگر آن‌که آنان خویشتن خویش را دگرگون سازند. این آیه آشکار می‌سازد که تغییر مسیر سیاست منطقه‌ای و جهانی تنها بازتاب نیروهای بیرونی نیست، بل آیینه تدبیرها و تصمیم‌های درونی هر ملت است.

پس از فروپاشی شوروی، در مسئله کشمیر نیز سیاست روس دگرگون شد. در گذشته، شوروی با هند هم‌آوازتر بود؛ اما امروز روسیه هند را بهتر می‌شناسد و چانکیه‌گری سیاست او را نیز آزموده است. هند بارها به خاطر سوخویش مسیرها را تغییر داده و روس رنج این بی‌وفایی را چشیده است. این است واقعیت سیاست جهانی؛ هر قدرت جایگاه خویش را پیوسته دگرگون می‌کند. این همان سیاست چانکیه است که هر حرکت بر میزان مکروفریب سنجیده می‌شود آری، بدین‌گونه کوه‌ها نیز آهسته آهسته سایه خویش را دگرگون می‌کنند.

دیدار اخیر میان پوتین، رئیس‌جمهور روس، و شهباز شریف، نخست‌وزیر پاکستان، صفحه‌ای نو در کتاب روابط منطقه‌ای گشود. در این دیدار، پوتین آشکارا تأکید کرد که پاکستان هنوز هم شریکی سنتی و همدمی دیرینه برای روسیه است. او، در حالی که سر به علامت تأیید می‌جنباند، پاکستان را همسفر وفادار خویش نامید، و دو رهبر در باب روابط دوجانبه، پیوندهای تجاری و همکاری‌های منطقه‌ای به رایزنی پرداختند.

به گزارش وزارت خارجه، پوتین در پرتو سیلاب‌ها و آفات طبیعی اخیر، اندوه خویش را نسبت به رنج ملت پاکستان ابراز داشت و رهبری شهباز شریف را ستود. این اجلاس پیش‌درآمدی بود بر توازن نوین قدرت در سپهر سیاست جهان؛ چرا که تقویت روابط اسلام‌آباد و مسکو، جبهه‌ای تازه در برابر هند گشود. آنجا که دو کرانه به هم رسند، جریان رود دگرگون گردد. چنان‌که گفته‌اند

پوتین، نخست‌وزیر پاکستان را به اجلاس سازمان همکاری شانگهای در نوامبر در روسیه فراخواند. شهباز شریف پاسخ داد که پاکستان و روسیه همگام، راهی برای تحکیم پیوندها می‌جویند تا نه تنها منفعت ملت‌ها، در راه دوستی، کوه‌ها نیز دالان می‌شوند و در تنگنای که صلح و رفاه در سراسر منطقه تأمین گردد. حوادث، دست یار گرانبهاترین سرمایه است.

تحلیل‌گران بر این باورند که در نظم نوین جهانی، کانون قدرت به سوی «جنوب جهانی» انتقال یافته است. در چنین چشم‌اندازی، هند ناگزیر است دریابد که برای پیشرفت جمعی، همکاری با پاکستان، چین، روسیه، ایران و دیگران ضرورتی گریزناپذیر است. لیک مودی، هنوز از شکست جنگ اخیر ماه مه ۲۰۲۵ با پاکستان درسی نیاموخته، و همچنان در سودای جبران خواری خویش می‌سوزد؛ چرا که پاکستان در چند روز، توهم قدرت جهانی بودن او را در خاک مدفون ساخت.

از سوی دیگر، پاکستان دریافته است که باید در نقش تازه‌ای در عرصه جهانی ظاهر گردد. از همین‌رو، پوتین با لحنی پر از همدردی نسبت به خسارات سیلاب و آفات اخیر، عزم و اراده ملت پاکستان را به رهبری شهباز شریف ستود. این جلوه‌ای بود از همگرایی میان انسان‌دوستی و سیاست، که حتی در میانه اندوه، ضرورت تدبیر را آشکار می‌سازد.

(وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ) (الشوری: 30)

هر مصیبتی که بر شما فرود آید، به سبب دستاوردهای خویش است، و خداوند از بسیاری درمی‌گذرد.

دعوت پوتین به اجلاس نوامبر، صرفاً رسمی نبود؛ چراغی بود برای گشودن راه‌های نو، و پیامی مهم برای توازن تازه قدرت در جهان. این دعوت نشان می‌دهد که پاکستان اکنون در معرکه جهانی قامت برافراشته و دعوت، همانند چراغی است که در می‌تواند در استحکام صلح و همکاری منطقه‌ای نقشی فعال ایفا کند. ظلمت نیز ره می‌نماید.

شهباز شریف، همراه با شی جین‌پینگ، پوتین و کیم جونگ اون، در برابر کهنه‌سربازان چینی ایستادند؛ تصویری که در شبکه‌های اجتماعی بازتاب یافت و نماد آن شد که پاکستان اکنون در صف مقدم صحنه جهان ایستاده است. درسی روشن است که پاکستان کشتی‌ای است که در میان طوفان نیز مسیر خویش را نمی‌بازد.

کارشناسان بر این باورند که هند امروز بیش از هر چیز نیازمند رهبری آگاه و تعلیم‌دیده است؛ چه، سیاست خارجی کنونی، کشور را به تنگنا کشانده و جایگاهش را محدود ساخته است.

پس از دیدار، نخست‌وزیر گفت: «پاکستان و روسیه همگام برای تحکیم روابط می‌کوشند تا هم منفعت مردم و هم صلح و رفاه منطقه تحقق یابد.» این کلام، بازتابی بود از ضرورت توازن نوین در سیاست جهانی، و نشان داد که نیروی حقیقی تنها در ارتش و زرادخانه نیست، بلکه در اعتماد متقابل و استحکام روابط نیز نهفته است.

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) (آل عمران: 103)

همگی به ریسمان خداوند چنگ زنید و پراکنده مشوید.

این آیه یادآور می‌شود که ثبات در روابط جهانی جز از راه اتحاد و همگرایی میسر نیست.

بدین‌سان، تحلیل‌گران و صاحب‌نظران دفاعی بر این باورند که کانون قدرت به سوی جنوب جهانی روان است. این تحول، هم چالش است و هم فرصت. در این دیدار، شهباز شریف خاطرنشان ساخت که افزایش تجارت دوجانبه در سال گذشته، از رهگذر واردات نفت از روسیه حاصل شده است؛ همچنین قراردادهایی در کشاورزی، فولاد، ترابری و دهلز بلاروس-پاکستان منعقد گردید. چه، همواره پل تجارت با پل دوستی پیوند دارد، و خورشید نیز هیچ‌گاه در جای واحد نمی‌ماند: گاه از مغرب برآید و گاه از مشرق. این تمثیل خود گواه آن است که دوران قدرت پایدار نیست؛ جبهه‌ها دگرگون می‌شوند و اتحادها نو به نو پدید می‌آیند.

پاکستان و روس را پیوندی نوین درخشید که به سان چراغی در ظلمت، توازن و صلح را در افق خطه روشن ساخت. این دیدار، صرف مجالست دو رهبر نبود، بل اعلان فصلی تازه در دفتر سیاست جهانی بود. آینه تاریخ گواهی می‌دهد که ترازوهای قدرت، اینک از مغرب برگشته و سوی مشرق تمایل یافته‌اند.

در این صحنه نو، هند را بایسته است که دریابد در شاهراه توسعه «جهان جنوب»، بی‌همراهی با پاکستان، چین، روسیه، ایران و دیگران، گامی پیش نتواند گذاشت. یگانه‌سازی در سیاست به سر آمده است؛ اینک، فضای تعاون است که ضامن امن و رفاه منطقه است. هر جا دست‌ها در یکدیگر گره خورند، روانی رود نیز دگرگون می‌شود.



نخست‌وزیر شریف در این دیدار باز گفت که در سال گذشته، افزایش تجارت دوجانبه از رهگذر واردات نفت از روسیه بود؛ و نیز معاهدات تازه در زراعت، پولاد، ترانسپورت و دهلیز «بلاروس - پاکستان» به امضا رسید.

تحلیل‌گران گویند: پاکستان با سیرت و سلوک خویش نشان داد که همچنان خواستار صلح باهند است تا فقر را از منطقه براندازد؛ لیک سیاست ماکیاولی هندیان، خدعه و فریب را بر ضد خصم روامی دارد. از اینجاست که مودی برهنه در منظر

جهانیان افتاده است. و آن ویدیوی منتشره بر «ایکس» که شریف را نشان می‌داد در کنارشی، پوتین، کیم و سر بازان کهنه‌کار چین دست می‌فشارد، دلیلی است بر حضور فعال پاکستان در عرصه جهانی و مظاهر اعتماد سازی در خطه.

شریف بر صحنه نخست در کنار این بزرگان ایستاد؛ و این، پیام آشکار است که پاکستان در سیاست جهانی جایگاهی فزاینده یافته و در برابر هند موضعی راسخ‌تر گرفته است. او در همان ویدیو نوشت: «پاکستان در کنار پوتین، شی و کیم بر صحنه مقدم ایستاد و به جهان نمود که در بازی قدرت، همتای دیگران است.» این جلوه، انعکاس تبعات سیاست ویرانگر خارجی مودی و آینه توازن نو در منطقه است. به یاد باید داشت که بر صحنه نخست ایستادن، همسان بازیکن اصلی در میدان است؛ و چراغ قیادت، بی‌دانش، در ظلمت خاموش می‌گردد.

نخست‌وزیر شریف از جمله مهمانان خاص بود که به مراسم «روز پیروزی» دعوت شدند؛ حال آنکه مودی از این ضیافت محروم ماند. حضور شریف با پوتین و کیم، تصویری بود از محدودیت نقش هند در سیاست جهانی؛ و این، پیام صریح داشت که پاکستان شریکی مؤثر در روابط بین‌الملل است.

پاکستان نه تنها با روس و چین پیوند استوار می‌سازد، بل با آمریکا نیز تقارب دارد؛ اما حضورش در کنار مسکو و پکن، شأنی مضاعف بخشیده است. این واقعیت آشکار می‌سازد که در میان قدرت‌های جهان، پاکستان نقشی ارجمند و قابل ستایش یافته است. و دانا گفته است: «رشته‌ای که با خرد بافته شود، از هر سلاحی در میدان سیاست استوارتر است.» لیک پاسداری آن، هوشیاری پیوسته می‌طلبد؛ چه یک لحظه غفلت، سالیان کوشش را به سان خس و خاشاک به آب می‌سپارد. مثال هند و آمریکا پیش روی ماست: مودی چگونه با سینه ستبر و گردن افراخته، ترامپ را «دوست من» می‌خواند، چنانکه گویی هر دو در یک گهواره پرورده‌اند؛ ولی فراموش کرد تاریخ خویش را، که چگونه جنگ‌های دراز منفعته‌جویانه پاندوها جان میلیون‌ها را ستاند.

تنوی مدن، پژوهشگر ارشد اندیشکده بروکینگز، ویدیوی گفت‌وگوی شریف و پوتین را بر «ایکس» نشر کرد و نوشت: «میم‌ها به جای خویش، ولی حقیقت در جهانی دیگر است.» این کلام، پرده از آن برمی‌دارد که ورای تصاویر و هزل‌ها، حقیقتی سترگ در جریان است.

پوتین در عین حال بر چندین جبهه نقشی متوازن ایفا می‌کند؛ و در گفت‌وگو با نخست‌وزیر پاکستان اظهار داشت که روابط با اسلام‌آباد را به دیده قدر می‌نگرد و خواهان تحکیم و پویایی بیشتر است. این تدبیر، مظهر توازن جهانی و اعتمادسازی در خطه است.

این سخن تازه‌ای نیست. پس از حادثه «پهلگام»، موقف روس نزد بسیاری مغفول ماند؛ و گرچه مسکو در آن ماجرا دهلی را انومید کرد، لیکن توجه رسانه‌ها اندک بود. این نشان می‌دهد که در سیاست جهانی، بسیاری حقایق نه بر آفتاب، بلکه در سایه تدابیر پنهان جریان دارند.

الکسی زخاروف، کارشناس روابط هند - روس در اندیشکده «او آر ایف» نوشت: «پس از بازگشت مودی از چین، دیدار پوتین و شریف بر دستور کار دوجانبه گفت‌وگو کردند که نتایجش بر آینده روابط دو کشور بس مثبت خواهد بود.» این دیدار، نماد تجارت، تعاون و ثبات منطقه‌ای بود و می‌تواند به شراکتی مستحکم بدل گردد.

پوتین، پاکستان را «شریک سنتی» خواند، بر توسعه مناسبات تجاری و همکاری در شورای امنیت ملل متحد تأکید کرد و نخست‌وزیر را به سفر به مسکو دعوت نمود. شریف نیز بازگفت که در سال گذشته، افزایش تجارت مرهون واردات نفت از روس بوده، و معاهدات تازه در زراعت، پولاد، ترانسپورت و دهلیز «بلاروس - پاکستان» بسته شده است. این گام‌ها، روابط اقتصادی را استوار ساخته و الگویی از همکاری منطقه‌ای‌اند.

نخست‌وزیر از پوتین سپاسگزاری کرد که پشتیبان پاکستان بود و مجالی برای ایفای نقش متوازن در آسیای جنوبی گشود؛ و افزود: «ما روابط شما با هند را ارج می‌نهیم، ولی خود نیز خواستار پیوندی بسیار نیرومند با روسیه‌ایم.» آری، در میدان قدرت، وزن هر دست مهم است؛ و پلی که بر روابط نهاده شود، استوارترین پل است. این بیان، انعکاس اصول احترام، توازن و مفاومت در سیاست جهانی است.

و آخر سخن اینکه، هنوز مرکب سفر مودی به چین خشک نشده بود که جنرال چوهان، چهره حقیقی آن را بر ملا ساخت. مشارکت مودی در اجلاس سازمان همکاری شانگهای، تنها یک عمل دیپلماتیک نبود؛ بل چون مهره‌ای شطرنجی بر صفحه متغیر منطقه بود. لیک به زودی، رئیس ستاد دفاعی هند، چین و پاکستان را «چالش» خواند و اعتراف کرد که لبخندهای بر میز شانگهای با برق خنجر بر مرزها همخوانی نداشت. این اظهارات، نشانه اضطراب درون بود. آن‌گاه که جنرال آنیل چوهان گفت: «منارعه مرزی باچین، بزرگترین چالش است»، در حقیقت شهادت داد که خطوط مرزی بر فراز هیمالیا، همچنان آتشی در دل هایشان می‌افروزد. و چنین می‌نماید که آینده نیز گرد همین باروت یخ‌زده خواهد گشت.

جنگ نیابتی با پاکستان را «دومین چالش بزرگ» نامیدن، تداوم همان اندیشه کهنه ذهن نظامی هند است. طعن‌زدن به «استراتژی هزار زخم»، در حقیقت پرده‌پوشی بر ناسورهای درونی خویش است. تاریخ گواهی می‌دهد که هر ملتی که دیگری را به زخم ملامت کند، خود هرگز مرهمی بر جراحات خویش نمی‌یابد.

پس از حمله ماه مه در تفرجگاه پهلگام، که هند آن را به پاکستان نسبت داد، کارزاری به نام «عملیات سندور» آغاز شد. به گفته ژنرال چوهان، ارتش آزادی کامل یافت؛ اما با همه این آزادی، آن کارزار در راهبرد پراکنده و پریشان جلوه‌گر شد. ادعاهای نابودی «اردوگاه‌های تروریست» چیزی جز بازی با اعداد نبود.

پاکستان این اتهام را سخت انکار کرد؛ و آنگاه که هند آتش سندور را شعله‌ور ساخت، پاسخی درخور دریافت نمود: نبردی که پرده از برهنگی سیاست نظامی هند برداشت. نتیجه آن شد که پس از شکست، به آتش بس پناه جستند. همان لحظه بود که غرور قدرت خاک را بوسید.

سخنان ژنرال چوهان در هنگامه‌ای ایراد شد که در کنفرانس سازمان همکاری شانگهای در شهر تیانجین، نشانه‌های گرمی روابط هندوچین نمایان می‌گشت. اما تبسم دیپلماسی و تلخی میدان جنگ دو حقیقت جداگانه اند. در همان اجلاس، نخست‌وزیر پاکستان، شهباز شریف، نمایندگی کشور را بر عهده داشت؛ و به گواه ناظران جهانی، پاکستان چنان شطرنج دیپلماسی بازی کرد که مهره‌های هند در مانده شدند.

معاون ستاد ارتش، راهول سینگ، نیز همان ساز را به نوای دیگری نواخت و اتحاد چین و پاکستان را آماج انتقاد ساخت. به زعم او، چین منازعه هند و پاکستان را چون «آزمایشگاهی زنده» می‌نگریست تا بیازماید که جنگ‌افزارهایش چگونه عمل می‌کنند. این بیان در حقیقت سندی بر بیم‌های ریشه‌دار فرماندهی نظامی هند است پس از عملیات سندور، ژنرال انیل چوهان در دیالوگ شانگریلا گفت که شاید پاکستان از ماهواره‌های تجاری چین مدد گرفته باشد. این اتهام، حربه‌ای بیش نبود برای افکندن بار ناکامی خویش بردوش دیگران. بدون هیچ سندی، چنین وانمود کردند که شکست هند به یاری فناوری رقم خورده است.

در گفت‌وگویی با بلومبرگ، ژنرال چوهان اظهار داشت: «مهم آن نیست که هواپیمایی سرنگون شد؛ بلکه مهم آن است که چرا چنین شد.» گویی در پرده مه‌آلود پرسش، حقیقت را پنهان می‌ساخت. او از بیان شمار دقیق هواپیماهای ساقط‌شده سر باز زد. این خاموشی خود اقراری بود؛ اقراری که زبان بر آن مهر سکوت زد، ولی زبان خاموشی همه را بازگو کرد. چه بسیار که در تاریخ، نگفتن، بزرگ‌ترین اعتراف بوده است. این همه در حالی بود که چین بر سیاست‌های تجاری هند خرده می‌گرفت. مخالفت با تعرفه پنجاه درصدی خود شهادتی بود بر آنکه، هم در میدان جنگ و هم در بازار اقتصاد، دو کشور به جبهه سردی تازه گرفتار آمده‌اند.

و اکنون، ای اهل بصیرت! لحظه‌ای فرار سیده است که تاریخ ورق تازه‌ای گشوده و ندا برآورده است که فصل آینده در مشرق رقم خواهد خورد. اتحاد پاکستان با شرق، رمز محور تازه قدرت است؛ و بشارت توازن نوین در روابط جهانی، گواه آن است که رهبری دنیا دیگر یک‌سویه نیست.

زوال امپراتوری‌ها - شامگاه روم، غروب اندلس، و افول بریتانیا - همه در پرتو امروز این درس را می‌دهند که هر ملت، هر عهد و هر قدرتی آفتابی دارد که برمی‌آید و فرو می‌نشیند. امروز مشرق با عزم تازه، استقامت جاوید، و نوری از حکمت طلوع کرده است؛ و این آفتاب نه تنها راهنمای مشرق، که نشانه توازن نوین برای همه جهان است.

چنان‌که قرآن می‌فرماید

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران: 139)

و سست مشوید و اندوه مدارید، که شما برترید اگر به راستی مؤمن باشید.

این پیام، برای جهان امروز نیز به همان اندازه راست و استوار است: مشرق با نیروی خویش، با حکمت و اتحاد خود، گام در سفر رهبری جهان نهاده است. ما امروز گواه عصری هستیم که تاریخ روی بر تافته و تقدیر فردا به دست مشرق سپرده شده است.

چهارشنبه، ۸ اکتبر ۲۰۲۵ء

پاکستان؛ چراغ امید امت

راه اتحاد و رهبری

رو دخانه تاریخ هیچ‌گاه آرام نمی‌گیرد؛ جریان آن با خود داستان‌های قرن‌ها و صعود و سقوط امت‌ها را به همراه می‌آورد. در این جریان، حکایت‌های زمان‌ها و سرنوشت‌های ملل با یکدیگر حرکت می‌کنند—گاهی ملتی به قلّه عظمت می‌رسد و گاهی ملتی در چاه‌های سقوط فرو می‌افتد. ملتی که زمانی با قلّه‌های علم و هنر جهان را نورافشانی می‌کرد، در یک برگ از تاریخ در تاریکی گرفتار می‌شود. اما یک حقیقت همواره پابرجاست: قدرتمندان، مست از نیروی خود، همواره بر ضعیفان مسلط شده و بهانه‌های تازه‌ای برای توجیه ظلم خود می‌آفرینند؛ گاهی پرچم تمدن، گاهی شعار دموکراسی و گاهی در پوشش مبارزه با تروریسم.

تاریخ، تنه‌افروستی از رویدادهایست؛ بلکه آینده‌ای است که ملل خطاها و موفقیت‌های خود را در آن می‌بینند و آینده‌شان را بر اساس آن می‌سازند. تاریخ امت مسلمه نیز گواه این حقیقت است که وقتی ما وحدت و ایمان را بنیاد خود ساختیم، هیچ قدرتی توان ایستادگی در برابر ما نداشت؛ اما هنگامی که گرفتار تفرقه شدیم، دشمن بر ما غلبه کرد و به تاریکی اسارت رانده شد.

همان‌طور که اقبال فرموده است

رَبُّطْ وَ ضَبْطْ مِلَّتْ بِيضَاءَ بِيْ مَشْرِقِ كِي نَجَاتِ

"ایشیا والے ہیں اس نکتہ سے اب تک بے خبر"

«انضباط و پیوند ملت، نجات شرق است؛ اما مردمان آسیا هنوز از این حقیقت آگاه نیستند.» —

مثال خلافت عثمانی روشن است. این خلافت، به مدت شش قرن نماد عظمت و وحدت مسلمانان بود و بر سه قاره گسترده شدند تنها مسلمانان را تحت یک پرچم گردآورد، بلکه قدرت‌های اروپایی را برای بازنگری در سیاست‌های خودادار ساخت. اما وقتی اختلافات داخلی، توطئه‌های غربی و فتنه‌های ملی‌گرایی سربرآوردند، این خلافت به تدریج ضعیف شد و پس از جنگ جهانی اول فروپاشید و جهان اسلام به قطعات تقسیم شد. درس این زوال روشن است: هنگامی که امت وحدت خود را از دست بدهد، عظمتش نیز در خاک مدفون می‌شود.

عصر جنگ‌های صلیبی نیز درس‌آموز است. هنگامی که صلیبیون اورشلیم را تصرف کردند، جهان اسلام در تاریکی فرو رفت. اما صلاح‌الدین ایوبی با ایمان، اخلاص و حکمت نظامی خود دستاوردی خلق کرد که تا امروز در جهان باقی مانده است. او نه تنها اورشلیم را آزاد کرد، بلکه پیام داد که با گرمای ایمان و اراده صمیمانه می‌توان ناممکن را ممکن ساخت. امروز نیز امت نیازمند همان روحیه و وحدتی است که در رهبری صلاح‌الدین ظهور یافت.

در تاریخ شبه‌قاره، جنگ استقلال ۱۸۵۷ نقطه عطفی بود. زمانی که مسلمانان و هندوها با هم علیه استعمار انگلیس قیام کردند. هرچند این جنگ موفق نبود و میلیون‌ها نفر جان باختند، اما پایه‌های آزادی نهاده شد. این جنگ درس می‌دهد که بدون فداکاری و عزم، آزادی به دست نمی‌آید. تأسیس پاکستان محصول نهایی همان تلاش طولانی بود.

حمله مغول به بغداد در ۱۲۵۸ میلادی، پایان خلافت عباسی و قتل‌عام میلیون‌ها مسلمان را به همراه داشت و مرکز علمی و فرهنگی جهان اسلام به خاک و خون کشیده شد. اما پس از این ویرانی، مسلمانان دوباره

برخاستند و سلطنت‌های نوینی بنا کردند. این واقعه نشان می‌دهد که حتی پس از سقوط، اگر امت ایمان و علم را به عنوان سلاح خود برگزیند، می‌تواند به اوج بازگردد.

در ۱۹۱۹ میلادی، زمانی که خطر زوال خلافت عثمانی پیش آمد، مسلمانان شبه‌قاره از طریق جنبش خلافت وفاداری و غیرت خود را نشان دادند. هرچند این جنبش از نظر سیاسی موفق نبود، اما بیداری و آگاهی ملت را افزایش داد و راه را برای حرکت‌های بعدی از جمله تأسیس پاکستان هموار کرد. این‌ها همگی نشان می‌دهند که بدون وحدت، رهبری و فداکاری، بقای امت ممکن نیست.

همه این وقایع یک درس واحد را می‌آموزند: وقتی مسلمانان بر ایمان و آرمان خود پایبند باشند، جهان زیر پایشان خواهد بود؛ اما اگر گرفتار تفرقه و خودخواهی شوند، ذلت نصیبشان خواهد شد. امروز نیز امت و پاکستان باید از این عبرت‌ها بهره گیرند و اجازه ندهند تاریخ تکرار تلخ خود را به نمایش بگذارد.

جریان تاریخ هیچ‌گاه متوقف نمی‌شود و قدرت‌های مست از نیروی خود همواره بر ضعیفان مسلط می‌گردند و برای توجیه ظلم خود بهانه‌ها می‌تراشند—گاهی در لباس تمدن، گاهی در نام دموکراسی و گاهی در پوشش مبارزه با تروریسم.

اخيراً ویدئویی از نخست‌وزیر اسرائیل، بنیامین نتانیاهو، جهان را به بحث واداشته است. در این پیام کوتاه که به مناسبت بیست و چهارمین سالگرد حادثه ۱۱ سپتامبر ارائه شد، او حمله اسرائیل به قطر را توجیه کرد. این سخن صرفاً یک اظهار سیاسی نیست؛ بلکه نمایشی است از مهره‌های چیده شده بر صفحه شطرنج سیاست جهانی.

نتانیاهو در آن دو دقیقه بیان کرد که اسرائیل همان کاری را انجام داده که آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر انجام داد: آمریکا به افغانستان حمله کرد و مراکز القاعده را نابود ساخت، و سپس در پاکستان حضور یافت و اسامه بن لادن را از پای درآورد. ظاهراً این یک مقایسه است، اما در حقیقت نشانه و پیش‌بینی خطرات آینده است. اشاره به پاکستان از طریق حمله به قطر، دروازه توطئه‌های فردا را می‌گشاید: امروز قطر هدف است و فردا پاکستان.

این روش جدیدی نیست؛ حکمت قدیمی قدرت‌های مسلط است. تاریخ گواه است که هر قدرتی برای توجیه ظلم خود بهانه‌ای می‌تراشد و آن را چنان تکرار می‌کند که ملت‌های ضعیف خود را مجرم پندارند. در جنگ‌های صلیبی، دین بهانه شد؛ در دوران استعمار، ادعای ترویج تمدن مطرح گردید؛ و امروز، در نام مبارزه با تروریسم، جهان اسلام هدف نه تنها فشار، بلکه تسلیم است.

قطربه‌موقع پاسخ داد: میزبانی دفتر حماس بر اساس تصمیم خود آن کشور نبوده، بلکه در چارچوب میانجی‌گری به درخواست آمریکا و اسرائیل انجام شده بود. همان قدرت‌هایی که روزی از قطر برای میانجی‌گری تقاضا می‌کردند، امروز آن را مرکز خیانت و تروریسم می‌نامند. این همان نقض عهد است که بنیادهای دیپلماسی را تضعیف می‌کند.

سوالی که همچنان باقی است: هنگامی که بزرگ‌ترین پایگاه هوایی آمریکا در العدید واقع است، آیا حمله می‌توانست بدون اطلاع ترامپ یا دولت آمریکا صورت گیرد؟ تاریخ نشان می‌دهد که بدون چراغ سبز قدرت‌های بزرگ، هیچ قدرت کوچکی جرأت چنین اقدامی ندارد. سکوت قدرت‌های بزرگ اغلب به معنای رضایت ضمنی آنهاست، و این سکوت در حقیقت اعتراف پنهان به جرم است.

من کاملاً از حمله اسرائیل به قطر بی اطلاع و عصبانی هستم



اظهار نتانیاہو: «تروریست‌ها را به ما تحویل دهید یا ما عمل خواهیم کرد» تنها برای قطر نیست، بلکه تهدیدی برای کل منطقه است. آیا ممکن نیست فردا همان زبان علیه پاکستان به کار گرفته شود؟ آیا اتحاد آمریکا، هند و اسرائیل نمی‌تواند پاکستان را به همان شیوہ‌ای هدف قرار دهد که عراق، سوریه و لیبی شدند؟

یک حقیقت تاریخی باقی است: پاکستان قطر نیست و اسرائیل آمریکا نیست. پاکستان یک قدرت هسته‌ای، یک دولت ایدئولوژیک و ملتی است که ریشه‌های دینی و غیرت تمدنی دارد. سرزمینی که در ذات خود صدای انقلاب دارد. اما آیا دشمن می‌تواند این واقعیت‌ها را نادیده بگیرد؟ آیا او تلاش خواهد کرد تا پاکستان را در شبکه توطئه‌های خودگرفتار کند؟ به ویژه اکنون که مودی پس از شکست در جنگ مه ۲۰۲۵ از گیری ضربه شکست خود سخن می‌گوید. شکست تحقیرآمیز هند توسط پاکستان، غرور آن کشور را بازپس شکسته است. تهدیدهای مکرر مودی، در همراهی با اسرائیل و آمریکا، می‌تواند منطقه را در آتش تازه‌ای اندازد.

سؤال اصلی این است که پاکستان چه کند؟ آیا صرف به بیانیه‌ها بسنده کند یا اقدام عملی انجام دهد؟ تاریخ به ما می‌آموزد که ملل ضعیف، آنهایی هستند که در رؤیا زندگی می‌کنند و پا بر زمین واقعیت نمی‌گذارند. نخستین وظیفه پاکستان، نظم و انسجام در صفوف داخلی خود است.

وظیفه دوم، ایجاد عمق سیاسی، اقتصادی و نظامی با چین است؛ ضرورتی که اکنون زمان آن رسیده است. بازسازی فعال «چین-پاکستان اقتصادی کوریدور» سی پیک، جذب سرمایه جدید و گسترش آن، امری حیاتی و اجتناب‌ناپذیر است. هم‌زمان، ایجاد اتحادهای تازه در منطقه ضروری است؛ اتحادی که کشورهای برادر اسلامی و قدرت‌های نوظهور جهانی را در بر گیرد سازمان سارک می‌تواند دوباره فعال شود، چه هند شرکت کند یا نه؛ و اگر چین نیز حضور یابد، این اتحاد مستحکم‌تر خواهد شد. پاکستان باید تلاش جدی برای عضویت در «برکس» داشته باشد تا جایگاه جدیدی در اقتصاد و سیاست جهانی بیابد.

نگاهی به تاریخ نشان می‌دهد که هر جا مسلمانان متحد بودند، جهان تحت نفوذ آنها بود. در اندلس نور علم و فرهنگ می‌درخشید، بغداد مرکز علم و هنر بود و قسطنطنیه محور سیاست. اما وقتی مسلمانان تکه‌تکه شدند، هر طاغوتی بر آنان غالب شد. اکنون نیز زمان آن است که صفوف خود را اصلاح کنیم. اگر این فرصت از دست رود، سرنوشت ما تنها در کتاب‌ها باقی خواهد ماند. اما اگر از عظمت گذشته درس بگیریم، پاکستان می‌تواند چراغ امید و فانوس حیات امت باشد.

اقبال این حقیقت را چنین بیان کرده است

افراد کے ہاتھوں میں ہے اقوام کی تقدیر

«ہر فردے ملت کے مقدر کا ستارہ»

«سرنوشت امت‌ها در دستان افراد است؛ هر فرد ستاره تقدیر ملت است.» —
ہالی نیز امت را چنین بر حذر داشت

یونہی رہو گے تم تماشائی بن کے لوگو

«کبھی نہ کچھ بھی کرو گے، بس سوچتے ہی رہو گے»

«شما تنها تماشاگر خواهید ماند؛ هیچ‌گاه عمل نخواهید کرد و فقط خواهید اندیشید.» —

مسائل امت مسلمه با اعتراض یا تصویب قطعنامه حل نمی‌شود. اگر می‌خواهیم از شبکه آمریکا-هند-اسرائیل مصون بمانیم، باید اختلافات خود را کنار بگذاریم و یک بلوک قوی بسازیم. قرآن می‌فرماید وحدت امت بزرگ‌ترین قدرت آن است. تعالیم اسلامی ما را راهنمایی می‌کند **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا** (آیه ۱۰۳ سوره آل عمران) "همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید." اگر این دستور در سیاست و اقتصاد پیاده شود، هیچ قدرتی قادر به شکست ما نخواهد بود.

ملت‌ها اگر تجربه گذشته خود را فراموش کنند، حالشان بی‌ارزش و آینده‌شان تاریک خواهد بود. امروز باید این کلمات را به یاد داشته باشیم: پاکستان صرفاً یک دولت نیست، بلکه یک ایدئولوژی است؛ ایدئولوژی‌ای که می‌تواند بزرگ‌ترین عامل وحدت و امید امت باشد.

اظهار نتانیاهاو فقط یک جمله سیاسی نیست؛ بلکه توفان جدیدی را در منطقه نوید می‌دهد. حمله به قطر پیام روشنی است که فردا ممکن است کشور دیگری هدف قرار گیرد. پاکستان نباید این خطر را محدود به قطر بداند؛ بلکه باید استراتژی خود را بر اساس همین واقعیت شکل دهد.

اکنون زمان آن است که فقط واکنش نشان ندهیم، بلکه یک استراتژی فعال و مؤثر اتخاذ کنیم. باید به یاد داشته باشیم: پاکستان یک قدرت هسته‌ای، یک دولت ایدئولوژیک و چراغ امید برای جهان اسلام است. اگر صفوف خود را متحد کنیم، روابط دوستانه را مستحکم سازیم، اقتصاد را تقویت کنیم و سیاست را با بصیرت اداره کنیم، هیچ قدرتی طاغوتی قادر به شکست ما نخواهد بود.

پاکستان باید ثابت کند که تنها حافظ خاک خود نیست، بلکه پاسدار ایدئولوژی و تمدن خود نیز هست. اکنون پاکستان قطر نیست و اسرائیل آمریکا نیست؛ پاکستان همان قلعه و چراغ زمان آن است که جهان ببیند امید امت است که حتی در تاریکی می‌درخشد.

این لحظه، آزمون بزرگی است. باید تصمیم بگیریم: یا در سکوت تاریخ محو شویم، یا نور گذشته را بر حال بتابانیم و آینده را روشن سازیم. اظهار نتانیاهاو نه توجیه حمله به قطر، بلکه اعلان جنگ به کل منطقه است. پاکستان نباید تماشاگر باقی بماند، بلکه باید تاریخ را هدایت کند. اقبال فرموده است:

جو تو سمجھے تو آزادی ہے پوشیدہ محبت میں

غلامی ہے اسیر امتیاز ما و تو رہنا

«اگر بفهمی، آزادی در عشق پنهان است؛ بردگی در اسارت تفاوت‌های مادی است.» —

شنبه، ۱۱ اکتبر ۲۰۲۵ء

از خیمه‌های شکر تا خاکستر ناسپاسی

از مهمان‌نوازی تا میدان عزم

روزی این زمین شاهد روزگاری شریف بوده‌نگامی که آسمان کابل در دود تلخ جنگ فرو رفته بود، دشت‌ها و کوهستان‌های پاکستان خیمه پناه را برافراشتند.

چهارده دراز، این سرزمین به افغان‌های آواره پناه داد — نه تنها مأوایی از سنگ و خاک، بلکه پناهگاهی از جان و روزی. پاکستان نان و نُمّت خویش را بخشید، مدارس و فرصت‌های معیشت را عرضه کرد، و کرامت زیستن را به هموطنان نیازمند بخشید.

این امر صرف ملاحظه سیاسی نبود؛ آنچه رخ داد، جلوه‌ای از برادری اسلامی و همدلی انسانی بود. اما امروز تاریخ بر آستانه‌ای تلخ ایستاده است؛ جایی که پژواک شکرگزاری خاموش شده و زبان آشتی را گلوله‌ها جایگزین کرده‌اند.

آنان که زمانی زیر خیمه ما سایه جستند، اکنون سایه دشمنی بر مرزهای ما افکنده‌اند. همان مرزی که با خون سربازان پاکستانی مقدس شده، اکنون به ضرب گلوله‌ایی می‌پیچد که از سوی کسانی شلیک می‌شود که روزی از مهربانی ما بهره برده‌اند.

همزمان، تردیدی نیست که گروه‌هایی که خود را مدافع دین می‌خوانند، به‌گونه‌ای وارد عرصه سیاست منطقه شده‌اند که روزهایی از نزدیکی به دولت‌هایی را فراهم می‌سازد که در سالیان اخیر نسبت به دردهای امت اسلامی بی‌توجه یا حتی مساعد دشمن عمل کرده‌اند. چنین رفتارهایی بیش از آنکه وحدت را تقویت کند، به تفرقه و آشوب می‌انجامد.

آتش در فراتر مرز

با بازگشت وزیر خارجه افغانستان به شبه‌قاره، کشمکش‌ها در نوار مرزی رنگ تازه‌ای یافت. گزارش شده است که تیراندازی بی‌دلیل از سوی نیروهای افغانستان در نقاطی چون «انگور آده»، «باجور»، «گرم»، «دیر»، «چترال» و مناطقی از بلوچستان آغاز شده است. ارتش پاکستان، با صبر و تدبیر، واکنش سریع و مؤثری نشان داد.

در سپیده‌دم یک یکشنبه، عملیاتی قاطع صورت گرفت که در نتیجه آن چندین پاسگاه مرزی از کار افتاد و کنترل نوزده نقطه کلیدی به دست نیروهای پاکستانی بازگردانده شد.

پیام روشن بود: مرز وطن یک فرض انتزاعی نیست؛ مرز وطن مقوم هویت ملی و پیمان دفاع است. مبارزان طالبان در برخی مواضع عقب نشستند و آثاری چون باروت و اسلحه بر جا گذاشتند که گواه شکست اقدامات شتابزده بود.

پایگاه‌هایی که سال‌ها به‌عنوان مراکز فرماندهی و پرتاب عملیات‌های فرامرزی به کار می‌رفتند — نظیر دوراند میلّا، ترکمن‌زی، شهیدان، جندوسر و قلعه خرچر — منهدم یا غیر عملیاتی شدند.



رهبری نظامی پاکستان این مداخله را انتقامجویانه نخواند، بلکه ضرورت اجتناب‌ناپذیر دفاع از وطن و حفظ کرامت ملی دانست.

پژواک منطقه و افکار عمومی

خبر این تحولات در دنیای عرب و خلیج نیز بازتاب یافت. عربستان، امارات، قطر و دیگر کشورها نگرانی خود را ابراز کردند و از کابل خواستند که خاک خود را به محل جولان تروریسم مبدل نسازد.

این واکنش‌های بیش از آنکه صرفاً مواضع دیپلماتیک باشند، جلوه‌ای از وجدان مشترک اسلامی است: آگاهان امت می‌دانند که هر گونه آشوب داخلی، راه را برای تهاجم دشمنان باز می‌سازد.

پیش‌تر در چارچوب «فرمت مسکو» نیز کشورها نسبت به خطر استفاده از خاک افغانستان برای فعالیت‌های تروریستی هشدار داده بودند.

با این همه، زمان‌بندی آغاز درگیری‌ها، دقیقاً پس از سفر وزیر خارجه افغانستان به دهلی، گویای تحولات حساس توازن دیپلماتیک در منطقه است؛ تحولاتی که حتی چین و روسیه را نیز وادار به ابراز نگرانی کرده است. چرا که ناامنی در آسیای جنوبی تنها مرزها را تهدید نمی‌کند، بلکه سازوکار شکننده صلح را نیز به مخاطره می‌افکند.

پرسش اخلاقی: نزدیکی با چه کسانی؟

نزدیکی رو به گسترش کابل به دهلی، پرسشی اخلاقی و فکری را پیش می‌کشد. هندی، در سال‌های اخیر، مناسبات خود را در خاورمیانه معطوف به محاسبات منافع سیاسی کرده است — محاسباتی که گاه موجب ناخشنودی کشورهای مسلمان شده است. اکنون تلاش‌هایی برای افزایش نفوذ در داخل کابل مشاهده می‌شود.

این زمان تأمل و بازبینی است: رهبری طالبان باید بیندیشد که برادری اسلامی شعاری صرف نیست؛ قرارداد مقدس و عملی است.

گرچه مناسبات بین‌المللی پیچیده‌اند، اما هم‌پیمانی با قدرت‌هایی که در رنج‌های امت اسلامی نقش مثبتی نداشته‌اند، از منظر هویتی و اخلاقی واکنشی است که موجب نگرانی است.

نتیجه‌گیری: چراغ غیرت در آینه تاریخ، آینه تاریخ هنوز هم شعله غیرت را نشان می‌دهد. چهار دهه میزبانی، فداکاری و اخوت، از جمله صفحات درخشان تاریخ پاکستان‌اند که باید مایه مباهات باشند.

اما تلخی آن‌جاست که این فداکاری‌ها نه با وفا پاسخ گرفتند، که با شک و تردید و در نهایت، در برخی نقاط، با دشمنی مواجه شدند. با این همه، سنت تاریخی پاکستان بر صبر و وقار تأکید داشته است.

اکنون زمان ملامت نیست؛ زمان بیدار کردن ضمیر جمعی امت است. اگر مردم افغانستان و رهبری آن کشور گذشته را در پرتو انصاف بنگرند، شاید دریابند که پاکستان در بسیاری از مقاطع خادم و خیرخواه آنان بوده است.

تاریخ خواهد نوشت که پاکستان شِمِ خویش را نه در تهاجم، که در دفاع از ایمان و شرافت به کار بست. این سرزمین هنوز معتقد است که صلح، عدالت و برادری گنجینه حقیقی امت‌اند.

این نوشته یادآوری‌ای است روشن: ملت‌ها هرگاه احسانِ دیروز را فراموش کنند، تاریخ آنان را دوباره به همان نقطه باز می‌گرداند که درس را ناتمام رها کردند. پاکستان وظیفهٔ خویش را ادا کرده است؛ اکنون وقت آن است که طرفِ دیگر نیز در آینهٔ روزگار، تصویر خود را بازشناسد.

دوشنبه، ۱۳ اکتبر ۲۰۲۵ء

از کابل تا مسکو: چرخش تاریخ و توازن نوین قدرت

فرمت مسکو: از چراغ صلح تا سپیده دم آسیا

در صفحات تاریخ، هرگاه سخن از دولت همسایه به میان آید، پیوند افغانستان و پاکستان را باید با عنوان «قرابت خون و ایمان» به یاد آورد. زمانی بود که در میان غرش توپ‌های روسی، پناهمجویان افغان خانه، خاک و آرام خود را از دست دادند، و پاکستان در های دل خویش رابه روی آنان گشود؛ نه چنان مهمان، بلکه چون برادران دردمند. در همان مرزهایی که روزگاری «پرچم مهمان‌نوازی» افراشته بود، امروز بوی باروت در فضا پیچیده است.

قلب مردم پاکستان امروز زخمی است؛ زخمی که نه از گلوله‌ی دشمن، بلکه از غفلت برادر برخاسته است. در سایه‌ی حکومت طالبان، خاک افغانستان بار دیگر زیر پای تروریست‌ها لگدمال می‌شود، و اندوه در این است که پژواک گام‌هایشان با حمایت هند در هم آمیخته است. در چنین پیچ تاریخی، نشست «فرمت مسکو» چون شعله‌ای از امید در افق پدیدار گشت.

روسیه، چین، ایران و پاکستان به زبانی واحد این پیام را به گوش جهان رساندند که اگر افروزدگان آتش منفعت، چراغ صلح را خاموش سازند، شرق با روشنایی خویش تاریکی را خواهد شکافت. این گردهمایی تنها دیداری دیپلماتیک نبود، بلکه تجدید پیمان وجدان بشری بود؛ عهده‌ی که هیچ سرزمینی نباید بار دیگر آشیانه‌ی ترور گردد — نه به نام قدرت، نه به نام انتقام.

در تاریخ جهان، برخی نشست‌ها صرفاً گفت‌وگوهای سیاسی نیستند، بلکه مسیر قرون آینده را رقم می‌زنند. نشست اخیر «فرمت مسکو» نیز از همین جنس است؛ نه تنها محفل منطقه‌ای، بلکه زبان تازه‌ی توازن قدرت. اعضای آن — روسیه، چین، هند، پاکستان، ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان و تاجیکستان — وارثان همان جغرافیایی‌اند که روزگاری تمدن جاده‌ی ابریشم در آن می‌تپید. گویی در میان جامه‌ای از برف، گرد آتشی نشسته بودند که نامش «تقدیر افغانستان» است. جالب آن‌که از همان دری که روزی آمریکا در آن گام نهاد، اکنون وزرای خارجه‌ی پاکستان و افغانستان مورد استقبال قرار گرفتند.

این تحول در حقیقت نشانه‌ای از جابه‌جایی محور قدرت است؛ مرکز ثقل جهان از واشنگتن به سوی مسکو در حرکت است. این نشست اعلان آن بود که سیاست نوین جهان دیگر بر تخت مغرب نمی‌نشیند، بلکه در آغوش آسیا زاده می‌شود. اهمیت این نشست دوچندان گشت آنگاه که آمریکا نادیده گرفته شد، و وزیر خارجه‌ی افغانستان فراخوانده شد — همان افغانستانی که دو دهه پیش مغرب آن را در چنگال خود گرفته و به ورطه‌ی ویرانی کشانده بود. اکنون مسکو، تاس تاریخ را واژگون ساخته است.

هنگامی که وزارت خارجه‌ی روسیه اعلام کرد که «فرمت مسکو» از این پس به عنوان «گروه تماس» بنیان‌گذار صلح منطقه خواهد بود، در حقیقت این اذعان بود که پاکستان و افغانستان نه مسئله‌ی یک ملت، بلکه آزمون توازن جهانی‌اند. «سرگئی لاوروف» در خوش‌آمدگویی به وزیر خارجه‌ی افغانستان با خردمندی گفت: ثبات افغانستان شرط لازم صلح در منطقه است.

این سخن در واقع اعترافی بود به حقیقتی که مغرب همواره از آن روی‌گردان بوده است — که تپش رگ‌های آسیای میانه از کابل می‌گذرد.

این سخن در واقع اعترافی بود به حقیقتی که مغرب همواره از آن روی گردان بوده است — که تپش رگ‌های آسیای میانه از کابل می‌گذرد. نفاق جهان غرب چنان آشکار است که همان ملت‌هایی که خود را پرچمداران «حقوق بشر» می‌دانند، امروز دارایی‌های افغانستان را مصادره کرده و مردم آن را در آتش فقر، بیکاری و مهاجرت می‌سوزانند. انجماد دارایی‌ها، نماد انجماد وجدان است. اگر هنوز تصویری از عدالت جهانی باقی است، تنها زمانی معنا خواهد داشت که غرب بدهی مالی و اخلاقی خویش را به افغانستان بازگرداند. انتقاد لاوروف صرفاً سخن سیاسی نبود، بلکه بانگی از بیداری اخلاقی و شهادتی از وجدان انسانی بود؛ او به غرب یادآور شد که رها کردن افغانستان، به مثابه‌ی پارمپاره کردن یک ملت است.

پاکستان، به سان همیشه، نقشی محتاط اما پرمعنا ایفا کرد. حضور محمد صادق، گیان چند و عبید نظامانی نشانه‌ی آن بود که پاکستان در مسئله‌ی افغانستان تنها همسایه نیست، بلکه شریک سرنوشت است. کشوری که بیش از چهل سال بار بحران افغانستان را بر دوش کشیده است. با وجود فشار پناهجویان، مشکلات اقتصادی و چالش‌های مرزی، پاکستان همواره وفادار به آرمان صلح مانده است.

در نشست، هنگامی که از امنیت افغانستان و خطر تروریسم در منطقه سخن رفت، گویی زخم کهنه‌ی تاریخ



دوباره سر باز کرد. اصل بنیادین چنین بیان شد که «خاک افغانستان نباید علیه هیچ کشوری مورد استفاده قرار گیرد» — جمله‌ای ساده، اما در پس آن قرن‌ها روان‌شناسی جنگ نهفته است. همه‌ی طرف‌ها بر این نکته هم‌داستان بودند، اما پرسش بنیادین این است: تا کی جهان افغانستان را میدان نبرد خویش خواهد ساخت؟ اکنون زمان آن فرارسیده است که خاک افغانستان مأمن صلح خویش گردد.

افغانستان، که همواره میدان تصادم قدرت‌های جهانی بوده، اینک باید با عزمی تازه بر خیزد و نگذارد که بار دیگر سوخت جنگ دیگران گردد.

یکی از محورهای مهم نشست، مسأله‌ی کمک‌های انسانی بود. مردمان افغانستان درگیر رنج‌هایی‌اند که نه از بلایای طبیعی، بلکه از خودخواهی‌های سیاسی زاده شده‌اند. نمایندگان روس و چین تأکید کردند که همدردی انسانی باید از منافع سیاسی جدا باشد. این همان پیامی است که باید بار دیگر به یاد جهان آورده شود: اگر معنای انسانیت در چهارچوب منافع محدود گردد، تمدن جز پوسته‌ای توخالی نخواهد ماند.

گفت‌وگو درباره‌ی مبارزه با ترور همراه شد با اذعان به این حقیقت که انسانیت در سایه‌ی تفنگ نمی‌روید. مردم افغانستان با فقر و محرومیت در نبردند و امیدشان نه به کنفرانس‌های جهانی، بلکه به وجدان همسایگان بسته است.

در این نشست، روسیه، چین، ایران، هند، پاکستان و کشورهای آسیای میانه با هویتی تازه برآمدند؛ اتحادی نه علیه غرب، بلکه در راستای بازیابی توازن قدرت. این همان رؤیایی است که در دهه‌ی ۱۹۵۰، کنفرانس «باندونگ» در سر داشت — که آسیا باید سرنوشت خود را با دست خویش رقم زند. «فرمت مسکو» نخستین گام در راه تحقق آن رؤیاست؛ هدفش نه تنها صلح در افغانستان، بلکه رهایی منطقه از سلطه‌ی

غرب است. این خود «جهاد فکری» است در برابر اندیشه‌ی استعمار، که در آن قلم و گفت‌وگو هر دو سلاح‌اند.

در جریان نشست، هنگامی که درباره‌ی آینده سخن رفت، وزیر خارجه‌ی روسیه به‌درستی گفت: «سیاست‌های شکست‌خورده‌ی غرب اکنون تهدیدی برای سراسر منطقه شده است. آنان که خود زیر بار وعده‌های شکسته‌ی خویش خمیده‌اند، نمی‌توانند برای دیگران نسخه‌ی صلح بنویسند.» از این‌رو، آسیا باید راهبرد خویش را خود بنگارد.

انتصاب سفیر چین در کابل تنها اقدامی دیپلماتیک نیست، بلکه نشانه‌ای تاریخی است از خروج افغانستان از انزوای جهانی؛ اما برای این تحول، کابل باید بار دیگر به برادر نیکوکار خود، پاکستان، اعتماد ورزد. چین در واقع ثابت کرد که در روابط جهانی، شجاعت اخلاقی بر قدرت مادی برتری دارد.

روسیه، که درگیر جنگ اوکراین است، نیک می‌داند که گشودن جبهه‌ای دیگر، همسنگ خودکشی است. از همین‌رو، مسکو اکنون به جای رویارویی نظامی، برتری دیپلماتیک را راهبرد خود ساخته است. روسیه دریافته است که رهبری آسیا نه با تفنگ، بلکه با گفت‌وگو و پیمان حاصل می‌شود. این احتیاط‌نشانگر آن است که روسیه‌ی امروز دیگر آن شوروی دیروز نیست؛ اینک توازن تاریخی و ثبات اقتصادی را بر گسترش ایدئولوژیک ترجیح می‌دهد.

افغانستان امروز همانند مسافری است که راه خویش را گم کرده، اما خاک مسیر هنوز گام‌هایش را می‌شناسد. پاکستان و دیگر ملت‌های منطقه، هم دعا و هم تدبیر برایش فراهم کرده‌اند — دعا برای بازگشت صلح، و تدبیر برای پایداری آن.

پیمان مشترک اعضای «فرمت مسکو» در حقیقت کوششی است برای وارون ساختن مسیر تاریخ. این تصمیم که «خاک افغانستان علیه هیچ کشوری استفاده نخواهد شد»، تنها جمله‌ای ساده نیست، بلکه شهادتی است از سال‌ها قربانی و تجربه‌های تلخ.

مردم پاکستان هنوز خیر برادران افغان را می‌خواهند، اما نیک می‌دانند که دوستی را باید با چراغ اعتماد زنده نگاه داشت. اگر کابل دامن خویش را از خار ترور بپیراید، این سرزمین بار دیگر می‌تواند وادی صلح، گذرگاه تجارت و مرکز تمدن گردد.

چرخ زمان اکنون به سوی مشرق می‌چرخد؛ و اگر مسکو، پکن، تهران و اسلام‌آباد بر پیمان خود استوار بمانند، نسل‌های آینده این عصر را با نام «بیداری نوین آسیایی» به یاد خواهند آورد. این اعلام حقیقتی است بزرگ: صلح دیگر شعار نیست — مسئولیتی است مشترک.

سه‌شنبه، ۱۴ اکتبر ۲۰۲۵ء

بازتاب بگرام

شطرنج سیاست

بر اوراق تاریخ گاه صفحاتی گشوده می‌شود که در آن، صحنه‌های افول و اعتلای ملت‌ها در کنار یکدیگر نقش می‌بندد؛ گویی روزگار، آینه‌ای است که هم‌زمان، فروغ سپیده و تاریکی شام را در خود باز می‌تاباند.

تاریخ در میدان جولان خویش، نمایش‌هایی پدید می‌آورد که خرد انسانی را به حیرت می‌نشانند؛ روزی حصاری ویران، تختگاه قدرت‌های عالم می‌شود، و روزی کنجی خاموش، مرکز سیاست امپراطوری‌ها می‌گردد. یک دژ واحد، گاه مایه فخر سلطنتی است و گاه نشانه سقوط استعماری. سرگذشت پایگاه هوایی بگرام نیز چنین است؛ جایی که نشیب و فراز زمانه، هر بار لشکرهای مهاجم را بر بساط خویش خیمه‌زن دید. این پایگاه همان فصلی است که اتحاد شوروی بازوان آهنین خویش را در آن گشود، امریکا بانگ برتری نظامی سر داد، و امروز نیز چشم‌های قدرت‌های جهانی بدان سو دوخته است. این تنها یک پایگاه نظامی نیست، بلکه محکمه تاریخ است؛ جایی که هر قدرت متکبر در بوتۀ امتحان افتاد و هر غرور استعماری به غبار ذلت فرو ریخت. هنوز هم پژواک آیه وحی در گوش جان طنین دارد:

(وَتِلْكَ الْآيَاتُ نَذَاوُلَهَا بَيْنَ النَّاسِ) (آل عمران: ۱۴۰)

«و این روزها را میان مردم به گردش درمی‌آوریم.»

آری، فراز و فرود قدرت‌ها حادثه‌ای کور و نابینا نیست، بلکه سنتی است الهی و قانونی است قدسی. آنچه امروز در بگرام در جریان است، چیزی جز تفسیری تازه از همان قانون ازلی و ابدی نمی‌باشد. و اینک پرسش بزرگ آن است که پاکستان، جهان اسلام و امت محمدی—که میراث‌داران رسالت قرون‌اند—با کدام بینش و تدبیر، وظیفه تاریخی خویش را ادا خواهند نمود؟

در این هنگامه، صدای تهدیدآمیز رئیس‌جمهور امریکا، دونالد ترامپ، از صفحه شبکه اجتماعی «ترویت سوشیال» برخاست که: اگر افغانستان پایگاه بگرام را به «صاحب اصلی» آن، یعنی امریکا، بازنگرداند، پیامدهای سنگینی در پی خواهد داشت. این کلام نه تنها هشدار سیاسی، که پرده از آن برمی‌دارد که امریکا هنوز رویای بازگشت به قلب افغانستان را در سر می‌پرورد. و این اعلان، از یک سو نشانه ضعف درونی، و از سوی دیگر پرده‌ای بر مقاصد بیرونی اوست. ترامپ حتی در سفر خویش به بریتانیا، در کنار نخست‌وزیر، «سر کیر استارمر»، همین تهدید را با عنوان «خبر فوری» بازگو کرد. آری، این سخن، صرف تهدیدی گذرا نیست، بلکه اعترافی است به آنکه امریکا همچنان در اندیشه بازگشت به آسیای میانه است. او بگرام را حق مسلم برای امریکا می‌بیند، حال آنکه پس از خروج، این پایگاه به ملکیت حاکمیت افغانستان درآمده است.

ترامپ در همان سفر در کنفرانس خبری اعتراف کرد که امریکا در صدد است تا بگرام را دوباره تصرف کند؛ دری که دولت بایدن به دست خود بسته بود، اینک بار دیگر کوبیده می‌شود. این سخن، تناقضی آشکار است؛ چراکه خروج را پیروزی شمردند، و اکنون بازگشت را نقشه می‌کشند. آنان که انخلا را فتح خواندند، امروز در پی بازگشت، خود را رسوا می‌سازند. ترامپ دلیل آورد که بگرام تنها یک ساعت با مراکز هسته‌ای چین فاصله دارد؛ و این سخن به روشنی نشان می‌دهد که مقصود اصلی امریکا افغانستان نیست، بلکه چین است. بگرام نقطه‌ای استراتژیک است که امریکا می‌خواهد آن را برای نبردهای آینده با چین به کار گیرد. پس حقیقت آن است که هدف نهایی، مهار نفوذ فزاینده چین است. چنین می‌نماید که بگرام پیش‌درآمدی است بر «بازی بزرگ» تازه‌ای که محور آن برنامه‌های هسته‌ای چین خواهد بود.

ترامپ بارها گفته است که امریکا نباید هنگام خروج، بگرام را رها می‌کرد. این سخن در حقیقت، اعترافی است به شکست سیاست نظامی امریکا؛ شکستی که در تاریخ به نام «سقوط کابل» ثبت گردید. این ندامت، نشانه خطای استراتژیکی است که حیثیت امریکا را در برابر طالبان پایمال کرد. بگرام تنها پایگاهی نظامی نبود، بلکه شهری بود بر گستره هفتاد و هفت کیلومتر مربع، که در آن، بیرک‌ها و اقامتگاه‌ها گنجایش ده هزار سرباز داشت. از همین‌رو، این پایگاه بزرگترین مرکز نظامی منطقه بود، و دو دهه تمام کانون اصلی جنگ امریکا با القاعده و طالبان به شمار می‌رفت. اهمیت آن را می‌توان در این دید که سه رئیس‌جمهور امریکا—جورج بوش، باراک اوباما و دونالد ترامپ—میهمان آن بودند، و جو بایدن نیز در سال ۲۰۱۱، به عنوان معاون رئیس‌جمهور، در آن گام نهاد. پس این پایگاه، تنها مرکز نظامی نبود، بلکه نمادی سیاسی نیز بود.

این پایگاه در دهه ۱۹۵۰ به دست اتحاد شوروی در ولایت پروان بنا شد. در دهه ۱۹۸۰، دژ اصلی سلطه شوروی شمرده می‌شد؛ اما چرخ تقدیر چنان گشت که همان قلعه تهدیدگر، پیش‌درآمد سقوط آن امپراطوری گردید. آری، طنز تقدیر آن بود که همان پایگاه به دست امریکاییان افتاد و همان‌جا مبدل به گورستان تابوت‌های ایشان و مظهر رسوایی انخلا شد. و امروز نیز بار دیگر گوشه‌ای از معرکه سیاست جهانی است. این تطبیق و مقایسه نشان می‌دهد که این پایگاه همواره دروازه افغانستان برای قدرت‌های استعماری بوده است؛ شوروی از آنجا قدرت خود را به نمایش گذاشت، اما سرانجام شکست خورد؛ امریکا آن را مرکز جنگ علیه تروریسم ساخت، اما با همه فناوری‌های نوین، مغلوب طالبان شد و با خواری بیرون رفت. و اکنون، نگاه امریکا متوجه چین است و بگرام را سنگر آینده خود می‌انگارد. چنین است که افغانستان بار دیگر بر سر دو راهی تاریخ ایستاده است؛ سرزمینی که بارها به گورستان امپراطوری‌ها بدل گشته، این بار نیز میدان کشاکش سامراج جهانی خواهد شد.

آیا پس از اظهارات اخیر ترامپ فشارها بر پاکستان فزون خواهد گرفت تا مسیر زمینی برای بازپس‌گیری بگرام در اختیار امریکا گذارد؟ احتمال آن قوی به نظر می‌رسد که پاکستان بار دیگر در چرخ آسیاب فشارهای بین‌المللی له شود، اما تجربه پیشین گواه است که گرچه تنش‌ها با افغانستان به میزان بسیار بود، پاکستان دیگر به آسانی در تور فریب امریکا نخواهد افتاد؛ ولی پرسش محوری این است که آیا پاکستان با اتکا به درایت و ثبات ملی حاضر به رد درخواست واشینگتن و مواجهه با کشمکش تازه منطقه‌ای هست یا نه؟

در این فضای ملتهب، اسلام‌آباد پیامی روشن به حکومت کابل مخابره کرده است: یا از پیوند با تحریک طالبان پاکستان دست بردارید و یا مرز دشمنی با ما را حفظ نکنید؛ و در پس این پیام، ظنیتی مهم لانه کرده است که آیا امریکا و هند در پس پرده این تنازع شطرنج سیاست خود را پهن نکرده‌اند؟ مناسبات هندی نقش شکبرانگیزی ایفا می‌کند، زیرا گویند هند از شبکه تحریک طالبان پاکستان به‌مثابه پروکسی بهره می‌گیرد؛ شواهد مادی دخالت سازمان اطلاعاتی هند («را») و دخالت در عملیات‌های تروریستی این جماعت تا سطح نهادهای بین‌المللی نیز پیش رفته است؛ آنگاه پرسش این است که امریکا در این بازی شریک فعال است یا تنها تماشاچی؟ این گمانه‌ها بیم پاکستان را به سمت واقعیت قریب می‌سازد.

در پرتو این اوضاع، سؤال دیگر آن است که آیا امریکا برای بازپس‌گیری بگرام پاکستان را به همکاری زمینی و ادار خواهد ساخت؟ جایگاه جغرافیایی پاکستان بار دیگر آن را می‌تواند به خار چشم سیاست‌های جهانی مبدل کند؛ پس از اظهارات ترامپ این پرسش برجسته می‌گردد که آیا فشارها بر اسلام‌آباد افزون می‌شود تا راه عبور نظامی و لجستیکی به سوی بگرام فراهم آید؟ موقعیت استراتژیک پاکستان آن را در بازی

قدرت‌ها به بازیگری لاجرم تبدیل می‌کند: اگر راه را بگشاید، مسائل داخلی و منطقه‌ای تشدید می‌یابد؛ و اگر امتناع ورزد، بر فشارها افزوده خواهد شد.

در همین راستا، پیمان دفاعی نوین میان پاکستان و عربستان، از منظر امریکا، اسرائیل و هند تهدیدی بالقوه جلوه می‌کند؛ این سه قدرت در پی آن‌اند که توازن منطقه‌ای را به گونه‌ای تنظیم کنند که یگانگی جهان اسلام را متشتت سازد و قدرت منطقه‌ای را به سود خود نگه دارد. آیا شاید در پس پرده بازیگری بگرام، مثلث منافع همین بازیگران عمل می‌کند؟ ممکن است همین سه‌گانه — به عنوان محرکی نامرئی — در اندیشه احیای پایگاه باشند. حتی ممکن است در اجلاس آتی سازمان ملل، در ملاقات‌های دوجانبه پاکستان و امریکا، سر بگرام باز در میان میز گفتگوها آید؛ زیرا دیپلماسی جهانی بسیار وقت‌ها مسائل حساس را در اتاق‌های بسته و پشت درهای آهنین می‌چیند و تصمیمات تعیین‌کننده در سکوت و محرمانگی گرفته می‌شود؛ سنت سیاست بین‌الملل بر این قرار دارد که گزینه اصلی در همین محافل رقم می‌خورد و موضوعات خطیر هرگز تماماً در معرض افکار عمومی قرار نمی‌گیرند.

از سوی دیگر، اعلام سرمایه‌گذاری هنگفت امریکا در اکتشاف معادن بلوچستان، آزمونی نو برای پاکستان پدید آورده است؛ اما همزمان این سؤال بر جای خود باقی است که وقتی حملات تروریستی در بلوچستان با پشتیبانی برخی عوامل خارجی ادامه دارد، چنین سرمایه‌گذاری‌ای به چه غرض است؟ باوجود قرار دادهای اکتشاف معادن، امکان آن می‌رود که این سرمایه‌گذاری بدل به ابزاری جهت اعمال فشار بر پاکستان شود؛ پرسش این است که آیا امریکا از مجرای سرمایه‌گذاری، اسلام‌آباد را وامی‌دارد تا سیاست‌ها و تصمیمات دفاعی و منطقه‌ای خود را متناسب با منافع واشینگتن تنظیم کند؟



حقیقت زمینی اما این است که در همسایگی ما قدرتی جهانی وجود دارد که چندین کشور اروپایی را ظرف ساعات و ادار به زانو نموده و سال‌ها بر آنان بر اساس حکومت‌های تحمیل‌شده خود تسلط افکنده بود؛ مع‌هذا علیرغم این توان نظامی هولناک، در افغانستان ناکام ماند و چنان خفت‌بار شکست خورد که احیای حیثیت خود برایش دشوار شد و کالبد نظامی آن به چند قطعه تفکیک گردید. پس از تجزیه اتحاد شوروی، امریکا در غرور یگانه‌سالاری خود چنان غوطه‌ور گشت که افغانستان را میدان تهاجم بعدی خود ساخت و طی سالیان دراز حتی با صرف تریلیون‌ها دلار در تجهیزات و امکانات، در برابر یک شکست تاریخی و فرار تحقیرآمیز قرار گرفت.

ترامپ در دوره نخست ریاست خود نیز عمل بدنام به کار بستن «مادر همه بمب‌ها» را به نام خود ثبت کرد؛ لازم است خوانندگان را به طور موجز با آن عمل ظالمانه آشنا سازیم: در تاریخ ۱۳ اپریل ۲۰۱۷ نیروهای امریکایی بمبی عظیم متعارف — که در زبان عام «مادر همه بمب‌ها» خوانده می‌شود — را بر شبکه تونل‌ها و غارهای منطقه اچین در ولایت ننگرهار رها ساختند؛ این نخستین استعمال میدانی این نوع سلاح بود و آن‌گونه که مراکز نظامی امریکا تصریح کردند هدف، غارها و تونل‌هایی بود که جنگجویان «دولت اسلامی خراسان» (داعش) از آنان بهره می‌جستند — مکان‌هایی که بمب‌های معمولی یا قوای زمینی به آسانی بدان‌جا راه نمی‌یافتند. وزن آن بمب حدود ۲۱,۶۰۰ پوند (نزدیک ۸-۹ تن) گزارش شده و این بزرگترین وسیله انفجاری متعارف قابل پُرش بوده است که در فهرست تسلیحات امریکا موجود است؛ هدف آن‌گونه انفجار هوایی تولید موج شوک و فشار گسترده برای منهدم ساختن استحکامات زیر زمینی و تونل‌ها عنوان شد تا به این طریق خطر نیروهای زمینی کاهش یابد و ساختارهای دفاعی زیر سطحی از میان روند.

در مجموع، سیمای کنونی معرکه بگرام و پیرامون آن، آینه تمام‌نمای تضاد منافع منطقه‌ای و بین‌المللی است؛ صحنه‌ای که در آن بازیگران بزرگ و کوچک هریک به‌گونه‌ای پنهان و آشکار مشغول چینش مهره‌اند و پاکستان که بر لبه این معادله نشسته، باید با بینشی استراتژیک و استقلال‌ی ملی، میان فشارها و مصالح مردم خود راهی برگزیند تا نه به سود بیگانه تن دهد و نه مصالح ملی را قربانی بازی‌های فرامرزی سازد.

امریکیان خبر از اجرای آن عملیات دادند و رئیس‌جمهور ترامپ بی‌درنگ زبان به ستایش گشود و گفت که اختیار تام به سپاهیان خویش سپرده است؛ اما در پرده‌های پنهان رسانه‌ای این پرسش همچنان باقی ماند که آیا خود او بر هر جزئیات مهر تأیید نهاده بود یا فرمان نهایی از حلقه‌های بلند فرماندهی ارتش صادر شد؟ در مجالس خبری و محافل تحلیلی این نکته به گفتگو آمد که چه اندازه این تصمیم در کاخ سفید سنجیده و تصویب گردید.

در آغاز، سردمداران ارتش افغانستان مدعی شدند که چندین ده تن از جنگاوران دشمن در این یورش به خاک و خون غلطیدند؛ سپس ارقامی گوناگون نشر یافت—گروهی از سی‌وشش تن سخن گفتند و برخی دیگر شمار را تا نود تن بالا بردند. با این همه، بررسی‌های ژورنالیستی و پژوهشی خاطرنشان ساخت که ثبت حقیقت این فاجعه و اندازه‌گیری زیان‌های انسانی و ویرانی‌ها بی‌آنکه هیأت‌های مستقل و علمی در صحنه حاضر شوند، ممکن نیست. مردمان بومی تنها از غرش سهمناک و لرزش کوه‌ها روایت کردند و از تأثیرات دهشتناک آن حکایت نمودند. این ضربه، در محافل بین‌المللی نیز آتش جدل اخلاقی و حقوقی افروخت: برخی آن را گامی ناگزیر در برابر تروریسم خواندند و برخی دیگر استعمال چنین سلاح عظیم را خلاف اصول امنیت انسانی و حفاظت از غیرنظامیان دانستند.

این بم مهیب، مشهور به «مادر همه بم‌ها»، به شیوه‌ای خاص بر بال هواپیمای جی‌۲۰ گرفت و از رهگذر فروباریدن هوایی بر زمین افکنده شد. آنگاه فرماندهان اشارت کردند که این آلت جنگی از شکم هواپیمایی ویژه—همسان با سی/۱۳۰—رهاگشته و با چترهای سنگین بر مقصد افتاده است. در حقیقت، ترامپ در غرور قدرت خویش خواست به جهانیان و منطقه پیامی استراتژیک رساند که امریکا در استعمال گزینه‌های جنگی خویش درنگ نمی‌کند، و هم‌زمان با نمایش پرطمطراق قدرت در آینه رسانه‌ها، دشمنان را به هراس افکند. لیک چون بانگ پرسش از سوی گروه‌های حقوق بشری و مؤسسات بین‌المللی برخاست، زبان به این عذر گشودند که این ابزار عظیم خطری برای ساکنان محل و ساختارهای شهری نداشت. نهادهایی چون صلیب سرخ و برخی محافل پژوهشی کوشیدند با تفسیرهای حقوقی و اخلاقی، این کارزار را توجیه کنند؛ اما کوشش‌شان راه به جایی نبرد.

عملاً این ضربه چندم‌اوی خاص داعش را در هم شکست و موانع‌شان را به وقت اندک زدود؛ اما پیچیدگی‌های سیاسی و نظامی افغانستان همچنان باقی ماند. تأثیر بزرگ این سلاح بر صحنه جنگ محدود به تغییرات موقتی بود و نتوانست موازنه‌ای پایدار یا صلحی دیرپا بیاورد؛ بلکه امریکا را نیز از شکست تاریخی نرہاند. آری، در آن دم که باد شعله‌ها را در دامنه‌ها می‌پیچید و کوه‌ها از غرش می‌لرزیدند، این حادثه تنها یک عملیات نظامی نبود؛ بلکه نمایشگاه غرور قدرت‌های نوین بود—«مادر بم‌ها» در آن لحظه نشان داد که امپریالیسم مدرن هنوز هم با آتش و باروت سخن می‌گوید؛ لیک سنت تاریخ آن است که هرچه انفجارها عظیم‌تر باشند، پژواک‌های اخلاقی و انسانی‌شان نیز سهمگین‌تر گردد، و این همان پرسشی است که در وجدان بشر باقی ماند.

امریکا از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ با هم‌پیمانان خویش بر افغانستان ستم راند و خاک و خون ریخت؛ و اینک بار دیگر در سال ۲۰۲۵، ترامپ در سفر به بریتانیا چین را هدف اصلی معرفی کرده و با بانگ «خبر

فوری» از طرح بازپس‌گیری پایگاه بگرام سخن گفت. تاریخ سه دهه اخیر اما نشان می‌دهد که افغانستان گورستان قدرت‌های جهانی بوده است؛ لیک هر نیروی نو سرانجام خویش را در این وادی جستجو می‌کند. چنین است قانون تاریخ: قدرت‌ها می‌آیند و می‌روند، ولی این سرزمین هرگز میراث ابدی هیچ امپراتوری نگردید. چنان‌که کلام وحی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران ۱۳۹)

«سست مشوید و اندوه مدارید، که اگر مؤمن باشید، شما برترید.»

این آیت دل اهل ایمان را به یاد می‌آورد که قدرت‌های بزرگ زودگذرند، و نیروی راستین در ایمان و عزم استوار نهفته است. و باز در قرآن مجید آمده است:

﴿وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ﴾ (الأنفال ۳۰)

«انان حيله می‌کنند و خدا حيله می‌کند، و خدا بهترین حيله‌گران است.»

این کلام، پرده از حقیقت برمی‌دارد که هرچند شبکه‌های سیاست جهانی در پیچ‌وتاب‌های خویش بغرنج باشند، تدبیر الهی بر همه غالب است.

پس بر پاکستان لازم است که در سیاست خارجی خویش از سپردن راه به امریکا احتراز ورزد و به برقراری تعادل در روابط منطقه‌ای همت گمارد؛ و نیز پیمان‌های خود را با عربستان سعودی و دیگر بلاد اسلامی استوارتر کند، و با جذب ایران و ترکیه و کشورهای خلیج، وحدت صفوف امت را بنیان نهد، تا در برابر نیرنگ مثلث امریکا، اسرائیل و هند سدّی استوار باشد.

ای برادر، اکنون به فصل پایانی این روایت تاریخی و سیاسی می‌رسیم؛ فصلی که همچون ورقی از دفتر روزگار، هم‌ناله‌ی عبرت در خود نهفته دارد و هم نسیم امید را می‌وزاند. افغانستان که قرن‌هاست میدان کارزار قدرت‌های مغرور بوده، بار دیگر در آستانه‌ی آزمونی تازه ایستاده است. امریکا پس از شکست‌های متوالی، هنوز بر این خاک نظر طمع دارد؛ چین در افق سیاست جهانی سایه‌گستر شده است؛ و پاکستان در میان این گرداب، همچون کشتی‌ای در دریای متلاطم، ناگزیر است راهی بیابد که او را از صخره‌های هلاکت برهاند.

این جاست که قرآن کریم، با کلامی جاودانه، دل‌های اهل بصیرت را به حقیقتی بلند متذکر می‌شود:

﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ (محمد ۷)

«اگر خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری خواهد کرد و گام‌های شما را استوار خواهد ساخت.»

این آیت الهی پرده از رازی برمی‌دارد: آن‌کس که در سیاست و قدرت، ایمان را محور سازد و حق را مقیاس، او را دستی از غیب یاری خواهد کرد و هرچند طوفان‌ها خیزد، کشتی‌اش به ساحل نجات خواهد رسید.

پاکستان امروز در برابر دو راهی ایستاده است: یا آن‌که در دام فریبده‌ی امریکا افتد و دوباره خویش را در جنگی بی‌انجام گرفتار کند؛ یا آن‌که با عزت و حکمت، به سوی اتحاد اسلامی روی آورد و با ایران، ترکیه، عربستان و دیگر ممالک اسلامی، رشته‌های وحدت را محکم‌تر سازد. آن‌چه دشمنان می‌خواهند، پراکندگی امت است؛ و آن‌چه خدا می‌خواهد، عزت جمعی و استواری صفوف مؤمنان است.

باز هم قرآن کریم فریاد می‌زند

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران ۱۰۳)

«و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده مشوید.»

اين كلام آسماني، نه تنها فرمان الهي براي وحدت است، بلكه راهبردي سياسي نيز هست؛ چراكه در جهاني كه قدرت‌ها پيوسته نقشه‌ي تجزيه و تسلط مي‌كشند، تنها ريسمان الهي و وحدت امت است كه مي‌تواند سدي استوار بسازد.

پس تاريخ فردا به قلم امروز نوشته مي‌شود: اگر پاكستان و جهان اسلام به حكمت عمل كنند و فريب و عده‌هاي سراب‌گونه‌ي غرب را نخورند، اين خاك‌ها بار ديگر آرام خواهند گرفت و امت اسلام در مسير عزت گام خواهد زد. و اگر غفلت ورزند، بگرام و كابل و قدس و بغداد، همه به ميادين تازه‌ي كشاكش بدل خواهند شد.

آري، سنّت خدا اين است:
(فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ)

چهارشنبه، ۱۵ اکتبر ۲۰۲۵ء

کاروان تقدیر: پاکستان، ایمان و تاریخ

سرزمین کلمه: تاریخ، وفا و تصمیم

تاریخ، تنها سرگذشت آدمیان نیست؛ این آینه جاویدان، روح اقوام و تقدیر ملت‌هاست. هرگاه به روابط پاکستان و آمریکا می‌نگریم، چنین می‌نماید که گویی حکایتی است قرون‌پیشین، که با بازیگران نو در صحنه روزگار بار دیگر تکرار می‌شود این همان سرزمین پاکستان است که به نام خداوند پدید آمد، و مردمان آن، سپاهیان قافله لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هستند. لیک افسوس! در شطرنج سیاست جهانی، این قافله بارها مهره دست زورآوران گشته است. و قرآن ما را چنین یادآوری می‌کند:

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

(سست مشوید و اندوه مدارید، که شما برترانید اگر ایمان دارید.)

گاه طوفان اتهامات ترامپ، گاه دعوی دوستی، زمانی تبسم سرمایه‌گذاری، و دمی تصمیم‌های جنگ و صلح؛ همه به ما هشدار می‌دهد که هرگاه ملتی بنیاد خویش را فراموش کند، با او همان می‌رود که روزگاری در اندلس گذشت، یا در کوچه‌های بغداد و دهلی روی نمود. آواز اقبال هنوز هم گوش‌ها را می‌لرزاند:

اپنی دنیا آپ پیدا کر اگر زندوں میں ہے

سر آدم ہے، ضمیر کن نکال ہے زندگی

جهان خویش اگر خواهی، به همت خویش بنا کن،»

«که سر آدمی و ضمیر «کُنْ فَيَكُونُ» همان زندگی است.

سفر پاکستان، تنها رشته‌ای از پیمان‌های سیاسی نیست؛ این، سفری است به سوی خویشتن، بقا و عظمت فراموش‌شده. و این همان پرسش بنیادین است که پاسخ آن، تقدیر نسل‌های آینده را رقم خواهد زد.

امروز نیز آن پرسش پیش روست:

آیا ما معماران تقدیر خویش خواهیم بود یا همچون عروسکان بی‌جان در دست دیگران خواهیم ماند؟ گاه طوفان اتهامات، گاه نقاب رفاقت، گاه لبخند سرمایه‌گذاری، و زمانی تصمیم‌های صلح و جنگ؛ همگی تذکار می‌دهد که هرگاه ملت‌ها اصول خود را فراموش کنند، تاریخ با آنان همان بازی کند که در اندلس و بغداد و دهلی کرده بود.

این سفر، بازگشت به اصل و بازیافت شرافت و عظمت ملی است. و همان پرسشی است که فردای ما را رقم خواهد زد.

در مجمع عمومی ملل متحد، نخست‌وزیر پاکستان، شهباز شریف، سخن خویش با تلاوت کلام وحی آغاز «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» کرد. این آغاز، تنها رسمی متداول نبود، بل جهانیان را متذکر ساخت که بنیاد پاکستان همان است، و گفت‌وگوی سیاسی و دیپلماتی ما نیز از همین سرچشمه روحانی می‌جوشد.

در پس جنگ اخیر پاکستان و هند، آن پیروزی تاریخی فضایی نو در تالارهای مجمع دمید. آنگاه که جنگنده‌های هند در پهنه آسمان به تلی از خاکستر بدل شدند، آن صحنه تنها پیروزی نظامی نبود؛ آن، اعلام دگرگونی یک عهد بود. و ناگاه تالار از بانگ برخاست: «پاکستان زنده باد!» این فریاد، صرفاً شعار میهن‌پرستی نبود، بلکه نغمه‌ای بود برآمده از روح زخمی ملتی که دوباره بیدار می‌شد.

وزیر اعظم چین در ستایش این سخنرانی لب گشود، گویی شرق بعید با صدای بلند تصدیق کرد که پاکستان دیگر تنها خطه‌ای جغرافیایی نیست، بلکه قدرتی است اثرگذار در توازن جهانی.

و باز همان آمریکا؛ روزگاری ترامپ، پاکستان را مأوی تروریست‌ها خواند، و همان ترامپ در دوره‌ای، عمران خان را «دوست» نامید. ولی با تغییر مهره‌ها در صفحه شطرنج سیاست، و کرسی صدارت که به دست بایدن رسید، رشته‌ها به برودت گراییدند. نه دیداری در کاخ سفید بود و نه زنگی در تلفن، چنانکه دو قافله در یک راه، با هم غریب ماندند و ساز کهنه بی‌نغمه باز نواخته شد.

اما تاریخ ورقی تازه گشود. در پنجشنبه‌ای، ترامپ شهباز شریف و سپهسالار ارتش، فیلد مارشال عاصم منیر، را «رهبران بزرگ» و «شخصیت‌های شایسته» خواند. این کلام، قفلی را گشود که سالیان دراز زنگ سکوت بر آن بسته بود. پس دیدار در کاخ سفید انجام گرفت؛ دیداری که تاریخ آن را نقطه عطف خواهد خواند.

ترامپ این هفته با رهبران ممالک اسلامی نشست ویژه‌ای برپا داشت و آن را «یادگار» خواند. او آشکارا از سلوک اسرائیل اظهار نومییدی کرد—اعترافی که از زبان رئیس‌جمهور آمریکا کمتر شنیده می‌شود.

در همان محفل، وی طرح ۲۱ ماده‌ای برای صلح خاورمیانه و غزه عرضه کرد: از آتش‌بس و امداد فوری، تا تشکیل اداره مستقل در غزه، توقف توسعه‌طلبی اسرائیل، مذاکره بر سر جایگاه بیت‌المقدس، آزادی زندانیان فلسطینی و اعزام نیروی حافظ صلح تحت پرچم سازمان ملل. این نقشه در ظاهر پیام صلح است، ولی آثار سیاسی آن بر نقشه خاورمیانه تا سال‌ها پایدار خواهد بود.

پس از دیدار، دفتر نخست‌وزیر پاکستان اعلام کرد که دروازه‌های کشور بر سرمایه‌گذاری شرکت‌های آمریکایی گشوده شده است؛ از کشتزارهای حاصلخیز تا کوه‌های پرگنج و رودهای توان‌بخش انرژی. اما پرسش اینجاست: آیا این دعوت، نعمتی خواهد بود یا آزمونی سخت؟

این نشست تنها از سرمایه سخن نگفت، بلکه بر اوضاع منطقه و همیاری در برابر تروریسم نیز تأکید نمود. آری، تعهدی دوباره بود که مشعل صلح خاموش نگردد. در آن محفل، تنها از زر و سیم سخنی نرفت، بلکه چراغ صلح نیز افروخته شد؛ وعده‌ای که در آن هم عطر آرامش بود و هم بوی مصلحت.

در ماه مئی سال جاری، آنگاه که ابرهای جنگ بر فراز پاکستان و هند سایه افکندند، ترامپ این افتخار را بر خود بست که گویا اوست که طوفان تند را فرو نشانده است. رهبران پاکستان نیز نه تنها این کوشش را تصدیق نمودند، بلکه او را به لقب «مرد صلح» ستودند.

تاریخ اما در پس پرده چنین ورقی نیز دارد: هرگاه آتشی از جنگ میان این دو همسایه زبانه کشد، دستی از فرنگ می‌کوشد که خود را ناجی صلح بنمایاند.

صاحبان اندیشه گویند: هر دو کشور به خوبی می‌دانند که نیازمند یکدیگرند، و هر یک چراغ غرض خویش افروخته است. لیک پرسش اساسی آن است: حاصل این دیدار چه بود؟ چشم ترامپ به معادن کمیاب جهان دوخته است، و پاکستان دعوی می‌کند که دامنش لبریز از این گوه‌ران نایاب است. در همین روزها شرکت آمریکایی "یو ایس ایس ایم" پیمان سرمایه‌گذاری پانصد میلیون دلاری را بر صحیفه کاغذامضامودوبدین

گونه خیال رابه لباس حقیقت آراست.

اما تاریخ ما را متذکر می‌شود که هرگاه گنجینه معادن گشوده شد، دست مردم بومی تهی ماند. بلوچستان، این سرزمین سالیان شور و شر، بار دیگر بیم آن دارد که در صفحه شطرنج سیاست، پیاده‌ای قربانی گردد.

پاکستان بارها به هند دست دوستی و گفت‌وگو دراز کرده و از آمریکا انتظار میانجی‌گری بسته است. برخی مبصران بر این باورند که اگر اسلام‌آباد و واشنگتن به هم نزدیک شوند، پژواک آن تنها در جنوب آسیا نه، بلکه تا مشرق میانه نیز خواهد رسید. اما دهلی در سیاست چنان حساس است که دخالت بیگانه را در مناسبات خود و پاکستان برنمی‌تابد.

خود رابطه آمریکا و هند نیز به دیوار ریگین مانند است. واشنگتن بر خرید نفت روسی، تعرفه پنجاه درصدی بر هند نهاد. اینجاست که پرسش برمی‌خیزد: در پرده‌های دل ترامپ چه نقشه‌ای نهفته است؟

پاکستان نیک می‌داند که نزاع‌های مرزی شرقی پایان‌پذیر نیست. از همین رو آمریکا نیاز خویش را بیشتر در جبهه غرب می‌بیند. مسئله ایران برای او همچون اخگری شعله‌ور است. امید دارد که با همراهی پاکستان، راهی برای فرو نشاندن این آتش بیابد. و در عوض، به اسلام‌آباد در آرامسازی بلوچستان و سرزمین‌های قبایلی یاری رساند.



در مجمع عمومی، چون نخست‌وزیر اسرائیل بنیامین نتانیاهو لب به سخن گشود، گروهی از هیأت‌های کشورهای به علامت اعتراض تالار را ترک کردند. این صحنه نشانه‌ای بود که جامعه جهانی دیگر به آسانی سیاست‌های تجاوزگرانه اسرائیل را تاب نمی‌آورد. در پس کشتار غزه، حتی اتحادیه فوتبال اروپا "فیفا" زمزمه کرد که عضویت اسرائیل را معلق سازد. اگر این گام به عمل آید، شکست بزرگی خواهد بود برای اسرائیل در عرصه ورزش‌های جهانی.

کشور اروپایی اسلوونی به نخست‌وزیر اسرائیل، نتان یاهو، محدودیت‌های سفری نهاد. این اعلان، در حقیقت، نخستین بیداری وجدان اروپا بود؛ اشارت صریحی که اکنون جامعه جهانی به سوی اقدامات عملی علیه اسرائیل گام برمی‌دارد. و در همان روزها، ارتش اسرائیل آسمان صنعا، پایتخت یمن، را به آتش بمباران سپرد. این آتش‌افشانی، شعله‌های مشرق میانه را فزون‌تر کرد و این پرسش را برانگیخت: آیا طرح‌های صلح جهانی توان خاموش کردن این لهیب را خواهند داشت یا نه؟

در این میانه، پیمان دفاعی تازه میان عربستان و پاکستان، چشم واشنگتن را ربود. آن‌گاه که ترامپ، همزمان با رهبران عربی، با سران پاکستان نیز سخن گفت، آشکار شد که در دستگاه سیاست آمریکا، جایگاه پاکستان به مثابه شریکی ناگزیر شناخته می‌شود.

از همین رو بود که فیلد مارشال عاصم منیر نخستین پاکستانی گشت که پای در کاخ سفید نهاد و رودر رو با ترامپ نشست. سفرهای اخیر او—چه در خلیج، چه در آسیای میانه و چه در سازمان همکاری شانگهای— نشانگر آن است که رهبری نظامی پاکستان، دیگر در پرده پس‌زمینه نمانده، بلکه در صف نخست، پرچمدار دیپلماسی گشته است. در کنفرانس «کور کماندرز» در ماه ژوئیه، او این سفرها را نماد موفقیت سیاست

خارجی خواند. و همراهی نخست‌وزیر با او، جهانیان را بدین باور رسانید که پاکستان نه تنها یک دولت مسئول، که الگویی از دیپلماسی مسئولانه نیز به جهان عرضه می‌کند.

مبصران نیز هم‌آوا گشتند که زمام سیاست خارجی بیش از پیش در قبضه ارتش است، و نخست‌وزیر در این بازی، شریکی فرعی است. «صندلی راننده» در دست فیلد مارشال است و حکومت مدنی، یار و مددکار. سفرهای مشترک او با نخست‌وزیر، گواهی روشن بر فزونی نقش آشکار ارتش در عرصه مردمی و دیپلماسی است.

فیلد مارشال عاصم منیر، در مقایسه با پیشینیان خویش، محتاط‌تر و در عین حال، استوارتر می‌نماید. نیرویی در اوست که پس از درگیری‌های ماه مئی، بیشتر رخ نموده است.

اما ترامپ—سیاستش بر یک جاده نمی‌رود. روزی مودی را «دوست» نامید و فردا بر هند تعرفه‌های سنگین نهاد. روزی با پوتین نزدیکی جست و سپس بر سر او در اوکراین خشم گرفت. سیاست او، بسته به روابطی است که منفعتی در آن باشد. پاکستان باید قدر و قیمت خویش را پاس بدارد؛ چه تاریخ گواه است که تغییر روش آمریکا گاه در چشم‌برهم‌زدنی رخ می‌دهد.

روابط پاکستان و آمریکا، به کاروانی مانند است که گاه از وادی‌های سبز می‌گذرد و زمانی در بیابان‌های سنگلاخ از حرکت می‌ایستد. امروز این همراهی، بر سر یک پیچ تازه ایستاده است. پرسش آن است: آیا پاکستان خواهد توانست در این منزل، استقلال خویش را نگاه دارد و در میان قدرت‌های بزرگ جهان توازن پدید آورد، یا همچون گذشته، این داستان نیز به فصلی دیگر از کتاب فراز و فرود دوستی و جدایی بدل خواهد شد؟

این روایت، صرفاً نقل وقایع نیست؛ گواهی یک عهد است. در این صفحه تازه، دیپلماسی دیگر تنها بیانیه‌ای بر کاغذ نیست، بلکه در جایگاه تاریخی تازه‌ای ایستاده است—آنجا که نقش پاکستان به مرکزیت نو می‌رسد و جهانیان بر ستمگری اسرائیل آشکارا پرسش می‌نهند.

ای اهل پاکستان

گواهی تاریخ را بشنوید؛ این خاک پاک همان سرزمینی است که بر نام «کلمه الطَّيِّبَة» بنیاد نهاده شد، و این همان امتی است که خدای متعال رسالت بر افراشتن پرچم اسلام را بر دوش او نهاد.

اما پرسش آن است: آیا ما این وظیفه را به انجام رسانده‌ایم؟ یا تدبیر خویش را گه در بارگاه واشنگتن و گه در تالارهای دهلی به قضا و قدر بیگانه سپرده‌ایم؟

به یاد دارید! ملّت‌ها با زر و سرمایه یا پیمان‌های فانی زنده نمی‌مانند، بلکه به ایمان، به غیرت و به وقار خویش حیات می‌یابند.

اگر ما خودداری را پاس داشتیم و دین الهی را تکیه‌گاه ساختیم، هیچ قدرتی بر ما چیره نخواهد شد. اما اگر درس‌های تاریخ را فراموش کردیم، جز زنجیر عبودیت بهره‌ای نخواهیم یافت.

امروز روابط پاکستان و آمریکا بر پیچ تازه‌ای ایستاده است؛ این تنها آزمون دیپلماسی نیست، بلکه آزمایش جان و روح ملت است.

فیصله با ماست: آیا خودی را بشناسیم و همچون باز بلندپرواز اقبال بر قلل آسمان بال بگشاییم، یا پرنده‌ای شویم که بر سر خوان دیگران از ریزه‌خوارگی بسنده کند؟

ای اهل پاکستان

گواهی تاریخ را بشنوید؛ این همان سرزمینی است که بر نام «کلمة الطَّيِّبَةِ» بنیاد نهاده شد و این همان امتی است که مأموریت یافت پرچم دین را در اهتزاز دارد.

قرآن چنین می‌فرماید:

﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ﴾

(اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما چیره نخواهد شد.)

اما آیا ما برای دریافت این نصرت، به کارهای شایسته دست زده‌ایم؟ یا باز هم تدبیر خویش را به درگاه و اشنگن و دهلی و گذاشته‌ایم؟

به یاد آورید! ملت‌ها با سرمایه و پیمان زنده نمی‌مانند، بلکه با ایمان و غیرت و وقار پایدار می‌گردند. اگر خودی را بشناسیم و دین را تکیه‌گاه سازیم، هیچ قدرتی ما را خوار نخواهد کرد.

اقبال نیز ما را اینچنین تعلیم داد:

اگر خودبین و خودساز و خودگیر شوی،
چه بسا مرگ را نیز به زندگی بدل سازی.

امروز روابط پاکستان و امریکا بر گردنه‌ای نو قرار گرفته است؛ و این نه تنها آزمون سیاست، که آزمون روح و سرنوشت ملت است.

پرسش این است: آیا ما خویشان را خواهیم شناخت و پروازِ بازان اختیار خواهیم کرد، یا بر ریزه‌های خوان بیگانه قناعت خواهیم نمود؟

ای پروردگار عالم

تنها تویی که دل‌های امت‌ها را دگرگون می‌سازی و تویی که تقدیر سلطنت‌ها را رقم می‌زنی.
کشتی ما در میان طوفان‌های زمان گرفتار است؛ گاهی تندبادِ شرق آن را می‌لرزاند و گاه امواج غرب در پی ربودن آن برمی‌آیند.

ای رب! آن حکمت ارزانی دار که بی‌آن، قدرت قصر بر ریگ است؛ و آن استقامت عطا کن که از چراغ ایمان فروزان گردد.

ای الله! پاکستان را در پناه خویش دار؛ او را از زنجیر بردگی نگاه دار؛ و حاکمانش را آن جرأت عطا کن که دین تو را تکیه‌گاه سازند و کلمه‌ک را بلند دارند.

ای مالک‌الملک! آن بصیرت بخش که بدان دریابیم کدام دوستی خیر است و کدام پیوند فریب.

﴿رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾

پروردگارا! دل‌های ما را پس از آن‌که هدایت‌مان کردی، به کثری مگردان، و از نزد خویش رحمتی بر ما (ببخش، که تویی بخشاینده‌ی بزرگ.

درسایه مصالحه، دشمنی و منفعت: پل‌های تازه دیپلماسی جنوب آسیا و فایان منفعت: تلاقی کابل و دهلی

هنگامی که قلم زمانه نام افغانستان را بر اوراق تاریخ نگاشت، سرنوشت نیز داستانی از کشمکش پیوسته رقم زد — سرزمینی که گاهی گذرگاه امپراتوری‌ها بود، گاهی میدان آزمون ایدئولوژی‌ها و گاهی صفحه شطرنج نیروهای استعمارگر. در این سرزمین، جایی که زبان تفنگ قرن‌ها حکمرانی کرد، امروز نرمی دیپلماسی آرام‌آرام سر برآورده است.

دولت طالبان، که زمانی صرف یک موجودیت نظامی تصور می‌شد، اکنون در دروازه‌های دیپلماسی به زبان دشمن سخن می‌گوید. و هنگامی که وزیر امور خارجه آنها، امیر خان متقی، گام به سوی دهلی می‌گذارد، این صرفاً یک سفر رسمی نیست؛ بلکه لنگری نو در دریای عمیق تاریخ است؛ تلاشی برای گشایش راهی فکری جدید میان دو رقیب دیرینه شبه‌قاره — هند و افغانستان.

در جریان تاریخ، لحظاتی پدید می‌آید که ملت‌ها تنها تصمیم نمی‌گیرند، بلکه با گذشته خود گفتگو می‌کنند. صحنه نزدیکی رو به فزونی افغانستان و هند امروز در دل مردم پاکستان درد خاموشی ایجاد کرده است. همان پاکستان که چهل سال رنج‌های برادران افغان را رنج خود می‌دانست، که زمین و منابع و خانه‌های خود را در نام میزبانی وقف کرد، امروز به تأمل وامی‌دارد:

آیا این جریان معکوس زمان است یا نشانه‌ای از نادیده گرفتن تاریخ؟ مردم پاکستان در نهان دل خود این سؤال را دارند که همان برادران افغان که پاکستان همه چیز را برایشان فدا کرد، چرا امروز همان خاک پناهگاهی برای گروه‌هایی چون تی‌تی‌پی و بی‌ال‌ای شده است؟ چرا همان خاک، که روزگاری نماد محبت برادری بود، اکنون قافله‌ای از ترس و دشمنی از آن روانه می‌شود؟ و در پشت تمام این صحنه‌ها، همان رقیب دیرینه سیاسی، هند، که طی دهه‌ها از هر جبهه مخالف طالبان حمایت کرده، اکنون با همان طالبان دست دوستی و مصالحه می‌دهد.

همان هند که چند ماه پیش در جنگ ماه مه توسط پاکستان شکست خورد، اکنون تحت تأثیر روانشناسی انتقام، رؤیای آسیب‌رساندن به اسلام‌آباد از مسیر کابل را در سر دارد. به نظر می‌رسد که در حالی که پاکستان در سایه حس برادری نشسته و می‌اندیشد، تاریخ بار دیگر در چهارراه دوستی و دشمنی ایستاده است تا نشان دهد آن محصول محبت که سال‌ها با خون خود آبیاری کرده‌ایم، چرا اکنون خاری بر دل ما شده است؟

قربت سنتی پاکستان، نفوذ روزافزون چین و مداخله نرم روسیه، پس‌زمینه‌ای برای این سفر است؛ علامتی خاموش اما لرزان از تحولات سیاسی. این نشان می‌دهد که سیاست منطقه دیگر تنها با سران تفنگ و قلم و حتی با کلمات خوشایند مصالحه شکل نمی‌گیرد، بلکه با ذهنیت‌های انتقامی و توطئه‌گر نیز پیش می‌رود. اگرچه هند هنوز طالبان را رسماً به رسمیت نشناخته است، اما پایه‌های پذیرش همیشه از گوشه‌های نرم دل و کلمات شیرین مصالحه شکل می‌گیرد، اما اکنون با دشمن دیرینه پاکستان، این پذیرش در هم آمیخته با توطئه‌ها و ناسپاسی‌هاست.

این همان نقطه‌ای است که سیاست نوین جنوب آسیا از آن آغاز می‌شود؛ جایی که اولین شعله گفت‌وگو از خاکستر دشمنی برخاسته است. این لحظه شبیه پیچ تاریخی است که در آن دشمنان گذشته خود را برای

معماران آینده آماده می‌کنند و دیپلماسی، که زمانی نشانه ضعف شمرده می‌شد، اکنون به ابزار قوی حکمت و تحقق منافع تبدیل می‌شود.

تاریخ سیاسی جنوب آسیا همیشه پراز طوفان‌های تغییر بوده است. محور قدرت تغییر می‌کرد، اما جغرافیای نیرو هرگز خالی نمانده است. در این منطقه، افغانستان همواره نقش دروازه و دیوار را ایفا کرده است — دروازه‌ای که تمدن‌ها را به هم پیوند می‌دهد و دیواری که مرزهای منافع را مشخص می‌کند. امروز، با انتشار خبر سفر پیشنهادی وزیر امور خارجه طالبان، امیر خان متقی به هند، این صرفاً اطلاعیه‌ای رسمی نیست؛ بلکه اعلام تغییر مسیر در جریان تاریخ است.

در صفحات تاریخ گاهی لحظاتی رخ می‌دهد که سیاست تنها تدبیر قدرت نیست، بلکه گفت‌وگوی فکری میان تصادم و مصالحه تمدن‌ها را نشان می‌دهد. اگر سفر امیر متقی به هندچنین پیشرفتی باشد — که ظاهر ادیپلماتیک است اما در واقع نشانگر تحولی در توازن سیاست منطقه‌ای است — این فرصت درخشان برای برادران افغان خواهد بود، اما افسوس که سرانجام، افغان‌ها نیز گرفتار بازی‌های زیرکانه هندو برهن می‌شوند.

این سفر در واقع تلاش برای ایجاد تعادل نوین میان نیروهای منطقه‌ای است. پاکستان و چین، هر دو در افغانستان نفوذ دارند. چین از طریق سرمایه‌گذاری‌های کمربند و جاده نفوذ خود را افزایش داده، و پاکستان به دلیل روابط تاریخی و جغرافیایی، بر طالبان اثرگذار بوده است. به ظاهر، سفر متقی به هند پیامی است که طالبان به دیپلماسی چندجانبه روی آورده‌اند — یعنی آنها نمی‌خواهند تحت نفوذ یک کشور باقی بمانند، اما متأسفانه شرایط مسیر دیگری را می‌طلبد.

در پس‌زمینه تحریم‌های طولانی مدت شورای امنیت سازمان ملل، این سفر تنها با استثنای محدود برای رهبران طالبان ممکن شده است.

سفر امیر خان متقی به هند نه تنها نخستین تجربه رسمی دیپلماتیک دولت طالبان است، بلکه نمادی از بازگشت افغانستان به صحنه سیاسی جهانی نیز محسوب می‌شود. این سفر از آن جهت استثنایی است که هند هنوز دولت طالبان را به رسمیت نمی‌شناسد، اما اکنون در سیاست خارجی خود دریچه‌های تازه‌ای برای تعامل گشوده است.

این سفر زمانی ممکن شد که شورای امنیت سازمان ملل، محدودیت‌های سفر رهبران طالبان را به صورت جزئی کاهش داد. بنابراین، این سفر تنها یک دیدار رسمی نیست، بلکه نخستین گام در مسیر ادغام جهانی دولت افغانستان است. این سفر در زمانی انجام می‌شود که نفوذ چین در افغانستان به سرعت در حال افزایش است، روسیه روابط مستقیم با طالبان برقرار کرده و ایالات متحده پس از بازگشت به پایگاه هوایی بگرام نقش خود در منطقه را محدود کرده است. بنابراین، سفر متقی به هند در واقع نمایانگر بازچینی محورهای قدرت در جنوب آسیا است و می‌تواند برای منطقه بسیار مفید باشد.

لغو کامل تحریم‌ها علیه رهبران طالبان رخ نداده، اما استثنای جزئی نشانه‌ای از «شناسایی نمادین» است که جهان خواستار قطع کامل ارتباط با طالبان نیست. طالبان باید از این فرصت بهره ببرند و به جامعه جهانی نشان دهند که دیگر «فقط یک نیروی داخلی» نیستند، بلکه خود را به عنوان ضامن ثبات منطقه‌ای معرفی می‌کنند.

هند که زمانی منتقد سرسخت طالبان و حامی گروه‌های مخالف بود، اکنون به دنبال راهی برای گفت‌وگو با همان دولت طالبان است. این صحنه در واقع روایت جدیدی از منافع جغرافیایی و تغییر مسیر سیاست منطقه‌ای را بیان می‌کند.

سخنگوی وزارت خارجه طالبان سفر متقی را تأیید کرده اما از بیان جزئیات خودداری کرده است. این احتیاط خود نشانه‌ای است که طالبان می‌خواهند در دیپلماسی جدید خود، مصلحت و وقار را با هم جمع کنند و همچنین پیامی به پاکستان ارسال کنند — نه سکوت به معنای ضعف است و نه اعلام رسمی نشانه شتابزدگی. این «دیپلماسی خاموش» در واقع نمادی از بلوغ سیاسی جدید طالبان است و نشان می‌دهد که آنها بر رمز و راز سیاست و اهمیت آن واقف شده‌اند.

سفر متقی به هند تنها یک خبر ساده نیست، بلکه نمایانگر خطوط جدیدی است که در نقشه دیپلماتیک منطقه ترسیم می‌شود. اگرچه هند هنوز طالبان را به طور رسمی به رسمیت نمی‌شناسد، اما حرارت محسوس در ارتباطات دو طرف نشان می‌دهد که رودخانه دیپلماسی هیچگاه کاملاً خشک نمی‌شود.

استثنای صادره از سوی شورای امنیت در واقع سیاست نیمه‌گشوده‌ای برای دروازه‌های جهانی طالبان است. از زمان به قدرت رسیدن طالبان در اوت ۲۰۲۱، این نخستین بار است که یک وزیر طالبان به طور رسمی به دیدار یک قدرت بزرگ، یعنی هند، می‌رود. این صرفاً دیپلماسی نیست، بلکه موج اولیه‌ای از بازسازی اعتبار نیز محسوب می‌شود؛ نشانه‌ای از پذیرش تدریجی طالبان در سطح جهانی.

سیاست هند نسبت به افغانستان همیشه بین دو قطب در نوسان بوده است: از یک سو بدگمانی تاریخی به طالبان، و از سوی دیگر ضرورت حفظ سرمایه‌گذاری و نفوذ در افغانستان. هند ظاهراً فاصله گرفته، اما در پس پرده تلاش‌هایی برای اعتمادسازی انجام داده است — یعنی بدون شناسایی رسمی، بدون مشارکت رسمی، اما با ایجاد نزدیکی در عین حفظ فاصله؛ اجرای سیاست چانکیایی.

پس از حمله‌ای که در مه ۲۰۲۵ در منطقه پهلگام کشمیر رخ داد، وزیر خارجه هند، اس. جی. شنکار، مستقیماً با متقی تماس گرفت. حمله پهلگام صرفاً یک رویداد امنیتی نبود، بلکه شکاف اعتماد در منطقه را مجدداً نمایان کرد. با این حال، تماس تلفنی هند با وزیر خارجه طالبان نشانه زنده بودن دیالوگ حتی در میان دشمنی‌ها بود. کارشناسان می‌گویند این لحظه یک وقفه دیپلماتیک برای دو کشور ایجاد کرد که حرارت گفت‌وگو را در روابط یخزده به جریان انداخت.

اهمیت این سفر زمانی دوچندان می‌شود که آن را در پس‌زمینه افزایش روابط طالبان با چین و روسیه ببینیم. چین از طریق سرمایه‌گذاری‌های گسترده نفوذ خود را افزایش داده و روسیه نیز در سطح دیپلماتیک فعال شده است، و نقش تاریخی پاکستان همچنان مورد بحث است.

برای هند، این فرصت ایجاد تعادل سیاسی تازه‌ای است — گویا دهلی اکنون می‌خواهد با کابل گفت‌وگوی جدیدی ترتیب دهد تا نفوذ فزاینده پاکستان و چین را از پشت پرده دیپلماسی کاهش دهد.

تاریخاً هند همواره از نیروهای مخالف طالبان حمایت کرده است — چه ائتلاف شمال باشد و چه دولت‌های پیشین کابل. طالبان همواره ابزار پاکستان تصور می‌شدند، اما پس از به قدرت رسیدن طالبان، دهلی دریافت که نادیده گرفتن طالبان به معنای انکار واقعیت افغانستان است و تعامل با طالبان ضروری است.



علاوه بر این، هندبه دنبال آزادی عمل بیشتری برای مقابله با گروه‌های تروریستی همچون تی‌تی‌پی و بی‌ال‌ای است که از خاک افغانستان علیه پاکستان فعالیت می‌کنند.

از سال ۲۰۱۰ مشخص بود که طالبان بار دیگر در صحنه سیاسی افغانستان ظهور خواهند کرد. جهان این واقعیت را پذیرفته بود، اما هند تأخیر داشت. با به قدرت رسیدن طالبان در کابل، هند دیپلمات‌های خود را فراخواند اما به زودی مسیرهای ارتباطی پشت‌پرده را گشود. ملاقات‌های ۲۰۲۵ در دبی میان ویکرام مصری و امیر خان متقی و تماس‌های تلفنی بعدی، استمرار این اعتمادسازی تدریجی است.

پس از اعلام خروج دونالد ترامپ از پایگاه هوایی بگرام، چین، روسیه و ایران تلاش کردند خلا ایجاد شده را پر کنند. گام‌های اقتصادی رو به رشد چین و روابط تازه روسیه، حضور این قدرت‌ها در افغانستان را به یک فشار استراتژیک برای هند تبدیل کرده است — و همه این‌ها افغانستان را به صحنه‌ای دیپلماتیک در سطح جهانی بدل کرده است. در چنین فضایی، گام محتاطانه اما روشن هند فصل تازه‌ای گشوده است، که نشانگر تلاش آگاهانه برای محدود کردن نفوذ چین و پاکستان است.

دهد دهلی دیگر تنها ناظر نیست، سفر متقی پاسخی به این فشار است — پیش‌دستی سیاسی که نشان می‌دهد می‌خواهد بازیگری فعال باشد. این سفر صرفاً بازسازی روابط نیست، بلکه اعتراف دیپلماتیکی است که دولت طالبان اکنون واقعیتی غیرقابل انکار در سیاست منطقه‌ای شده است. اگرچه تحریم‌های سازمان ملل هنوز بر طالبان پابرجاست، اما گفت‌وگو با هند، به معنای پذیرش واقعیت نوین دیپلماتی جهانی است.

هند همواره سیاست «دو قدم جلو، یک قدم عقب» را در برابر طالبان اتخاذ کرده است. این رویکرد محتاطانه از تجربه تاریخی ناشی می‌شود — اینکه زمین افغانستان همیشه همراه با دوستی، خطر نیز دارد. اما سفر متقی نشان می‌دهد که دهلی اکنون این خطر را در آتش انتقام از پاکستان پذیرفته است. از سوی دیگر، این سفر نشانگر آن است که دهلی اکنون خواهان تعامل عملی است، نه مخالفت ایدئولوژیک. این یک تغییر تدریجی اما پایدار — خاموش اما مستمر — در آرایش سیاسی است.

با این حال، برخی کارشناسان معتقدند نزدیکی هند و طالبان ممکن است در ذهن مردم افغانستان این برداشت را ایجاد کند که کشورشان هنوز میدان بازی قدرت‌های بزرگ است. این برداشت تنها سیاسی نیست، بلکه از منظر شکل‌دهی افکار عمومی نیز اهمیت دارد، چرا که تصویر یک کشور اغلب بیش از واقعیت از تأثیرات ذهنی ساخته می‌شود.

کارشناسان اشاره می‌کنند که از سال ۲۰۱۰ نشانه‌های بازگشت طالبان آشکار بود. جهان این واقعیت را پذیرفته بود، اما هند تأخیر داشت. پس از تسلط طالبان بر کابل، هند دیپلمات‌های خود را فراخواند، اما به زودی مسیرهای ارتباطی پشت‌پرده را باز کرد. همچنین سفر محرمانه ابراهیم صدر، معاون وزیر کشور طالبان، به هند، دروازه‌ای خاموش اما مؤثر برای ارتباط میان دو کشور گشود. ملاقات او با رئیس «را» نمایانگر رویکرد تازه دیپلماتیک هند است — رویکردی که بیشتر مبتنی بر مصلحت است تا مخالفت آشکار.

مذاکرات پشت پرده میان هند و طالبان گواهی است بر اینکه دیپلماسی همیشه آشکار نیست. به نظر می‌رسد اکنون دیپلماسی منطقه‌ای معناهای تازه‌ای یافته است. گرایش طالبان به سمت هند و ایجاد گوشه نرم توسط دهلی، نتیجه شکست جهانی مودی در جنگ مه پاکستان- هند نیز هست. این عهد بر پایه شناخت مصالح و تعادل جدید قدرت است، نه تلخی‌های گذشته.

هند همواره از نیروهای مخالف طالبان حمایت کرده — چه ائتلاف شمال و چه دولت‌های پیشین کابل — و طالبان را ابزار پاکستان می‌دانست. اما پس از به قدرت رسیدن طالبان، دهلی دریافت که نادیده گرفتن طالبان به معنای انکار واقعیت افغانستان است و برای حفظ جایگاه در منطقه، تعامل ضروری است. اکنون نزدیکی با طالبان از نظر سیاسی ضرورتی حیاتی است، هرچند در لفافه احتیاط.

بی‌شک، سفر متقی تلاشی برای ایجاد تعادل دیپلماتیک در برابر نفوذ فزاینده چین و پاکستان است. دولت هند می‌داند که اگر با طالبان ارتباط برقرار نکند، حضور پکن و اسلام‌آباد در کابل غالب خواهد شد و حمایت از پروکسی‌های کافی نخواهد بود. هند با تعامل با طالبان می‌خواهد پیام دهد که کابل دیگر دروازه‌ای یک‌سویه نیست. رویکرد استقبال متقی در واقع حرکت محتاطانه‌ای در بازی شطرنج سیاسی منطقه است.

برخی کارشناسان معتقدند نزدیکی هند و طالبان می‌تواند در ذهن مردم افغانستان این برداشت را ایجاد کند که کشورشان هنوز میدان بازی میان دو همسایه دشمن است و نگرانی‌های آنان کاملاً درست است: هند می‌خواهد از خاک افغانستان علیه پاکستان بهره‌برداری کند و این برداشت می‌تواند مشروعیت داخلی طالبان را تحت تأثیر قرار دهد و تصویر بین‌المللی هند را نیز خدشه‌دار کند. در دنیای سیاست، تصویر گاهی اهمیت بیشتری از واقعیت دارد، و این دقیقاً آزمایش تازه دهلی است.

حفظ تعادل سیاسی و روانی میان دو کشور همیشه دشوار خواهد بود. سفر محرمانه ابراهیم صدر، معاون وزیر کشور طالبان، به هند پایه غیر علنی این روابط بود — جایی که با مقامات ارشد، از جمله رئیس «را» ملاقات کرد — بخشی از سازوکار پنهان اعتمادسازی. این سفر زمانی رخ داد که تنش‌ها میان پاکستان و هند در اوج بود، بنابراین پیامدهای آن بسیار عمیق‌تر است و توجه پاکستان را نیز به خود جلب می‌کند.

ابراهیم صدر از نزدیک‌ترین یاران ملا هب‌الله و شخصیتی با تجربه نظامی و شعور سیاسی در رهبری طالبان است. ملاقات او با مقامات هندی نشان‌دهنده جهت‌گیری تازه حلقه‌های تصمیم‌ساز طالبان است: اکنون طالبان دیپلماسی خود را از محدودیت‌های مذهبی فراتر برده و در قالب مصالح منطقه‌ای تنظیم می‌کنند و حتی فداکاری‌های پاکستان، که نقش محوری در حمایت از طالبان داشته است، کم‌ارزش جلوه می‌کند. مشارکت او در سیاست‌گذاری‌های طالبان، پنجره‌ای برای هند در تصمیمات راهبردی این حکومت می‌گشاید.

رسانه‌های هندی به این پیشرفت اهمیت ویژه‌ای داده‌اند. روزنامه «ساندی گاردین» آن را آغاز رابطه پنهان اما واقع‌بینانه و عملی با طالبان توصیف کرده است. این بیانگر آن است که هند اکنون روابط خود با افغانستان را نه بر پایه احساسات، بلکه بر اساس مصالح و منافع بازتعریف می‌کند. این در واقع نشانه‌ای از یک پیروزی دیپلماتیک تازه برای دهلی است که دشمنی را نه به معنای مخالفت، بلکه فرصتی برای بازپس‌گیری از پاکستان می‌بیند.

این سفر، خواه به عنوان تدبیر موقتی دیپلماتیک باشد و خواه پایه‌ای برای همکاری‌های آینده، یک نکته روشن می‌سازد: درهای سیاست هرگز کاملاً بسته نمی‌شوند. سفر امیر خان متقی تنها یک رویداد دیپلماتیک

نیست، بلکه نمایانگر تغییر فصل سیاسی در جنوب آسیا است؛ جایی که زمانی خندق‌های ایدئولوژیک وجود داشت، اکنون پل‌های مصالح ساخته می‌شوند.

گفت‌وگوهای در حال افزایش میان طالبان و هند اعترافی است به این واقعیت که اکنون سیاست منطقه‌ای تابع نیازهای عملی و منافع است، نه آرمان‌ها. تاریخ گواه است که وقتی تعادل قدرت تغییر می‌کند، حتی زبان نیز جهت خود را تغییر می‌دهد.

این همان لحظه است که نسیم دیپلماسی از دره‌های کابل به ایوان‌های دهلی رسیده است، و شاید در همین نسیم، حیل‌های چانکیایی سیاست آینده منطقه نهفته باشد. جایی که راه‌های مصالح و منافع به هم می‌پیوندند، ملت‌ها فصل تازه‌ای می‌نویسند، فصلی که ممکن است با فداکاری یا با خونریزی همراه باشد — و شاید همین فصل، آغاز شب سیاه تازه‌ای در روابط دیرینه شبه‌قاره باشد.

می‌توان گفت که این سفر پیشنهادی متقی، فصل تازه‌ای در تاریخ منطقه باز می‌کند؛ فصلی که در آن کلمات اندک ولی معانی عمیق هستند و ممکن است در بدترین حالت، تاریکی دائمی جهانی را به همراه آورد.

تاریخ شهادت که پاکستان همیشه افغان‌ها را به عنوان برادر دینی و همسایه دوست داشته است. ما هیچگاه به دنبال قدرت نبوده‌ایم، فقط خواستار صلح و احترام بوده‌ایم. اما اکنون که دروازه‌های کابل به سوی دهلی گشوده می‌شود، دروازه‌های اسلام‌آباد مملو از حیرت و درد شده است. درست است که در عرصه دیپلماسی، مصالح غالب بر احساسات است، اما روابط ملت‌ها تنها بر پایه مصالح ساخته نمی‌شود، بلکه بر تاریخ اخلاص بنا می‌شود.

در خاک پاکستان هنوز خاطرات میلیون‌ها افغان زنده است؛ آن چادرها، مهمان‌نوازی‌ها و شب‌های برادری که زمانی فاصله‌ها را از میان برده بود.

اما اکنون که خاک افغانستان نیروهای ضدپاکستان را تقویت می‌کند و هند به عنوان هدایتگر خاموش ظاهر می‌شود، قلب مردم پاکستان بی‌تردید پرسشی مطرح می‌کند: آیا این همان افغانستان است که برای آن نسل‌ها فدا کردیم؟ لب‌خندند به طالبان در واقع نقابی برای انتقام است و رهبری افغانستان باید بداند دستی که امروز به سوی دهلی دراز شده، فردا ممکن است همان دست را قربانی مصالح سیاسی خود کند.

درس تاریخ روشن است: خنجرهای دوستی همیشه از غلاف دشمن بیرون می‌آیند.

پاکستان هنوز خواهان گفت‌وگو و صلح است، اما می‌داند که اگر در زمین محبت بذر نفرت کاشته شود، هرچقدر هم که فصل‌ها تغییر کنند، گل‌ها هرگز شکوفا نمی‌شوند. اکنون تصمیم با کابل است که آیا بدهی محبت را به وفا تبدیل می‌کند یا در سود و زیان منافع گم خواهد شد. تاریخ خاموش نخواهد ماند؛ شهادت خواهد داد چه کسی چراغ برادری را روشن کرده و چه کسی آن را با سوخت دشمنی خاموش ساخته است.

هر روز نو در افق زمان، پرسشی تازه با خود می‌آورد: آیا سفر طالبان به سوی دهلی مرهمی بر زخم‌های تاریخ خواهد بود یا صرفاً تدبیری موقتی؟ این پرسش هنوز باید به طور کامل پژواک یابد. این فصل نوین میان هند و افغانستان صرفاً نزدیکی دو کشور نیست، بلکه بازنویسی نقشه ذهنی منطقه است. این رابطه نشان می‌دهد که دشمنی در سیاست جهان ابدی نیست، و مصالح همواره پویا و متحرک هستند.

طالبان که زمانی گروهی ایدئولوژیک و منزوی محسوب می‌شدند، اکنون از دریچه عمل‌گرایی به جهان

نگاه می‌کنند. و هند، که همواره مخالف طالبان بوده و از راه دور از جنگ‌افروزان طالبان حمایت می‌کرد، اکنون بر آستانه تاریخ ایستاده و در زبان دیپلماسی درباره آینده طالبان گفتگو می‌کند. این همان نقطه‌ای است که تاریخ بی‌رحم با سیاست ظالم دست می‌دهد و جغرافیا خود را از نو با خطوط مصالح و توافقات رقم می‌زند.

سفر متقی شاید اساس یک توافق نباشد، اما قطعاً پایه فکری آن را ایجاد می‌کند: اینکه کشوری که با کمک پاکستان به این موقعیت رسیده است، با بستن درهای گفتگو و برقراری ارتباط با دشمن دیرینه خود، هند، چه پیامی برای نسل‌های آینده خواهد گذاشت.

تاریخ بار دیگر قلم در دست دارد؛ اکنون باید دید پیوند دهلی و کابل در این فصل نو، نغمه دشمنی می‌نویسد یا عهدنامه مصالح. دعا می‌کنم که بزرگان صادق این دو کشور برادر، که در سایه نومیدی اشک می‌ریزند، راهی برای وصل قلب‌ها بیابند، راهی که بشارت‌های غزوه هند در انتظار آن است.

شنبه، ۱۸ اکتبر ۲۰۲۵ء

سایه‌ها و صداها: قدرت و وجدان در افغانستان

افغانستان: منظره‌ای از ایمان، قدرت و منافع

انعکاس تاریخ و سیاست در جنوب آسیا

تاریخ جنوب آسیا پرده‌ای طولانی است که رنگ‌های قدرت، مصلحت و ایمان در آن با هم آمیخته و پراکنده شده‌اند. هرگاه در سایه این پرده باب جدیدی گشوده شود، پژواک گذشته با شدتی آشنا برمی‌خیزد، گویی نسیم ناگهانی‌ای بر صحرای هیران وزیده باشد، سکوت را در می‌نوردد و ابرهای گرد و غبار را برمی‌انگیزد. امروز ما همان پژواک را می‌شنویم: نزدیکی تازه میان دهلی نو و کابل تنها دو ملاقات دیپلماتیک یا توافق کاغذی نیست، بلکه صحنه‌ای نو از داستانی طولانی است؛ داستانی که در آن ایدئولوژی‌ها خمیده‌اند، منافع شناخته شده‌اند و ملت‌ها در جستجوی پاسخ به پرسش وجود خودند.

مورخان و تحلیلگران افغان درباره افغانستان صریح و روشن گفته‌اند: «شما نمی‌توانید افغان‌ها را بخرید، اما می‌توانید آن‌ها را برای منافع خود اجاره کنید». این گفته تلخ اما واقع‌بینانه، فلسفه دیپلماتیک این منطقه را منعکس می‌کند؛ آزادی اراده یک ملت قیمت بالایی دارد، اما هنگامی که مصلحت‌ها و نیازها همپوشانی پیدا می‌کنند، اتحادهای موقتی شکل می‌گیرند. این داستان تلخ مصلحت در روابط اخیر دهلی و کابل پر از رمز و راز است؛ از یک سو عمل‌گرایی زمان و از سوی دیگر حکایات ناگفته تاریخ.

این گزارش در همین زمینه شکل گرفته است؛ جایی که قوت علمی مولانا ابوالکلام آزاد، شیرینی بیان مولوی عبدالحق و درک اسلامی مولانا مودودی در آن جلوه‌گرند. اینجا موضوع تنها قراردادهای مرزی میان دولت‌ها نیست، بلکه آزمایشی فرهنگی، ایدئولوژیک و اخلاقی است: آیا می‌توان منافع حیاتی را بر ترازوی ایمان و عدالت سنجید، یا پژواک‌ها بارها به ما می‌گویند که در بازی قدرت، وجدان غالباً تضعیف می‌شود؟

آوای قرآنی که ما را به احتیاط و حکمت فرا می‌خواند، امروز نیز برقرار است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ** — ای مؤمنان، مواظب باشید.

این احتیاط همان راهنمایی است که می‌تواند منطقه را از نگرانی‌ها رهایی بخشد؛ وگرنه نزدیکی‌های موقتی منافع ممکن است به سرعت در مسیر خون و جراحت سر بخورد. سیاست جهانی هرگز بر اصول، بلکه بر منافع می‌چرخد. همان‌هاست که دیروز طالبان را نشانه «شدت‌گرایی» می‌دانست، امروز در مسیر «همکاری عملی» با آن‌ها قدم برداشته است. ظاهراً این ارتباط متناقض به نظر می‌رسد، گویی «چراغ زیر شب» است، اما در واقع، این تضاد واقعیتی است که ایدئولوژی‌ها غالباً در کوره عمل ذوب می‌شوند. «در سیاست دشمنی یا دوستی پایدار ممکن نیست، تنها چیزی که پایدار است، منافع است.»

روش ضداسلامی دولت مودی و حکومت مذهبی طالبان — هنگامی که به هم نزدیک می‌شوند — نشان از توافق عملی دارد، نه هماهنگی عقیدتی. چنان‌که قرآن می‌فرماید: **وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ** — و این روزها را میان مردم به گردش در می‌آوریم.

این گردش روزهاست که امروز دهلی و کابل رابه هم نزدیک کرده است: مخالفان دیروز، شریکان مصلحت امروز در بازی دیپلماتیک، لبخندها غالباً بر نوک خنجر می‌رقصند. نرمی ظاهری در بیانیه‌های اخیر هندو طالبان،

پشتوانه محاسبات سخت قدرت است که قدرتمند همیشه از ضعیف می‌گیرد.

منافع، مصلحت و تحول روابط دهلی و کابل

برای دهلی، این فرصت احیای «منافع استراتژیک» است—حتی اگر برای آن مجبور باشد تضادهای ایدئولوژیک را قربانی کند. برای طالبان، این ارتباط وسیله‌ای برای «بقا سیاسی» است. هدف هند بازگرداندن نفوذ در افغانستان است تا بتواند نقش رو به رشد پاکستان و چین را متوازن کند. هدف طالبان، رهایی از انزوای اقتصادی و دیپلماتیک است. قرآن به این حقیقت اشاره کرده است: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ** — بهر استی مؤمنان برادر یکدیگرند، پس میان برادرانتان " صلح برقرار کنید. اما افسوس که مفهوم «صلح» اینجا نه با پیوند ایمان، بلکه با بند منافع گره خورده است.

دوستی تازه دهلی: پیام تلخ برای اسلام‌آباد

چند سال پیش، چنین منظره‌ای حتی در خیال نمی‌گنجید؛ و امروز به واقعیت بدل شده است. نزدیکی فزاینده طالبان و هند، سیلی زمان بر چهره استقامت ایدئولوژیک است. پاکستان که زمانی تسخیر طالبان در کابل را «فتح اسلامی» می‌دانست، امروز از نزدیکی همان طالبان به دهلی حیران است. این صحنه نشان‌دهنده تغییر موازنه سیاسی منطقه است: «کسانی که چراغ خیمه شما بودند، اکنون همپیمان طوفان‌ها شده‌اند.»

نزدیکی طالبان و هند تنها مربوط به دو دولت نیست، بلکه شکست دو دهه تلخی، بی‌اعتمادی و فاصله ایدئولوژیک است.

این نزدیکی‌ها برای پاکستان دیگر «ضربه سیاسی» نیست، بلکه «زلزله دیپلماتیک» است. از زمان تأسیس حرکت طالبان (۱۹۹۴) تا امروز، هند همواره طالبان را به‌عنوان پروکسی پاکستان می‌دید. بر همین اساس، هند با ایران و روسیه برای حمایت از اتحاد شمال همکاری کرد تا «سایه طالبان» از کابل دور بماند.

در سال ۲۰۰۱، زمانی که آمریکا به افغانستان حمله کرد، هند با حمایت از دولت غنی علیه طالبان سرمایه‌گذاری کرد.

در این دو دهه، خصومت میان طالبان و هند یک واقعیت مسلم بود. اما «زمان» معلم سختی است. اکنون همان هند، که حتی شنیدن نام «طالبان» در رسانه‌هایش تلخ بود، طالبان را «شریک منطقه‌ای» خود می‌نامد.

این لحظه، آنچه مولانا مودودی «تغییر احوال» خوانده بود، است: وقتی حق پس‌نرفته است، اما اهل حق در مصلحت گرفتار شوند، باطل فرصت می‌یابد تا دوستی را در «لباس دشمنی عرضه کند».

در فوریه ۲۰۲۰، هنگامی که توافق صلح آمریکا و طالبان در دوحه اعلام شد، برای هند مانند زلزله بود. این توافق راه خروج نیروهای خارجی از افغانستان را هموار کرد، اما برای هند یک بحران سیاست خارجی بود.

۱۵ اوت ۲۰۲۱، زمانی که طالبان کابل را تصرف کردند، سفارت هند تعطیل شد و کنسولگری‌ها خالی ماندند. دهلی نگاه خود را از مردم افغانستان برداشت. طالبان آن را «خیانت» و دهلی «ضرورت امنیتی» خواند.

این لحظه، ریشه اعتماد را از میان برداشت—اما سیاست، زمینی است که بذر جدید در آن می‌روید. چند سال بعد، هند با همان طالبان تماس برقرار کرد که دیروز آن‌ها را «وحشی» و «خونریز» می‌دانست. در سیاست، دشمن دیروز، امروز متحد می‌شود؛ این همان میدان است که در آن اصول نیست، اهداف تعیین‌کننده‌اند.

طالبان به هند نشان دادند که سیاست خارجی آن‌ها تابع هیچ «کشور سومی» نیست، و این «کشور سوم» آشکاراً پاکستان بود.

این طالبان، که روزگاری بر اساس «برادری اسلامی» به نزدیکی پاکستان معتقد بودند، اکنون پرچم «سیاست مستقل» را برای منافع خود بلند کرده‌اند.

این همان نقطه‌ای است که طالبان تلاش می‌کند زنجیرهای گذشته را که افغانستان را همیشه زیر نفوذ قدرت بزرگ نگاه داشته، بشکند؛ و اینجا جایی است که هند فرصت را مشاهده کرده و با «احترام» پیامی از منافع خود به کابل رسانده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ — ای مؤمنان، مواظب باشید. "قرآن می‌فرماید:

این احتیاط اکنون محور دیپلماسی هند و طالبان شده است.

در ژوئن ۲۰۱۲، طالبان در بیانیه‌ای غیرمنتظره از هند تقدیر کردند، چرا که نقش نظامی آمریکا در افغانستان را رد کرد.

این تقدیر تنها یک بیانیه نبود، بلکه «نرم‌کوبی» در دهلی بود. زمانی که آمریکا برنامه خروج داشت و از هند می‌خواست نقش فعال‌تری در امنیت افغانستان ایفا کند، طالبان با هوشمندی هند را به‌عنوان کشوری بی‌طرف ستود. این اولین بذر دیپلماسی بود که امروز در دهلی به بار نشست است.

روز بعد، نویسنده این گزارش، وزارتخانه‌ها و نهادهای مربوطه را با عنوان «پلٹ تراڈیہان کدھرے» آگاه ساخت، اما متأسفانه توجهی نشد. سیاست علمی است که در آن سکوت بیش از زبان سخن می‌گوید؛ و همین سکوت، پایه‌ای شد برای فصل جدید میان هند و طالبان.

۱۵ اوت ۲۰۲۱، پس از بازگشت طالبان به قدرت، روابطشان با هند گرم شد: ابتدا فقط تبادل بیانیه‌ها، سپس پیام‌ها و به تدریج تماس‌ها. این فرآیند تدریجی، اساس اعتماد شد.

هند دریافت که اگر از کابل کناره بگیرد، پاکستان و چین نفوذ خود را افزایش می‌دهند.

به این ترتیب، هند از طریق «قدرت نرم» راه احیای نقش خود را پیدا کرد.

:این همان روندی است که مولوی عبدالحق «فن سیاست» نامید

«چیزی که با شمشیر حاصل نمی‌شود، با لبخند حاصل می‌گردد.»

طالبان همان لبخند را انتخاب کرد و دروازه دهلی گشوده شد.

در ژوئن ۲۰۲۲، هیئت وزارت خارجه هند به رهبری جی‌پی. سینگ به کابل سفر کرد؛ این آغاز جدید و نماد حسن‌نیت خوانده شد.

«این اولین شکاف در سکون دیپلماسی بود. کابل گفت: «ما اکنون آزادیم، صاحب تصمیمات خود. دهلی پاسخ داد: «ما نیز آزادیم، تابع مصلحت خود.»

این دیدار، «اولین آجر اعتماد» بود. دیوار بعدی، از آجرهای منافع، تجارت و سیاست منطقه‌ای ساخته شد. حنا رنگ می‌دهد، پس از آن که با خون آمیخته شود، "دوستی نیز اعتماد می‌طلبد، پس از فداکاری‌ها.

دیواره قدرت و نزدیکی دیپلماتیک

بادهای ژانویه ۲۰۲۵ در خلیج، خبری تازه در آستین خود پنهان داشتند. در اتاق‌های مجلل دوبی، وزیر خارجه طالبان، امیرخان متقی، با معاون وزیر خارجه هند، ویکرام مصری، ملاقات کرد. این لحظه‌ای بود که سیاست بار دیگر بر ایدئولوژی غلبه یافت.

این دیدار صرفاً رسمی نبود؛ بلکه «اولین آجر اعتمادسازی» بود که پایه‌های پلی جدید میان دهلی و کابل شد.

جهان بیرونی بعدها از این ملاقات آگاه شد، اما انعکاس آن در محافل دیپلماتیک زودتر شنیده شد. همین دوبی بود که روزگاری دفتر سیاسی طالبان از آن بیانیه‌هایی علیه جهان صادر می‌کرد و اکنون همان دوبی، پایه‌گذار روابط با دهلی شده است. این طنز تاریخ است:

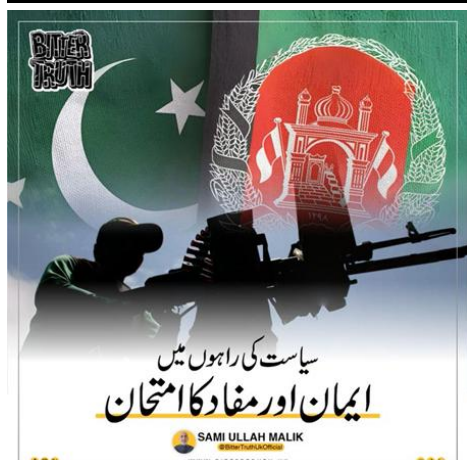
«جایی که دیروز دیوار نفرت بود، امروز در آن مصلحت گشوده شد.» چهار ماه بعد، در مه ۲۰۲۵، فصل دیگری رقم خورد.

وزیر خارجه طالبان، امیرخان متقی، و وزیر خارجه هند، سبرامنیم جی شنکر، تماس تلفنی برقرار کردند—تماسی معنادارتر از هر اعلامیه رسمی. این لحظه‌ای بود که فاصله میان دهلی و کابل نه در کلمات، بلکه در لحن‌ها ذوب شد.

اگرچه جهان آن را «تماس روتین» خواند، اما در واقع دومین گام اعتماد بود. این همان پیچ حساس سیاست است که گفتگو، پیش‌درآمد توافق‌های خاموش می‌شود. «موثرترین صلح در جهان، صلحی است که پیش از زبان‌ها، در دل‌ها رخ دهد.» این «صلح دل‌ها» بود—آثاری که هنوز از اعلامیه ظاهری فاصله داشت. با گذر زمان، گرمایی در خاکستر سرد روابط دمید. هند برای اعضا و کارکنان طالبان و خانواده‌های آنان ویزا صادر کرد—برای ملاقات‌های رسمی، آموزش و درمان.

این اقدام ظاهراً انسانی بود، اما در واقع حربه‌ای از «دیپلماسی نرم» بود تا دهلی تصویر خود را در منطقه با رنگ نرمش و دوستی بازسازی کند.

این همان لحظه‌ای است که منفعت، لباس انسانیت پوشید و سیاست، گام در پرده همدردی گذاشت. طالبان سکوت خود را پذیرفتند و دایره اعتماد گسترش یافت. این امر، جلوه‌ای از حقیقت قرآنی بود:



"وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ"
 آن‌ها تدبیر می‌کنند و خداوند نیز تدبیر می‌کند؛ و خداوند بهترین «تدبیرکننده است».

دهلی تدبیر کرد، کابل تدبیر کرد، اما نتیجه در دست زمان بود. نوامبر ۲۰۲۴، زمانی که هند در بمبئی کنسولگری افغانستان را به نماینده تعیین‌شده طالبان واگذار کرد، و چند ماه بعد همین روند در حیدرآباد تکرار شد، روابط دهلی و کابل از سطح «غیررسمی» به «نیمه‌رسمی» رسید.

اگرچه هند هنوز حکومت طالبان را به رسمیت نشناخته بود، اما با پذیرش دیپلمات‌های تعیین‌شده در سفارت افغانستان، اعترافی خاموش اما قاطع انجام داد.

همان دهلی که دیروز طالبان را «قدرت غیرقانونی» می‌دانست، امروز با نمایندگان آنان دست می‌دهد. در آینه تاریخ، این صحنه شعر اقبال را تداعی می‌کند: ستارگان فراترند،

"هنوز امتحان‌های عشق باقی‌اند.

عشق نیست، اما «امتحان سیاست» همچنان ادامه دارد—به ویژه وقتی هر کشور آماده است وجود خود را بر صلیب منفعت قربانی کند.

اختلافات مرزی و موانع تجاری باپاکستان، افغانستان را از مسیرهای دریایی محروم کرده است. طالبان سال‌ها شکایت کرده‌اند که پاکستان بندر کراچی و مرز واگه را به عنوان فشار سیاسی استفاده می‌کند.

اقتصاد افغانستان طی دو دهه گذشته زخمی بوده و اکنون باید این زخم‌ها را از محصولی که خود کاشته‌اند، جبران کنند.

به جای پایان دادن به این محصول سمی، حکومت طالبان از مسیرهای جدید تجارت با هند استفاده می‌کند تا پاکستان را تحت فشار و باج‌گیری قرار دهد.

برای هند نیز این فرصتی بود که از مسیر اقتصادی، پنجره سیاسی خود علیه پاکستان باز کند. به این ترتیب، تجارت به پایه‌ای برای دیپلماسی میان کابل و دهلی تبدیل شد—لحظه‌ای که منفعت بر ایدئولوژی پیروز شد و اقتصاد بر عقیده غلبه کرد.

قرآن می‌فرماید:

"وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ..." در زمین برای مؤمنان نشانه‌هاست

در واقع، امروز در خاک کابل نه ایمان، بلکه نشانه‌های منفعت پراکنده است.

افغانستان قرن‌ها میدان رقابت قدرت‌ها بوده است. هند و پاکستان هر دو آن را مرکز نفوذ خود می‌دانند. از ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۱، دوران نخست طالبان، تمایل پاکستان به سمت کابل بود، اما اکنون تاریخ تغییر مسیر داده است. در دومین دوره حکومت طالبان، روابط به سرعت تیره شده است.

درگیری‌های مرزی، اوضاع را پیچیده‌تر کرده است. این همان نقطه‌ای است که پاکستان متوجه می‌شود قدرتی که زمانی عمق استراتژیک می‌نامید، اکنون تهدید استراتژیک شده و به مصلحت سیاسی نیازمند

است. نزدیکی کابل و دهلی زنگ هشدار ی جدید برای انزوای دیپلماتیک اسلام آباد است که نیازمند توجه فوری است.

زمانی که گرداب منافع در اقیانوس سیاست برمی خیزد، امواج اتهام ها نیز تند می شود. پاکستان طالبان را متهم می کند که اجازه می دهد تحریک طالبان پاکستان از خاک افغانستان عملیات کند — همان گروهی که مسئول بسیاری از حوادث خونین در پاکستان بوده است.

موقف پاکستان این است که سکوت کابل نتیجه نفوذ هند است، چرا که دهلی از مسیر افغانستان به گروه های بلوچ جدایی طلب و ضد پاکستان کمک می کند.

این ادعاها تنها سیاسی نیستند، بلکه شواهد آن نیز ارائه شده است. این صحنه حقیقت تلخ منطقه را آشکار می کند:

«کسی که به همسایه خود اعتماد ندارد، خود در حصار شک گرفتار می شود.» برای پاکستان، این مسئله تنها دفاعی نیست، بلکه مسئله وجودی است؛ و برای کابل، مسئله بقا این است که تا چه اندازه می تواند نارضایتی اسلام آباد را در نزدیکی با دهلی تحمل کند.

سکوت طوفان ساز و نقشه های منطقه ای

سکوت طالبان طوفانی را برانگیخته است.

پاکستان بارها با ارائه شواهد به دولت افغانستان هشدار داده که حملات از آن سوی مرز متوقف شود، اما پاسخ ها تنها وعده ها و تأویلات بوده اند. چنانکه گویی پیوند «اخوت اسلامی» در بیابان سیاست گم شده است.

برخی حلقه های طالبان به گروه های «فتنه گر» هندی آزادی عمل داده اند و پاکستان ناچار به واکنش شده است.

— این همان نقطه ای است که «دو همسایه اسلامی» در مقابل یکدیگر صف آرای کرده اند و دشمن تماشگر، با قهقهه، لذت می برد.

آیات قرآن دوباره صدا می دهد:

"وَلَا تَنَازَعُوا فَعَفَا غَافِلُكُمْ وَتَذَهَبَ رِجْزُكُمْ"

«و با یکدیگر نزاع نکنید، که در غیر این صورت نیرویتان از بین خواهد رفت.»

افسوس! امروز این آیه تنها برای تلاوت باقی مانده، نه عمل.

روابط طالبان با پاکستان با همان سرعتی خراب شد که ارتباطشان با هند مستحکم گشت.

این تغییر چنان غیرمنتظره بود که نه اسلام آباد آن را پیش بینی می کرد، و نه دهلی امید داشت.

در این نقطه حساس تاریخ، چهل سال میزبانی و حمایت پاکستان گویا بی ثمر شد.

— طالبان اکنون روابط سیاسی، تجاری و دیپلماتیک خود با دهلی را گسترش می دهند

و همین لحظه ای است که «عمق استراتژیک» به «انزوای استراتژیک» تبدیل شد.

این واقعیت را آشکار می کند که:

روابط میان دولت ها از دل سرچشمه نمی گیرد، بلکه از منفعت ریشه می گیرد؛ و منفعت هیچگاه به یک «درگاه وفادار نمی ماند».

طالبان اکنون به جای «اخوت اسلامی»، بر «تعادل منطقه ای» بازی می کنند، و این همان جادوی کشنده سیاست است که دشمن را دوست و دوست را غریبه می سازد. برای دولت مودی، این نزدیکی صرفاً مسئله

سیاست خارجی نیست، بلکه راهی برای رهایی از بحران داخلی نیز هست.

—جنبش‌های مقاومت در کشمیر، صداهاى جدایی‌طلب در بیش از ۳۲ ایالت هند و شعله‌های تعصب مذهبی همه این‌ها حکومت را از درون می‌سوزاند

بنابر این، دهلی بار دیگر سلاح قدیمی را برگزید: دشمنی با پاکستان.

وقتی اضطراب عمومی افزایش یابد، تصویر دشمن خارجی خشم مردم را به بیرون هدایت می‌کند. روابط با طالبان بخشی از این برنامه بود. تا اسلام‌آباد را تحت فشار قرار داده و شکست‌های داخلی را پنهان کند.

اینجاست که صدای اقبال به گوش می‌رسد:

تمدن شما با خنجر خودکشی خواهد کرد،»

«شاخه‌ای که بر آن آشیانه ساخته شود، ناپایدار است.

حکومت مودی بر همان «شاخه نازک» نشسته و امنیت منطقه را به بازی گرفته است.

اگرچه روابط کابل و دهلی گرم شده، اما هر دو هنوز در پرده‌ای از احتیاط و ریاکارانه عمل می‌کنند. طالبان می‌دانند که همکاری آشکار تحریک پاکستان را برخواهد انگيخت، و دهلی نیز می‌داند که اعتماد کامل به طالبان هنوز ممکن نیست.

با حضور چین، روسیه و ایران، افغانستان بار دیگر به صحنه‌ای منطقه‌ای تبدیل شده است، که هر قدرت، بازی خود را اجرا می‌کند.

هند عقب نمی‌ماند، اما پیش از گام گذاشتن، زمین را محک می‌زند. این روابط هنوز در مرحله آزمون است، جایی که هر طرف ویژگی‌های دیگری را زیر نظر دارد. چراغ‌های مصلحت هر گام را می‌پوشانند، شب هنوز در مسیر است و سپیده در راه. در نهایت، نمی‌توان گفت که مودی امروز از ترس شکست و شعله انتقام سوخته نیست.

پس‌روی در کشمیر، ناکامی در جبهه‌های دیپلماتیک و شورش‌های داخلی، قدرت او را لرزانده است.

—اکنون او زیر نقاب دوستی با طالبان، فشار بر پاکستان را افزایش می‌دهد

—اما روانشناسی سیاسی او بر اساس «انتقام» است، نه «صلح

این همان وضعیتی است که منطقه را در آستانه جنگ جدید قرار داده است.

پاکستان اکنون باید نه تنها بر سیاست دفاعی، بلکه بر «استراتژی فکری و دیپلماتیک پاسخ» تمرکز کند. زیرا تاریخ گواه است:

«ملتی که در سیاست خود تأخیر کند، بخشی از سیاست دیگران می‌شود.»

مودی ممکن است برای بقای قدرت خود، صلح منطقه را قربانی کند،

اما دعا و امنیت هنوز در دست کسی است که بر عدالت پایبند باشد.

قرآن وعده‌ای قطعی داده است:

"إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا"

«خداوند از کسانی که ایمان دارند، حمایت می‌کند.»

امروز، در پایان این سفر نوشتاری، صحنه چنین است: یک طرف مشکلات عظیم منطقه—اختلافات مرزی، بی‌اعتمادی، نیازهای اقتصادی و اضطراب سیاسی داخلی و طرف دیگر، موجی نو از رفتار دیپلماتیک که منافع جزئی را وقار موقتی می‌دهد، اما معیار صلح پایدار نیست نزدیکی اخیر دهلی و کابل، تنها مسئله دو کشور نیست؛ این آیین‌های است که نشان می‌دهد امنیت و ثبات جنوب آسیا تا چه اندازه شکننده و ناپایدار است.

مشاهده تلخ تحلیل‌گران افغان:

«نمی‌توان افغان‌ها را خرید، اما می‌توان برای منافع خود اجاره کرد»
یک درس سخت به ما می‌دهد: قیمت تاریخ، وجدان و کرامت ملی را نمی‌توان نادیده گرفت. اگر قدرت‌ها در وسوسه منفعت کوتاه‌مدت، امیدهای مردم را بفروشند، نتیجه جز خون و ویرانی نخواهد بود. و اگر روابط مبتنی بر منفعت، زمینه برخورد بزرگ‌تر را فراهم کند، پیامد آن محدود به دو یا سه کشور نخواهد بود؛ بلکه کل منطقه را خواهد سوزاند.

امروز نیازمند حکمت عملی هستیم—سیاست خارجی و داخلی که نشان دهد صلح تنها سود لحظه‌ای نیست، بلکه پایه‌اش عدالت، اعتماد و مشارکت پایدار است.

قرآن و سنت بارها تأکید کرده‌اند که بدون اصول عدالت، صلح صرفاً عناوین کاغذی است. و صدای اقبال-یادآور می‌شود که بلندی خودی فقط به ملت‌هایی تعلق دارد که در آزمون تقدیر، اصول و ثبات را رها نمی‌کنند. در نهایت، اگر دهلی و کابل واقعاً بخواهند آینده منطقه را به مسیر صلح هدایت کنند، باید از بازار مصلحت عبور کرده و به بازار اخلاق و رفاه انسانی گام بگذارند و گرنه افغانستان به "ارز اجاره‌ای" تبدیل خواهد شد که ارزشش با دست زمان به باد می‌رود، و جنوب آسیا بار دیگر بر جبهه‌ای نو شعله‌ور خواهد شد. نتیجه‌ای که تاریخ پیش از این ثبت کرده است.
این روایت، واقعیت متغیر جنوب آسیا را برجسته می‌کند:
اکنون ایدئولوژی نیست که پایه روابط بین‌الملل است، بلکه عمل‌گرایی است.
نزدیکی کابل و دهلی، هشدار برای اسلام‌آباد است که سیاست تنها احساس نیست، بلکه نامش تدبیر و درایت است.

و برای طالبان، این درس نهفته است که وزن ادعای اسلامی تنها زمانی باقی می‌ماند که صداقت در عمل و امانت در روابط برقرار باشد:

هزار دام را در یک جنیش پشت سر گذاشتم،»

«!که غرور را با آزمون سرنوشت محک زد

در این نقطه حساس تاریخ، صحنه جنوب آسیا رنگ جدیدی گرفته است.

اکنون باید دید که آیا این روابط راه صلح را هموار می‌کند

یا با خنجر منفعت، تخریب تازه‌ای رقم می‌زند.

—خدا کند که این منطقه مسیر عدالت، حکمت و صبر را پیش گیرد

تا نسل‌های آینده میراثی از نان، کتاب و دانش به جای شمشیر خونین داشته باشند.

دوشنبه ۲۰ اکتبر ۲۰۲۵ء

مرز و ضمیر؛ تراژدی سیاست عهد آیینۀ زمان و امتحان امت

مذاکرات دوحه و خط دیورند

این نگارش، ترکیبی از قصد تحقیق و بیان است؛ هدف آن تنها ذکر گذر اوسطحی وقایع نیست، بلکه ارائه تصویری جامع و ادبی است که پس زمینه‌ها، امواج معنوی و پژواک تاریخی در آن جای گرفته باشد. در این مطالعه، لحظات مذاکرات دوحه، اظهارات رهبران طالبان و حساسیت‌های ملی پاکستان در یک چارچوب فکری و تحلیلی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

زمانی که سرنوشت ملت‌ها در صحنه تاریخ رقم می‌خورد، نه واژه‌ها بلکه عهدها سخن می‌گویند. این همان لحظه‌ای است که وجدان امت از آزمون‌ها عبور می‌کند و هر قول و وعده به امانتی بدل می‌شود. نشست دوحه نیز چنین فصلی بود؛ جایی که زخم‌های گذشته، پرسش‌های حال و امیدهای آینده بر یک میز گرد هم آمدند. این گفت‌وگو که زیر پرچم برادری اسلامی برگزار شد، نه تنها حرارت سیاسی را برانگیخت، بلکه ارتعاش فکری امت را نیز آشکار ساخت.

خط مرزی بین پاکستان و افغانستان، معروف به خط دیورند، از لحاظ جغرافیایی مهم اما پرتنش است. این خط در سال ۱۸۹۳ میلادی میان حکومت بریتانیا و امیر عبدالرحمن خان ایجاد شد. این مرز نه تنها روابط دوجانبه، بلکه سیاست منطقه‌ای را نیز تحت تأثیر قرار داده است. موقعیت قانونی و اجرایی این مرز و پیامدهای تقسیمات سیاسی و قومی آن، همواره منبع اختلاف میان دو کشور بوده است.

در اواخر قرن نوزدهم، میان هندوستان بریتانیا و امپراتوری روسیه رقابت نفوذ در آسیای میانه، که به «بازی بزرگ» معروف شد، جریان داشت. بریتانیا افغانستان را به عنوان کشوری حائل به منظور جلوگیری از نفوذ روسیه در جنوب آسیا قرار داد. در این چارچوب، خط دیورند تعیین شد و سر مورتمبر دیورند با امیر عبدالرحمن خان در ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ میلادی توافقنامه‌ای امضا کردند. بر اساس این توافق، مرز مشخصی میان افغانستان و هندوستان بریتانیا تعیین شد که بعدها به نام «خط دیورند» معروف گردید.

این مرز، طولی حدود ۲۶۰۰-۲۶۴۰ کیلومتر (۱۶۰۰-۱۶۴۰ مایل) دارد و مناطق شرقی آن تحت اداره بریتانیا قرار گرفتند. این توافق باعث تقسیم قبایل پشتون شد، ارتباطات اجتماعی ادامه داشت اما تغییر در قدرت و کنترل مرزی، جدایی سیاسی و اجتماعی را پایدار کرد.

پس از استقلال پاکستان در ۱۹۴۷، به دلیل جانشینی قانونی بر هندوستان بریتانیا، پاکستان این توافقنامه را حفظ و مسئولیت‌های آن را بر عهده گرفت و آن را به عنوان مرز بین‌المللی معتبر تلقی می‌کند. افغانستان اما این توافق را در شرایط فشار و اجبار بریتانیا می‌داند و معتقد است که مشروعیت و رضایت مردم افغان در آن لحاظ نشده و بنابراین نیاز به تجدید نظر دارد.

تحولات پس از استقلال و مذاکرات طالبان

علاوه بر این، پیمان راولپندی در سال ۱۹۱۹ هنگامی که افغانستان صلح را با بریتانیا برقرار کرد، به نوعی موقعیت خط دیورند را پذیرفت. پس از استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷، این کشور به عنوان جانشین

قانونی هندوستان بریتانیا، مسئولیت‌ها و حقوق ناشی از این توافقنامه را بر عهده گرفت. بر این اساس، موضع پاکستان این است که این مرز در سطح بین‌المللی پذیرفته شده و نیازی به تجدیدنظر ندارد.

از سوی دیگر، افغانستان این موضع را اتخاذ می‌کند که این توافقنامه در شرایط فشار و اجبار بریتانیا امضا شد و امیر عبدالرحمن خان مجبور به امضا شد، بنابراین از نظر کابل، این توافق ناعادلانه، غیرقانونی و غیر دائمی است و رضایت مردم افغان در آن لحاظ نشده است. به همین دلیل، افغانستان بر تجدیدنظر در این مرز تأکید دارد و معتقد است که تقسیم قبایل پشتون میان دو کشور، یک واحد قومی و فرهنگی را جدا کرده است.

پس از استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷، افغانستان تنها کشوری بود که عضویت پاکستان در سازمان ملل را به رسمیت نشناخت و مدعی شد که خط دیورند نیازمند مذاکرات مجدد است. این خط پشتون‌ها را به دو بخش تقسیم کرد — یک بخش در افغانستان و بخش دیگر در پاکستان. همین تقسیم‌بندی بعدها پایه قوم‌گرایی پشتون شد و حرکات ملی‌گرای پشتون، مانند جنبش خدایی خدمت‌گزار و برخی دولت‌های افغان، همواره این مرز را قابل مناقشه دانسته‌اند.

با این حال، در عمل، خط دیورند به عنوان مرز دوفاکتو میان دو کشور عمل می‌کند. پاکستان از سال ۲۰۱۷ اقدام به نصب دیوار و فنس مرزی کرد و بخش‌هایی از این مرز اکنون عملاً مسدود شده است. طالبان حکومت ۲۰۲۱، به رغم عدم رسمیت دادن به خط دیورند، در برخی مناطق کنترل پاکستان بر مرز را پذیرفته و به نصب فنس اعتراض نکرده‌اند. پاکستان این مرز را به عنوان مرز بین‌المللی تلقی کرده و حفاظت از آن را بخشی از امنیت ملی خود می‌داند.

در سال ۲۰۲۵، پس از شدت گرفتن درگیری‌ها در اکتبر، ترکیه و قطر میانجی‌گری کردند و مذاکراتی برای آتش‌بس موقت صورت گرفت، تا زمان نشست بعدی در استانبول. در این توافق، همه کشورها و پاکستان تأکید کردند که افغانستان نباید از خاک خود برای فعالیت گروه‌های تروریستی علیه پاکستان استفاده کند. پیش‌تر، در کنفرانس فرمت مسکو نیز تمامی کشورهای منطقه بیانیه مشترکی صادر کرده و خواستار توقف حمایت طالبان از تروریست‌ها شدند.

پاکستان همچنین بر کنترل گروه‌های تروریستی مانند "ٹی ٹی پی" و "بی ایل اے" تأکید دارد و خواستار تضمین استفاده نکردن از خاک افغانستان علیه امنیت پاکستان است. این مسائل نشان می‌دهد که صلح و آتش‌بس بدون حل بنیادین عوامل تحریک‌کننده ممکن نیست و هرگونه توافق باید با کنترل عملی طالبان بر خاک خود و گروه‌های مسلح همراه باشد.

مذاکرات دوحه و چالش‌های اخلاقی و عملی

تاریخ نشان می‌دهد که خط دیورند وجود مستند و قانونی دارد، اما پذیرش سیاسی و اجتماعی آن همواره در شرایط کنونی، سه عامل به‌ویژه خطرناک هستند محل مناقشه بوده است: فعالیت‌های گروه‌هایی مانند ٹی ٹی پی علیه پاکستان از خاک افغانستان؛ فقدان انسجام در حکومت طالبان و اختلافات داخلی، از جمله تأثیر قوی شبکه حقانی؛ اجرای ناقص آتش‌بس و توافقات، که می‌تواند تنش‌ها را وارد مرحله‌ای تازه کند.

ترکیب این عوامل باعث می‌شود خطر خشونت، مداخلات بین‌المللی و زیان‌های انسانی و سیاسی در منطقه در سطح متوسط تا بالا قرار گیرد.



نشست دوحه با پانزده ساعت صبر آزمایی اولیه آغاز شد — مدت طولانی که هر دیدگاه و صبر طرفین را محک زد. قطر، به عنوان میزبان، با مهارت دیپلماتیک سنتی تلاش کرد دما را کاهش دهد، همانند بخاری ظریفی که گرما را به توازن تقسیم می‌کند و تنش را نرم می‌سازد.

زمانی که گفت‌وگوی مستقیم آغاز شد، نه شفافیتی تازه بلکه سخت‌گیری و شقاوت در میان کلمات مشهود بود. ملا یعقوب در آغاز لحن بلندی اتخاذ کرد؛ صدایی که گاه مانند شاخه‌ای شکننده است، قوی به نظر می‌رسد اما اگر ریشه‌ها سست باشند، با اولین تکان می‌شکند. تهدید به هیئت پاکستانی — اعمال فشار بر پاکستان، مبتنی بر امید به تغییر سیاست از سر ترس، بی‌اثر بود باوقار خاموش پیام داد: «می‌توانیم بازگردیم، شماره دیگر خود را انتخاب کنید.» این موضع، بازتاب توازن اخلاقی و عملی بود که پایه‌های جغرافیای ملاهار استوار ساخت.

زمانی که طالبان دیدند مذاکرات از دستشان خارج شده، فوراً نخست وزیر مالزی را به میان آوردند. گاه حضور یک ثالث در مذاکرات مفید است؛ هدف، محدود نگه داشتن موضوع به آتش‌بس و ترانزیت افغانستان و کنار گذاشتن مسائل پیچیده مانند "ٹی ٹی پی" و نفوذ مرزی بود. اما پاکستان با جدیت تأکید کرد که آغاز جنگ ناشی از تجاوز این گروه‌هاست و تا رفع علت اصلی، آتش‌بس قابل بحث نیست.

این موضع نه صرفاً یک ادعای دیپلماتیک، بلکه بیان عملی حق حاکمیت مرزی و امنیت ملی بود که میزبان و دیگر طرف‌ها آن را تصدیق کردند.

نکته جالب این است که ملا یعقوب، که دو روز پیش از نشست حاضر به پذیرش خط دیورند نبود، بالاخره اعلام کرد: «سرزمین ما علیه پاکستان استفاده نخواهد شد و مرزها رعایت خواهد شد.» این تغییر، هم نرمش شرایط و هم بردباری سیاسی محتمل را نشان می‌داد. مذاکرات بعدی قرار است در ترکیه برگزار شود تا مسائل جدید مطرح گردد.

برخی احزاب مذهبی پاکستان، با همدلی با طالبان، القا می‌کنند که پاکستان تابع آمریکا است و از این رو نقش آن در افغانستان محل سؤال است. این موضع ممکن است از نظر عاطفی قوی باشد، اما وقتی در آینه طالبان در حالی که اصول برادری اسلامی را ادعا: منطق و تاریخ نگاه می‌کنیم، تناقضات آشکار می‌شود می‌کنند، در کشوری دفتر وفاداری باز کردند که بزرگترین پایگاه هوایی آمریکا (العید) در آن مستقر است و از همان جا عملیات علیه افغانستان انجام شده است.

ترکیه، عضو ناتو، اکنون مرحله بعدی مذاکرات را میزبانی می‌کند و همراه قطر، در مذاکرات پاکستان و افغانستان شرکت دارد. شگفت‌آور است که طالبان هیچ کنایه‌ای نسبت به «دوستی با کفار» نکردند و احزاب پاکستانی نیز علیه اردوغان زبان تند به کار نبردند؛ این واقعیت نشان می‌دهد که سیاست منطقه‌ای گاه متعادل و عملیاتی است، نه صرفاً یک‌جانبه یا احساسی.

ملا یعقوب، زنده‌ترین چهره تقابل گذشته و حال است؛ زمانی که او تنها پنج سال داشت، احتمالاً گوش‌هایش عهد اخلاقی پدرش را شنیده بود. امروز که خود بر کرسی حکومت تکیه زده، پرسش این است که آیا

می‌تواند به آن وعده‌ها صادقانه پاسخ دهد یا زمان و اختیار مسیر دیگری را به او نشان داده‌اند؟ تاریخ داور نهایی است، اما در اینجا مسئله وجدان انسانی نیز در رأس قرار دارد و بی‌تردید هنگام مصاحبه با شبکه الجزیره پس از نشست دوحه، نوعی وجدان‌کاوی در دلش احساس شده است.

بهمحض اعلام وعده‌ها در دوحه، نور یا مسئولیت پنهان رسانه‌ای الجزیره آن لحظه را دوباره زنده کرد — رسانه اغلب آینده‌ای است که عمل و گویی در سنجش میان وعده‌ها و منافع، هیچ تأخیری روا نیست. انعکاس زمان حاضر را فوراً در برابر مردم می‌گذارد؛ و در این مورد نیز همین اتفاق افتاد و تاریخ این نقش را ثبت کرد تا نسل‌های آینده خود آن را محاکمه کنند.

قابل توجه است که معاون پیشین افغانستان، امرالله صالح به وضوح نوشته و منتشر کرده که در مذاکرات دوحه، طالبان عملاً امکان رد یا شرط‌گذاری واقعی نداشتند و پاکستان به شیوه دیپلماتیک چنان فشاری وارد کرد که در سطح جهانی برداشت شد: یا طالبان از فتنه/الخوارج حمایت می‌کنند یا توان کنترل آنان را ندارند.

وزیر دفاع افغانستان، ملا محمد یعقوب، در توافق دوحه اطمینان داد که اقدام نظامی نخواهد کرد، اما بعداً در برخی پلتفرم‌ها (مانند الجزیره) اظهارات وی نگرانی‌هایی ایجاد کرد که نشان‌دهنده صداهای مختلف در درون دولت بود و فقدان اعتماد بین‌الاضلاع را آشکار ساخت. بی‌تردید این رفتار در دور بعدی مصالحه، فشار شدیدی بر وی خواهد آورد و می‌تواند تبدیل به علامت سؤال و منبع مشکلات شود.

این گفت‌وگو تنها یک رویداد دیپلماتیک نبود؛ بلکه آینده‌ای بود که اخلاق سیاسی منطقه، منافع جغرافیایی، خاطرات تاریخی و وعده‌های شخصی را منعکس می‌کرد. در نهایت، این مردم و تاریخ هستند که محاکمه واقعی مذاکرات را انجام خواهند داد — زمانی که واژه‌ها به عمل بدل شوند یا وعده‌ها خاک شوند. همان روز، است که این فصل بسته یا آغاز جدیدی اعلام خواهد شد.

در دادگاه تاریخ، وعده‌ها همیشه زنده می‌مانند و وجدان ملت‌ها حافظ آن‌هاست. داستان دوحه هنوز به پایان پنجره نرسیده — این تنها دیباچه فصل آینده امت است، فصلی که خطوط آن با عمل ما نوشته خواهد شد. وقتی امت بر زمان گشوده است؛ اکنون انتخاب با ماست که در آن نور صداقت بیفکنیم یا تاریکی ریاکاری. وعده‌های خود پایبند است، خداوند بر اعمالش برکت می‌دهد؛ و هنگامی که از آن‌ها رویگردان شود، تاریخ این همان پیامی است که مذاکرات دوحه بار دیگر در برابر ما قرار داد. زمین را از زیر پایش می‌کشد.

یکشنبه ۲۶ اکتبر ۲۰۲۵ء

«مذاکرات استانبول و صلح محتوم»

«زخم‌ها و ریشه‌های امید»

این نوشته تنها مجموعه‌ای از سرخط‌ها و اخبار نیست؛ بلکه بازتابی موج‌زن از آن داستان‌های زخمی و جان‌کاه است که در رگ‌های حیات دو ملت همسایه جاری شده و با صدای بلند سخن می‌گویند. این نوشتار صرف مجموعه‌ای از اخبار هم نیست، بلکه تصویری ژرف و معنادار از تاریخ، فداکاری‌ها و آزمون‌های دو ملت همسایه است. تاریخ معاصر در دل‌های هر دو ملت لحظات مهمان‌نوازی و شب‌های هجرت کریمانه را ثبت کرده و در کنار آن، حوادث تلخ و دردآوری نیز رقم زده که در زنجیره سال‌های تاریخ تکرار شده‌اند.

تاریخ معاصر به مان‌شان داده است که گاهی پیوندهای مهربانی برقرار شده و گاهی تلخی‌ها در مرزها سر برآورده‌اند و در برخی موارد توطئه‌های بیرونی نیز دل‌ها را زخمی کرده‌اند. اسلام به ما درس برادری، عفو و گذشت، و انصاف داده است؛ این همان شریعت انسانی بنیادین است که ما را به سوی این عهد صلح فرا می‌خواند. درس عدالت و انصاف، امروز اهمیت مذاکرات در میز استنبول را روشن می‌سازد.

ما با برافراشتن پرچم صلح می‌گوییم: همان ملت‌هایی که دیروز زیر یک سقف انسان‌دوستی را به یکدیگر ارزانی می‌داشتند، امروز هنگامی که احساسات زخمی سخنی را برمی‌انگیزد، پاسخ آن به خشونت بدل می‌شود. این نه تنها شرمساری جهان است، بلکه برای ما نیز عبرت است. از دیدگاه تاریخی، در پیچیده‌ترین داستان جنوب آسیا، فداکاری‌های فردی و آزمون‌های ملی در کنار تأثیرات خارجی و سیاست منطقه‌ای دل‌ها را خراشیده است.

تکلیف اسلامی چنین است که وقتی خون ریخته شده و رنج و اندوه حضور دارد، راه عدالت و دعا و فاتحه جستجو شود؛ نه آنکه دستورهای انتقام به عنوان عظمت تلقی شود. به همین دلیل، این جلسات گفت‌وگو و فرآیند مذاکرات فرصتی است — از ترکیب زبان حکمت، حقوق بین‌الملل و شریعت انسانی، راه‌هایی جستجو شود که نه تنها خونریزی را متوقف کند، بلکه اعتمادسازی نیز ایجاد نماید.

این زمان آزمونی فکری و اخلاقی است. در حالی که نیروهای مسلح و پلیس هر دو کشور فداکاری کرده‌اند، باید به یاد داشته باشیم که خلوص، صبر و پابندی به اصول صلح ضروری است. زخمش دشمنی‌ها عمیق است، اما در پرتو قرآن و سنت، می‌توان مذاکرات را بر محور صلح، انصاف و همدردی انسانی پیش برد.

اسلام همواره با خونریزی، انتقام و جنگ‌های نیابتی مخالفت کرده و بر صلح، برادری و صبر تأکید داشته است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا

و همه با ریسمان الهی چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا بر خود را به یاد آورید، هنگامی که «دشمن بودید، او میان دل‌هایتان الفت انداخت و به برکت نعمتش، برادر شدید...» (سوره آل عمران، آیه ۱۰۳)

در این راستا، مذاکرات استنبول فرصتی است تا هر دو کشور روابط تاریخی و فداکاری‌های یکدیگر را به یاد آورند و مسیر صلح، شفافیت و اعتمادسازی را در پیش گیرند.

بر اساس یک گزارش، پس از مذاکرات دوحه، پاکستان و افغانستان بر آتش‌بس فوری توافق کردند؛ این توافق پس از یک هفته درگیری شدید مرزی صورت گرفت، که بدترین برخورد بین دو کشور از سال ۲۰۲۱ به بعد بود. ارتش پاکستان خواستار کنترل طالبان و شبه‌نظامیان در خاک افغانستان شد. در این میان، شهادت و مجروحیت نیروهای نظامی و پلیس رخ داد. تصور معروف «نیروهای ما جان خود را فدا می‌کنند؛ ما آرام می‌خواهیم زیرا شما بیدارید» تمثیلی از محیط دفاعی است، جایی که فداکاری جان‌ها بخشی از امنیت به شمار می‌آید. این بیان، بازتاب احساس مسئولیت و دغدغه امنیت مرزی است که باید از دو دیدگاه فهمیده شود: نخست، قهرمان داخلی ملت که جان خود را برای حفاظت از وطن فدا می‌کند؛ دوم، اقدام عمومی که در تنش‌های مرزی، اقدامات دفاعی دولت را به رسمیت می‌شناسد و زندگی خود را فدای امنیت می‌کند.

اشاره به شهادت و فداکاری نیروهای نظامی و پلیس تنها جملات نیست — بلکه نتیجه رویدادهای اخیر و درگیری‌های طرفین است که نگرانی‌ها را افزایش داده است. گزارش‌ها و اخبار بین‌المللی و محلی تأیید می‌کنند که افراد زیادی در درگیری‌های مرزی اخیر کشته یا زخمی شده‌اند و مذاکرات امنیتی (دوحه و سپس استنبول) در همین زمینه انجام شد.

بر اساس اسناد سازمان ملل برای پناهندگان، تا دسامبر ۲۰۲۴ بیش از ۲/۸ میلیون افغان در پاکستان حضور داشتند و تا ژانویه ۲۰۲۵ این تعداد به تقریباً ۳ میلیون رسید. بدین ترتیب روایت پاکستان مبنی بر حضور ۴ میلیون یا کمتر افغان در کشور در حالی که شمار دقیق متفاوت است، روشن می‌شود. این اسناد همچنین به میزبانی طولانی‌مدت پاکستان (چهار دهه) اشاره دارند. وزیر دفاع پاکستان به حق اظهار داشته است که در نتیجه جنگ سرد، تهاجم شوروی، بحران‌های بین‌المللی و پیامدهای دهه‌های اخیر، میلیون‌ها افغان به پاکستان آمده‌اند و سه نسل آنها در این کشور رشد کرده‌اند. این بیان، ترکیبی از یادآوری تاریخی و الزام اخلاقی است که می‌خواهد نشان دهد میزبانی افغان‌ها توسط پاکستان سابقه‌ای بی‌نظیر دارد.

در این گفتگو دو نکته فرهنگی نهفته است: اول، بدهی تاریخی میزبانی؛ دوم، فشار اقتصادی و اجتماعی که ملت میزبان احساس می‌کند منابع و امنیت نسبت به گذشته تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. در این روایت همچنین شکوه‌ای است که کسانی که مورد میزبانی قرار گرفتند، در برخی مناطق به محور فعالیت‌های ناامن بدل شدند و شواهد متعدد نیز به دولت طالبان ارائه شد؛ سیاست طالبان در انکار کامل این احسانات، موجب شدت این اتهام و ضرورت مذاکرات گردید.

در جریان مذاکرات دوحه، پاکستان تمام شواهد معتبر را آشکار ساخت که حملاتی از خاک افغانستان به داخل پاکستان صورت می‌گیرد — یعنی در سایه میزبانی، «نقض امنیت و آرامش» نیز رخ می‌دهد. در این بستر، پرسشی به میان آمد: چگونه ممکن است مردمی که میزبانی کرده‌اند، مورد حملات تروریستی قرار گیرند؟ تمامی این شواهد غیرقابل انکار، تضاد اخلاقی و عملی را نشان می‌دهد؛ تضادی که حق میزبانی با نگرانی‌های دفاعی در تعارض است و برای رفع آن، پاکستان مجبور به فداکاری‌های گران‌بهای جانی و مالی شده است.

در چنین شرایطی، ملت پاکستان حق دارد بپرسد که چرا قومیتی که میزبانی گسترده‌ای از شما کرده است، مورد حمایت شما در اقدامات تروریستی قرار می‌گیرد و این حمایت در واقع به عنوان «نماینده‌ای» از دشمن دیرینه پاکستان، یعنی هند، عمل می‌کند؟ همان‌ها هستند که اخیراً پس از شکست‌های سنگین در برابر پاکستان، در میان ملل جهان چهره خود را پنهان کرده و اکنون طالبان افغانستان را برای انتقام به عنوان نماینده خود به کار می‌گیرد.

این پرسش، هم در سطح اخلاقی و هم روانی اهمیت دارد. میزبانی، وظیفه‌ای فرهنگی است و در چارچوب این فرهنگ و آموزه‌های قرآنی، جز احسان، جز احسانی نباید باشد. قرآن کریم می‌فرماید:

...وَلَا تَجْعَلُوا يَدَيْكُمْ فِي أَيْدِي النَّاسِ لِتَأْخُذُوا فُسَادًا فِي الْأَرْضِ

و دست‌هایتان را در دست مردم قرار ندهید تا فساد در زمین ایجاد شود...» (سوره بقره، آیه ۲۶۰) «اما در سیاست بین‌الملل، احسان و جغرافیا با منافع پیچیده در هم تنیده‌اند و این تضاد را آشکار می‌سازد.

رهبری پاکستان بارها تأکید کرده است که خاک افغانستان منبع عملیات نظامی و حملات تروریستی در پاکستان است؛ کابل یا انکار کرده یا توضیحاتی ارائه داده است. این مناقشه، اساس مذاکرات را تشکیل داده است. ساده‌انگاری آن به عنوان پرسشی اخلاقی آسان است، اما در جهان عملی، این اتهام معیار سنجش جنگ و صلح شده است، که بیانیه‌های سیاسی و عملیات نظامی در دامن آن جریان دارد.

غم‌انگیزترین واقعیت آن است که افغانستان به عنوان نماینده هند علیه پاکستان عمل می‌کند. این اتهام، در قالب زبانی سیاسی، بیانیه‌ای قدرتمند و خطرناک است. شواهد محکم نمایندگی یک قدرت خارجی بر همسایه، که هدف آن جغرافیا و تاریخ منطقه است، در افزایش تنش دیپلماتیک تأثیرگذار است.

وزیر دفاع پاکستان چنین اظهار داشته است: «افغان‌های مهاجر بر اشتغال و کسب و کار تسلط یافته‌اند... تنها دستور ما باید بر پایه اخوت با همسایه باشد؛ در چهار پنج روز گذشته حادثه‌ای رخ نداده... اگر «مذاکرات به نتیجه نرسد، راه جنگ علنی با افغانستان باز است».

این جمله در یک بیان دو حالت متضاد دارد: شکایت اقتصادی-اجتماعی و هشدار مبتنی بر واقعیت زمینی؛ در حالی که در مدت کوتاه پس از آتش‌بس دوحه، اطلاعاتی از وقایع بزرگ کم بود، وزیر دفاع نیز به سکوت چند روزه اشاره کرد؛ اما همزمان هشدار داد که در صورت شکست مذاکرات، «راه جنگ باز» است.

بهتر بود اگر شعار اخوت اسلامی تنها استعاره لفظی نمی‌ماند، بلکه با تأکید بر شفافیت اقتصادی، فرصت‌های شغلی برابر و اهمیت توافقات تجاری مرزی توضیح داده می‌شد که توافقات صلح لفظی بدون اجرای واقعی دوطرفه دوام نخواهد داشت، و افغانستان نیز می‌داند که کشورش محصور در خشکی است و وابستگی اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی آن با خاک پاکستان پیوسته است. در چنین شرایطی، سیاست فشار و باج‌گیری از طریق نمایندگی هند چه خطراتی می‌تواند ایجاد کند.

پس از درگیری‌های شدید مرزی بین پاکستان و افغانستان، یک آتش‌بس فوری در دوحه (قطر) برقرار شد. بلافاصله پس از آن، هر دو طرف تصمیم گرفتند دور دوم مذاکرات در استنبول آغاز شود تا ساز و کار اجرای توافق، نظام نظارتی و ساختار صلح پایدار طراحی گردد. هدف این اجلاس در ترکیه تنها نشست مذاکره نبود، بلکه «آغاز عملی صلح» بود، که در آن سه محور اصلی برای گفت‌وگو مطرح شد.

گزارش‌ها نشان می‌دهند که طبق توافق دوحه، هر دو کشور متعهد شدند به حریم یکدیگر احترام بگذارند و عملیات نظامی یا حمایت از اقدامات علیه یکدیگر نداشته باشند. در این چارچوب، پاکستان افغانستان را متهم به عمل به عنوان نماینده هند کرده است — اگرچه این اتهام به صراحت در گزارش نیامده، اما زمینه نشان می‌دهد که پاکستان به فعالیت‌هایی اشاره دارد که حمایت خارجی را همراه دارند. این بیانیه در واقع انعکاس «غمناک‌ترین واقعیت» است، جایی که میزبانی با الزامات حفاظتی مقایسه می‌شود.



وزیر دفاع پاکستان در مذاکرات استنبول هشدار داد که اگر مذاکرات شکست بخورد، «راه جنگ علنی» باز است. همچنین مسائل اشتغال، کسب و کار و مهاجران در تنش‌های مرزی نقش داشته‌اند. اگرچه سند ارقام دقیق «تسلط بر کسب و کار» را ارائه نمی‌دهد، اما این اصطلاح بخشی از موضع هشداردهنده است و نشان می‌دهد که مسائل اقتصادی و اجتماعی مرتبط با مهاجران می‌تواند منجر به تنش‌های حفاظتی شود.

ملاحظه کنید که دور دوم مذاکرات پاکستان و افغانستان در ترکیه جریان دارد، که در آن اجرای نکات توافق دوحه مورد بازبینی قرار می‌گیرد.

این بیانیه بر اساس واقعیت استوار است. پس از گفت‌وگوی دوحه در ۱۹ اکتبر ۲۰۲۵، یک آتش‌بس فوری برقرار شد؛ سپس هر دو طرف برای مذاکرات بیشتر به ترکیه رفتند تا کانال‌های اجرایی توافق، نظارت و مکانیزم مشترک اجرا مورد بحث قرار گیرد. محور مذاکرات استنبول، پایداری آتش‌بس، احترام مرزی و ایجاد مکانیزم نظارت و اجرا بود.

گزارش‌ها حاکی از آن است که پس از مذاکرات دوحه، پاکستان و افغانستان بر تمدید آتش‌بس توافق کردند تا آماده‌سازی مذاکرات تکمیلی انجام شود. مرحله بعدی مذاکرات در ترکیه با هدف بررسی اجرای آتش‌بس و مکانیزم صلح پایدار ادامه دارد، هرچند هنوز خبر توافق قطعی اعلام نشده است. این سند نشان می‌دهد که طرفین در جستجوی صلح هستند و فرآیند میانجی‌گری و آماده‌سازی در جریان است.

در مذاکرات دوحه میان پاکستان و افغانستان، آتش‌بس برقرار شد و هر دو کشور بر احترام مرزهای یکدیگر توافق کردند. یقیناً، در توافق فوری که تحت میانجی‌گری دوحه حاصل شد، آتش‌بس فوری و احترام مرزها درج بود؛ اعلامیه‌های رسمی و بیانیه‌های کشورهای میانجی (قطر و ترکیه) نیز این موضوع را تأیید کردند. با این حال، «اجرای عملی» این توافق به مراحل نظارت و اعتمادسازی وابسته بود و به همین دلیل، در استنبول درباره مکانیزم‌های تفصیلی‌تر گفتگو شد.

براساس اسناد مذاکرات، سه محور اصلی مورد بحث قرار گرفت: **مکانیزم نظارت و اجرای فوری:**

یعنی ایجاد یک سامانه نظارتی مشترک که حرکت عناصر تروریستی و نظامی از سوی مرزها را پایش کند.

احترام ملی و بین‌المللی به مرزها و رعایت قوانین

تضمین شود که هیچ کشوری زمین خود را برای فعالیت‌های نظامی خودسرانه دیگری تبدیل نکند و معاهدات بین‌المللی و خطوط مرزی رعایت گردد.

مسائل اقتصادی، مهاجرت و تجارت -

مذاکرات به جنبه‌های اقتصادی، مسائل مهاجرین و تجارت مرزی نیز توجه داشت تا در چارچوب صلح بررسی شود.

رهبری هیئت پاکستان را معاون وزیر خارجه مسئول افغانستان و اعضای دیگر آن بر عهده داشتند، در حالی که از جانب افغانستان، معاون وزیر کشور حاجی نجیب ریاست هیئت را بر عهده داشت. حمایت دوحه و ترکیه در این مذاکرات وجود داشت و جلسه استنبول بخشی از مکانیزمی تلقی شد که تلاش می‌کرد

آتش‌بس را نه موقت بلکه پایدار سازد. مذاکرات چند روز ادامه داشت و عوامل مؤثر بر وضعیت آتش‌بس بررسی شد.

برای پیشرفت مثبت، تلاش می‌شود مکانیزم نظارت ایجاد شود، حرکت عناصر نظامی متوقف شود و هر دو کشور به‌صورت قانونی به مرزها احترام بگذارند تا وجه صلح تقویت شود. اگر مذاکرات شکست بخورد یا مکانیزم عملیاتی نشود، مقامات دفاعی پاکستان احتمال «جنگ علنی» را مطرح کردند که فوراً باعث خطرات و خسارات اقتصادی شدید خواهد شد. در چند روز اخیر نیز محدودیت مرزی و اختلال در تجارت آثار خود را نشان داده — به‌عنوان مثال، افزایش ناگهانی قیمت سبزیجات در پاکستان.

در حال حاضر، فقدان اعتماد میان دو کشور مشهود است. در منظر تاریخی، هر دو طرف مدعی بوده‌اند که دیگری قدم نخست را برداشته، در حالی که پاکستان در دوحه و استنبول با شواهد قوی پرونده خود را ارائه کرد و نشان داد که بارها شواهد اقدامات تروریستی از سوی طالبان ارائه شده اما طالبان اقدامی نکرده‌اند. این بار نیز افغانستان اعلام کرد که اجازه نمی‌دهد خاکش علیه کشور دیگر استفاده شود، در حالی که پاکستان خواستار اقدامات واقعی شد و برای تضمین آن، برنامه مشخصی ارائه شد. طالبان پیشنهاد کردند که گروه‌های "ٹی ٹی پی" و دیگران به فاصله‌ای دور از مرز پاکستان منتقل شوند، اما پاکستان خواستار تضمین کامل برای جلوگیری از نفوذ بود.

مسائل مهاجرت، پناهندگی و حقوق انسانی، و همچنین اثرات اقتصادی و اجتماعی، بخشی از پس‌زمینه مذاکرات بودند — نه صرفاً مباحث نظامی، بلکه موضوعات اشتغال، مهاجرت و انسجام اجتماعی نیز مدنظر بود.

نقش میانجیگری:

سلسله مذاکرات دوحه و استنبول تحت میانجیگری صورت گرفت که نشان‌دهنده آن است که حل منازعات منطقه‌ای به گفت‌وگو و نظارت طولانی مدت وابسته است و صرفاً یک توافق سه‌جانبه نیست. لازم به یادآوری است که پس از نهایه شدن جزئیات مذاکرات صلح پاکستان و افغانستان در دوحه، تصمیم بر آن شد که دور دوم در استنبول، ترکیه برگزار شود.

پس از توافق دوحه (۱۹ اکتبر ۲۰۲۵) و با رضایت متقابل، طرفین دور دوم را در استنبول برگزار کردند تا جنبه‌های عملی توافق، سازوکار نظارت و الزامات بلندمدت مورد بررسی قرار گیرد. این مذاکرات با میزبانی ترکیه و حضور نمایندگان عالی‌رتبه دفاعی و سیاسی هر دو کشور انجام شد.

(ب) دستورکار (نکات کلیدی):

ایجاد مکانیزم نظارت و گزارش‌دهی فوری آتش‌بس.
احترام به مرزها و اصول خطوط مرزی؛ گشت‌های موقت و تبادل اطلاعات.
اقداماتی برای جلوگیری از حرکت عناصر نظامی و نیمه‌نظامی؛ چارچوب نظارت یا بررسی مشترک.
مسائل مهاجرین، جابجایی و تأثیرات اقتصادی داخلی — با همکاری طرفین و سازمان‌های بین‌المللی.
نظارت و پیگیری از سوی کشورهای میانجی (قطر و ترکیه).

(ج) ساختار فنی مذاکرات (جنبه عملی):

پس از اجرای فوری آتش‌بس، امکان ثبت وقایع به صورت روزانه یا چندروزه ایجاد شد و در صورت نقض توافق، میانجی‌ها فوراً مطلع می‌شدند.

تشکیل یک کمیته فنی یا فوروم مشترک برای بررسی وقایع مرزی و تبادل اطلاعات در نظر گرفته شد. برای پایداری نتایج، مذاکرات به صورت اسناد رسمی یا توافق‌نامه به پایان رسید یا در مسیر پایان بود تا امکان نظارت بین‌المللی و منطقه‌ای بر اجرای آن فراهم گردد.

د) نتایج احتمالی و خطرات

اگر مکانیزم نظارت به خوبی عمل کند و رضایت نظامی حفظ شود، آتش‌بس می‌تواند پایدار شود و تجارت مرزی، جابجایی و رواداری انسانی تقویت گردد. در صورت شکست مذاکرات یا عدم اجرای توافق، خطرات واقعی شامل تهدیدات نظامی و اظهاراتی درباره «جنگ علنی» است که موجب نگرانی شده است.

ه) نقش میانجی‌ها و چارچوب بین‌المللی:

قطر و ترکیه نقش میانجیگری را ایفا کردند و ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی را در نظر داشتند. این میانجی‌ها آتش‌بس موقت را ممکن ساختند و میز مذاکرات را برقرار کردند. استمرار میانجیگری نشان می‌دهد که طرفین به جای رویارویی مستقیم، مسیر دیپلماتیک را انتخاب کرده‌اند.

این دور گفت‌وگو، تصویرگر کشمکش است که تاریخ در آن، مدت‌ها روی خوش به حق میزبانی نشان داده و حال، ابزارهای حفاظتی خود را به کار گرفته است. گزارش "فنانشل تائمز" درباره جزئیات توافق آتش‌بس بیان

می‌کند که پاکستان و حکومت طالبان افغانستان در دوحه توافق کردند که هیچ اقدام خصمانه‌ای انجام ندهند، از خاک یکدیگر استفاده نکنند و به نهادها یا زیرساخت‌های امنیتی یکدیگر حمله نکنند. بدین ترتیب، آتش‌بس و احترام به مرزها هر دو جزو توافق قرار گرفتند، که برای نخستین بار در این سطح به شکل پذیرش متقابل درآمد.

برای صلح، زهر تاثیر در هر دو سوی مرز موجود است: از یک سو اخوت دیرین، و از سوی دیگر واقعیات جغرافیایی و امنیتی. دور مذاکرات استنبول به این کشمکش لحظه‌ای توقف می‌دهد — توقفی که یا دروازه نیت نیک را باز می‌کند یا بر آستانه خشونت می‌نشانند.

اکنون که پرده گفت‌وگو در استنبول کنار رفته است، باید به یاد داشته باشیم که اگرچه زخم‌ها عمیق‌اند، اما ریشه‌های امید نیز می‌توانند سر برآورند. دانشمندان تاریخ می‌دانند که در ریشه هر دوستی و دشمنی، اغلب تجربه‌های تلخ و سوءتفاهم‌هایی نهفته است که با بیان و گفتگو قابل حل‌اند. مذاکرات استنبول به ما درس می‌دهد که اگرچه تلخی‌ها و زخم‌ها عمیق‌اند، اما لازم است ریشه‌های اخلاص دوباره کاشته شوند.

ادعاها و اتهامات ادعایی تنها باید از منظر تاریخی و تحلیلی دیده شوند، نه به عنوان مبنای عمل. طلب صلح، برادری و همدردی انسانی ایجاب می‌کند که گفتگو برای پایان دادن به درگیری‌های مرزی ادامه یابد. در مذاکرات، شفافیت و اصول نظارت بین‌المللی را رعایت کنید. هم احسان و هم رنج گذشته را به رسمیت بشناسید و در پرتو اصول صلح‌طلبانه اسلام گام بردارید.

برخی بیانات و شایعات در بازار شهرت گردش می‌کنند — گاه شنیده‌ها به عنوان نشانه‌های سیاسی قوی یا شبهات ظاهر می‌شوند — اما در راه عدالت حقیقی، مدرک، سند و فرآیند تحقیق شفاف ضروری است. اتهامات یک‌جانبه یا ادعاهای بی‌سند می‌تواند فرآیند صلح را مسموم کند؛ از این رو، مذاکرات ایجاب می‌کند که هر طرف با شفافیت، اعتمادسازی و مسئولیت نظارت بین‌المللی پیش رود.

اسلام به ما صبر و صلح را تعلیم می‌دهد؛ سنت حسنه پیامبر اکرم ﷺ نشان می‌دهد که برادری و عفو در بقاء انسانیت چه جایگاهی دارد. این ضرورت دینی و اخلاقی حکم می‌کند که مذاکرات را یک وظیفه مقدس

بدانیم و در خاموش کردن آتش نفرت، عمل کنیم. اگر امروز صلح را واقعاً بخواهیم، باید با به رسمیت شناختن احسان و رنج گذشته، در پرتو قرآن کریم و سنت طیب، اصولی برای صلح وضع کنیم که دو ملت بتوانند بار مشترک زندگی را تقسیم کنند.

در آینه تاریخ، آن ملل درخشان خواهند بود که دل‌ها را نرم کردند، نه با خنجر؛ و همین وظیفه ماست — که گفتگو را تا پایان زنده نگه داریم، شمشیرها را کنار بگذاریم، فصل صلح را بکاریم و برای اصلاح کاستی‌ها، قانون و شفافیت را به کار گیریم.

در آینه تاریخ، آن ملت درخشان است که دل‌ها را نرم کند و برای اصلاح نقائص، قانون و شفافیت را پیش گیرد. این، وظیفه و مطالبه اسلامی ماست.

چهارشنبه ۲۹ اکتبر ۲۰۲۵ء

فریادِ دلت

جرم سکوت

در سایهٔ سفاکی

سرزمین هندوستان در شمار کهن‌ترین تمدن‌های جهان جای دارد. تاریخ شهادت می‌دهد که در عهد فرمانروایی مسلمانان، این خاک، درس‌های مهر، حکمت و معنویت به جهانیان آموخت، و انسانیت بدان فخر می‌ورزید. با این همه دریغ که در سینهٔ همین خاک زخمی کهن نهفته است، زخمی که مرهم نمی‌پذیرد.

نظام طبقاتی «کاست» در تاریخ شبه‌قاره همچون ناسوری چرکین، فروغ برابری انسانی را رانده است. روزگاری در این دیار، نوای اوپانیشادی «اُم برهما اسمی» پیام هم‌ارز بودن آدمیان را فریاد می‌زد، لیک با گذر ایام، گردِ تعصب و تبعیض، آن پیام را به بندهای طبقه، نجس‌پنداری و میراث خون آلوده بدل کرد.

این اندیشهٔ شوم که روزگاری به نام فهم دینی یا تقسیم معیشتی زاده شد، اندک‌اندک به سازوکاری سازمان یافتهٔ استثمار مبدل گردید. آدمی، بر آدمی خدایی گرفت، و «اچھوت» (نجس‌شمرده‌شدگان) کسانی شدند که روحی پاک داشتند، اما خونی منسوب به طبقهٔ فرودست. چه نیکو گفته‌اند که اهانت به کرامت انسان، بغاوتی در زمین خداست.

در جامعهٔ امروز هند، زادهٔ اندیشه‌های افراطی «آر-اس-اس»، واژهٔ «دالیت» تنها یک کلمه نیست؛ روایتی است انباشته از قرون بندگی، نفرت و رسوایی جمعی، و حزب سیاسی این گروه، «بی-جے-پی» با رهبری مودی، در پی رساندن آن به نهایت فاجعه است.

سرزمین زرخیز مدھیه پردیش که زمانی نغمهٔ آرامش و سازِ زندگی از آن طنین داشت، اکنون از فریادهای مظلومان به لرزه افتاده است. سه رویداد اخیر در این ایالت، پژواکی از شورش دیرینه عدالت است. «گیان سنگھ» سی‌وسه‌ساله، «راجکمار چوهدری» بیست‌وشش‌ساله، و آن دلت گمنام داموہ... استمرار همان تاریخی‌اند که قرن‌ها دامن انسانیت را آلوده کرده است.

در میانهٔ اکتبر سال ۲۰۲۵، سه حادثه در این خاک رخ داد که ستون‌های عدالت را به لرزه انداخت. هرگاه از دلِ یک ملت، حسِ عدل رخت بر بندد، ظلم نه تنها بر دیگران که بر خویشان نیز سایه می‌افکند.

سرگذشتِ گیان سنگھ این حقیقت را فریاد می‌زند. وی را به نوکِ سلاح راندند، به سخت‌ترین وجه آزار دادند و ناچار ساختند که ادرار بنوشد. این تنها تحقیر یک فرد نبود، بل اعلانِ تکبرِ «سامی-راج برهمنی» و انکارِ موجودیت قشر ستمدیده به حساب می‌آید.

آیا او اگر «دلت» نمی‌بود، چنین ننگی نصیبش می‌شد؟
آیا نوشیدن ادرار، تقدیر هر آن‌کس است که در سلسله‌مراتبِ ظلم، فرودست باشد؟

در بیمارستان ضلعی بهنڈ، پیکر رنجور او بیش از زخم‌های جسم، از داغ بی‌حرمتی می‌نالَد. این نخستین حادثهٔ چنین هولناک نیست؛ صدها بلکه هزاران نمونه، در کفنِ اجبار پنهان شده‌اند. در همان پانزده روز، سه فریاد بلند شد: سه خانهٔ دلت، سه روح مجروح، و سیلی دیگری بر چهرهٔ دولتِ مودی.

هر چند پلیس بهنڈسه تن را تحت تعقیب قرار داده، این تلاش اندکتر از آن است که شعلهٔ ظلم را خاموش سازد. پرسش آن است: نور عدالت کی خواهد دمید، در حالی که خدایان ظلم بر دروازهٔ قانون پاسبانی می‌کنند؟

داستان دوم نیز خونین است. حدود پانصد کیلومتر دورتر، «راجکمار چوهدری» کشاورز دلت، ۱۳ اکتبر تنها به جرم اعتراض به استخراج غیرقانونی معادن، مورد شکنجه قرار گرفت. پسر سردار روستا، «پون پانڈے»، ادرار بر چهره‌اش ریخت و مادرش را به موها کشیدند. دشنام طبقاتی، لگدمال کرامت، و رسوایی روح... این جنایت نه بر تن بلکه بر وجدان فرود آمد.

آنان که نامشان باید در کتاب عدالت به عنوان خطاکار حک شود، آزادی‌گردند، زیر سایهٔ حزب حاکم، حامی آنان است. اصلاح قانون، در برابر نفوذ قدرت، ناتوان می‌نماید.

قصهٔ سوم نیز در داموه رخ داد؛ دلت بی‌پناه را مجبور کردند پای مردی از طبقهٔ برهمن را بشوید و همان آب را بنوشد. هنگامی که از او پرسیدند چرا شکایت نمی‌کند، پاسخی داد که ریشهٔ تبعیض را عریان ساخت: «من باید در همین‌جا زندگی کنم؛ پس از ثبت شکایت کجا بروم؟» این جمله اعلام مرگ اخلاقی جامعه است؛ بردگی‌ای نوین که قانون هنوز کلید رهایی‌اش را نیافته است.

این سه حادثه، روح قانون اساسی هند را زخمی ساخته است. هر چند اصول ۱۵، ۱۷ و ۴۶ تبعیض مذهبی و طبقاتی را مردود می‌دانند، جامعه همچنان در سایهٔ «منوسمرتی» نفس می‌کشد. جرم «نجنس‌پنداری» در کتاب قانون مدفون است، اما در کوچه‌ها زنده. قانون ۱۹۸۹ برای حمایت از طبقات تحت ستم، به زینت الفاظ بدل شده است؛ فریاد مظلوم یاکه نزاع محلی شمرده می‌شود یا خود قربانی به جرم متهم‌این روایت، تنها گزارش چند حادثه نیست؛ آینه‌ای است در برابر وجدان هندوستان.

فریاد عدالت

به روایت وکلای بیدار ضمیر و کنشگران اجتماعی، ریشهٔ اصلی این فاجعه، نبود پاسخ‌گویی و حسابرسی است. آن‌گاه که بانگ حق‌طلبی، خودبه‌خود خطر افتد، خاموشی به اجبار اجتماعی بدل می‌شود. دیوارهای عدالت، تارهای عنکبوت سکوت و سایهٔ مصالحهٔ اجباری گسترده شده است. مدافعان حقوق انسان فریاد می‌زنند که سرچشمهٔ این جرایم، نبود سازوکارهای بازخواست است؛ بسیاری از پرونده‌ها را «نزاع محلی» پنداشته و مختومه می‌کنند، یا بیدادگری به شکلی وارونه قربانی را مجرم می‌نمایاند.

قوانین وجود دارد، آمادسترسی به عدالت به رؤیایی غبار آلود تبدیل شده است. هرگاه نگاهبانان اقتدار بر دروازهٔ عدل پاسبانی کنند، زبان مظلوم بر سنگ دیوارها می‌خورد و با زخم شکست باز می‌گردد.

نظام کاست که در متون کهن هندوبه «ورن آشرم» نامور است، در آغاز چارچوبی برای تنظیم جامعه به شمار می‌آمد؛ لیکن در پرتو تقدس دینی به ماشین استبداد طبقاتی مبدل شد. «منوسمرتی» این نظام را قداست بخشید: علم از آن برهمن، تجارت سهم ویش، خدمت نصیب شود و دلت راجز سکوت و بندگی بهره‌ای نبود؛ و پیروان دیگر ادیان، خاصه مسلمانان و مسیحیان، به مراتب سهمگین‌تر طعم نفرت را چشیدند.

تاریخ، در عین حال، گواه مقاومت نیز هست. بودیسم با «کارونا» یعنی رحمت و «آهیمسا» یعنی عدم خشونت، روحانیتی شورشی آفرید. جنبش باکتی و سنت کبیر، زنجیرهای طایفه رابه باد تند برابری سپردند.



نوای کبیر هنوز طنین دارد:
 «نپرس از طایفهٔ مرد حق، بپرس از دانش او»
 اسلام، پرچمدار مساوات، بانگ برداشت:
 گرمی‌ترین شما نزد خدا پر هیزگارترین شماست. (حجرات: ۱۳)
 اصل بی‌زمانی که می‌تواند پایهٔ قانون عدل برای هند امروز باشد،
 اگر دل‌ها از زنگار تعصب پاک گردد.

افسوس که گروه‌های افراطی چون آر.اس.اس که امسال سدهٔ تاسیس خویش را جشن می‌گیرد، رؤیای «آکهند بهارت» در سر دارند؛ سرزمینی زیر نگین مطلق بر همنان و دیگران، محکومان بی‌چون و چرا. قانون اساسی هند در ۱۹۴۹ دلت‌ها را شهروندانی هم‌رتبه اعلام کرد و تبعیض بر اساس طبقه را ممنوع شمرد. اصل ۱۵ تبعیض بر پایهٔ دین، نژاد، طبقه و جنسیت را رد می‌کند. اصل ۱۷ «جنس‌انگاری» را جرم می‌شمرد. اصل ۴۶ دولت را مکلف به رشد آموزشی و اقتصادی طبقات ستمدیده می‌سازد. در ۱۹۸۹ نیز قانون حمایت از طبقات تعیین‌شده تصویب شد تا جلوی ستم‌ها ایستادگی کند، اما در میدان واقع، در برابر نفوذ صاحبان قدرت ناتوان می‌نماید.

فعالان حقوق بشر گواهی می‌دهند؛ حضور ننگ‌بازان قدرت بر درگاه عدالت، ورود عدالت را ناممکن می‌سازد. آرای متعدد دادگاه عالی، خاصه در «ایالت کرناٹکا علیه آپالو انگیل» (۱۹۹۵)، این حقیقت را تصدیق می‌کند که این جنایات طایفه‌ای نه صرفاً اجتماعی، بلکه شورشی علیه قانون اساسی‌اند. قانونی که هست، اما دستیابی به عدالت، جراحتهی درمان‌نشده است.

از منظر اندیشه و تمدن، حرمت انسان و عدل و ایمان، پایه‌گذاران زیبایی جامعه‌اند. جامعه‌ای که حرمت انسان را محور نسازد، نفس خود را با دستان خویش می‌فشارد. اسلام، دروازه‌های بندگی را با کلید عدالت گشود و به انسان، تنها به سبب انسان بودن، شرف بخشید. زبان، امانتِ تمدن است. هرگاه زبان از بیان عدالت و انسانیت تهی گردد، تمدن از جوهر خویش تهی می‌شود.

سکوتِ مظلوم، گناهی است که بازوانِ ظالم را نیرو می‌بخشد. وقایع مدهیه‌پردیش این درس را فریاد می‌کنند؛ ریشهٔ ستم تنهادر ضعفِ قانون نیست، بلکه در بیماری اجتماع است. دولتِ مودی، در سرمستی برتری دینی، این زهر را در رگ جامعه می‌پراکند. این حوادث، تنها حاصلِ سفاکی چند تن یاناتوانی پلیس نیستند؛ نشانهٔ زهری‌اند که نسل‌ها بر جان مردم چکیده است.

پرونده‌ها از آذانه به‌سوی متنفذان می‌گراید و جامعه که روزگاری بیدار ضمیر بود، اکنون تماشاگر بی‌صدا است. هرگاه عدالت برای گروهی نایاب و برای گروهی مسلم گردد، آن جامعه، خویشتن را دشمن می‌سازد؛ همان سرنوشتِ امروز هند، که دلت هنوز راهی به تالار عدالت نمی‌یابد.

این نوشتار، گزارشی از چند حادثه نیست؛ محاکمه و وجدان هند است. اشک‌های گیان سنگه، فریادِ راجکمار، و خاموشی دلتِ داموه آینه‌هایی‌اند در برابر ملتی که از خود می‌گریزد. دنگ کاست، لکه‌ای است بر چهرهٔ انسانیت که تنها با بیداری وجدان زوده می‌شود، نه صرفاً با قلم قانون.

پرسش متوجه نه فقط دولت سفاک مودی است که کابوس آر.اس.اس را جامعهٔ عمل می‌پوشاند، بلکه در برابر وجدان جهان نیز طرح می‌گردد، خاصه آنان که خود را پرچمدار حقوق بشر می‌دانند:
 آیا هتکِ حرمت انسان به نام طایفه و دین رواست؟

اگر در اشکِ مظلومان، چهرهٔ انسانیت را باز نشناختیم، آیندگان نام ما را در صفِ ظالمان خواهند نوشت. اکنون هنگام آن است که قلمِ قانون از سایهٔ قدرت رهایی یابد، و ترازو بر مدار انسانیت سنجش کند.

وقایع مدهیه‌پردیش به ما هشدار دادند که هرگاه عدالت اسیرِ خوف گردد، ظلم به فرمانروایی می‌رسد. هنگامِ پالایش این زهر فرار سیده است؛ با ایمان، با آموزش، و با عزمِ قانون.

جامعه هنگامی که عدالت را از دست دهد، پرستشگاه‌هایش باقی می‌مانند، اما روحش رو به نیستی می‌نهد. اگر امروز چهره‌های مدافع حقوق بشر، سکوت کنند و دولت مودی را در محافل جهانی رها سازند، تاریخ یک بار دیگر ما را در شمارِ ظالمان خواهد گذاشت. رسانه باید این فاجعه را نه در حد تیتُر خبری، بلکه موضوع مکالمهٔ اجتماعی سازد.

این نوشته، صرفاً تحقیق اجتماعی نیست؛ دعوتی اخلاقی است به پاسداری از کرامت انسان. هر انسان، با هر دین، هر طبقه، هر نژاد، صاحبِ حقی است که آسمان به او سپرده: حق حرمت، حق وقار، و حق عدالت.

شنبه ۱ نوامبر ۲۰۲۵ء

وقتی که احسان به زخم بدل می‌شود

طلوع امید، غروب امانت



قصه پیوند و کشمکش افغانستان و پاکستان سرگذشتی است دراز و ریشه‌دار که تا اعماق تاریخ این سامان سرک کشیده است. تاریخ بارها آموزانده که هرگاه ابرهای آرامش در آسمان این سرزمین انباشته شوند، عصبانی یا نسیمی برمی‌خیزد که آن ابرها را می‌درد. گاه آتش نزاع را بیگانه‌ای از بیرون شعله‌ور می‌سازد و گاه آتش را شور و جنون گروه‌های درون دیار روشن می‌کند.

آنگاه که خورشید استقلال گلوی جنوب آسیا را بوسید و ملیت‌های نو بر نقشه دنیا نشستند، پیوند برادری میان آن دو همسایه نفس کشید؛ اما پی‌درپی جنگ‌های خانگی، منافع متضاد و چرخش‌های قدرت آن پیمان را در تار سوءظن و سوت‌بدگمانی پیچاند.

پاکستان در کارزار چندین‌ساله با تروریسم فداکاری‌هایی کرد که نمونه‌اش نادر است؛ از این رو هنوز ریشه‌های شوم افراطگرایی در پی زمین تازه‌اندوزی است. در برابر این تلخی بود که گفت‌وگو میان پاکستان و طالبان افغانستان آغاز شد: تا خون‌هایی که بر میدان‌ها ریخته می‌شد به میز سخن بازگردد. لیکن آن روشنائی امید که از دوحه برخاسته و بر دژهای استانبول تابیده بود، در گردباد تعنت و تعصب ایدئولوژیک خاموش گشت.

مقصد گفتگوهای استانبول آن بود که به این تراژدی بی‌پایان جهت دهد؛ و مع‌هذا نه قاعده‌ای عملی پدید آمد و نه محصولی ملموس حاصل شد. خاموشی کابل همچون پرسشی غریب در فضا معلق مانده است — آیا این سکوت از سر تدبیر است یا اعلام بی‌خبری و ترک عهد؟ هنوز گرد آفتاب تنش مرزی فرو ننشسته بود که پاکستان اعلام کرد درهای حجره مذاکره به روی طالبان بسته شده است. آن «گفت‌وگوها» که در هواهای استانبول پیچید تنها گرد سخن بود؛ نه نقشه راهی تهیه گردید و نه سوگندی برای حرکت رو به جلو بسته شد. آیا پشت این خاموشی مصلحتی پنهان است یا خشم و عناد؟

پرسش دیگر که اکنون در صدر همه مباحث نشسته این است: چرا طالبان افغانستان در برابر اقدام علیه «تحریک طالبان پاکستان» مرددند؟ چرا دستانی که باید اژدهای ترور را سرکوب کنند، می‌لرزند؟ در حلقه‌های رهبری طالبان ابهام هست که کی و چگونه و به چه بها با «تی‌تی‌پی» مقابله کنند؛ زیرا این موضوع بر آنان تنها امر امنیتی نیست، که به اعتقادات، وفاداری‌ها و احسان‌های تاریخی نیز گره خورده است.

پاکستان اسناد و مدارک محکم و غیرقابل انکار پیش نهاد؛ نه تنها طالبان افغانستان، که میزبانان میانجی نیز بر راستی آن گواهی دادند. اما هیئت افغان از دادن تضمین لازم خودداری ورزید و از مسئله اصلی عدول کرد — گویا خواستند دیواری را که میان طرفین قد برافراشته از نظر بگذرند و دم از فرو ریختن آن زنند، در حالی که دیوار پابرجاست.

خسارت‌هایی که پاکستان در چهار سال متحمل شده، صرفاً ارقام در کتاب‌ها نیست؛ هر کشته حکایت خاموش چراغ خانه‌ای است. پس از این بار جانی و مالی، صبر ملی به سر آمده است. تأمین امنیت مردم،

نخستين تکليف هر دولت است؛ لذا دولت اعلام کرد که هر آشيانه ترور را يک‌به‌يک به خاک خواهد نشاند: نه پناهگاهی باقي خواهد ماند و نه سرپرستی و اعانت پذيرفتنی خواهد بود.

تحليل گران امنيتی می‌گويند طالبان گویی بر منشوری موازی گام می‌زنند که اگر از آن غافل بمانيم، برای آسایش منطقه سمی کشنده خواهد بود. اگر نيت‌ها دگرگون شود، راه‌ها نيز دگرگون خواهد شد. از منظر آگاهان، دليل‌ها و استدلال‌های طالبان گاه با واقعيات زمينی سازگار نيست و از منطق حکمرانی دور می‌نمايد؛ انگار پشت پرده دستور ديگری است که صلح منطقه را تهديد می‌کند. پيشروی مذاکرات اکنون برآزمودن نيت و روحیه طالبان است.

آصف بی‌پرده گفت: اراده خواهان صلح، ضعف نيست. اگر کسانی دست به هجوم بزنند، وزير دفاع خواجه بينايی آنان رخت بر خواهد بست — اين سخن تهديد بی‌منطق نيست، که حق مشروع دولت برای دفاع از جان و مال شهروندان را باز می‌نمايد. او هشدار داد که اگر زبان گفتگو از کار بيافتد، زمزمه جنگ نه از دور که از نزديک به گوش خواهد رسيد.

کارشناسان سياسی افغان گمان می‌برند رهبري عالی طالبان «تحريک طالبان پاکستان» را همپاله ايدئولوژیک خویش می‌داند؛ پيوندهایی که در دهه‌های هشتاد و نود ميلادی جوشيد، تار روابط را به گونه‌ای در هم تابانده که گسيختن آن صرف تصميم‌های سياسی نيست. هر دو جنبش بر سنگر تاريخ به يک روش بازی کرده‌اند؛ از اين‌رو برای طالبان، تعرض به تی‌تی‌پی به معنای اعمال خشونتی عليه «خويشان» است. اين قرابت فکری، بنا بر اين، عامل بازدارنده‌ای است در برابر عمليات قاطع عليه تی‌تی‌پی. وقتی دل‌ها و اذهان در قبله‌ای واحد باشند، دست بردن به شمشير هم می‌لرزد. چنين نزديکی‌ای گاهی توجیهي برای ساکت ماندن شر می‌شود؛ آن‌گاه که خط میان حق و باطل محو گردد، آن توجیه اجتهادی خطا که خشونت را «جهاد» می‌نامد، سر بر می‌آورد — و اين، بزرگ‌ترين مانعی است بر سر راه صلح پایدار.

(وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا) (الأنفال: ۶۱)

«اگر [طرف مقابل] به سوی صلح گرایش نشان داد، تو نيز به آن گرایش پيدا کن.»
اين آیه شريف یادآور آن است که در پرتو خرد و ميل به آشتی، بار جنگ سبک می‌گردد و جان‌ها از بلا در امان می‌مانند؛ اما آشتی که همراه با انصاف و ثبات نباشد، چونان سایه‌ای زودگذر است

پاکستان در گذشته جهاد افغانستان را دژ مذهبی و استراتژیک خود می‌دانست، به همین دليل به طالبان پناه و حمايت سياسی داد. اما ليخنند طعنه‌آمیز تاريخ اين است که امروز اثرات منفی همین سياست، امنيت ملی را به چالش می‌کشد و اکنون آمده است تا بدهی سنگینی از اين تصميم را به درگاه تاريخ مطالبه کند - هر تصميمی در دادگاه زمان محاسبه می‌شود.

جناح حقانی طالبان روابط عملی با تحريک طالبان پاکستان داشته است. روابط آنها با تحريک طالبان پاکستان چنان پيوندهایی است که شکستن آنها آسان نيست. اگر از زور استفاده شود، دروازه داعش برای تحريک طالبان پاکستان گشادتر به نظر خواهد رسيد - آنها می‌ترسند که اقدامات سختگیرانه، تحريک طالبان پاکستان را به آغوش داعش سوق دهد. اين ترسی است که مانع از برداشتن گامی قاطع توسط طالبان می‌شود. —

بنا بر اين، فساد به جريان جديدي سرازير می‌شود و خود طالبان از واگذاری تاج و تخت کابل می‌ترسند و در اين راستا، چندین گروه از طالبان از قبل آماده هستند که مشتاق پايان دادن به رژيم فعلی طالبان هستند. رهبری قندهار اقدامات پاکستان - دستگیری ملا برادر و کشته شدن ملا منصور در حمله آمریکا - را

خاطره‌ای تلخ از گذشته می‌داند که هنوز هم خاری در پهلوی سیاست است. این وقایع هنوز با دردی دردناک در رگ‌های قدرت قندهار به یاد آورده می‌شوند. به همین دلیل است که احتیاط و خشم در صفحات سیاست امروز وجود دارد.

پاکستان مراکز تحریک طالبان پاکستان را در خاک افغانستان در آن سوی مرز هدف قرار داده، ممنوعیت تجارت بر محصولات افغانستان اعمال کرده، کریدورهای تجاری را به حالت تعلیق درآورده و پناهندگان غیرقانونی افغان را سرکوب می‌کند. همه اینها پیامی گویاتر از کلمات است که اکنون تحمل از حد خود فراتر رفته است. - همه اینها پیام عمل است، نه فقط جنگ کلمات.

این سوال همیشه در حاشیه سیاست خواهد بود و این سوالی است که سیاست به دنبال پاسخی برای آن است.

آیا قدرت و فشار اقتصادی طالبان را علیه تحریک طالبان پاکستان متحد خواهد کرد؟ آیا این اقدامات پاکستان می‌تواند طالبان را مجبور به اقدام عملی کند؟ یا آنها دوباره با توسل به تفسیر جدیدی از مسیر اصلی منحرف خواهند شد؟ طالبان افغانستان هنوز مسئولیت دولت را از دریچه تفسیر شریعت می‌بینند - به همین دلیل است که آنها تحریک طالبان پاکستان را نه به عنوان دشمن، بلکه به عنوان یک "شریک قابل اصلاح" در نظر می‌گیرند. و این طرز فکر بزرگترین اشتباه در مسیر صلح است. تحلیلگران می‌گویند که سیاست پاکستان روشن است - اما طالبان خود را به عنوان یک مسئولیت دولتی نمی‌بینند. زمزمه‌های داعش و اختلافات داخلی آنها را مردد نگه می‌دارد - آنها از داعش و جناح‌های فرقه‌ای می‌ترسند، به همین دلیل است که حمله علیه تحریک طالبان پاکستان هنوز به تعویق افتاده است.

نتیجه‌گیری ✓

تصمیم‌گیری طالبان افغانستان هنوز تحت تأثیر حال و هوای جنبش است، نه مسئولیت دولتی. روابط بین تحریک طالبان پاکستان و طالبان فقط نظامی نیست، بلکه شامل روابط ایدئولوژیک و عاطفی نیز می‌شود. استراتژی برخی از قدرت‌های منطقه‌ای پشت حملات تروریستی فزاینده در منطقه است. اقدامات پاکستان فشار سیاسی و اقتصادی را افزایش داده است، اما تاکنون هیچ تغییر قابل توجهی رخ نداده است. □

پیشرفت در میز مذاکره به بلوغ سیاسی طالبان افغانستان و درک مسئولیت بین‌المللی آنها بستگی دارد. □ نکات زیر نیز نشان‌دهنده یک استراتژی عملی و دوراندیشانه برای غلبه بر این وضعیت پیچیده است: الف - استراتژی دیپلماتیک برای صلح منطقه‌ای □ مطرح کردن موضوع در تریبون‌های جامعه بین‌المللی، سازمان همکاری اسلامی و سازمان همکاری شانگهای □ درخواست تضمین‌های امنیتی در ازای همکاری در بهبود اقتصادی افغانستان □ بررسی تشکیل یک نیروی مشترک دوجانبه در مدیریت مرزها □ ب - اقدامات عملی برای از بین بردن تروریسم □ اشتراک‌گذاری اطلاعات در سطح بالا و هماهنگی در لحظه □ قطع ساختار تروریستی تحریک طالبان پاکستان از نظر فنی و مالی □ تضمین نابودی سکوها و پرتاب و پناهگاه‌های امن فرامرزی □ ج - روایت‌سازی در سطح عمومی و فکری □ افشای روایت‌های نادرست جهاد و خشونت به شیوه‌ای علمی □ اصلاح مدارس و دسترسی جوانان به آموزش دینی مبتنی بر صلح □ رسانه‌ها ایجاد روایت وحدت ملی و اجماع از طریق د - بازگشت عادلانه پناهندگان افغان



بازگرداندن نظم قانونی همراه با حقوق بشر الزامات
کاهش بار اقتصادی و اجتماعی بر دوش پاکستان
حمایت مالی از سوی نهادهای بین‌المللی برای روند بازگشت
ضروری است
اقدامات اعتمادسازی
کمیت‌های مشترک، سازوکارهای مرزی، کنفرانس‌های
هماهنگی سریع
باز نگه داشتن دریچه‌های سوء تفاهم‌ها
روابط قوی با عناصر میانه‌رو در رهبری طالبان

در کنار این، از شما دعوت می‌کنم برخی از راحل‌ها و توصیه‌های ممکن را به عنوان راهنمایی برای تمایل به صلح در نظر بگیرید، شاید سخنان من به قلب شما برسد:

1- پاکستان باید یک استراتژی دیپلماتیک مشترک با کشورهای جهان اتخاذ کند -

2- همکاری متقابل برای ثبات سیاسی و اقتصادی در افغانستان افزایش یابد -

3- اصلاحات مدارس و نظارت مرزی باید تسریع شود

4- قدرت‌های جهانی باید متقاعد شوند که تروریسم نه تنها مشکل پاکستان، بلکه بلای کل منطقه است

5- مودی، هندوی متعصب هند، که محرک این تروریسم است، باید به جهانیان معرفی شود. باید با شواهد و

6- مدارک افشا شود و در نهایت این موضوع باید از طریق دوستان ما در سازمان ملل مطرح شود.

7- چراغ دانش باید از طریق روایت‌پردازی در سطح اجتماعی، در تاریکی جهل روشن شود

ای سرزمین من! هوای تو با خون و عرق خیس است، اما سخاوت تو به همان اندازه درخشان است. در یک دوره طولانی مهاجرت و سختی، به میلیون‌ها رقیب و همراه بی‌خانمان، جایی در زبان و گوشت و خون خود بخشیدی - به مدت چهل سال نه تنها سقفی فراهم کردی، بلکه دستی به سوی هر نیاز روزانه زندگی دراز کردی و درهای مزرعه، مدرسه، محله و بازار را به روی همه باز نگه داشتی. این قلب بزرگ و مهربانی بود که بخشش و مهربانی را به عنوان نشان خود قرار داد و شفقت انسانی را به عنوان اولین اصل خود اعلام کرد. سابقه کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد برای مدت طولانی، حتی امروز نیز سندی از این دوران است.

به یاد داشته باشید: زمانی که مرزها در لطافت پیچیده شده بودند، زمانی که خانواده‌ها با امید پناه می‌بردند، و زمانی که قدم‌های کودکان مسیری را در همان زمینی که امروز در آن ایستاده‌ایم، ایجاد می‌کرد و گام‌های ما را تغییر می‌داد. بسیاری از کسانی که در این خاک بزرگ شده‌اند، امروز این ارتباط باستانی را فراموش می‌کنند و با آهنگ توطئه‌های بیرون، ترانه می‌خوانند - و این واقعیت قلب بی‌قراران را می‌درد. روایات می‌گویند که زمانی، رهبر بزرگ ملا عمر این سخنان را بر زبان آورد: «ما نمی‌توانیم تا روز قیامت، لطف پاکستان را جبران کنیم؛ هر جا که عرق شما بریزد، خون خود را فدا خواهیم کرد.» این سخن، و عده‌ای برای یک لحظه نبود، بلکه فریادهای یک طناب نجات بود که ادعای اخلاص و وفاداری در آن گره خورده بود.

امروز، امیر هیبت‌الله طالبان، که در آن زمان ۲۰ ساله بود، می‌تواند از شهادت به خطاب امیر خود امتناع ورزد، و امروز، وزیر دفاع طالبان افغانستان، ملا یعقوب، که در آن زمان ۵ ساله بود، هنوز باید پژواک

سخنان پدرش را در گوش‌هایش احساس کند. نکته تلخ در این نمایش غم‌انگیز این است که نسل‌هایی که از کودکی تاب‌زرگسالی توسط این افراد سخاوتمند بزرگ شده‌اند، گاهی شکوه گذشته را فراموش می‌کنند و مسیرهای نابخردانه را در پیش می‌گیرند - همان شخصیت‌ها امروز با ارزش‌هایی که در اصل ریشه در خاطرات مهربان این سرزمین داشتند، در تضاد هستند.

و وقتی رنگ‌های جدیدی از دوستی در جبهه بین‌المللی شکل می‌گیرد - پروژه‌های آب، دست‌های دیپلماتیک که نزدیک می‌شوند - این سوال مطرح می‌شود: آیا این تغییرات راهی برای خروج از تداوم غم و اندوه است یا آغاز یک بلای جدید؟ (گزارش‌های اخیر از سرمایه‌گذاری خارجی و توافقات زیرساختی پرده برداشته‌اند که باید وزن سیاسی آنها را در نظر گرفت.)

فصل روشن داستان شفقت ما به راحتی بسته نخواهد شد و عظمت آن هرگز پنهان نخواهد ماند. ملتی که چهل سال است در امواج سهمگین دست خود را دراز کرده و به آغوش دیگران تبدیل شده است، هنوز در میراث این خالق زنده است. اما خواسته زمان حال این است که ارزش وفاداری نباید با منافع موقت سنجیده شود، بلکه با اعتماد متقابل، مسئولیت‌پذیری و واقع‌گرایی سنجیده شود. اگر سخاوتمندانه گذشته را فقط خاطره‌ای از گذشته بدانیم و با کفایت و احتیاط عملی عمل نکنیم، همان تاریخ همچنان ما را آزار خواهد داد.

همچنین لازم است سنت‌هایی که زمانی وحدت و انسانیت را به وجود آورده‌اند، نه تنها در حرف، بلکه در سنت‌های عملی نیز احیا شوند. آن دسته از مردم مرزی که لهجه‌هایشان اینجاست، و پیشرفت تحصیلی و حرفه‌ای‌شان توسط این خاک انجام شده است - باید تصمیمات روشن، عادلانه و انسانی در مورد آینده‌شان گرفته شود. نه تنها قوانین، بلکه الزامات انسانی شفقت نیز باید حاکم باشد - تنها در این صورت می‌توانیم بنای صلحی پایدار بسازیم.

پیام آخر این است: در مواقع خصومت، گرمی انسانیت نباید فراموش شود. حتی اگر یک نیروی خارجی یا تسهیل‌کنندگان آن در ازای مهربانی و شفقت ما به فریب ما ادامه دهند، باید پایه‌های خود را محکم نگه داریم - یعنی ابتدا دفاع، سپس مذاکره و در نهایت عدالت. اما در جایی که هم عقل و هم شجاعت لازم است، باید با شجاعت بایستیم و از هر وسیله قانونی و اخلاقی برای محافظت از خانه خود استفاده کنیم.

این گزارش تلاشی ادبی و پژوهشی برای کشف لایه‌های تاریخی، سیاسی، ایدئولوژیک و منطقه‌ای این درگیری است. گاهی اوقات، صرفاً توصیف حقایق به زبان اعداد کافی نیست - داستان‌ها، احساسات، امیدها و ترس‌های ملت‌ها نیز در سایه تصمیمات آنها گنجانده شده است. بنابراین، این مقاله تلاش کرده است تا تحلیل، تاریخ و ادبیات را به شیوه‌ای هماهنگ به خوانندگان ارائه دهد.

این مقاله نه جای ناامیدی است و نه صرفاً آینه‌ای از انتقاد. این صدای هشدار است که اگر ما صلح منطقه را با اصول محکم، اعتماد متقابل و اقدامات واقع‌بینانه مدیریت نکنیم، در فردای پیش رو، حتی نقاط تاریک‌تری بر صفحات تاریخ نوشته خواهد شد.

جنگ صلح، نبردی تنه‌است که در آن سربازان هر دو طرف می‌توانند پیروز شوند. پاکستان مصمم است که وظیفه خود را انجام دهد، اما صلح با تعهد یک‌جانبه برقرار نمی‌شود، بلکه با اعتماد متقابل و مسئولیت عملی برقرار می‌شود. باشد که خداوند روزی این منطقه را از فضای دودآلود جنگ بیرون بیاورد و در پرتو دانش، سازندگی، تجارت و انسانیت برخیزد. آمین.

استدعای من این است که چشمان تاریخ باز، چراغ بخشش گرم و ترازوی عدالت با انصاف متعادل شود؛ تنها در این صورت است که می‌توانیم این آزمون بزرگ انسانی را با افتخار و احترام به یاد آوریم.

در نهایت، یک بار دیگر، این التماس قلبی من است، التماس قلبی من است که چشمان تاریخ باز، چراغ بخشش گرم و ترازوی عدالت با انصاف حرکت کند. تنها در این صورت است که می‌توانیم این آزمون بزرگ انسانی را با افتخار و احترام به یاد آوریم. تاریخ ما هم ما را می‌سوزاند و هم ما را حفظ می‌کند. بیایید نگذاریم آن نور هدر رود و وظایف خود را به گونه‌ای انجام دهیم که نسل‌های آینده بتوانند با افتخار درباره ما بنویسند که ما با وجود داشتن قدرت انتقام، راه بخشش را در پیش گرفتیم.

چهارشنبه، ۵ نوامبر ۲۰۲۵ء

چرخ زمان و چهره امپریالیسم

روایت وفاداری و فراموشی

چارچوب دفاعی ده ساله آمریکا و هند — طلوعی نو از صلح یا آغاز عصر نظامی؟

چارچوب دفاعی ده ساله بین ایالات متحده و هند - عصر جدیدی از صلح یا آغاز یک دوران نظامی مدرن؟ در افق تاریخ، ملت‌هایی هستند که خود را قهرمان آزادی می‌نامند، اما همیشه زنجیرهای یک ملت را در دست دارند. تاریخ آمریکا نیز داستان مشابهی است - برج‌های خروشان قدرت، پژواک شعارهای آزادی، اما در زیر هر فصل، فداکاری یک دوست وفادار نهفته است.

به عنوان مثال، ایران را در نظر بگیرید، همان ایرانی که زمانی قوی‌ترین متحد آمریکا، نگهبان خلیج فارس و دژ جنگ سرد محسوب می‌شد. اما وقتی شمع سلطنت خاموش شد و توده مردم تاج و تخت را سرنگون کردند، درهای واشنگتن که زمانی کف طلایی بودند، به روی آن امپراتور بسته شد. آمریکا حتی از پناه دادن به قدیمی‌ترین دوست خود - همان دوستی که پایگاه‌های نظامی‌اش در خاکش قرار داشت و واشنگتن دهه‌ها از خزانه‌اش انرژی می‌گرفت - خودداری کرد.

سپس زمان چرخید - و این بار مشعل منافع آمریکا به پاکستان تحویل داده شد. در دوران تجاوز روسیه، پاکستان مانند چراغی بود که با نور خود راه دیگران را روشن می‌کرد، اما خودش در تاریکی می‌سوخت.

در دوران جهاد افغانستان، پاکستان با به خطر انداختن سرزمین، اقتصاد، صلح و نسل‌هایش، در جنگ آمریکا که در افغانستان در جریان بود، جنگید. اما پاکستان بهای آن را پرداخت و هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی از بین رفت و آمریکا به تنها ابرقدرت جهان تبدیل شد، به جای سپاسگزاری، درهای خود را بست - کمک‌ها قطع شد، تحریم‌ها اعمال شد و همان سرزمینی که زمانی "ایالت خط مقدم" بود، ناگهان روزی "منطقه خطرناک" نامیده شد.

سپس فاجعه 11 سپتامبر رخ داد - و بار دیگر تاریخ تکرار شد. ایالات متحده پاکستان را تهدید کرد که "اگر از ما حمایت نکنید، به عصر حجر بازگردانده خواهید شد." پاکستان کاری را که همیشه انجام می‌داد، انجام داد - حریم هوایی، زمینی و پایگاه‌های نظامی خود را برای جنگ علیه بهترین همسایه‌اش، افغانستان، باز کرد. اما وقتی آمریکا وارد کابل شد، هند نیز با آن وارد شد - همان هندی که زمانی خارج از حوزه نفوذ واشنگتن و تحت حضور آمریکا محسوب می‌شد، بذر تروریسم را علیه پاکستان از خاک افغانستان کاشت، که هنوز هم با کشتن افراد بی‌گناه به رنگ خون، مشغول تولید خارهای خونین است.

در همین حال، واشنگتن یک "توافقتنامه هسته‌ای غیرنظامی" با دهلی نو امضا کرد و سپس هند را در یک اتحاد جدید - "چهارگانه" - برای رقابت با چین گنجاند و آن را به شخصیت اصلی برنامه‌های خود تبدیل کرد. بنابراین، ایالات متحده بار دیگر ثابت کرد که دوستی‌اش همیشه در خاک مورد علاقه رشد می‌کند و وقتی محصول برداشت شد، کشاورز خود را تنها می‌گذارد.

پس از کنفرانس دفاعی که در حاشیه کوالالامپور برگزار شد، پیت هگرت، وزیر دفاع ایالات متحده، اعلام کرد که واشنگتن و دهلی نو یک چارچوب دفاعی یک دهه‌ای امضا کرده‌اند - یک توافق بلندمدت که ساختاری رسمی و در سطح سیاست به همکاری دفاعی بین دو کشور می‌دهد، که واشنگتن و دهلی نو آن را

سنگ بنای ثبات منطقه‌ای، بازدارندگی دفاعی و هماهنگی متقابل توصیف می‌کنند. این فقط یک امضا نیست، بلکه تلاشی برای ترسیم خطوط جدید قدرت در منطقه است، بیان مشترکی از استراتژی ایالات متحده در اوراسیا و اهمیت نظامی و استراتژیک رو به رشد هند.

هگزت در پلتفرم اجتماعی گفت که این چارچوب برای افزایش تبادل اطلاعات، همکاری فنی و هماهنگی نظامی طراحی شده است - بیانیه‌ای که به طور سنتی در زبان دیپلماتیک معنای قوی دارد، موازنه قدرت را به جای شکست در جنگ برقرار می‌کند و مانعی ایجاد می‌کند که از هرج و مرج بیشتر در منطقه جلوگیری می‌کند.

دار هگزت در پیام خود در پلتفرم اجتماعی توضیح داد که این چارچوب برای افزایش ثبات منطقه‌ای و "باز ندگی" همکاری فنی و هماهنگی نظامی طراحی شده است، یعنی بیانیه‌ای که حتی در زبان دیپلماتیک سنتی نیز معنای قوی دارد، زبانی که بر فعالیت روابط به جای سر و صدا و هیاهو، تبادل اطلاعات، همکاری فنی و هماهنگی نظامی تأکید دارد. این اصطلاحات ممکن است خشک به نظر برسند، اما ابعاد را پنهان می‌کنند که جغرافیای اقیانوس آرام را تغییر شکل می‌دهند و داستان نیت آنها برای هژمونی در منطقه را روایت می‌کنند.

توافقنامه امضا شده فیزیکی فقط کاغذ نیست؛ سازگاری عملیاتی نیروهای مسلح، دسترسی به پایگاه‌ها و لجستیک و همکاری فنی تحت آن، ارکانی هستند که می‌توانند به یک اقتصاد نظامی جدید منجر شوند - به ویژه در سناریویی که هم ایالات متحده و هم هند می‌خواهند حرکات دریایی و استراتژیک چین را مهار کنند. (همچنین باید توجه داشت که این روایت تلاشی برای تنظیم تعادل قدرت مؤثر در منطقه است.)

در یک زمینه وسیع‌تر، یکی از اهداف اصلی این توافق، توسعه یک اقدام متقابل هماهنگ علیه نفوذ چین از طریق ابتکار اقتصادی کمربند و جاده است. در کنار اصول اولیه، یک روایت نظامی و استراتژیک برای مهار گسترش نظامی چین در حال توسعه است. بنابراین، این چارچوب فقط یک توافق دوجانبه نیست، بلکه تلاشی برای تبدیل شدن به بخشی از یک تعادل قدرت منطقه‌ای است.

ساختار چارچوب - بندهای کلیدی و پیامدهای سیاسی آنها بندهای کلیدی که پدیدار شده‌اند، ارکان زیر را تشکیل می‌دهند: بهبود قابلیت همکاری نظامی (دسترسی متقابل به تجهیزات، شبکه‌های لجستیک، تأسیسات نگهداری)، تولید مشترک و انتقال فناوری (تقویت صنعت دفاعی هند به صورت محلی) و ادغام امنیت - منطقه‌ای. این بندها حاکی از آن است که نزدیکی عملیاتی به جای نزدیکی جغرافیایی افزایش خواهد یافت هماهنگی متقابل در تجهیزات نظامی، آموزش و دسترسی به آدانی وجود خواهد داشت.

جنبه‌های کلیدی این توافقنامه شامل بهبود قابلیت همکاری نظامی، یعنی اشتراک‌گذاری پایگاه‌ها، شبکه‌های لجستیک و تأسیسات نگهداری؛ تولید مشترک و انتقال فناوری برای تقویت صنعت دفاعی هند در داخل کشور؛

همکاری امنیتی منطقه‌ای، به ویژه در هند و اقیانوسیه، برای مقابله با سبب رو به رشد نظامی و اقتصادی چین بسیار مهم است؛

تقویت اتحاد چهارجانبه با ادغام نیروها با ژاپن و استرالیا؛ و به طور کلی پرداختن به تأثیرات پروژه‌های اقتصادی مانند طرح کمربند و جاده. این مفاد، یک کشورداری سیاسی را ترسیم می‌کند که نه تنها نظامی است، بلکه



بیانگر استراتژی ژئوپلیتیکی نیز می‌باشد. برای این منظور، این توافق‌نامه همچنین شامل طرحی برای اقدامات مشترک برای ادغام بیشتر روابط تجاری و دفاعی در داخل چهارجانبه، تدوین یک استراتژی مشترک با ژاپن و استرالیا و افزایش همکاری در امنیت دریایی است. این بدان معنا نیست که یک بلوک نظامی فوراً در حال شکل‌گیری است، بلکه به این معنی است که گفتمان مشترک خرد از طریق رزمایش‌های نظامی و سیاسی به‌طور فزاینده‌ای محتمل است.

از همان ابتدا، من در برنامه‌ها و مقالاتم اشاره کرده‌ام که اختلافات تجاری اخیر مودی و آمریکا فقط یک مسئله‌ی کوچک است و اغلب پشت پرده‌ی پنهان‌کاری باقی می‌ماند - این توافق‌نامه اثبات عملی این است که عمق استراتژیک حتی در مواجهه با درگیری می‌تواند غالب باشد. در اینجا باید به یاد داشته باشیم که در سناریوهای دیپلماتیک، هماهنگی ظاهری اغلب با اقدام سیاسی همزمان می‌شود.

امتیاز ایالات متحده در مورد مسئله‌ی بندر چابهار، بندی ظریف و معنادار برای درک این مسئله‌ی کوچک است. ایالات متحده گاهی اوقات موضع نرمی در مورد این پروژه‌ی بندری هند در ایران اتخاذ کرده است که به دهلی نو کمک می‌کند تا دسترسی تجاری و استراتژیک خود را به آسیای مرکزی و افغانستان حفظ کند. این امتیاز به این معنی است که واشنگتن گاهی اوقات تمایلی به نشان دادن انعطاف‌پذیری در مواجهه با منافع اقتصادی و استراتژیک و همچنین همکاری‌های دفاعی ندارد، به طوری که هند بتواند به طور کامل به ایران و افغانستان دسترسی داشته باشد. واشنگتن در ماه جاری امتیاز موقت در مورد چابهار به دهلی نو اعطا کرد که به منافع هند در ایران فضای تنفس موقت داد - نشانه‌ای از اینکه منافع اقتصادی و نظامی به موازات هم پیش می‌روند و واشنگتن گاهی اوقات لازم می‌داند با در نظر گرفتن هند به عنوان شریکی در شبکه‌های منطقه‌ای، انعطاف‌پذیری نشان دهد تا فشار بر کشورهای منطقه، یعنی ایران و پاکستان، حفظ شود. آمریکا همه تخم‌مرغ‌هایش را در یک گلدان نمی‌گذارد، بلکه عادت تاریخی دارد که هرگز از منافع خود چشم‌پوشی نمی‌کند.

شایعات مربوط به استقرار نیروهای پاکستانی در غزه در روزهای اخیر داغ شده است و سفرهای فرمانده ارتش به اردن و مصر نیز به گمانه‌زنی‌ها دامن زده است. با این حال، دسترسی به هرگونه اعلامیه یا پیام رسمی در سطح ملی محدود شده است. برخی منابع در حال ارائه اظهارات یا گزارش‌هایی در این مورد هستند، اما لازم است به روندی مانند تصمیم‌گیری رسمی یا تصویب پارلمان اشاره شود. این خبر همچنین حاکی از آن است که پاکستان گفته است که این تصمیم توسط نهادهای مربوطه و پارلمان گرفته خواهد شد، که نشان می‌دهد موضوع هنوز به طور کامل حل نشده است.

با این حال، در مورد چنین شایعاتی در سطح بین‌المللی احتیاط لازم است. گاهی اوقات اعلامیه‌های رسمی، گاهی اوقات اشاره‌های رسانه‌ای و گاهی اوقات فقط شایعات منابع مطرح می‌شوند. در این راستا، برجسته کردن تفاوت بین ادعاها و اسناد رسمی مهم است - و مگر اینکه اظهارات معتبری وجود داشته باشد، خلاف صداقت آکادمیک است که آنها را روایت یا گمانه‌زنی محض بنامیم. (علاوه بر این، گزارش‌هایی مبنی بر تمجید رئیس‌جمهور ترامپ از نیروها یا ژنرال‌های پاکستانی نیز منتشر شده است؛ اما این بدان معنا نیست که طرح استقرار فوری ارتش نتیجه منطقی این تمجید باشد.)

در مورد هرگونه «نیروی حافظ صلح» سازمان ملل یا ایالات متحده، پادشاه اردن به روشنی اعلام کرده است که اردن حاضر به پذیرش خطر دخالت نظامی خود نخواهد بود؛ همچنین یک دلیل تاریخی در این روایت پنهان است. ساختار اجتماعی-قومی اردن شامل بخش بزرگی از جمعیت فلسطین است، بنابراین نمی‌توان به راحتی تصمیم‌نخبگان یا سیاسی گرفت.

ملک عبدالله دوم اردن به وضوح اعلام کرده است که خود اردن مستقیماً برای «اعمال صلح» در غزه مداخله نظامی نخواهد کرد و اگر نیروی بین‌المللی مستقر شود، باید نقش کمکی و آموزشی داشته باشد نه «اعمال صلح». پیشینه اظهارات او این است که ساختار اجتماعی-سیاسی اردن و حساسیت‌های منطقه‌ای چنین نیرویی را نمی‌پذیرد. شایعه شده است که ایالات متحده و سایر کشورهای غربی، از جمله اسرائیل، می‌خواهند از ارتش پاکستان برای خلع سلاح کامل و بیرون راندن حماس از غزه استفاده کنند، که می‌تواند منجر به جنگی خونین شود.

ستایش سربازان یا ژنرال‌های پاکستانی توسط رهبران سیاسی آمریکا گاهی اوقات نشان‌دهنده آرمان‌های دیپلماتیک یا سیاست‌گذاری است، اما این ستایش‌ها به طور خودکار گواه هیچ‌گونه استقرار یا مداخله نظامی نیستند. اگر ترامپ یا سایر رهبران از ژنرال عاصم تمجید کرده‌اند، باید آن را به عنوان یک ژست دیپلماتیک جداگانه در نظر گرفت - این بدان معنا نیست که یک مأموریت نظامی فوری در میدان بدون تأیید پارلمان و رضایت منطقه‌ای انجام خواهد شد.

پتانسیل ایفای نقش ارتش پاکستان در عرصه جهانی را نمی‌توان با یک توافق‌نامه واحد دولتی سنجید - تعاملات سیاسی داخلی، روابط مدنی-نظامی و منافع منطقه‌ای، همگی با هم ترکیب می‌شوند تا فضایی تعیین‌کننده ایجاد کنند. وقتی سیگنال‌هایی از یک درگیری نظامی در سیرک بین‌المللی شنیده می‌شود، باید در چارچوب بنیادهای محلی و فشارهای خارجی درک شود. به همین دلیل است که ستایش از سوی ترامپ یا دیگر رهبران یک چیز است و اسناد و استقرارهای رسمی موضوع دیگری است.

این دوران همکاری‌های مسلحانه و پیچیدگی‌های دیپلماتیک است، جایی که امضای روی کاغذ می‌تواند آغاز یک فصل جدید و همچنین روایت صرف باشد. چارچوب دفاعی ده ساله، امتیاز آمریکا در مورد چابهار، امتناع پادشاه اردن و روابط پاکستان - همه اینها رشته‌های به هم پیوسته‌ای هستند که به ما می‌گویند ترتیبات قدرت جدیدی در جنوب آسیا و هند و اقیانوس آرام در حال ظهور است. ما باید مراقب باشیم که بین شایعات و اظهارات رسمی تمایز قائل شویم و به یاد داشته باشیم که روایت‌های سیاسی اغلب منافع بلندمدت را در پس درگیری‌های ظاهری ترویج می‌دهند.

امروزه، زمانی که ایالات متحده و هند یک توافق‌نامه دفاعی ده ساله امضا کرده‌اند، همه آن زخم‌های تاریخ دوباره به ما بازگشته‌اند. این صحنه به ما می‌گوید که امپریالیسم هرگز تغییر نمی‌کند - فقط ظاهر آن تغییر می‌کند. ایران زمانی محور آمریکا بود، اما به محض سرنوشتی، به باری بر دوش تبدیل شد. پاکستان میلیون‌ها سرباز، صلح، اقتصاد و حتی ایدئولوژی خود را فدا کرد تا از منافع آمریکا محافظت کند، اما در عوض اتهامات، نگاه‌های مشکوک و زنجیرهای تروریسم را دریافت کرد.

و امروز، وقتی ایالات متحده در حال ایجاد یک رابطه استراتژیک با دهلی نو است، این ضرب‌المثل قدیمی را به ما یادآوری می‌کند که "وقتی شاهین حمله می‌کند، به دنبال قدردانی نیست، بلکه با نیت طعمه حمله می‌کند."

مرکز قدرت در نقشه جهان در حال تغییر است، اما اصل سیاست آمریکا هنوز همان است: برای خودت دوست پیدا کن و دوستی را پس از انجام کار دفن کن. از ایران تا پاکستان، از افغانستان تا عراق - همین داستان در همه جا نوشته شده است. ابتدا چراغ‌های امید روشن شدند، سپس گذشته با همان چراغ‌ها به خاکستر تبدیل شد. امروز، پاکستان در یک چهارراه جدید ایستاده است. تاریخ بار دیگر در را می‌کوبد. آیا ما دوباره به سوخت منافع دیگران تبدیل خواهیم شد؟ یا این بار در سایه منافع، حاکمیت و تاریخ خود تصمیم خواهیم گرفت؟ این تصمیم در دست روشنفکران، سیاستمداران و نویسندگان پاکستان است. اگر از گرد و غبار گذشته درس نگیریم، زمان آینده نیز ما را در ردیف همان دوستانی خواهد نوشت که آمریکا پس از دستیابی به هدف خود، آنها را به زباله‌دان تاریخ انداخت.

دوشنبه، ۳ نوامبر ۲۰۲۵ء

وقتی که احسان به زخم بدل می‌شود

طلوع امید، غروب امانت

قصه پیوند و کشمکش افغانستان و پاکستان سرگذشتی است دراز و ریشه‌دار که تا اعماق تاریخ این سامان سرک کشیده است. تاریخ بارها آموزانده که هرگاه ابرهای آرامش در آسمان این سرزمین انباشته شوند، عصبانی یا نسیمی برمی‌خیزد که آن ابرها را می‌برد. گاه آتش نزاع را بیگانه‌ای از بیرون شعله‌ور می‌سازد و گاه آتش را شور و جنون گروه‌های درون دیار روشن می‌کند.

آنگاه که خورشید استقلال گلوی جنوب آسیا را بوسید و ملیت‌های نو بر نقشه دنیا نشستند، پیوند برادری میان آن دو همسایه نفس کشید؛ اما پی‌درپی جنگ‌های خانگی، منافع متضاد و چرخش‌های قدرت آن پیمان را در تار سوءظن و سوت‌بدگمانی پیچاند.

پاکستان در کارزار چندین‌ساله با تروریسم فداکاری‌هایی کرد که نمونه‌اش نادر است؛ از این رو هنوز ریشه‌های شوم افراطگرایی در پی زمین تازه‌اندوزی است. در برابر این تلخی بود که گفت‌وگو میان پاکستان و طالبان افغانستان آغاز شد: تا خون‌هایی که بر میدان‌ها ریخته می‌شد به میز سخن بازگردد. لیکن آن روشنائی امید که از دوحه برخاسته و بر دژهای استانبول تابیده بود، در گردباد تعنت و تعصب ایدئولوژیک خاموش گشت.

مقصد گفتگوهای استانبول آن بود که به این تراژدی بی‌پایان جهت دهد؛ و مع‌هذا نه قاعده‌ای عملی پدید آمد و نه محصولی ملموس حاصل شد. خاموشی کابل همچون پرسشی غریب در فضا معلق مانده است — آیا این سکوت از سر تدبیر است یا اعلام بی‌خبری و ترک عهد؟ هنوز گرد آفتاب تنش مرزی فرو ننشسته بود که پاکستان اعلام کرد درهای حجره مذاکره به روی طالبان بسته شده است. آن «گفت‌وگوها» که در هواهای استانبول پیچید تنها گرد سخن بود؛ نه نقشه راهی تهیه گردید و نه سوگندی برای حرکت رو به جلو بسته شد. آیا پشت این خاموشی مصلحتی پنهان است یا خشم و عناد؟

پرسش دیگر که اکنون در صدر همه مباحث نشسته این است: چرا طالبان افغانستان در برابر اقدام علیه «تحریک طالبان پاکستان» مرددند؟ چرا دستانی که باید اژدهای ترور را سرکوب کنند، می‌لرزند؟ در حلقه‌های رهبری طالبان ابهام هست که کی و چگونه و به چه بها با «تی-تی-پی» مقابله کنند؛ زیرا این موضوع بر آنان تنها امر امنیتی نیست، که به اعتقادات، وفاداری‌ها و احسان‌های تاریخی نیز گره خورده است.

پاکستان اسناد و مدارک محکم و غیرقابل انکار پیش نهاد؛ نه تنها طالبان افغانستان، که میزبانان میانجی نیز بر راستی آن گواهی دادند. اما هیئت افغان از دادن تضمین لازم خودداری ورزید و از مسئله اصلی عدول کرد — گویا خواستند دیواری را که میان طرفین قد برافراشته از نظر بگذرند و دم از فرو ریختن آن زنند، در حالی که دیوار پابر جاست.

خسارت‌هایی که پاکستان در چهار سال متحمل شده، صرفاً ارقام در کتاب‌ها نیست؛ هر کشته حکایت خاموش چراغ خانه‌ای است. پس از این بار جانی و مالی، صبر ملی به سر آمده است. تأمین امنیت مردم،

نخستین تکلیف هر دولت است؛ لذا دولت اعلام کرد که هر آشيانۀ ترور را یک‌به‌یک به خاک خواهد نشاند: نه پناهگاهی باقی خواهد ماند و نه سرپرستی و اعانت پذیرفتنی خواهد بود.

تحلیل‌گران امنیتی می‌گویند طالبان گویی بر منشوری موازی گام می‌زنند که اگر از آن غافل بمانیم، برای آسایش منطقه سمی کشنده خواهد بود. اگر نیت‌ها دگرگون شود، راه‌ها نیز دگرگون خواهد شد. از منظر آگاهان، دلیل‌ها و استدلال‌های طالبان گاه با واقعیات زمینی سازگار نیست و از منطق حکمرانی دور می‌نماید؛ انگار پشت پرده دستور دیگری است که صلح منطقه را تهدید می‌کند. پیشروی مذاکرات اکنون برآزمودن نیت و روحیۀ طالبان است.

آصف بی‌پرده گفت: اراده خواهان صلح، ضعف نیست. اگر کسانی دست به هجوم بزنند، وزیر دفاع خواجه بینایی آنان رخت بر خواهد بست — این سخن تهدید بی‌منطق نیست، که حق مشروع دولت برای دفاع از جان و مال شهروندان را باز می‌نماید. او هشدار داد که اگر زبان گفتگو از کار بیفتد، زمزمۀ جنگ نه از دور که از نزدیک به گوش خواهد رسید.

کارشناسان سیاسی افغان گمان می‌برند رهبری عالی طالبان «تحریک طالبان پاکستان» را همپالۀ ایدئولوژیک خویش می‌داند؛ پیوندهایی که در دهه‌های هشتاد و نود میلادی جوشید، تار روابط را به گونه‌ای درهم تابانده که گسیختن آن صرف تصمیم‌های سیاسی نیست. هر دو جنبش بر سنگر تاریخ به یک روش بازی کرده‌اند؛ از این‌رو برای طالبان، تعرض به تی‌تی‌پی به معنای اعمال خشونتی علیه «خویشان» است. این قرابت فکری، بنابراین، عامل بازدارنده‌ای است در برابر عملیات قاطع علیه تی‌تی‌پی. وقتی دل‌ها و اذهان در قبله‌ای واحد باشند، دست بردن به شمشیر هم می‌لرزد. چنین نزدیکی‌ای گاهی توجیهی برای ساکت ماندن شر می‌شود؛ آن‌گاه که خط میان حق و باطل محو گردد، آن توجیه اجتهادی خطا که خشونت را «جهاد» می‌نامد، سر بر می‌آورد — و این، بزرگترین مانعی است بر سر راه صلح پایدار.

(وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا) (الأنفال: ۶۱)

«اگر [طرف مقابل] به سوی صلح گرایش نشان داد، تو نیز به آن گرایش پیدا کن.»
این آیه شریف یادآور آن است که در پرتو خرد و میل به آشتی، بار جنگ سبک می‌گردد و جان‌ها از بلا در امان می‌مانند؛ اما آشتی که همراه با انصاف و ثبات نباشد، چونان سایه‌ای زودگذر است

پاکستان در گذشته جهاد افغانستان را دژ مذهبی و استراتژیک خود می‌دانست، به همین دلیل به طالبان پناه و حمایت سیاسی داد. اما لیخنند طعنه‌آمیز تاریخ این است که امروز اثرات منفی همین سیاست، امنیت ملی را به چالش می‌کشد و اکنون آمده است تا بدهی سنگینی از این تصمیم را به درگاه تاریخ مطالبه کند - هر تصمیمی در دادگاه زمان محاسبه می‌شود.

جناح حقانی طالبان روابط عملی با تحریک طالبان پاکستان داشته است. روابط آنها با تحریک طالبان پاکستان چنان پیوندهایی است که شکستن آنها آسان نیست. اگر از زور استفاده شود، دروازه داعش برای تحریک طالبان پاکستان گشادتر به نظر خواهد رسید - آنها می‌ترسند که اقدامات سختگیرانه، تحریک طالبان پاکستان را به آغوش داعش سوق دهد. این ترسی است که مانع از برداشتن گامی قاطع توسط طالبان می‌شود. —

بنابراین، فساد به جریان جدیدی سرازیر می‌شود و خود طالبان از واگذاری تاج و تخت کابل می‌ترسند و در این راستا، چندین گروه از طالبان از قبل آماده هستند که مشتاق پایان دادن به رژیم فعلی طالبان هستند. رهبری قندهار اقدامات پاکستان - دستگیری ملا برادر و کشته شدن ملا منصور در حمله آمریکا - را

خاطره‌ای تلخ از گذشته می‌داند که هنوز هم خاری در پهلوی سیاست است. این وقایع هنوز با دردی دردناک در رگ‌های قدرت قندهار به یاد آورده می‌شوند. به همین دلیل است که احتیاط و خشم در صفحات سیاست امروز وجود دارد.

پاکستان مراکز تحریک طالبان پاکستان را در خاک افغانستان در آن سوی مرز هدف قرار داده، ممنوعیت تجارت بر محصولات افغانستان اعمال کرده، کریدورهای تجاری را به حالت تعلیق درآورده و پناهندگان غیرقانونی افغان را سرکوب می‌کند. همه اینها پیامی گویاتر از کلمات است که اکنون تحمل از حد خود فراتر رفته است. - همه اینها پیام عمل است، نه فقط جنگ کلمات.

این سوال همیشه در حاشیه سیاست خواهد بود و این سوالی است که سیاست به دنبال پاسخی برای آن است.

آیا قدرت و فشار اقتصادی طالبان را علیه تحریک طالبان پاکستان متحد خواهد کرد؟ آیا این اقدامات پاکستان می‌تواند طالبان را مجبور به اقدام عملی کند؟ یا آنها دوباره با توسل به تفسیر جدیدی از مسیر اصلی منحرف خواهند شد؟ طالبان افغانستان هنوز مسئولیت دولت را از دریچه تفسیر شریعت می‌بینند - به همین دلیل است که آنها تحریک طالبان پاکستان را نه به عنوان دشمن، بلکه به عنوان یک "شریک قابل اصلاح" در نظر می‌گیرند. و این طرز فکر بزرگترین اشتباه در مسیر صلح است. تحلیلگران می‌گویند که سیاست پاکستان روشن است - اما طالبان خود را به عنوان یک مسئولیت دولتی نمی‌بینند. زمزمه‌های داعش و اختلافات داخلی آنها را مردم نگه می‌دارد - آنها از داعش و جناح‌های فرقه‌ای می‌ترسند، به همین دلیل است که حمله علیه تحریک طالبان پاکستان هنوز به تعویق افتاده است.

نتیجه‌گیری ✓

تصمیم‌گیری طالبان افغانستان هنوز تحت تأثیر حال و هوای جنبش است، نه مسئولیت دولتی. روابط بین تحریک طالبان پاکستان و طالبان فقط نظامی نیست، بلکه شامل روابط ایدئولوژیک و عاطفی نیز می‌شود. استراتژی برخی از قدرت‌های منطقه‌ای پشت حملات تروریستی فزاینده در منطقه است. اقدامات پاکستان فشار سیاسی و اقتصادی را افزایش داده است، اما تاکنون هیچ تغییر قابل توجهی رخ نداده است. □

پیشرفت در میز مذاکره به بلوغ سیاسی طالبان افغانستان و درک مسئولیت بین‌المللی آنها بستگی دارد. □ نکات زیر نیز نشان‌دهنده یک استراتژی عملی و دوراندیشانه برای غلبه بر این وضعیت پیچیده است: الف - استراتژی دیپلماتیک برای صلح منطقه‌ای □ مطرح کردن موضوع در تریبون‌های جامعه بین‌المللی، سازمان همکاری اسلامی و سازمان همکاری شانگهای □ درخواست تضمین‌های امنیتی در ازای همکاری در بهبود اقتصادی افغانستان □ بررسی تشکیل یک نیروی مشترک دوجانبه در مدیریت مرزها □ ب - اقدامات عملی برای از بین بردن تروریسم □ اشتراک‌گذاری اطلاعات در سطح بالا و هماهنگی در لحظه □ قطع ساختار تروریستی تحریک طالبان پاکستان از نظر فنی و مالی □ تضمین نابودی سکوها و پرتاب و پناهگاه‌های امن فرامرزی □ ج - روایت‌سازی در سطح عمومی و فکری □ افشای روایت‌های نادرست جهاد و خشونت به شیوه‌ای علمی □ اصلاح مدارس و دسترسی جوانان به آموزش دینی مبتنی بر صلح □ رسانه‌ها ایجاد روایت وحدت ملی و اجماع از طریق د - بازگشت عادلانه پناهندگان افغان



بازگرداندن نظم قانونی همراه با حقوق بشر الزامات
کاهش بار اقتصادی و اجتماعی بر دوش پاکستان
حمایت مالی از سوی نهادهای بین‌المللی برای روند بازگشت
ضروری است
اقدامات اعتمادسازی
کمیت‌های مشترک، سازوکارهای مرزی، کنفرانس‌های
هماهنگی سریع
باز نگه داشتن دریچه‌های سوء تفاهم‌ها
روابط قوی با عناصر میانه‌رو در رهبری طالبان

در کنار این، از شما دعوت می‌کنم برخی از راحل‌ها و توصیه‌های ممکن را به عنوان راهنمایی برای تمایل به صلح در نظر بگیرید، شاید سخنان من به قلب شما برسد:

1- پاکستان باید یک استراتژی دیپلماتیک مشترک با کشورهای جهان اتخاذ کند -

2- همکاری متقابل برای ثبات سیاسی و اقتصادی در افغانستان افزایش یابد -

3- اصلاحات مدارس و نظارت مرزی باید تسریع شود

4- قدرت‌های جهانی باید متقاعد شوند که تروریسم نه تنها مشکل پاکستان، بلکه بلای کل منطقه است

5- مودی، هندوی متعصب هند، که محرک این تروریسم است، باید به جهانیان معرفی شود. باید با شواهد و

6- مدارک افشا شود و در نهایت این موضوع باید از طریق دوستان ما در سازمان ملل مطرح شود.

7- چراغ دانش باید از طریق روایت‌پردازی در سطح اجتماعی، در تاریکی جهل روشن شود

ای سرزمین من! هوای تو با خون و عرق خیس است، اما سخاوت تو به همان اندازه درخشان است. در یک دوره طولانی مهاجرت و سختی، به میلیون‌ها رقیب و همراه بی‌خانمان، جایی در زبان و گوشت و خون خود بخشیدی - به مدت چهل سال نه تنها سقفی فراهم کردی، بلکه دستی به سوی هر نیاز روزانه زندگی دراز کردی و درهای مزرعه، مدرسه، محله و بازار را به روی همه باز نگه داشتی. این قلب بزرگ و مهربانی بود که بخشش و مهربانی را به عنوان نشان خود قرار داد و شفقت انسانی را به عنوان اولین اصل خود اعلام کرد. سابقه کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد برای مدت طولانی، حتی امروز نیز سندی از این دوران است.

به یاد داشته باشید: زمانی که مرزها در لطافت پیچیده شده بودند، زمانی که خانواده‌ها با امید پناه می‌بردند، و زمانی که قدم‌های کودکان مسیری را در همان زمینی که امروز در آن ایستاده‌ایم، ایجاد می‌کرد و گام‌های ما را تغییر می‌داد. بسیاری از کسانی که در این خاک بزرگ شده‌اند، امروز این ارتباط باستانی را فراموش می‌کنند و با آهنگ توطئه‌های بیرون، ترانه می‌خوانند - و این واقعیت قلب بی‌قراران را می‌درد. روایات می‌گویند که زمانی، رهبر بزرگ ملا عمر این سخنان را بر زبان آورد: «ما نمی‌توانیم تا روز قیامت، لطف پاکستان را جبران کنیم؛ هر جا که عرق شما بریزد، خون خود را فدا خواهیم کرد.» این سخن، و عده‌ای برای یک لحظه نبود، بلکه فریادهای یک طناب نجات بود که ادعای اخلاص و وفاداری در آن گره خورده بود.

امروز، امیر هیبت‌الله طالبان، که در آن زمان ۲۰ ساله بود، می‌تواند از شهادت به خطاب امیر خود امتناع ورزد، و امروز، وزیر دفاع طالبان افغانستان، ملا یعقوب، که در آن زمان ۵ ساله بود، هنوز باید پژواک

سخنان پدرش را در گوش‌هایش احساس کند. نکته تلخ در این نمایش غم‌انگیز این است که نسل‌هایی که از کودکی تابزرگسالی توسط این افراد سخاوتمند بزرگ شده‌اند، گاهی شکوه گذشته را فراموش می‌کنند و مسیرهای نابخردانه را در پیش می‌گیرند - همان شخصیت‌ها امروز با ارزش‌هایی که در اصل ریشه در خاطرات مهربان این سرزمین داشتند، در تضاد هستند.

و وقتی رنگ‌های جدیدی از دوستی در جبهه بین‌المللی شکل می‌گیرد - پروژه‌های آب، دست‌های دیپلماتیک که نزدیک می‌شوند - این سوال مطرح می‌شود: آیا این تغییرات راهی برای خروج از تداوم غم و اندوه است یا آغاز یک بلای جدید؟ (گزارش‌های اخیر از سرمایه‌گذاری خارجی و توافقات زیرساختی پرده برداشته‌اند که باید وزن سیاسی آنها را در نظر گرفت.)

فصل روشن داستان شفقت ما به راحتی بسته نخواهد شد و عظمت آن هرگز پنهان نخواهد ماند. ملتی که چهل سال است در امواج سهمگین دست خود را دراز کرده و به آغوش دیگران تبدیل شده است، هنوز در میراث این خالق زنده است. اما خواسته زمان حال این است که ارزش وفاداری نباید با منافع موقت سنجیده شود، بلکه با اعتماد متقابل، مسئولیت‌پذیری و واقع‌گرایی سنجیده شود. اگر سخاوت گذشته را فقط خاطره‌ای از گذشته بدانیم و با کفایت و احتیاط عملی عمل نکنیم، همان تاریخ همچنان ما را آزار خواهد داد.

همچنین لازم است سنت‌هایی که زمانی وحدت و انسانیت را به وجود آورده‌اند، نه تنها در حرف، بلکه در سنت‌های عملی نیز احیا شوند. آن دسته از مردم مرزی که لهجه‌هایشان اینجاست، و پیشرفت تحصیلی و حرفه‌ای‌شان توسط این خاک انجام شده است - باید تصمیمات روشن، عادلانه و انسانی در مورد آینده‌شان گرفته شود. نه تنها قوانین، بلکه الزامات انسانی شفقت نیز باید حاکم باشد - تنها در این صورت می‌توانیم بنای صلحی پایدار بسازیم.

پیام آخر این است: در مواقع خصومت، گرمی انسانیت نباید فراموش شود. حتی اگر یک نیروی خارجی یا تسهیل‌کنندگان آن در ازای مهربانی و شفقت ما به فریب ما ادامه دهند، باید پایه‌های خود را محکم نگه داریم - یعنی ابتدا دفاع، سپس مذاکره و در نهایت عدالت. اما در جایی که هم عقل و هم شجاعت لازم است، باید با شجاعت بایستیم و از هر وسیله قانونی و اخلاقی برای محافظت از خانه خود استفاده کنیم.

این گزارش تلاشی ادبی و پژوهشی برای کشف لایه‌های تاریخی، سیاسی، ایدئولوژیک و منطقه‌ای این درگیری است. گاهی اوقات، صرفاً توصیف حقایق به زبان اعداد کافی نیست - داستان‌ها، احساسات، امیدها و ترس‌های ملت‌ها نیز در سایه تصمیمات آنها گنجانده شده است. بنابراین، این مقاله تلاش کرده است تا تحلیل، تاریخ و ادبیات را به شیوه‌ای هماهنگ به خوانندگان ارائه دهد.

این مقاله نه جای ناامیدی است و نه صرفاً آینه‌ای از انتقاد. این صدای هشدار است که اگر ما صلح منطقه را با اصول محکم، اعتماد متقابل و اقدامات واقع‌بینانه مدیریت نکنیم، در فردای پیش رو، حتی نقاط تاریک‌تری بر صفحات تاریخ نوشته خواهد شد.

جنگ صلح، نبردی تنه‌است که در آن سربازان هر دو طرف می‌توانند پیروز شوند. پاکستان مصمم است که وظیفه خود را انجام دهد، اما صلح با تعهد یک‌جانبه برقرار نمی‌شود، بلکه با اعتماد متقابل و مسئولیت عملی برقرار می‌شود. باشد که خداوند روزی این منطقه را از فضای دودآلود جنگ بیرون بیاورد و در پرتو دانش، سازندگی، تجارت و انسانیت برخیزد. آمین--

استدعای من این است که چشمان تاریخ باز، چراغ بخشش گرم و ترازوی عدالت با انصاف متعادل شود؛ تنها در این صورت است که می‌توانیم این آزمون بزرگ انسانی را با افتخار و احترام به یاد آوریم.

در نهایت، یک بار دیگر، این التماس قلبی من است، التماس قلبی من است که چشمان تاریخ باز، چراغ بخشش گرم و ترازوی عدالت با انصاف حرکت کند. تنها در این صورت است که می‌توانیم این آزمون بزرگ انسانی را با افتخار و احترام به یاد آوریم. تاریخ ما هم ما را می‌سوزاند و هم ما را حفظ می‌کند. بیایید نگذاریم آن نور هدر رود و وظایف خود را به گونه‌ای انجام دهیم که نسل‌های آینده بتوانند با افتخار درباره ما بنویسند که ما با وجود داشتن قدرت انتقام، راه بخشش را در پیش گرفتیم.

چهارشنبه، ۵ نوامبر ۲۰۲۵ء

وجدان شکسته هند - فریاد لاداخ و پژواک شبه قاره برف و خون؛ داستان فریاد

این گزارش صرفاً روایتی سیاسی یا جغرافیایی از وقایع اخیر لاداخ نیست، بلکه مطالعه‌ای فکری و فرهنگی از درگیری مداوم بین بیداری وجدان انسانی و ظلم دولتی است.

در صفحات تاریخ، گاهی مناطق پوشیده از برف صداهایی داغ‌تر از شعله‌های آتش ایجاد می‌کنند. هر زمان که خورشید ظلم و ستم با گرمای سوزان خود در افق تاریخ، بشریت را می‌سوزاند، در جایی ابری از شورش طلوع می‌کند. خاک شبه قاره نیز بارها و بارها چنین صداهایی را به وجود آورده است - گاهی به شکل عدم خشونت گاندى، گاهی به شکل شعار انقلابی باگات سینگ، گاهی به شکل چالش فکری خالستان و گاهی به شکل ناگالند، مانپور و ده‌ها جنبش مقاومت دیگر که در سراسر هند برای رهایی از امپریالیسم هندو در جریان است. امروز، همان صدا با نامی جدید در مزارع برفی طنین‌انداز می‌شود.

لاداخ - منطقه‌ای که قبلاً بر روی --- قله‌های برفی هیمالیا - اکنون اعتراض، شورش و خود بیداری به یک استعاره تبدیل شده‌اند. این همان لاداخ است که زمانی رویاهای ناسیونالیسم در آن دیده می‌شد، اما امروز آن خواب به بیداری تبدیل شده است.

کوه‌های اینجادیگر خاموش نیستند، آنها به صداهایی علیه سیاست‌های دهلی تبدیل شده‌اند. شاخه قانون اساسی که با لغو ماده ۳۷۰ قطع شده بود، اکنون شروع به جوانه زدن ریشه‌های جدید کرده است، اما شورش لاداخ تنها نیست. حداقل دو دوجین جنبش این صدا را در فضای هند امروز تکرار می‌کنند.

در شرق، قبایل ناگالند، مگالایا، میزورام و مانپور خواستار خودمختاری از دهلی هستند. در جنوب هند، گروه‌های ایدئولوژیک تامیل نادو و اتحادیه‌های منطقه‌ای آندراپرادش خواهان تفسیر جدیدی از قدرت‌های فدرال هستند. پژواک جنبش‌های خالستانی دوباره در پنجاب زنده است. در کرالا، آسام، چتیسگر و جارکند، شعارهای استقلال محلی نه با کلمات خاموش، بلکه آشکار شنیده می‌شود. جنبش‌های دالیت، اتحادیه‌های کشاورزان و جبهه‌های دانشجویی - همه به نمادهای یک اضطراب جمعی جدید تبدیل شده‌اند.

اینها فقط اختلافات سیاسی نیستند، بلکه شورش‌های وجدان درونی هند هستند - وجدانی که پرده وحدت مصنوعی دولت مودی را پاره می‌کند. دولت نارندرا مودی اکنون به نقطه‌ای رسیده است که جادوی وعده‌هایش شکسته است و وقتی جادو شکسته می‌شود، ستمگر برای پنهان کردن شکست خود، دشمنانی می‌تراشد. به همین دلیل است که نام پاکستان امروز بر زبان دهلی است، به همین دلیل است که تهدید جنگ در مرزها مطرح می‌شود تا سر و صدای داخلی سرکوب شود.

اما گوش‌های تاریخ بسیار تیز است. می‌شنود که اکنون داستان‌های جدیدی از آزادی در داخل هند نوشته می‌شود و لاداخ آخرین و خطرناکترین فصل آن است.

لاداخ، واقع در پایین مرز چین، جایی که قرن‌ها فضای برفی خاموش، تصویری از سردی قلب‌ها بوده است، امروز ناگهان به آتش تبدیل شده است. ناگهان موجی از اعتراض در مزارع برفی خاموش که با قربانی شدن چهار نفر، فصل جدیدی از تاریخ را نوشتند، برخاست. همان برف آب شده و اکنون به شکل --- جاری است.

اعتراض در نزدیکی مرز چین، این تظاهرات نه تنها یک واکنش سیاسی، بلکه یک شورش طبیعی از کرامت انسانی علیه انقیاد بود. فداکاری چهار نفر به این دشت برفی گرمای خون بخشید. گلوله‌های نیروهای هندی نه تنها بدن‌ها را سوراخ کرد، بلکه نقاب ظلم دولتی را نیز درید.

آتش واضطراب امروز در واقع ادامه جرقه‌ای است که در سال ۲۰۱۹ در تالارهای پارلمان دهلی شعلهور شد. زمانی که پارلمان مراسم تشییع جنازه ماده ۳۷۰ را به عهده گرفت. لغو ماده ۳۷۰ که «شاهکار مودی» نامیده می‌شد، اکنون به عنوان زخمی بر پیکره دولت پدیدار می‌شود و امروز به «زخم دولتی» تبدیل شده و به خون تبدیل شده است. بازی سیاست که در آن حقوق اساسی به عنوان مهره‌های بازیچه قرار گرفته بود، امروز در دادگاه وجدان انسانی در حال محاکمه است.

پنج سال است که دره کشمیر در شب تاریک ظلم غوطه‌ور است، ناپدید شدن پانزده هزار جوان کشمیری شعله انتقام خاموش را در قلب این منطقه شعلهور کرده است. پس از مظلومان کشمیر، اکنون فضای خاموش... لاداخ صدایی پیدا کرده است... اما در لاداخ، این طوفان به شکل شورش با گام‌های آرام درآمد است. ضربان قلب‌های بی‌قرار در زیر کوه‌های خاموش شنیده نمی‌شد، اما اکنون آنها به عنوان صداهای اعتراض طنین‌انداز شده‌اند. ناپدید شدن ۱۵۰۰۰ جوان فقط یک عدد نیست، بلکه مشعل کوره جسدسوزی است که بر گور وجدان ایستاده است.

اگوست ۲۰۱۹ در صفحات دموکراسی هند به عنوان یکی از تاریک‌ترین و متعفن‌ترین نقاط عطف ثبت ۵ شده است - دهلی با تقسیم جامو و کشمیر به دو بخش، ظاهراً تاریخی را که زمانی وحدت داشت، شکافته است. نه تنها جامو و کشمیر تقسیم شد، بلکه لاداخ از داشتن مجلس محروم شد. تبدیل لاداخ به یک قلمرو اتحادیه بدون مجلس مانند بیرون کشیدن روح از بدن و پوشاندن ردای نظم و انضباط بر آن بود. این فقط یک تقسیم اداری نبود، بلکه تخریب هویت فرهنگی بود.

فریاد مردم لاداخ این نیست که تاج جدیدی به آنها داده شود، بلکه این است که بقای هویتشان تضمین شود. آنها می‌خواهند محیط زیست، فرهنگ، سرزمین و هوایشان تحت برنامه ششم حفاظت شود. این خواسته در واقع فراخوانی برای بقا است، نه شورش. این خواسته در واقع حق زندگی است، نه سیاست، اما رفتار وحشیانه مودی باعث شده است که مردم لاداخ حقوق اولیه زندگی خود را بشناسند و اکنون می‌خواهند از این الحاق وحشیانه فرار کنند. سونام و انگچوک - یک معلم، یک متفکر، یک عاشق طبیعت - اکنون به محور جنبش تبدیل شده است او فقط یک طرفدار محیط زیست نیست، بلکه صدای وجدان است. تحت رهبری او، بودایی‌های له و مسلمانان کارگل در یک ردیف ایستاده‌اند، گویی بشریت از ورای دیوارهای دین دست در دست هم داده است. برای اولین بار در تاریخ لاداخ، انسان بر دین پیروز شده است. این وحدت، شعری است که به زبان طبیعت علیه ظلم تاریخ سروده شده است.

وقتی قدرت به آنچه می‌شنید گوش می‌داد، گرسنگی صدایی پیدا می‌کرد. وقتی موضوع با استدلال حل نشد، وانگچوک با گرسنگی اعتراض کرد. اعتصاب غذای وانگچوک در واقع نمادی از کرامت انسانی بود. مذاکرات دولت صرفاً یک ترفند سیاسی از آب درآمد. راهپیمایی به سمت دهلی و مذاکرات بی‌ثمر دولت ثابت می‌کند که وقتی قدرت از گوش دادن امتناع می‌کند، سکوت خود به یک چالش تبدیل می‌شود و عطش حقیقت را نمی‌توان فرو نشاند. سیاست‌های منفعت‌طلبانه دولت نتوانست وجدانی را که حتی در سنگ‌های یخ خون گرم دارد، بخرد.

در شب‌های سرد سپتامبر، مجاهدین روزمدار پارک شهید، گرسنگی را به استعاره‌ای برای اعتراض تبدیل

کردند. در ۲۳ سپتامبر، زمانی که دوفرازیزرگان از گرسنگی غش کردند و از حال رفتند، این آخرین لحظه صبر عمومی بود. اعتراض گرسنگی اکنون در آتش آگاهی عمومی ذوب شد و شور و اشتیاقی که در قلب‌ها بود به آتشفشانی تبدیل شد. وقتی شخصی مجبور به انکار وجود خود می‌شود، گرسنگی نیز به سلاحی برای انقلاب تبدیل می‌شود.

در ۲۴ سپتامبر، گام‌های جوانان در خیابان‌های له مانند طاق تاریخ شد. وقتی مردم راهپیمایی کردند، دولت با گلوله‌ای پاسخ داد. هر گلوله در واقع گلوله‌ای بود که به ایمان، عدالت و وعده شلیک شده بود. گلوله‌ها شلیک شدند، خون ریخته شد و ساختمان‌های دولتی به گورستان آشک‌هایی تبدیل شدند که دولت هرگز زحمت پاک کردن آنها را به خود نداد. هر گلوله صدای یک وعده شکسته بود.

چهار جان با هم در خاک برای خواسته‌های مشروع خود فدا شدند - یک سرباز سابق در میان آنها بود که زمانی نگهبان همان پرچم بود و شاید زمانی جان خود را برای همان پرچم سه رنگ داده بود. اما اکنون آن پرچم با خون او آغشته شده بود. به نظر می‌رسد دستگیری وانگچوک زنجیری بر عدالت کشیده است. دستگیری وانگچوک آخرین میخ را بر تابوت عدالت کوبیده است. وقتی میله‌های زندان دولت، اهل اندیشه را زندانی می‌کند، صداها از دیوارها برمی‌خیزند، سکوت به سر و صدا تبدیل می‌شود.

صدای حکومت نظامی در آسمان لاداخ پخش شده است. موبایل، اینترنت، حتی رشته گفتگو قطع شده است. حکومت نظامی زبان‌ها را بسته است، اما صدای قلب‌ها را نه، اما چه کسی می‌تواند امواج قلب‌ها و احساسات درخشان را متوقف کند؟ دولت بدن را زندانی کرده، اما روح را آزاد کرده است. اضطراب مردم اکنون در هوا پخش شده است و حتی کوه‌ها نیز شاهد این فریاد خاموش هستند.

روح قانون اساسی در ندای چرن دورجه سخن می‌گوید، آتش در زبان چرن دورجه لا کروک ناامیدی نیست، ایمان است. او می‌گوید: «ما مرتکب جرمی نمی‌شویم، ما قول شما را یادآوری می‌کنیم. در پاسخ به قول‌های شکسته باید عدالت باشد، نه گلوله. به نظر می‌رسد این صدا از بطن قانون اساسی برمی‌خیزد. خطاب به دولت «نیست، بلکه به عدالت است - اینکه شما باید به قول‌هایتان عمل کنید، ما فقط قول می‌خواهیم، نه امتیاز».

چهار نفر حتی قبل از شروع مذاکرات ۶ اکتبر جان باختند. وقتی میز مذاکره پس از ظلم و ستم چیده می‌شود، کلمات صرفاً به تسلیت‌های رسمی تبدیل می‌شوند. وقتی مذاکرات پس از ظلم و ستم انجام می‌شود، عدالت نیست، تمسخر است.

رهبران لاداخ با تحریم نشان داده‌اند که سیاست شرافت بالاتر از چانه‌زنی است. جوانان دیگر به وعده‌های دهلی اعتقاد ندارند، بلکه به عزم خودشان اعتقاد دارند. چشمان جوانان لاداخ دیگر رویایی را که دهلی نشان داده بود، ندارند، بلکه عزمی را که قلب‌های خودشان حک کرده است، دارند. آنها سونام وانگچوک را نه یک رهبر، بلکه نمادی از وجود خود می‌دانند. وانگچوک برای آنها یک جنبش نیست، بلکه یک آینه است. اینها جوانان هستند. سخنگوی واقعی جنبش، صدای وجدان بیدار است.

وقتی خواسته‌ها قانونی و مشروع باشند و پاسخ گلوله باشد، دیگر سوال این نیست که آیا دولت استبدادی است یا نه، بلکه خود قانون اساسی به این سوال تبدیل می‌شود که قانون اساسی چیست؟ قانون اساسی مردم یا دولت؟ این داستان لاداخ است. دولتی که با کمک گرفتن از قانون اساسی ظلم می‌کند، در واقع علیه روح قانون اساسی شورش می‌کند.



جوانان لاداخ محافظان سرزمین، آسمان و رودخانه خود هستند. خواسته آنها فقط یک قانون نیست، بلکه پژوهی از حق طبیعت است. آنها می‌گویند: چگونه هوا، آب و خاکی که مال ماست، می‌تواند توسط دیگران اداره شود؟ شعار آنها: "آسمان ما، قانون ما". این صدای خودخواهی است که دهلی نمی‌خواهد بشنود. این فلسفه برنامه ۶ است - نه حاکمیت، بلکه حفاظت از خود.

لاداخ حق دارد که بترسد سیل سرمایه‌داری تمدن و کوه‌های لاداخ را با خود ببرد. اگر جمعیت سه لک در سیاست طمع غرق شود، این کوه‌ها به گورستان بشریت تبدیل خواهند شد. اگر این منطقه درگیر این رقابت شود، برگی زیبا از طبیعت پاک خواهد شد. بنابراین، ندای آنها در واقع صدای زمین به نفع زمین است.

بینش طبیعی یک زن در سخنان دیسکیت آنگمو منعکس شده است. او می‌گوید: «ما به دنبال خشونت نیستیم، بلکه به دنبال حقیقت هستیم.» «ما خواهان تحقیقات قضایی هستیم تا حقیقت آشکار شود.» این جمله تاج کرامت زنانه بر پیشانی لاداخ است. این جمله فقط یک مطالبه نیست، بلکه پیروزی تمدن است - که حتی در بحبوحه اعتراضات، آنهاچراغ عدم خشونت را روشن نگه داشته‌اند و پرچم پیروزی عدم خشونت را در دست گرفته‌اند.

وقتی افکار عمومی به دوبرخش تقسیم می‌شود، حقیقت همیشه به صورت یک زخم ظاهر می‌شود. دشمن خواندن وانگچوک آسان است، اما خفه کردن حقیقت دشوار است. هواداران حزب بهاراتیا جاناتا او را خائن می‌نامند، اما مردم او را وجدان کشور می‌دانند. کسانی که وانگچوک را خائن می‌نامند، در واقع در سیاست‌های ترسناک خود گرفتار شده‌اند. اما صدای دیگری که او را مدافع منافع ملی می‌نامد، در واقع گواهی وجدان بشریت است که اکنون به عنوان صدای حقیقت در رسانه‌های بین‌المللی نیز در حال ظهور است.

اعتراف چرین دورجه یک طنز تاریخی است. کسانی که لغو ماده ۳۷۰ را جشن گرفتند، اکنون اشک پشیمانی می‌ریزند. امروز می‌گویند: ما در سایه این زمان امن‌تر بودیم. گویی تاریخ، جشن را در یک چشم به هم زدن به عزا تبدیل کرده است.

ماده ۳۷۰-حصاری از قانون اساسی بود که نگهبان هویت دولت بود. وقتی تخریب شد، لاداخ، جامو و کشمیر همگی از لباس هایشان خلع شدند. لغو ماده ۳۷۰ در واقع مرگ دولت بود. اکنون زمین فروخته می‌شود، رویاها فروخته می‌شوند و هویت مردم به حراج گذاشته می‌شود یا به رهن گذاشته می‌شود.

هشدار فونسوک ساتوبدان طنزین انداز می‌شود: فراموش نکنید، لاداخ در مرز چین است. هشدار فونسوک فقط تحلیل نیست، بلکه یک زنگ خطر فکری و جغرافیایی است. او به مایادآوری می‌کند که لاداخ در مرز چین است - و هیچ دولتی نمی‌تواند با خشمگین کردن کسانی که از مرز محافظت می‌کنند، در امان بماند. خشمگین کردن مردم مرزی مانند پریدن با چشمان بسته به جنگ است. اگر وفاداری در اینجا شکسته شود، کوه‌های برفی گواهی خواهند داد که وفاداری را نمی‌توان با زور خرید.

وقتی تصمیمات در یک منطقه بدون مردم آن گرفته می‌شود، استبداد، نه حکومت، متولد می‌شود. واگذاری

اداره لاداخ به مقامات غیر محلی مانند دادن کلید خانه به یک غریبه است؛ تحمیل سرنوشت لاداخ به مقامات دوردست مانند این است که یک غریبه را رئیس خانه کنید. فصل جدیدی از برده‌داری به نام دموکراسی ایجاد شده است. به حاکمیت غیر محلی نمی‌توان اعتماد کرد و همچنین نمادی از اجبار لاداخ نیست.

جدول ۶ دیگر فقط یک شعار سیاسی نیست؛ بلکه به یک تعهد و باور قلبی تبدیل شده است. مردم لاداخ می‌گویند که تصمیمات مربوط به سرزمین ما نباید توسط دهلی گرفته شود، بلکه باید توسط له گرفته شود. مردم لاداخ به دهلی وابسته نیستند، بلکه به حق تعیین سرنوشت خود وابسته‌اند. این خواسته، فرار از مرکز نیست، بلکه مطالبه عدالت از مرکز است.

مفاد قانون اساسی سال ۱۹۴۹ که مربوط به شمال شرقی بود، اکنون به امیدی برای لاداخ نیز تبدیل شده است و این اصول قانون اساسی اکنون چراغ راهنمای لاداخ هستند. مردم می‌خواهند قانون دوردست آنها باشد و طبیعت محافظ آنها باشد. مردم اینجا همان حق تعیین سرنوشتی را می‌خواهند که آسام و مگالایا به آن دست یافتند - یعنی قانون‌گذاری هماهنگ با طبیعت. آنها می‌گویند: کوه‌های ما باید تابع قانون ما باشند.

امتیازات جدول ۶، روح حق تعیین سرنوشت در قانون اساسی است. دهلی قول اجرای ماده ۳۷۱ را داد، اما دولت مودی با وجود تضمین‌ها، اعتماد را از بین برد. وعده‌های ماده ۳۷۱ عملی نشد و به همین دلیل اعتماد به شورش تبدیل شد. به همین دلیل است که اکنون هیچ امتیازی وجود ندارد، بلکه درخواست تضمین است. شورش لاداخ در واقع جستجوی اعتمادی است که سیاست آن را ربوده است. اکنون درخواست لاداخ امتیاز نیست، بلکه بازگرداندن اعتماد است.

وقتی شورش داخلی سرکوب نشود، دشمنان خارجی از صحنه حذف می‌شوند. وقتی دولت مودی جبهه داخلی را از دست می‌دهد، سایه دشمنان خارجی را افزایش می‌دهد. غرر پاکستان از زبان مودی در واقع پژواک شکست داخلی است. تهدیدهای جنگ با پاکستان پوششی از ضعف سیاسی است. صدای جنگ طبلی است که بر مزار صلح نواخته می‌شود.

چالش متقابل ارتش پاکستان هشدار می‌دهد و توصیه می‌کند که از انفجار بیشتر مواد منفجره در منطقه خود داری شود. حالا اگر آتش شعله‌ور شود، فقط در مرزها نخواهد بود، هیچ گوشه‌ای از دوردست‌ها در امان نخواهد بود و به گفته مودی، آتشی که در قلب او، که وامدار روح اوست، شعله‌ور است، اکنون در قلب‌ها چنان خواهد سوخت که ضربان قلب هلمسیر خود را فراموش خواهند کرد. از برقرارهای لاداخ و سپیدارهای کشمیر گرفته تا خیابان‌های غزه، زخم‌های انسانیت لگدمال شده توسط قدرت یکسان هستند. مودی و وزیر دفاعش، به همراه فرمانده ارتش، ژنرال چوهان، اکنون بوی باروت را در این منطقه از برقرارها پراکنده اند و پیکر صلح را زخمی کرده‌اند، اما به یاد داشته باشید که این همان پاکستانی نخواهد بود که در درگاه مرشد و ارباب خود آتش بس اعلام کرده بود، اما این زمان فرا نخواهد رسید و نام و شکوه تنها کشور هندو در جهان پاک خواهد شد، بلکه ده‌ها کشور مسلمان دیگر بر روی نقشه این جهان پدیدار خواهند شد. اکنون سوال این است: آیا مودی می‌تواند برای بقای قدرت خود بازی جنگ را انجام دهد؟ وقتی یک حاکم در برابر مردم خود صف‌آرایی می‌کند، پس دشمن نه در آن سوی مرز، بلکه در درون کاخ است. وقتی حاکمان شروع به سرکوب صدای مردم می‌کنند، ملت‌ها یا می‌شکنند یا بیدار می‌شوند. قدرت‌های جهانی این منظره را تماشا می‌کنند، اما شاید فراموش کرده‌اند که وقتی برف آب می‌شود، تبدیل به سیل می‌شود. و به نظر می‌رسد بیش از دو دوجین جنبش، از جمله کشمیر و لاداخ، از خواب بیدار شده‌اند. مودی همچنین باید نقشه اتحاد جماهیر شوروی، دوست قدیمی سالیان دراز را در نظر داشته باشد.

این گزارش تفسیری ادبی از اعتراض لاداخ است که فقط شرح وقایع نیست، بلکه داستانی از بیداری وجدان است.

این تاریخ به ما می‌گوید که فردی که تحت ستم است، هرگز برای همیشه ساکت نمی‌ماند. برف به آرامی آب می‌شود، اما وقتی آب می‌شود، سیل سخن می‌گوید و این سیل لاداخ شاید در شرف نوشتن تاریخ جدیدی باشد.

داستان لاداخ فقط یک شورش منطقه‌ای نیست، بلکه پژواکی از وجدان در حال خرد شدن یک کشور است. این فقط صحنه‌ای از ذوب شدن برف نیست، بلکه صدای فروپاشی تکبر قدرت است. هند که زمانی استعاره‌ای از دموکراسی محسوب می‌شد، امروز با تفنگی که بر روی نفس دموکراتیک خود کشیده شده، ایستاده است. امروز، در هند نارندرا مودی، کشاورزان در خیابان‌های دهلی می‌میرند، دانشجویان در دانشگاه‌ها زندانی می‌شوند، اقلیت‌ها در سایه ترس نفس می‌کشند و کوه‌های لاداخ که زمانی نگهبانان صلح بودند، اکنون به پیام آور انقلاب تبدیل شده‌اند.

هند مودی اکنون در آستانه یک تقسیم‌بندی جدید ایستاده است - نه بر اساس مذهب، نه بر اساس زبان، بلکه بر اساس عدالت و بی‌عدالتی. در یک طرف طبقه‌ای قرار دارد که تحت طلسم قدرت است و در طرف دیگر مردمی هستند که زیر بار گرسنگی، درماندگی و وعده‌های شکسته ناله می‌کنند. در این شرایط، وقتی مودی پاکستان را به جنگ تهدید می‌کند، در واقع پرده جنگی است که بر پرده شکست داخلی آویزان شده است. وقتی ملت‌ها نمی‌توانند صدای شهروندان خود را بشنوند، شروع به شعار دادن در مرزهای دشمن می‌کنند. اما بادهای یخی لاداخ با سخنان گرم دهلی خنک نخواهد شد.

این شورش یک سیل قریب‌الوقوع نیست. این پیامی از طبیعت است که وقتی زمین از مردمش ربنده می‌شود، وقتی فرهنگ در بازار فروخته می‌شود و وقتی وعده‌ها به گلوله تبدیل می‌شوند، حتی برف هم به سیل تبدیل می‌شود.

لاداخ اکنون سخن گفته است، شاید به زودی مناطق دیگر هند نیز سکوت خود را بشکنند. خاک تاریخ اکنون دوباره داستانی می‌نویسد و این داستان ممکن است با عنوان «هند مودی - از اجبار تا شورش» نامگذاری شود. یکشنبه، ۹ نوامبر ۲۰۲۵ء

در برابر ظلم، با عدالت: روایت سیاست پاکستان

مسئله فلسطین میان ایمان، تاریخ و دیپلماسی

امروز ما در دورانی از آزمون ایستاده‌ایم که وزن آن در ترازوهای تاریخ سبک نیست. بر صفحات تاریخ زخم‌هایی نقش می‌بندند که با غبار زمان از بین نمی‌روند، بلکه با هر قرن پر رنگ‌تر می‌شوند. مسئله فلسطین نیز یکی از همین زخم‌هاست — همان سرزمین مقدسی که قدم‌های انبیاء در آن برکت دارد، که قبله‌ی اول مسلمانان است، و جایی که امروز نیز تیغ ظلم خون کودکان بی‌گناه را می‌ریزد.

در فضاهاى بیت‌المقدس ندای اذان طنین‌انداز است، اما صدای توپ و تفنگ کوشیده است آن را خفه کند. ویرانی فلسطین تنها خلای جغرافیایی نیست؛ بلکه روشنائی ضعیفی از ایمان ما، چراغی نحیف از تاریخ ما و خون ناخواسته‌ای است که در چشمان امت ما جریان دارد. خاک بیت‌المقدس، نقش قدم انبیاء را در خود دارد، و در هر اذان، تاریخ نام خود را حک کرده است.

تاریخ پاکستان نیز در حقیقت آینه‌ای از همین شعور است. کلمات بنیان‌گذار پاکستان، محمد علی جناح، هنوز چراغ راه ما هستند که: تا زمانی که فلسطینیان حقوق خود را به دست نیاورند، ما جرأت پذیرش اسرائیل را نخواهیم داشت. پاکستان نمی‌تواند اسرائیل را به رسمیت بشناسد.

این کلمات صرفاً اعلامیه سیاسی نیستند؛ بلکه بازتاب درد امت اسلامی هستند. این جملات نه صرفاً بیانیه موقعیتی، بلکه مجموعه‌ای از اصول زندگی‌اند — عهد وجدانی که پیشینیان ما حفظ کرده‌اند. امروز، اگر بخواهیم به آغوش صلح قدم بگذاریم، ابتدا باید پایه‌های عدالت گذاشته شود؛ بدون عدالت، صلح، ساختمانی است بر سنگ‌هایی که با کوچک‌ترین لرزش فرو خواهد ریخت.

در صحنه سیاسی جهان، گاهی تصمیماتی گرفته می‌شود که باگذر زمان نه تنها کمرنگ نمی‌شوند بلکه عمیق‌تر می‌شوند. مسئله فلسطین یکی از همین قضایاست. بیش از هفت دهه گذشته است و هنوز باران خون‌های ناحق و انفجار بمب‌ها ادامه دارد. در این زمینه، زمانی که رئیس‌جمهور آمریکا، دونالد ترامپ، طرح صلح ۲۰ ماده‌ای را ارائه داد، جهان باشگفتی و تردید آن را مشاهده کرد. پاکستان این طرح را خوش‌آمد گفت، اما هم‌زمان موضع تاریخی خود — یعنی «را محل دو دولتی» — را پایه صلح منطقه‌ای دانست. این خوش‌آمدگویی صرفاً آداب دیپلماتیک نبود، بلکه نمایانگر بازی پیچیده سیاسی نیز بود.

امروز قدرت‌های جهانی با نام صلح نقشه‌ها و طرح‌های جدید ارائه می‌دهند که خطوط آن بر خون شهدا، رحم مادران و اجساد جوانان کشیده شده است. پرسش این است که آیا این نقشه‌ها واقعاً بر پایه عدالت هستند یا بر قربانی شدن ملت‌های ضعیف بنا شده‌اند؟ آیا در این نقوش، چهره مظلوم نمایان است یا اینکه همان تختی است که ملت‌های ضعیف بر آن نشسته و آزادی خود را از دست داده‌اند؟ ما باید اصول خود را به یاد داشته باشیم، صدای مردم خود را بشنویم و تاریخ خود را ارزیابی کنیم. ما دشمن صلح نیستیم؛ ما بردگان عدالتیم. و هنگامی که عدالت باشد، صلح به خودی خود زاده خواهد شد — در غیر این صورت، بیانیه‌های خوش‌آمد تنها تار امید را قطع خواهند کرد.

در واشینگتن دی‌سی، رئیس‌جمهور ترامپ همراه با نخست‌وزیر اسرائیل، بنیامین نتانیاهو، طرح را اعلام کرد. در کنفرانس خبری مشترک، این طرح در واقع بازتاب دیدگاه رهبری آمریکا بود که صلح منطقه‌ای

تنها از طریق حل اختلاف اسرائیل و فلسطین با «فرمولی» امکان‌پذیر است. اما در سیاست و اشننگتن، تمایل آشکار به منافع اسرائیل دیده می‌شود که بی‌طرفی طرح را به پرسش می‌کشد. ظاهراً هدف طرح توقف فوری جنگ در غزه و برقراری صلح در خاورمیانه بود. پاکستان این طرح را به عنوان پیشرفت احتمالی صلح و بارقه امید پذیرفت و در این اعتراف، راه‌حل دو دولتی را شرط لازم برقراری صلح پایدار در منطقه دانست. این خوش‌آمدگویی صرفاً رسم دیپلماتیک نبود بلکه اعتراف مفهومی به امکان تحقق صلح بود.

با این حال، برخی کارشناسان نگرانی‌هایی را نیز مطرح کردند. نخست‌وزیر شهباز شریف و فرماندهان نظامی نیز بیانیه‌های حمایتی ارائه دادند، و وزیر خارجه اسحاق‌دار اعلام کرد که کشورهای اسلامی یک نیروی مشترک صلح تشکیل خواهند داد. این اعلام، امیدی ایجاد کرد اما همزمان سوالی بر جای گذاشت: آیا پاکستان از موضع تاریخی خود عدول کرده است یا خیر؟

ترامپ به‌طور ویژه اشاره کرد که نخست‌وزیر شهباز شریف و فیلد مارشال عاصم منیر از ابتدا از این طرح حمایت کرده‌اند؛ و در این میان پیام‌های اجتماعی نیز منتشر شده است. این اظهارات ممکن است پاکستان را نزدیک به سیاست آمریکا نشان دهد. در همین حال، اعلام اسحاق‌دار در اسلام‌آباد که هشت کشور اسلامی نیروی صلح تحت این طرح خواهند داشت، هم اهمیت دیپلماتیک دارد و هم مسئولیت عملی بر دوش پاکستان می‌گذارد.

مسئله فلسطین برای پاکستان صرفاً یک قضیه دیپلماتیک نیست، بلکه یک مسئله ایدئولوژیک است. از آغاز تأسیس، موضع محمد علی جناح — که اسرائیل تا زمانی که حقوق فلسطینیان احقاق نشود پذیرفته نخواهد شد — امروز نیز ضامن فکری سیاست خارجی پاکستان است.

شدت احساسات عمومی را می‌توان از بازتاب در شبکه‌های اجتماعی دریافت: «چگونه نخست‌وزیر بدون مشورت با مردم این تصمیم را اتخاذ کرده است؟» برخی از دیپلمات‌های پیشین حتی بیانیه مشترک کشورهای اسلامی را «تسلیم» خوانده‌اند، زیرا در آن به قدس شرقی و دولت فلسطین اشاره‌ای نشده بود. پرسش این است که آیا خوش‌آمدگویی به طرح، به معنای پذیرش ضمنی آن است یا صرف گامی در مسیر مذاکرات سازنده؟ این دغدغه، تصویری از کشمکش دائمی میان احساسات عمومی و سیاست خارجی ارائه می‌دهد.

پاکستان همواره از جنبش «حق تعیین سرنوشت» فلسطین حمایت کرده است. این موضع نه تنها از لحاظ اخلاقی بلکه از دیدگاه ایدئولوژیک نیز مستحکم است. اهمیت این مسئله در تار و پود سیاست خارجی تاریخی پاکستان ریشه دارد. دولت پاکستان بارها اعلام کرده است که از حق مردم فلسطین برای ایجاد یک دولت مستقل و متصل، با مرزهای پیش از سال ۱۹۴۷ و با قدس شریف به عنوان پایتخت، حمایت می‌کند. این موضع به‌طور مستقیم با سخنان محمد علی جناح هم‌راستا است: تا زمانی که حقوق فلسطینیان احقاق نشود، اسرائیل پذیرفته نخواهد شد. ریشه‌های این دیدگاه را می‌توان در قطعنامه لاهور و آگاهی اسلامی جناح یافت.

جنگ شش‌روزه در ژوئن ۱۹۴۷ که طی آن اسرائیل نوار غزه، کرانه باختری، قدس شرقی و بلندی‌های جولان را تصرف کرد، مرزهای منطقه را سه برابر کرد. از آن زمان تاکنون، کرانه باختری و غزه کانون اصلی اختلاف و مناقشه باقی مانده‌اند. سازمان ملل و جامعه جهانی الحاق این مناطق را به رسمیت نشناخته‌اند، اما تصمیمات اخیر آمریکا، از جمله به رسمیت شناختن قدس به عنوان پایتخت و بلندی‌های جولان، پیچیدگی‌های

جدیدی بر مسئله افزود و نگرانی‌های پاکستان را افزایش داد. پاکستان همواره این اقدامات یک‌جانبه را «غیرمنصفانه و مغایر حقوق بین‌الملل» دانسته است.

تا امروز، پاکستان اسرائیل را به رسمیت نشناخته است. تأکید پاکستان بر این است که حمایت از صلح و به رسمیت شناختن اسرائیل دو مقوله جداگانه‌اند. این موضع اصولی بازتاب‌دهنده احساسات عمومی، مذهبی و ایدئولوژیک مردم پاکستان است. اقدامات موقتی مانند آتش‌بس، آزادی گروگان‌ها و ارائه کمک‌های انسانی ممکن است آرامش کوتاه‌مدت ایجاد کنند، اما به رسمیت شناختن اسرائیل به معنای تغییر بنیادین سیاست است و پاکستان حاضر به چنین تغییر اساسی نیست.

به همین دلیل، وزیر امور خارجه اظهار داشت: «سیاست پاکستان روشن است و هیچ تغییری در آن رخ نداده است.» این بیانیه در واقع تلاشی برای بازگرداندن اعتماد عمومی بود. سنت تاریخی پاکستان همواره این بوده است که تا تحقق راحل عادلانه فلسطین، اسرائیل به رسمیت شناخته نخواهد شد. با این حال، در چارچوب راحل دو دولتی، پذیرش دولت فلسطینی می‌تواند به معنای پذیرش غیرمستقیم اسرائیل باشد — تفاوت میان مفهوم و شیوه وارد می‌شود. آیا منظور پاکستان پذیرش مستقیم اسرائیل است یا پس از تشکیل دولت فلسطینی، ارتباط غیرمستقیم امکان‌پذیر است؟

این پرسش در ذهن هر پاکستانی مطرح است. در طرح ۲۰ ماده‌ای، از تشکیل دولت فلسطینی مستقل سخن رفته، اما درباره وضعیت اسرائیل سکوت شده یا ابهام وجود دارد. برای سیاست خارجی پاکستان، حفظ توازن میان خوش آمدگویی به صلح و عدم حرکت به سوی «پذیرش مستقیم اسرائیل» یک چالش حساس است.

مسئله فلسطین در پاکستان از نظر مذهبی و احساسی جایگاه ویژه‌ای دارد. مردم آن را صرفاً یک مسئله دیپلماتیک نمی‌دانند، بلکه بخشی از ایمان و وجدان خود می‌دانند. گروه‌های مذهبی صریحاً اسرائیل را غیرقانونی می‌دانند و برخی حتی از راحل دو دولتی حمایت نمی‌کنند. به همین دلیل، دولت‌ها پیش از اتخاذ هر تصمیم بزرگ، با احتیاط عمل می‌کنند.

به‌طور خلاصه، تلاش‌های صلح، مانند آتش‌بس، آزادی گروگان‌ها و کمک‌های اضطراری، با پذیرش یک دولت مستقل فلسطینی دو مقوله جداگانه‌اند. موضع رسمی پاکستان همواره این بوده است که دولت فلسطینی باید مستقل باشد و قدس پایتخت آن باشد. این موضع در سیاست خارجی رسمی، همان موضع اصولی باقی مانده است، اما در مذاکرات عملی، بیانیه‌های خوش‌آمد و شرایط عملی دو جنبه متفاوت دارند.

طبق بیانیه رسمی وزارت خارجه پاکستان، پاکستان دولت فلسطینی را با قدس به عنوان پایتخت به رسمیت می‌شناسد. این موضع، وعده‌ای دیپلماتیک و پایه‌ای برای هر دولت بعدی است. هر دولت، فارغ از حزب، همین خط مشی را تکرار کرده است. پاکستان تأکید می‌کند که حمایت از صلح و پذیرش اسرائیل دو موضوع مجزا هستند. در حال حاضر، اولویت فوری آتش‌بس و رسیدگی انسانی در غزه است.

طبق طرح آمریکایی، حماس باید طی ۷۲ ساعت گروگان‌ها را آزاد کند و در مقابل، اسرائیل عملیات نظامی را متوقف کند. این پیشنهاد ممکن است آرامش موقت ایجاد کند، اما ضمانت صلح پایدار نیست. منتقدان می‌گویند هدف اصلی این طرح فشار بر حماس برای دستیابی به برتری سیاسی اسرائیل است.

هنگامی که از اسحاق‌دار در اسلام‌آباد پرسیده شد که آیا پاکستان اسرائیل را به رسمیت شناخته است یا خیر، پاسخ او چنین بود: «سیاست پاکستان روشن است و هیچ تغییری رخ نداده است.» این بیان، تصویر ثبات و تداوم سیاست و همچنین انعطاف استراتژیک در مذاکرات را نشان می‌دهد.

مسئله اصلی برای پاکستان این است که چگونه توازن میان «حمایت از صلح» و «حفظ اصول» را برقرار کند. اگر از طرح حمایت کند، احتمال پذیرش اسرائیل افزایش می‌یابد؛ اگر مخالفت کند، ممکن است در صحنه جهانی منزوی شود. بنابراین، موضع فعلی پاکستان چنین است: تشکیل دولت فلسطینی ضروری است، مرزها مطابق پیش از ۱۹۶۷ باشد، قدس پایتخت آن باشد. این موضع با قطعنامه‌های سازمان ملل و خواسته‌های تاریخی جهان اسلام هم‌راستا است.

پاکستان بر این باور است که مرزهای دولت فلسطینی مستقل باید همان مرزهایی باشد که پیش از ژوئن ۱۹۶۷ وجود داشت — این یک نقطه مرجع واضح تاریخی و جغرافیایی است. بر اساس همین مرجع، حقوق بین‌الملل و قطعنامه‌های سازمان ملل نیز شکل گرفته‌اند، و پاکستان این دیدگاه را به عنوان پایه‌ای برای حل اختلافات مطابق با قطعنامه‌های سازمان ملل و سازمان همکاری اسلامی می‌داند.

در جنگ شش‌روزه ژوئن ۱۹۶۷، اسرائیل نوار غزه، سینا، کرانه باختری، قدس شرقی و بلندی‌های جولان را تحت کنترل خود گرفت — از آن زمان، مسئله فلسطین بر اساس «تصرف و حق تعیین سرنوشت» محور توجه جهانی قرار گرفت. پیامدهای این تحولات همچنان پس‌زمینه اصلی مناقشه هستند. تاریخ مرزها را تغییر داد و این موضوع باعث طولانی شدن بحران فلسطین شد. برای پاکستان، این جنگ یک «نقطه مرجع» است.



طی چند دهه، جامعه بین‌الملل الحاق اسرائیل به این مناطق را به رسمیت نشناخته است؛ اما در سال ۲۰۱۷، رئیس‌جمهور آمریکا قدس را به عنوان پایتخت اسرائیل به رسمیت شناخت و سفارت خود را منتقل کرد، و در سال ۲۰۱۹ نیز خودمختاری بلندی‌های جولان را به رسمیت شناخت، این اقدامات یک‌جانبه آمریکا پیچیدگی‌های جدیدی در مسیر حل بین‌المللی ایجاد کرد و نگرانی‌های پاکستان را گسترده‌تر ساخت. پاکستان همواره این تصمیمات آمریکایی را «یک‌جانبه و ناعادلانه» دانسته است.

در سطح عمومی، نگرانی ایجاد شد که دولت تحت فشار جهانی ممکن است اسرائیل را به رسمیت بشناسد. احزاب سیاسی نیز در این زمینه دچار ابهام شدند، زیرا احساسات عمومی بر پایه مذهب قوی و واضح است. مسئله فلسطین در پاکستان با حساسیت مذهبی گره خورده است؛ مردم آن را صرفاً «سیاست خارجی» نمی‌دانند، بلکه بخشی از ایمان و وجدان خود می‌دانند. به همین دلیل، دولت‌ها از اتخاذ تصمیمات قطعی در این باره خودداری می‌کنند.

به گزارش منابع معتبر، سیاست پاکستان در قبال اسرائیل «تغییرناپذیر» است. این مسئله مشابه کشمیر و برنامه هسته‌ای، به یک «خط قرمز» تبدیل شده است.

ممکن است این طرح در حقیقت یک حرکت برای فشار بر حماس باشد. پس از آزادی گروگان‌ها، اسرائیل می‌تواند عملیات نظامی خود را ادامه دهد. بنابراین، نیت واقعی طرح قابل تردید است. برخی کارشناسان آن

را «ضعف جهان اسلام» خوانده‌اند. اگر در طرح اشاره‌ای به قدس یا دولت فلسطینی نشده باشد، این بی‌عدالتی علیه مردم فلسطین است. عدم ذکر فلسطین و قدس شرقی در بیانیه مشترک کشورهای اسلامی، معادل «تسلیم» است. این انتقاد نگرانی‌های عمومی در پاکستان را افزایش می‌دهد.

این طرح می‌تواند پس از فشار بر حماس و آزادی گروگان‌ها، راه را برای عملیات نظامی اسرائیل علیه مردم فلسطین هموار کند؛ بنابراین توقف موقت به نام صلح، نشانه صلح واقعی نیست — صلح واقعی تنها زمانی امکان‌پذیر است که عدالت و حق تعیین سرنوشت رعایت شود. پس از انتشار اخبار حمایت پاکستان از طرح، تأثیرات مشخصی ظاهر شد: واکنش‌های احساسی و سخت‌گیری گروه‌های مذهبی، ابهام در میان احزاب سیاسی، انتقادات شدید در شبکه‌های اجتماعی، نگرانی برخی حلقه‌های دیپلماتیک که این اقدام ممکن است تغییر موضع تاریخی باشد.

همه این موارد حول یک پرسش می‌چرخند: اتخاذ تصمیمات سیاسی بدون اعتماد عمومی چه پیامدی دارد؟ بیانیه مشترک کشورهای اسلامی در صورتی که به طور واضح به قدس شرقی و دولت فلسطین اشاره نکند، «تسلیم» است. این طرح در واقع با هدف فشار بر حماس و آزادسازی گروگان‌هاست، و پس از آن ممکن است اسرائیل عملیات نظامی خود را ادامه دهد. بیانیه‌های ادعای اتحاد جهان اسلام گاهی تحت تأثیر فشار داخلی و منافع تابعی ضعیف می‌شوند. از نظر ظاهری، این طرح «خطرناک» و «زیرکانه» تلقی می‌شود.

در پاکستان، مسئله فلسطین یک قضیه احساسی است؛ برخی گروه‌های مذهبی نه تنها اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسند، بلکه از راهحل دو دولتی نیز حمایت نمی‌کنند. در این شرایط، احزاب سیاسی باید با مزاج عمومی مطابقت داشته باشند و متذبذب عمل کنند. پرسش این است که دولت چگونه اعتماد عمومی را بازگرداند و آیا می‌تواند این تصمیم را در سطح ملی ارائه کند تا اکثریت جامعه آن را بپذیرد؟

واضح است که تلاش‌های صلح (مانند آتش‌بس، آزادی گروگان‌ها، کمک‌های اضطراری) و به رسمیت شناختن یک دولت، دو مقوله متفاوت‌اند. از دیدگاه پاکستان، به رسمیت شناختن اسرائیل و برقراری صلح در فلسطین دو موضوع جدا هستند؛ اولویت فعلی، آتش‌بس در غزه است — اما برای سیاست بلندمدت، توافق عمومی ضروری است.

بر اساس منابع معتبر، سیاست پاکستان در قبال اسرائیل «توسط هیچ دولت یا نخست‌وزیری تغییر نمی‌یابد». این دیدگاه بازتاب قانون اساسی خارجی و احساسات ملی است و برای مشروعیت آن، نیاز به قدرت اخلاقی، توجیه مردمی و توازن بین‌المللی وجود دارد.

سیاست دو دولتی پاکستان ایجاب می‌کند که فلسطین به عنوان دولت مستقل به رسمیت شناخته شود؛ پاکستان این راهحل را در حمایت از فلسطین می‌بیند، نه به عنوان حمایت مستقیم از اسرائیل. این تفاوت باید در سطح عمومی روشن شود تا ابهام ایجاد نشود؛ اما این به معنای پذیرش غیرمستقیم فوری اسرائیل نیست. راهحل دو دولتی در واقع ضمانت حق تعیین سرنوشت فلسطینیان و پایان سلطه تلافی‌جویانه است — هدفی طولانی‌مدت و از نظر اخلاقی واجب.

نظر عمومی در پاکستان بسیار صریح و روشن به نفع فلسطین است؛ سخنرانی‌های احزاب سیاسی و مذهبی

این موضوع را تقویت کرده است که مردم پاکستانی هیچ طرح صلحی را نمی‌پذیرند که در آن رهبری اسرائیل به خاطر جنایات جنگی بخشیده شود؛ چنین طرحی مشروعیت مردمی نخواهد داشت. این احساسات فشار بر دولت ایجاد می‌کند. بنابراین، اقدامات دولت باید از مشورت عمومی و مشارکت پارلمانی عبور کند.

در پاکستان این پرسش مطرح شد که «چگونه نخست‌وزیر بدون مشورت با مردم، خوش‌آمدگویی به طرح ترامپ را اعلام کرد؟» نخست‌وزیر حق ندارد بدون جلب اعتماد مردم از حمایت این طرح سخن بگوید. این پرسش به ساختار اصولی دموکراسی پاکستان مربوط است و نشان می‌دهد که در سیاست خارجی، نظر پارلمان، مردم و محافل علمی معتبر ضروری است. هر موضع ملی تنها زمانی قابل قبول است که با ضمانت داخلی و همگانی ارائه شود.

سوالاتی مانند «آیا امت مرده است؟» بازتاب خشم و یأس عمومی هستند و نشان می‌دهند که مسئله فلسطین برای مسلمانان جایگاه مذهبی و احساسی دارد. این فریادهای احساسی به ما یادآوری می‌کنند که در سیاست بین‌الملل، صدای انسانیت نباید صرفاً استدلالی باشد — اصول، اخلاق و عدالت تنها پایه واقعی صلح هستند.

در طرح صلح، آتش‌بس در ازای آزادی گروگان‌ها توسط حماس پیشنهاد شده است. اما این پیشنهاد موقتی است و ضمانت صلح دائمی نیست. ترامپ و نتانیاهو بر یک طرح صلح جدید توافق کردند و حماس را از پذیرش آن هشدار دادند؛ طبق این طرح، حماس باید در ۷۲ ساعت اولیه، ۲۰ گروگان زنده و باقی گروگان‌ها را به اسرائیل تحویل دهد، در مقابل آتش‌بس در غزه ارائه می‌شود و ترامپ نیز هشدار داد که در صورت عدم اطاعت حماس، برای مقابله با اسرائیل آماده باشد.

اما آیا طی بیش از دو سال گذشته، اسرائیل مجوز قتل حماس و مردم غزه را نداشته است؟ و آیا از تسلیحات وحشتناک ارائه‌شده توسط آمریکا استفاده نکرده است؟ اجرای این تهدید توسط حماس با ملاحظات عملی و اخلاقی بسیاری مواجه است.

آزمون اصلی برای پاکستان این است که چگونه میان «حمایت از صلح» و «موضع اصولی» تعادل برقرار کند. حمایت از دولت فلسطینی براساس راحل دو دولتی برای پاکستان الزامی است، اما پذیرش مستقیم اسرائیل فعلاً امکان‌پذیر نیست. حفظ این توازن، آزمون واقعی دیپلماسی پاکستان است.

پایه سیاست پاکستان همچنان همان است که قانداظم تعیین کرده بود: راحل مبتنی بر عدالت، حمایت از حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین، و رد تجاوز غیرقانونی اسرائیل. استقبال از طرح‌های صلح بخشی از آداب دیپلماتیک است، اما پذیرش اسرائیل خط قرمزی است که پاکستان قادر به عبور از آن نیست. صلح واقعی تنها زمانی ممکن است که اصول عدالت رعایت شوند. قربانی کردن حقوق فلسطینیان به نام صلح، می‌تواند «دیپلماسی» نامیده شود، اما «عدالت» نیست.

چالش بزرگ برای پاکستان این است که سیاست خود را همزمان انعطاف‌پذیر و اصولی نگه دارد. در این مرحله دشوار:

آتش‌بس و کمک‌های انسانی در اولویت باشند،

پیش از هر تصمیم بلندمدت سیاسی، مشورت ملی و تصویب پارلمانی ضروری است،
موضع تاریخی پاکستان — مبتنی بر مرزهای ۱۹۴۷ و قدس شریف — محفوظ بماند،
راحل منصفانه، شفاف و مطابق حقوق بین‌الملل جستجو شود.

به اختصار، در جستجوی صلح، عدالت نباید قربانی شود — این خط مشی اخلاقی و سیاسی است که هر دولت را راهنمایی می‌کند.

این گزارش، ضمن ارائه واقعیت‌ها بدون گزاف‌گویی، لمس فرهنگی، زبان شایسته سیاست و استدلال اسلامی را نیز حفظ کرده است. تاریخ یک آینه است؛ آینه تنها چهره را نشان نمی‌دهد بلکه شدت و زاویه نور را نیز آشکار می‌سازد تا رنگ حقیقت هویدا شود. برای پاکستان، مطلوب‌ترین مسیر آن است که حرمت ملی، حقوق بین‌الملل و همدردی انسانی هموزن باشند.

اکنون زمان آزمون است. تاریخ از ما می‌پرسد: آیا از اصول خود عدول خواهیم کرد یا چراغ عدالت و انصاف را روشن نگه می‌داریم که پیشینیانمان روشن کرده بودند؟ کودکان بی‌گناه فلسطین، اشک‌های مادران زخمی و خون شهدا از ما می‌خواهند که به اصول خود پایبند باشیم.

عزت واقعی پاکستان در این است که در برابر ظلم زانو نزند و شهادت حق را بدهد. پذیرش تجاوز اسرائیل صرفاً یک تصمیم سیاسی نیست، بلکه انحراف از تاریخ است. صلح اگر بدون عدالت بیاید، فریب است. بدون شک، پاکستان باید ظرافت‌های دیپلماسی را در نظر داشته باشد، اما پایه آن همیشه همان باشد که قرآن تعلیم می‌دهد:

"وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ"

(به سوی ستمگران مائل نشوید، وگرنه آتش شما را خواهد گرفت.)

ما دیده‌ایم، شنیده‌ایم و حس کرده‌ایم — هر اشک، هر فریاد، هر داستان خاک بایر، اثر عمیقی بر وجدان ما گذاشته است. سربلندی امت مسلمه در این است که در کنار مظلوم بایستد، نه اینکه به زور ظالم سکوت کند. قرآن کریم به ما یادآوری می‌کند:

(سوره حجرات، ۴۹:۱۰) "إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ"

مؤمنان برادر یکدیگرند. اگر برادران خود را رها کنیم و پشت سر منافع خود بدویم، ایمان و عزت خود را از دست داده‌ایم.

از تمام نمایندگان حاضر در این مجلس می‌خواهم: بیایید با تأمل در صحن پارلمان، مشورت عمومی را تقویت

کنیم و یک سیاست ملی واضح شکل دهیم که نه تنها نیاز تعادل بین‌المللی را برآورده کند، بلکه وجدان عمومی و اصول اسلامی را نیز رعایت کند. اولویت فوری، آتش‌بس، ارسال کمک‌های انسانی و فشار برای آزادی گروگان‌ها است — اما یادمان باشد، هیچ صلحی زمانی پایدار است که حقوق عادلانه تضمین نشده باشد.

به ملت در این لحظه تاریخی و دشوار، افتخار دهید که علیه ظلم ایستاده‌اند، در کنار مظلوم هستند و اصول خود را معامله نکرده‌اند. وقتی تاریخ از ما پرسید، نباید شرمند باشیم — باید به خود افتخار کنیم که عدالت را ترجیح داده‌ایم.

پیش از پایان، عرض می‌کنم: عزت و شرافت پاکستان، بقاء امت مسلمه و ضرورت همدردی انسانی این است که نه تنها چارچوب صلح تعیین شود، بلکه دامنه عدالت هرگز رها نشود. بیایید با یک صدا اعلام کنیم که بدون عدالت، صلح پذیرفته نیست.

پیام روشن این است: پاکستان در کنار ظلم نیست، بلکه در کنار مظلوم است. و این پیام را باید به نسل‌های آینده منتقل کنیم که «آزادی قدس» تنها مبارزه فلسطینیان نیست، بلکه آزمون غیرت و حمیت کل امت مسلمه است.

بیایید امروز متحد شویم و اعلام کنیم: پاکستان با عدالت، در کنار مظلوم و با اصول خواهد ایستاد. ما نقش خود را در تفاهم جهانی ایفا خواهیم کرد، اما ارزش‌های بنیادین خود را قربانی نخواهیم کرد.

خداوند ما را هدایت کند، حکمت و تدبیر عطا فرماید، و مظلومان را به زودی نجات دهد.
پنجشنبه، ۱۳ نوامبر ۲۰۲۵ء

پرتو صلح و زخم‌های تاریخ: سفر دو ملت مسلمان

رابطه دل‌ها فراتر از مرزها: آزمون چهل ساله

اگر روزی تاریخ ملت‌ها را با طلای وفا، فداکاری و شکیبایی بنگارند، بی‌تردید نام پاکستان در صدر آن صحیفه خواهد درخشید؛ ملتی که در سخت‌ترین دوران جنگ و سیاست، نه به غضب بلکه به تدبیر سخن گفت، و نه به شمشیر بلکه به حکمت تکیه نمود. پاکستان، در میان توفان فتنه‌ها، همان پلی بود که از خون خود گذشت تا برادران افغانش را به ساحل آشتی رساند.

در آن روزگار، که زمین از خاکستر جنگ و آسمان از دود بی‌اعتمادی تیره گشته بود، پاکستان در میان شعله‌ها نیز ندای صلح سرداد. او می‌خواست که امت اسلامی را از تفرقه برهاند، و آن پیوند ایمانی را که روزگاری از سینه مدینه تا کوه‌های خراسان می‌تپید، دوباره در جان‌ها بیدار کند. در حقیقت، آرمان پاکستان نه سلطه بلکه صلح بود؛ صلحی که در سایه عزت می‌بالد، نه در بستر ضعف. چنان‌که قرآن فرموده است:

وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ (الأنفال: ۶۰)

و برای مقابله با آنان تا آنجا که توان دارید نیروی خویش را فراهم آورید.

یعنی صلح زمانی پایدار است که بر پایه قوت و وقار استوار گردد، نه بر سستی و ترس. در همین معنا، سردار ارتش پاکستان، فیلد مارشال عاصم منیر، در پشاور با صدایی آرام ولی استوار چنین گفت: پاکستان خواهان صلح با همه همسایگان خویش است، اما تندروی و خشونت را هرگز تحمل نخواهد کرد. این گفتار، نه تهدید بلکه بیانی‌ای از عزت نفس ملّی بود؛ پیامی برای درون و بیرون: برای مردمش، و عده امنیت و آرامش، و برای همسایگان، دعوتی به احترام و احتیاط.

او در سخنان خود از وفاداری مردمان قبایل تمجید کرد و پایداری‌شان را نشانه وحدت ملّی دانست. این سرزمین که زمانی میدان جنگ بود، امروز نماد وفاداری و فداکاری است. قبایل شجاع پاکستان نه تنها در مرزها بلکه در دل تاریخ ایستاده‌اند؛ آنان حافظان غیرت و صداقت‌اند، و حضورشان همانند ستونی است که سقف وحدت ملّی را استوار نگاه می‌دارد.

در این پیام، پژواکی از یک حقیقت دیرینه نهفته است:

ملت‌ها زمانی ماندگار می‌شوند که میان مرکز و مرز، میان دولت و مردم، یک تپش و یک جان جاری باشد. پاکستان در این مسیر، صبری حکیمانه پیشه کرده است. او می‌داند که صلح، میوه درخت بردباری است، و بردباری خود نوعی قدرت است. در دیپلماسی و رفتار، پاکستان کوشیده است که به جای خشم، عقل را به میدان آورد، و به جای تهدید، گفت‌وگو را بنیان سازد. این همان چیزی است که در منطق قرآن چنین تصویر شده است:

وَاللّٰهُ يَدْعُو اِلٰى دَارِ السَّلَامِ (یونس: 25)

و خداوند مردم را به خانه صلح و سلامتی فرا می‌خواند.

بدین‌سان، صلح برای پاکستان نه یک تاکتیک سیاسی، بلکه رسالتی ایمانی است — رسالتی که در خون و تاریخ او تنیده شده است.

سردار ارتش پاکستان، فیلد مارشال عاصم منیر، در جرگه مردمان قبایل با لحنی که از شفقت و صلابت توأمان حکایت داشت، تأکید کرد که پاکستان هرگز اجازه نخواهد داد که از خاکِ افغانستان بار دیگر شعلهٔ ترور بر جان مردمش افتد.

این سخن تنها یک هشدار نظامی نبود؛ بلکه اعلامِ خودباوری یک ملت بود که دهه‌هاست زخم‌های ترور و خشونت را با خونِ فرزندان خویش التیام بخشیده است. پاکستان اکنون در مرحله‌ای ایستاده است که صبرش را به سپر، و تدبیرش را به شمشیر آرام بدل کرده است.

سال‌ها با حلم و درایت، به جای انتقام، سیاستِ تعامل را برگزیده است. در زمانی که جهان از خشم و رقابت لیریز بود، او با همسایهٔ خود به زبانِ تجارت، دیپلماسی و انسان‌دوستی سخن گفت. این همان سیاستی است که خردمندان، آن را «بردباری مقتدر» می‌نامند — نشانه‌ای از اخلاقِ دولت‌داری و ایمان به برتریِ عقل بر خشم.

اما اکنون، با تأسف، گزارش‌هایی پدیدار شده است که طالبانِ حاکم، به جای آن‌که ریشهٔ تندروی را در خاکِ خود بخشکانند، به برخی گروه‌های وابسته به هند پناه داده‌اند؛ گروه‌هایی که نه تنها با امنیتِ پاکستان، بلکه با توازنِ کلِ منطقه دشمن‌اند.

پاکستان با مدارک محکم و شواهد انکارناپذیر، این حقیقت را بر میز مذاکره با میانجی‌گرانِ اسلامی نهاد، و آنان نیز این نگرانی را پذیرفتند و از طالبان خواستند که در مسیر اصلاح گام نهند.

در حقیقت، این مسئله دیگر یک «اختلافِ سیاسی» نیست، بلکه آزمونِ اعتماد است. طالبان، که روزی دوست و هم‌سنگر پاکستان دانسته می‌شدند، امروز در محکِ وفاداری‌اند. آیا این دوستی از جنسِ ایمان است یا از تبارِ مصلحت؟ این پرسشی است که آیندهٔ روابطِ دو کشور را رقم خواهد زد.

پاکستان اما هنوز در پیِ مفاهمه است؛ زیرا می‌داند که صلح را نمی‌توان با گلوله آفرید، بلکه باید آن را با علم، عدالت، و معیشت استوار ساخت. چنان‌که قرآن فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (الرعد: 11) بی‌تردید، خداوند حالِ هیچ قومی را دگرگون نمی‌کند، تا آن‌که آنان خود حالِ خویش را تغییر دهند.

ارتش پاکستان و مردم قبایل اکنون هم‌صدا شده‌اند تا خاکِ خود را از لوٲ ترور و خیانت پاک سازند. این عهد، نه از جنسِ سیاستِ روزمره، بلکه پیمانی است بر ستونِ بقا و شرفِ ملی.

پاکستان به‌درستی دریافته است که امنیت، تنها با سلاح به‌دست نمی‌آید؛ بلکه عدالت، دانش، و اشتغال، سنگ‌بنای حقیقیِ آرامش‌اند.

و چنین است که در میان گردبادِ حوادث، اسلام‌آباد هنوز با درایت و صبر، به گفت‌وگو با کابل ادامه می‌دهد. قرار است در ششم نوامبر در استانبول، دو طرف بار دیگر به میز مذاکره بازگردند، تا در پرتو گفت‌وگو، از خاکستر بی‌اعتمادی، بذر امید بروید.

استنبول این بار تنها شهر مذاکره نیست؛ بلکه می‌تواند سرچشمهٔ فصلی تازه باشد، فصلی که در آن واژه‌ها به جای گلوله‌ها سخن می‌گویند، و ایمان به جای نفرت می‌نشیند.

امارت اسلامی افغانستان نیز اعلام کرده است که خواهان روابطی مثبت با همه همسایگان، به‌ویژه پاکستان است؛ روابطی بر پایه «عدم مداخله و احترام متقابل». اگر این وعده به حقیقت بدل شود، شاید سرنوشت منطقه دگرگون گردد — شاید شمشیرها در نیام، و زبان‌ها چراغ صلح را برافروزند.

دروازه تاریخ بار دیگر به آرامی گشوده می‌شود؛ گویی که دست تقدیر بر آن می‌کوبد و ندای صلح را می‌خواند. اکنون بر هر دو کشور است که این ندا را بشنوند، یا در هیاهوی گذشته گم شوند.

اینک بر دو ملت است که بانگ این در گشوده را بشنوند — یا چون گذشته در هیاهوی تاریخ گم شوند. اگر این صلح پابرجا گردد، نه تنها پیروزی یک پیمان، بلکه مرهمی بر زخم‌های تاریخ خواهد بود.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (الرعد: 11)

«بی‌تردید، خداوند حال هیچ قومی را دگرگون نمی‌سازد، مگر آن‌که آنان خود را دگرگون کنند.»

اگر این دعوت به دل‌ها رسد، شاید بر مرزهای جنگ، گل‌های صلح شکوفه زنند.

در این پیچ تاریخ، آن‌جا که قربانی‌های دیروز و زخم‌های امروز روبه‌روی هم ایستاده‌اند، پاکستان همچنان منادی صلح است — اما صلحی که در سایه عزت نفس و وقار ملت بالیده است.

میزبانی چهل‌ساله ملت پاکستان از مردم افغانستان تنها خدمت انسانی نبود، بلکه تجلی عینی اخوت اسلامی بود؛ قربانی‌ای که با خون و مال و نسل‌ها پرداخته شد.

و امروز، هنگامی که حکومت افغانستان در مستی دوستی با هند، برادر مسلمان خود را به ناحق متهم می‌سازد، این دیگر اختلافی سیاسی نیست، بلکه انکار دینی است از دین تاریخ.

آیا این همان افغانستان نیست که کودکانش در مدارس پاکستان پرورش یافتند؟

زخمیانش در بیمارستان‌های ما جان تازه یافتند؟

بازرگانش در بازارهای ما روزی گرفتند؟

و امروز همان سرزمین بذر وحشت می‌کارد و خاک برادر را با خون می‌آلاید؟

— و ما با این همه هنوز دست به دعا داریم

که رهبری افغانستان فریب دشمن را دریابد و به یاد آورد که

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ (الحشر: ۱۹)

«و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، پس خداوند آنان را از خودشان غافل ساخت.»

پاکستان هنوز چراغ صلح را در دست دارد، اما در شعله آن، هم حرارت شکایت است و هم روشنی امید.

او گویی به برادر افغان می‌گوید

ما دل دادیم و تو زخم زدی،»

اما این دل هنوز می‌تپد — در امید آن‌که روزی از دام فریب

«هند رهایی یابی و دوباره در آغوش اخوت اسلامی بازگردی.

زخم‌های ایمان و بدهی‌های تاریخ هنوز در انتظار وفای وعده‌های نیمه‌تمام‌اند؛

در انتظار آن روز که دو ملت، به جای شک، دوباره بر پیمان محبت استوار گردند.



قلمی که چهل سال است در دفاع از شما و مدارس دینی شما در میدان‌های فکری جهان ایستاده، هنوز منتظر آن است که شما نیز پاسدار سخنان رهبر خود ملا عمر باشید — همان که با صراحت گفت: ما هرگز نتوانیم احسانات پاکستان را تا قیامت جبران کنیم؛ «هرجا که عرق آنان بریزد، خون ما خواهد ریخت. اکنون، اگر هزاران شهید پاکستانی در روز قیامت، پیکرهای خون‌آلود خود را علیه شما به گواهی آورند، شما چه پاسخی خواهید داشت؟

ملا عمر روزی وعده داد که ملتِ مظلوم کشمیر را از چنگالِ درندگان هند برهاند، اما امروز، در دیدار ملا متقی از هند، هنگامی که سخن از مصالحه با مودی متعصب و چشم‌پوشی از کشمیر رفت، دل‌های بی‌شمار مسلمانان شکست. آیا پاسخی برای این سکوتِ دردناک دارید؟

شما امروز، فریب دشمنِ دیرینِ ما را خوردید — همان مودی که از شکست‌های خود در خاکِ پاکستان هنوز می‌سوزد، اکنون میلیاردی دلار می‌پردازد تا مسیرِ طبیعیِ رودِ کابل را برگرداند، تا زمین را از جریانِ نعمتِ الهی بازدارد. آیا در گناهِ بستنِ راهِ آب، شریکِ او خواهید بود؟

هند، دشمنِ قسم‌خوردهٔ اسلام، اکنون سرزمینِ شما را انبارِ سلاح و پایگاهِ پهپاد ساخته، تا شما را سپرِ خویش کند. او که از دفاعِ خود عاجز است، شما را ابزارِ انتقامِ خویش کرده است؛ — و با نیرنگ و مکر، دو ملتِ مسلمان را در آستانهٔ دره‌ای تاریک سوق می‌دهد. اما هنوز وقت باقی است بازگردید، پیش از آن‌که دیر شود. زیرا مسلمانان هر دو سویِ مرز هنوز دست به آسمان دارند، و در برابرِ پروردگار، برای صلح و سلامت دعا می‌کنند. *وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰى دَارِ السَّلَامِ*: (یونس: 25) «و خداوند، همگان را به سرای آرامش فرا می‌خواند.»

یکشنبه، ۱۶ نوامبر ۲۰۲۵ء

پیام اقبال و شرایط معاصر بلوچستان: بین سنت و تجدد

خودی، عمل صالح و بازسازی اجتماعی

الحمد لله رب العالمین، و الصلاة و السلام علی سید الانبیاء و المرسلین و علی آله و اصحابه اجمعین.
 أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ.
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾. سوره احزاب، آیه ۷۰
 «ای اهل ایمان! از خدا بترسید و گفتار حق و درست بر زبان آورید.»
 حضار گرامی، اساتید محترم، دانشمندان و محققان ارجمند دنیای اقبالیات،
 اسلام علیکم و رحمته الله و برکاته.

این لحظه، لحظه‌ای از سرور فکری است که امروز در فضایی علمی و کوهستانی بلوچستان جمع شده‌ایم تا یاد آن مفکر ملت را گرامی بداریم که در ذهن‌های اسیر، رؤیای آزادی را برافروخت و صدای او هنوز قافله امت اسلامی را به سوی مقصد هدایت می‌کند. آغاز سخن با آیه مبارکه فوق، عملاً اساس قرآنی فلسفه خودی اقبال است که محور اندیشه او را تشکیل می‌دهد. امروز که یاد علامه اقبال را گرامی می‌داریم، صرفاً به منظور بزرگداشت گذشته نیست؛ بلکه عهده‌ای است برای احیای حال. اقبال چراغی است که قرآن را سرچشمه اندیشه و ایمان را سرمایه انسان قرار داد. جهان فکری او، فلسفه‌اش، تفسیر نوین قرآن است. او می‌فرماید:

قرآن میں ہو غوطہ زن اے مرد مسلمان

الله کرے تجھ کو عطا جدت کردار

شخصیت اقبال یک فرد نیست؛ یک عهد است. او شاعر، مفسر قرآن، فیلسوف و مدبّر ملت است. نور قرآن، شعور تاریخی و نیروی عمل در اندیشه او متحد شده است. شعر او دعوت به عمل و تفسیر قرآنی است. او در آثارش، انسان کامل را که در زمین حجت خداست، تصویر می‌کند؛ انسانی که در بندگی، آزادی می‌یابد و در آئینه خودی، خالق خود را می‌شناسد.

زنان و نقش فرهنگی آنان:

اگر از نقش فرهنگی زن سخن بگوییم، در شخصیت او هم «آفتاب معرفت» می‌درخشد و هم «مهتاب محبت». او نه تنها محراب خاموش خانه است، بلکه چراغ فروزان معابد اجتماعی نیز هست. زن، چشمی است که اگر باز بماند، ملت بیدار می‌ماند. اقبال نیز زن را «بصیرت ملت» می‌داند؛ تربیت، وقار و شعور فرهنگی ملت وابسته به اوست. شایستگی و ادبیات زن مورد تأیید زمانه است؛ او نگهبان پاکیزگی زبان است و اقبال در لطافت زبان، وقار علمی و فرهنگی به زن می‌دهد.

پیام اقبال برای زنان پاکستانی چنین است: زن باید حافظ زبان، فرهنگ و میراث فکری خویش باشد؛ زیرا این همان قدرت واقعی اوست. در جامعه اسلامی، زن «امین خانواده» و روح «توازن اجتماعی» است. اگر زن بالنده شود، جامعه بالنده می‌شود. اقبال تحرک و نقش فعال را به شخصیت زن می‌افزاید؛ او زن را آفتاب خودی می‌داند. این چهار رکن، نقشه آینده زنان پاکستانی را شکل می‌دهد.

چالش‌های زنان بلوچستان:

در سرزمین بلوچستان، زن با چالش‌های فکری و جسمی روبروست. نرخ سواد زنان بسیار پایین است و در برخی مناطق روستایی، دختران از تحصیل محرومند. ۷۰٪ دختران مدرسه را ترک می‌کنند. این شرایط اهمیت خودی و اندیشه ادب‌آموز اقبال را نشان می‌دهد؛ زیرا آگاهی فکری و قدرت خودی، مسیر آموزش

را می‌گشاید و آن را به پایه‌ای پایدار تبدیل می‌کند. مشکلات اجتماعی شامل مرگ و میر مادران و کودکان، خشونت خانگی و نابرابری جنسیتی نیز قابل توجه است.

حضور زن در سیاست و مشاغل دولتی محدود است. اقدامات مثبتی مانند «صندوق توانمندسازی اقتصادی زنان» و مراکز حقوقی ایجاد شده است، اما زنان بلوچستان برای آزادی از زنجیره موانع، نیازمند زمینه‌های فرهنگی و فکری هستند.

اقبال با ادبیات خود نشان می‌دهد که زن باید عزت و شأن داشته باشد تا خودی او مستحکم گردد. زن، نه تنها موجودی مادی، بلکه موجودی فکری و اخلاقی است. اقبال زن را دعوت به مسئولیت بزرگ، بیداری فرهنگی، خودی و مشارکت در ساخت ملت می‌کند.

راه حل اقبال برای زنان:

زنان باید ایمان خود را مستحکم کنند، آموزش را سرمایه بدانند، خودی خویش را بشناسند و استعدادهای خود را در خدمت ملت به کار گیرند. عظمت زنانگی خود را حفظ کنند و آن را ضعف تلقی نکنند. با علم و فناوری همسو شوند و در خانه، جامعه و ملت تعادل برقرار کنند.

اقبال نشان می‌دهد که اصلاح جامعه از درون آغاز می‌شود و نه از بیرون؛ تا چراغ خودی در دل‌ها روشن نشود، ثبات سیاسی برقرار نخواهد شد. زنان بلوچستان با روشن کردن آتش خودی، می‌توانند آغازگر یک نشأه ثانیه نوین باشند.

پیام قرآنی و خودی:

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾
 آنان که به مردم گفتند: همه علیه شما جمع شده‌اند، بترسید؛ اما ایمانشان افزون شد و گفتند: خداوند ما را «کافی است و او بهترین کارساز است».

استقامت اقبال و نقش رهبری او، به تعبیر قانداعظم، ملت را از دل تاریکی به سوی خودی و اتحاد هدایت کرد. این پیام، امت اسلامی را از غفلت نجات داد و بنیاد یک ملت مستقل را بنا نهاد.

علامه اقبال برای تجدید حیات اسلامی سه پایه بنیادین ارائه کرده‌اند که حقیقتاً تفسیر سوره عصر است:

بیداری خودی — انسان خویشتن را بشناسد. ۱

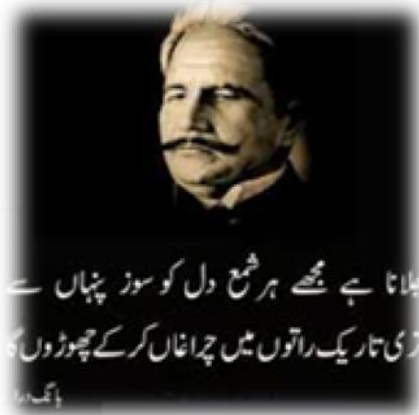
عمل صالح — ایمان را به حرکت و اقدام تبدیل کند. ۲

عدل اجتماعی — نظام حیات امت را بر پایه عدالت استوار سازد. ۳

این سه ستون، اساس جامعه اسلامی آینده‌اند.

رویا و دیدگاه اقبال تنها محدود به برصغیر نبود؛ نگاه او جهانی بود — از ایران و افغانستان تا تمامی جهان اسلام. افق‌های فکری او از کوه‌های افغانستان، اندیشه‌های ایران و میدان‌های ترک و عرب گسترده بود. او دریافت که اگر مسلمانان خودی فکری خویش را نشناسند، نه تنها در بند سیاسی، بلکه در زنجیر روحانی نیز اسیر خواهند شد. اقبال با اشعار خود بت‌های وطن‌پرستی محدود را شکست و مفهوم امت را زنده ساخت:

ایک ہوں مسلم حرم کی پاسبانی کے لیے
 نیل کے ساحل سے لے کر تابخاکِ کاشغر



من کسی ہستم کہ از حرم مسلمانان محافظت خواہم کرد
از کرانہ‌های نیل تا صحرائ کاشغر
این فقط شعر نیست؛ بلکہ ندا و صدایی قرآنی است کہ امت یک پیکر
است، کہ درد و آرامش آن یکی است۔

اقبال بہ روشنی نشان داد کہ اگر مسلمانان خودی ملی خویش را حفظ
کنند، هیچ نیرویی قادر بہ سلطہ بر آنان
نخواہد بود۔ پایہ نظریہ سیاسی او، اصول قرآنی برابری، عدالت و
خودی بود۔ از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۳۸، او بہ طور مداوم ہدایت ملت
را بر عہدہ داشت و اوج اندیشہ‌اش در خطبہ الہ آباد ۱۹۳۰ متجلی
شد۔ این خطبہ صرفاً یک سخنرانی سیاسی نبود، بلکہ تفسیر وحی
الہی بود کہ امت مبتنی بر ایمان، بہ هیچ اکثریت دیگری محتاج نیست؛ او خواست کہ مسلمانان شمال غرب
ہند در یک دولت آزاد، زندگی خویش را بر اساس قرآن بگذرانند۔ این اعلام، تجدید مفہوم قرآنی امت بود۔

اقبال اسلام را اساس وحدت انسانی قرار داد و تأکید کرد کہ تا زمانی کہ مسلمانان بت‌های تفرقہ و قومیت
را نشکنند، خورشید تجدید حیات طلوع نخواہد کرد۔

وقتی اقبال با مخالفت‌های فراوان مواجه شد — انگلیس‌ها، ہندوها و بعضی رہبران بہ ظاہر مسلمان —،
باز ہم از نظریہ خود عقب ننشست۔ او تصویر مرد مومن قرآنی شد کہ قرآن دربارہ او می‌فرماید:
(الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ)
آنان کہ بہ مردم گفتند: ہمہ علیہ شما جمع شدہ‌اند، بترسید؛ اما ایمانشان افزون شد و گفتند: خداوند ما را
«کافی است و او بہترین کارساز است۔»

بر پایہ ہمین استقامت، قائد اعظم محمد علی جناح فرمودند: اقبال رہبر و فیلسوف من است؛ او مانند
صخرہ‌ای ایستادہ است۔ علامہ اقبال اتحاد و اتفاق را سرمایہ امت می‌دانست و رؤیای او را قائد اعظم تحقق
بخشید۔ نامہ‌های اقبال بہ جناح در لندن، شعلہ مسئولیت و رہبری را در دل او روشن می‌کرد۔ او نوشت:
نجات مسلمانان تنها در پایبندی بہ اصول دینی سیاستشان است۔ بدین ترتیب، یک متفکر و یک رہبر — دو
بازوی امت شدند: یکی رؤیا دید، دیگری آن را تحقق بخشید۔

در این نشست علمی و فکری بلوچستان، این پیام اقبال ما را بہ تحرک وا می‌دارد:

افراد کے ہاتھوں میں ہے اقوام کی تقدیر
ہر فرد ہے ملت کے مقدر کاستارہ
در دستان افراد، تقدیر امت ہاست؛
«ہر فرد ستارہ سرنوشت ملت است۔»

سرزمین بلوچستان، کہ ہمیشہ علم، غیرت و اخوت را در آغوش داشتہ، امروز نیازمند ہمین پیام اتحاد
است۔ فرقہ‌گرایی، تقسیمات زبانی و آشفتگی سیاسی تنها زمانی از میان خواہد رفت کہ این اصل اقبال در
دل‌ها تثبیت شود۔ اقبال فرمودہ است

تو راز گن فکاں ہے، اپنی آنکھوں پر عیاں ہو جا
خودی کا راز داں ہو جا، خدا کا ترجمان ہو جا
تو راز کن فکاں ہستی، ہر چشمان خود آشکار شو؛
خودی را دانا باش، پیام‌آور خدا باش۔

ای مرد مسلمان! جایگاه تو در این جهان همچون رازی از قدرت الهی است؛
«لازم است که حقیقت و شخصیت خود را بشناسی و با تدبیر خودی، احکام خداوند را ترجمه کنی».

امروز که این کنفرانس را در سرزمین بلوچستان برگزار می‌کنیم — جایی که سنت غیرت، علم و ایثار در هم آمیخته‌اند — باید تعالیم اقبال را با شرایط حاضر تطبیق دهیم. حل مشکلات سیاسی و اجتماعی بلوچستان نه در برنامه‌های قدرت‌های خارجی، بلکه در آموزه‌های اقبال است که از قرآن جوشیده است. اگر اندیشه قرآنی و فکری اقبال را در زندگی جمعی پیاده کنیم، دل‌های پراکنده می‌توانند به هم پیوسته، محرومیت به شکوفایی بدل شود و بلوچستان به محور علم و عمل تبدیل گردد. پیام اقبال این است که اختلافات سیاسی در قالب وحدت فکری سامان یابد و پیوند امت نه بر اساس جغرافیا، بلکه بر ایمان و قرآن برقرار شود.

پیام برای نسل جوان بلوچستان:

امروز، وقتی به بلوچستان نگاه می‌کنیم، جایی که اضطراب سیاسی، آشفتگی اجتماعی و محرومیت حاکم است، صدای اقبال با تازگی می‌آید. اصلاح امت از درون آغاز می‌شود، نه از سیستم‌های خارجی. تا چراغ خودی در دل‌ها روشن نشود، ثبات سیاسی تحقق نمی‌یابد. برای جوانان بلوچستان پیام اقبال این است: آموزش را به سلاح، عمل را به عادت و وحدت را به شعار بدل کنید. انقلاب، از دید اقبال، با تفکر، علم و کردار می‌آید، نه با اسلحه.

افراد کے ہاتھوں میں ہے اقوام کی تقدیر
ہر فرد ہے ملت کے مقدر کا ستارا
در دستان افراد، تقدیر امت ہاست؛
«ہر فرد ستارہ سرنوشت ملت است».

اگر فرزندان بلوچستان آتش خودی را در خویش روشن کنند، این خاک بارور آغازگر یک تجدید حیات نوین خواهد بود. فکر اقبال سرمایه‌ای برای گذشته نیست، بلکه مسیر حال و نقشه آینده است. آموزه‌های او پیام اتحاد امت، فلسفه‌اش عظمت آزادی انسان و رویایش تجدید فرهنگ اسلامی است. امروز که شاهد زوال فکری، انحطاط اجتماعی و فساد اخلاقی هستیم، تجدید حیات اقبال هنوز از ما عمل، اراده و ایمان می‌طلبد.

ای خالق زمین و آسمان، ای پروردگار محمد مصطفی ﷺ،
سپاسگزاریم که ما را از فیوض فکری اقبال بهره‌مند ساختی، که شناخت خودی و وحدت امت را به ما آموخت.

خدایا، به ما آن نگاه عطا کن که به اقبال عطا کردی، قلبی که از ایمان روشن باشد و دستی که به عمل صالح آراسته باشد.

پروردگارا، بلوچستان و پاکستان را به گهواره‌ای از امنیت، علم، عدالت و وحدت تبدیل فرما. ما را به جای اختلاف، راه اتحاد نشان ده و توفیق پیروی از فکر اقبال و عمل مصطفی ﷺ را به ما عنایت فرما.
آمین ثم آمین.

سه‌شنبه، ۱۸ نوامبر ۲۰۲۵ء

پیام اقبال و شرایط معاصر بلوچستان: بین سنت و تجدد

خودی، عمل صالح و بازسازی اجتماعی

الحمد لله رب العالمین، و الصلاة و السلام علی سید الانبیاء و المرسلین و علی آله و اصحابه اجمعین.
 أعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾. سوره احزاب، آیه ۷۰
 «ای اهل ایمان! از خدا بترسید و گفتار حق و درست بر زبان آورید.»
 حضار گرامی، اساتید محترم، دانشمندان و محققان ارجمند دنیای اقبالیات،
 سلام علیکم و رحمته الله و برکاته.

این لحظه، لحظه‌ای از سرور فکری است که امروز در فضایی علمی و کوهستانی بلوچستان جمع شده‌ایم تا یاد آن مفکر ملت را گرامی بداریم که در ذهن‌های اسیر، رؤیای آزادی را برافروخت و صدای او هنوز قافله امت اسلامی را به سوی مقصد هدایت می‌کند. آغاز سخن با آیه مبارکه فوق، عملاً اساس قرآنی فلسفه خودی اقبال است که محور اندیشه او را تشکیل می‌دهد. امروز که یاد علامه اقبال را گرامی می‌داریم، صرفاً به منظور بزرگداشت گذشته نیست؛ بلکه عهده‌ای است برای احیای حال. اقبال چراغی است که قرآن را سرچشمه اندیشه و ایمان را سرمایه انسان قرار داد. جهان فکری او، فلسفه‌اش، تفسیر نوین قرآن است. او می‌فرماید:

قرآن میں ہو غوطہ زن اے مرد مسلمان

الله کرے تجھ کو عطا جدت کردار

شخصیت اقبال یک فرد نیست؛ یک عهد است. او شاعر، مفسر قرآن، فیلسوف و مدبّر ملت است. نور قرآن، شعور تاریخی و نیروی عمل در اندیشه او متحد شده است. شعر او دعوت به عمل و تفسیر قرآنی است. او در آثارش، انسان کامل را که در زمین حجت خداست، تصویر می‌کند؛ انسانی که در بندگی، آزادی می‌یابد و در آئینه خودی، خالق خود را می‌شناسد.

زنان و نقش فرهنگی آنان:

اگر از نقش فرهنگی زن سخن بگوییم، در شخصیت او هم «آفتاب معرفت» می‌درخشد و هم «مهتاب محبت». او نه تنها محراب خاموش خانه است، بلکه چراغ فروزان معابد اجتماعی نیز هست. زن، چشمی است که اگر باز بماند، ملت بیدار می‌ماند. اقبال نیز زن را «بصیرت ملت» می‌داند؛ تربیت، وقار و شعور فرهنگی ملت وابسته به اوست. شایستگی و ادبیات زن مورد تأیید زمانه است؛ او نگهبان پاکیزگی زبان است و اقبال در لطافت زبان، وقار علمی و فرهنگی به زن می‌دهد.

پیام اقبال برای زنان پاکستانی چنین است: زن باید حافظ زبان، فرهنگ و میراث فکری خویش باشد؛ زیرا این همان قدرت واقعی اوست. در جامعه اسلامی، زن «امین خانواده» و روح «توازن اجتماعی» است. اگر زن بالنده شود، جامعه بالنده می‌شود. اقبال تحرک و نقش فعال را به شخصیت زن می‌افزاید؛ او زن را آفتاب خودی می‌داند. این چهار رکن، نقشه آینده زنان پاکستانی را شکل می‌دهد.

چالش‌های زنان بلوچستان:

در سرزمین بلوچستان، زن با چالش‌های فکری و جسمی روبروست. نرخ سواد زنان بسیار پایین است و در برخی مناطق روستایی، دختران از تحصیل محرومند. ۷۰٪ دختران مدرسه را ترک می‌کنند. این شرایط اهمیت خودی و اندیشه ادب‌آموز اقبال را نشان می‌دهد؛ زیرا آگاهی فکری و قدرت خودی، مسیر آموزش

را می‌گشاید و آن را به پایه‌ای پایدار تبدیل می‌کند. مشکلات اجتماعی شامل مرگ و میر مادران و کودکان، خشونت خانگی و نابرابری جنسیتی نیز قابل توجه است. حضور زن در سیاست و مشاغل دولتی محدود است. اقدامات مثبتی مانند «صندوق توانمندسازی اقتصادی زنان» و مراکز حقوقی ایجاد شده است، اما زنان بلوچستان برای آزادی از زنجیره موانع، نیازمند زمینه‌های فرهنگی و فکری هستند.

اقبال با ادبیات خود نشان می‌دهد که زن باید عزت و شأن داشته باشد تا خودی او مستحکم گردد. زن، نه تنها موجودی مادی، بلکه موجودی فکری و اخلاقی است. اقبال زن را دعوت به مسئولیت بزرگ، بیداری فرهنگی، خودی و مشارکت در ساخت ملت می‌کند.

راه حل اقبال برای زنان:

زنان باید ایمان خود را مستحکم کنند، آموزش را سرمایه بدانند، خودی خویش را بشناسند و استعدادهای خود را در خدمت ملت به کار گیرند. عظمت زنانگی خود را حفظ کنند و آن را ضعف تلقی نکنند. با علم و فناوری همسو شوند و در خانه، جامعه و ملت تعادل برقرار کنند.

اقبال نشان می‌دهد که اصلاح جامعه از درون آغاز می‌شود و نه از بیرون؛ تا چراغ خودی در دل‌ها روشن نشود، ثبات سیاسی برقرار نخواهد شد. زنان بلوچستان با روشن کردن آتش خودی، می‌توانند آغازگر یک نشأه ثانیه نوین باشند.

پیام قرآنی و خودی:

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾^۱
 آنان که به مردم گفتند: همه علیه شما جمع شده‌اند، بترسید؛ اما ایمانشان افزون شد و گفتند: خداوند ما را «کافی است و او بهترین کارساز است».

استقامت اقبال و نقش رهبری او، به تعبیر قانداعظم، ملت را از دل تاریکی به سوی خودی و اتحاد هدایت کرد. این پیام، امت اسلامی را از غفلت نجات داد و بنیاد یک ملت مستقل را بنا نهاد.

علامه اقبال برای تجدید حیات اسلامی سه پایه بنیادین ارائه کرده‌اند که حقیقتاً تفسیر سوره عصر است:

بیداری خودی — انسان خویشتن را بشناسد. ۱

عمل صالح — ایمان را به حرکت و اقدام تبدیل کند. ۲

عدل اجتماعی — نظام حیات امت را بر پایه عدالت استوار سازد. ۳

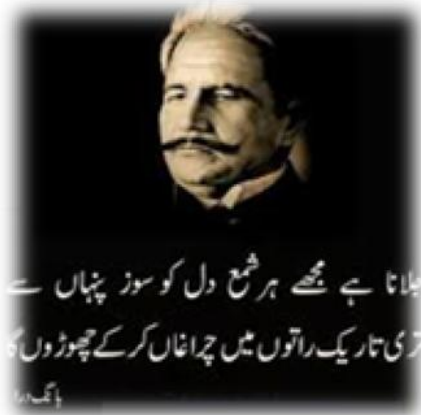
این سه ستون، اساس جامعه اسلامی آینده‌اند.

رویا و دیدگاه اقبال تنها محدود به برصغیر نبود؛ نگاه او جهانی بود — از ایران و افغانستان تا تمامی جهان اسلام. افق‌های فکری او از کوه‌های افغانستان، اندیشه‌های ایران و میدان‌های ترک و عرب گسترده بود. او دریافت که اگر مسلمانان خودی فکری خویش را نشانند، نه تنها در بند سیاسی، بلکه در زنجیر روحانی نیز اسیر خواهند شد. اقبال با اشعار خود بت‌های وطن‌پرستی محدود را شکست و مفهوم امت را زنده ساخت:

ایک ہوں مسلم حرم کی پاسبانی کے لیے

نیل کے ساحل سے لے کر تابخاکِ کاشغر

من کسی ہستم کہ از حرم مسلمانان محافظت خواهم کرد



از کرانہ های نیل تا صحرائ کاشغر
این فقط شعر نیست؛ بلکه ندا و صدایی قرآنی است کہ امت یک پیکر
است، کہ درد و آرامش آن یکی است۔
اقبال به روشنی نشان داد کہ اگر مسلمانان خودی ملی خویش را حفظ
کنند، هیچ نیرویی قادر به سلطه بر آنان
نخواهد بود۔ پایہ نظریہ سیاسی او، اصول قرآنی برابری، عدالت و
خودی بود۔ از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۳۸، او به طور مداوم ہدایت ملت
را بر عہدہ داشت و اوج اندیشہ اش در خطبہ الہ آباد ۱۹۳۰ متجلی
شد۔ این خطبہ صرفاً یک سخنرانی سیاسی نبود، بلکہ تفسیر وحی
الہی بود کہ امت مبتنی بر ایمان، به هیچ اکثریت دیگری محتاج
نیست؛ او خواست کہ مسلمانان شمال غرب ہند در یک دولت آزاد، زندگی خویش را بر اساس قرآن
بگذرانند۔ این اعلام، تجدید مفہوم قرآنی امت بود۔

اقبال اسلام را اساس وحدت انسانی قرار داد و تأکید کرد کہ تا زمانی کہ مسلمانان بت های تفرقہ و قومیت
را نشکنند، خورشید تجدید حیات طلوع نخواہد کرد۔

وقتی اقبال با مخالفت های فراوان مواجه شد — انگلیس ها، ہندوها و بعضی رہبران به ظاہر مسلمان —،
باز ہم از نظریہ خود عقب ننشست۔ او تصویر مرد مومن قرآنی شد کہ قرآن دربارہ او می فرماید:
(الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ)
آنان کہ به مردم گفتند: ہمہ علیہ شما جمع شدہ اند، بترسید؛ اما ایمانشان افزون شد و گفتند: خداوند ما را
«کافی است و او بہترین کارساز است۔»

بر پایہ ہمین استقامت، قائد اعظم محمد علی جناح فرمودند: اقبال رہبر و فیلسوف من است؛ او مانند
صخرہ ای ایستادہ است۔ علامہ اقبال اتحاد و اتفاق را سرمایہ امت می دانست و رؤیای او را قائد اعظم تحقق
بخشید۔ نامہ های اقبال به جناح در لندن، شعلہ مسئولیت و رہبری را در دل او روشن می کرد۔ او نوشت:
نجات مسلمانان تنها در پایبندی به اصول دینی سیاستشان است۔ بدین ترتیب، یک متفکر و یک رہبر — دو
بازوی امت شدند: یکی رؤیا دید، دیگری آن را تحقق بخشید۔

در این نشست علمی و فکری بلوچستان، این پیام اقبال ما را به تحرک وا می دارد:

افراد کے ہاتھوں میں ہے اقوام کی تقدیر
ہر فرد ہے ملت کے مقدر کاستارہ
در دستان افراد، تقدیر امت ہاست؛
«ہر فرد ستارہ سرنوشت ملت است۔»

سرزمین بلوچستان، کہ ہمیشہ علم، غیرت و اخوت را در آغوش داشتہ، امروز نیازمند ہمین پیام اتحاد
است۔ فرقہ گرایی، تقسیمات زبانی و آشفتگی سیاسی تنها زمانی از میان خواہد رفت کہ این اصل اقبال در
دل ها تثبیت شود۔ اقبال فرمودہ است

تو راز گن فکاں ہے، اپنی آنکھوں پر عیاں ہو جا
خودی کا راز داں ہو جا، خدا کا ترجمان ہو جا
تو راز کن فکاں ہستی، ہر چشمان خود آشکار شو؛
خودی را دانا باش، پیام آور خدا باش۔

ای مرد مسلمان! جایگاه تو در این جهان همچون رازی از قدرت الهی است؛
«لازم است که حقیقت و شخصیت خود را بشناسی و با تدبیر خودی، احکام خداوند را ترجمه کنی».

امروز که این کنفرانس را در سرزمین بلوچستان برگزار می‌کنیم — جایی که سنت غیرت، علم و ایثار در هم آمیخته‌اند — باید تعالیم اقبال را با شرایط حاضر تطبیق دهیم. حل مشکلات سیاسی و اجتماعی بلوچستان نه در برنامه‌های قدرت‌های خارجی، بلکه در آموزه‌های اقبال است که از قرآن جوشیده است. اگر اندیشه قرآنی و فکری اقبال را در زندگی جمعی پیاده کنیم، دل‌های پراکنده می‌توانند به هم پیوسته، محرومیت به شکوفایی بدل شود و بلوچستان به محور علم و عمل تبدیل گردد. پیام اقبال این است که اختلافات سیاسی در قالب وحدت فکری سامان یابد و پیوند امت نه بر اساس جغرافیا، بلکه بر ایمان و قرآن برقرار شود.

پیام برای نسل جوان بلوچستان:

امروز، وقتی به بلوچستان نگاه می‌کنیم، جایی که اضطراب سیاسی، آشفتگی اجتماعی و محرومیت حاکم است، صدای اقبال با تازگی می‌آید. اصلاح امت از درون آغاز می‌شود، نه از سیستم‌های خارجی. تا چراغ خودی در دل‌ها روشن نشود، ثبات سیاسی تحقق نمی‌یابد. برای جوانان بلوچستان پیام اقبال این است: آموزش را به سلاح، عمل را به عادت و وحدت را به شعار بدل کنید. انقلاب، از دید اقبال، با تفکر، علم و کردار می‌آید، نه با اسلحه.

افراد کے ہاتھوں میں ہے اقوام کی تقدیر
ہر فرد ہے ملت کے مقدر کا ستارا
در دستان افراد، تقدیر امت‌هاست؛
«هر فرد ستاره سرنوشت ملت است».

اگر فرزندان بلوچستان آتش خودی را در خویش روشن کنند، این خاک بارور آغازگر یک تجدید حیات نوین خواهد بود. فکر اقبال سرمایه‌ای برای گذشته نیست، بلکه مسیر حال و نقشه آینده است. آموزه‌های او پیام اتحاد امت، فلسفه‌اش عظمت آزادی انسان و رویایش تجدید فرهنگ اسلامی است. امروز که شاهد زوال فکری، انحطاط اجتماعی و فساد اخلاقی هستیم، تجدید حیات اقبال هنوز از ما عمل، اراده و ایمان می‌طلبد.

ای خالق زمین و آسمان، ای پروردگار محمد مصطفی ﷺ،
سپاسگزاریم که ما را از فیوض فکری اقبال بهره‌مند ساختی، که شناخت خودی و وحدت امت را به ما آموخت.

خدایا، به ما آن نگاه عطا کن که به اقبال عطا کردی، قلبی که از ایمان روشن باشد و دستی که به عمل صالح آراسته باشد.

پروردگارا، بلوچستان و پاکستان را به گهواره‌ای از امنیت، علم، عدالت و وحدت تبدیل فرما. ما را به جای اختلاف، راه اتحاد نشان ده و توفیق پیروی از فکر اقبال و عمل مصطفی ﷺ را به ما عنایت فرما.
آمین ثم آمین.

سه‌شنبه، ۱۸ نوامبر ۲۰۲۵ء

خاک بلوچستان و دیدگاه اقبال

پیشگویی تجدید حیات برای امت

حمد و ثنای بی‌کران سزاوار ذاتِ پُربرکاتِ خداوند متعال است، و درودهای بی‌شمار بر وجودِ گرامیِ خاتم‌النَّبیین ﷺ اَمَّا بَعْدُ: همین آیه‌ای که خداوند در این لحظه توفیق تلاوتش را عطا فرمود، آیه ۱۶۲ از سوره انعام، چنین می‌فرماید:

قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
«بگو: بی‌گمان نماز من، قربانی من، زندگی من و مرگ من همه برای خداست، پروردگار جهانیان»
این آیه، حقیقتِ «خودی» را به زبان قرآن تفسیر می‌کند؛
— دعوتی است به آن‌که تمام هستی انسان در بندگی خدای یکتا رنگ گیرد
همان بندگی که اقبال آن را سرچشمه خودی و نیروی حقیقی امتِ اسلامی دانسته است.

ای دوستان و برادران و عزیزان گرامی!
است؛ «سرزمین بلوچستان و فکر اقبال — بشارت عهد نو برای امت» امروز سخن ما از
و در این گفتار، به توفیق الهی، هم از سیر جان‌افروز حکیم‌الامت خواهیم گفت
و هم از سفر معنوی اندیشه او تا سرزمین عزیز بلوچستان.
اکنون پرسشی ژرف پیش روست:
متاع حقیقی زندگی چیست؟
زر و سیم، دارایی و زمین، مقام و جاه، ناموری و ستایش؟
یا فرزندان و خویشاوندان و دوستی و محبت؟
اگر اینها همه متاع حیات‌اند،
پس «نظریه» چیست؟
اصل «چیست»؟
حق و صداقت، دار و رسن، شهادت و عشق، ایثار و جان‌نثاری — اینها کدام‌اند؟
کدام را باید متاع عزیز نامید؟
آری! گاه انکار، خود متاع عزیز است؛
انکار در برابر جبر،
انکار فرعونیت،
انکار سود و سازش،
انکار زر بی‌بها،
انکار باطل و ظلم و طغیان؛
و انکار هر قدرتی که در برابر حاکمیت ربِّ اعلیٰ قد علم کند.
این همان انکاری است آگاهانه و بی‌هیچ مصالحت؛
انکاری سراپا، از ژرفای وجود،
— نه برای خوشنودی نفس — که این انکار، انکار ابلیس است
بلکه برای رضای خدا
و این است حقیقت، جز این نیست.
ما تنها به خدای یکتا سر می‌نهم؛
و این است توحید — توحیدی خالص، بی‌ملاط،

که دين از همان «لا» آغاز می‌شود؛
اول انکار، سپس اقرار.
اگر انکار نباشد و تنها اقرار باشد،
این نه ایمان که دوگانگی و نفاق است.
و اقبال چه خوب گفت
توحيد تو این است که در روز جزا گوید
این بنده ز دو عالم به خاطر من است!

انکار، روح اسلام است؛
روح حسنینیت است.
انکاری که جان می‌طلبد،
قربانی می‌خواهد،
خاکساری و آتش‌گدازی می‌خواهد.
در میدان خیر و شر،
هر قطره خون، یقین را افزون‌تر می‌کند
و هر قربانی، روح را صیقلی‌تر.
هرچه انکار شدیدتر، انقلاب آشکارتر؛
— و ما را جز ادای رسالت نقشی نیست
نتیجه از آن خداست.
و این معركة حق و باطل، از بدر تا کربلا،
و از کربلا تا امروز،
هرگز متوقف نشده و نخواهد شد.
غالب، آنان‌اند که بر ریسمان خدا استوار بمانند.
و پس از این تمهید،
چهره مبارک تنها یک مرد از پس پرده پدیدار می‌شود
— مصور پاکستان، علامه محمد اقبال
آن مرشد بزرگ، که امروز ما همه برای ادای تحسین و سپاس،
در سایه یاد او گرد آمده‌ایم.
— چه زبانم یاری دهد که شکر آن حکیم زمانه را به جا آورم
آنکه هرگاه دل مضطرب شود،
اشعار و افکارش چون بارانی از حکمت می‌بارد
و روح را سیراب و منقلب می‌سازد.
امروز او در جوار رحمت پروردگار، در کنار مسجد بادیه‌شکوه و قلعه لاهور،
در آرامگاه ابدی خویش آرمیده
و بی‌گمان به پاداش وفاداری‌هایش، در باغ‌های جاودان بهشت مسرور است.
و چون برادر عزیزم جناب حافظ عبدالباسط صاحب،
— دعوت حضور در این محفل مبارک را رساندند
محفلی که در سرمای کویت،
— دل‌های گرم عاشقان اقبال را گرد آورده است
قسم به خدا که در جانم نسیمی از سحرگاهی نو دمید؛
گویی غبار از روح زدوده شد

و واژگان قهر کرده بار دیگر به صف ایستادند
تا با مهربانی بر صفحه دل فرود آیند.
و باز این حقیقت پیش چشم آمد
که امروز، بیش از هر زمان،
—جهان به اقبال نیازمند است
و با کمال درد، بر او تهمت‌هایی روا داشته می‌شود
که بیانش شرم‌آور است.
این همان علامه اقبال است
که پیش از ورود به میدان کارزار،
با پروردگار خود عهد بست:
قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
بگو: نماز من، قربانی‌های من، زندگی و مرگ من،
همه برای خداوند یکتای بی‌همتا است.

پس از واقعه تقسیم شبه‌قاره، که حقیقتی انکارناپذیر و نقش ثبت‌شده بر صفحه تاریخ است، امروز اگر کسی
بخواهد این حقیقت را ببوشاند یا خطوط راستین آن را با رنگ دروغ و بدخواهی بیالاید و رخدادهای
تاریخی را وارونه سازد تا نسل نو را گمراه کرده و نسبت به اقبال بدگمان نماید، چنین کوششی همانند آن
است که کسی به ماه تف اندازد و همان تف بر چهره خودش بازگردد پس از گذشت هفتاد و هشت سال، چرا
بار دیگر به ناروا، همان ادعای نهرو تکرار می‌شود که گویا "اقبال در اواخر عمر تحت تأثیر سوسیالیسم
از تصور پاکستان دست شسته بودند؟" آیا با چنین نسبت‌های ناروا، حقایق زمین دگرگون می‌شوند؟ آیا بار
دیگر می‌توان همان "اکه‌نڈ بهارت" را برپا کرد تا هر روز قیامت کشمیر و گجرات بر مسلمانان فرو ریزد؟

اقبال، که رؤیای برپایی دولت پاکستان را در سر می‌پروراند، چرا در چنین اتهام نابجایی گرفتار می‌شود؟ و
امروز، به‌ویژه پس از شکست سنگین هند در جنگ مه ۲۰۲۵، چرا این نغمه ناراست بار دیگر از آن سوی
مرز به گوش می‌رسد؟ و چرا پیش از انتخابات ایالتی بهار، این دروغ چنان پیوسته و آتشین پخش می‌شود
که حتی فضای آکنده از تعصب و روشنفکران نشسته بر پرده‌های آن سوی مرز نیز از آن متعفن می‌گردد؟
بیایید پرده زمان را کنار زنیم و از روزنه تاریخ به جهان حقیقت بنگریم

امروز روزگار پریشانی امت است وحدت، چون رشته‌ای گسسته، پراکنده گشته؛ مراکز قدرت در قبضه
غرب، اعصاب رسانه و اقتصاد در چنگال سرمایه‌داران جهانی، و تصمیمات سیاسی تابع بازی‌های استعماری
است پاکستان، نخستین قدرت هسته‌ای جهان اسلام، آماج طرح‌های منسجم بین‌المللی است نخست‌وزیر
اسرائیل، نتانیا‌هو، بارها در سخنان خود آرزوی نابودی توان هسته‌ای پاکستان را بر زبان آورده است

در چنین هنگامه‌ای، پیام خودی اقبال چراغ راه ماست در نگاه او، قدرت ملّت‌ها نه از توپ و تفنگ
سرمی‌زند، نه از پیمان‌ها و امتیازات، بلکه از گرمی ایمان و بلندپروازی خودی برمی‌خیزد او می‌گوید که
اگر مسلمان قدر خودی خویش بشناسد، هیچ قدرتی در جهان او را به زانو در نمی‌آورد

فلسفه اقبال در حقیقت، شجاعت ایمان در برابر خوف است امروز که قدرت‌های جهانی می‌کوشند پاکستان
را از قوای دفاعی‌اش محروم سازند، باید پیام اقبال را به حقیقتی جاری بدل کنیم: خودی سلاح ایمان است،
و ایمان قوی‌تر از هر قدرت هسته‌ای است
اقبال فرموده است:



هُو صداقت کے لئے جس دل میں مرنے کی تڑپ
پہلے اپنے پیکر خاکی میں جا پیدا کرے
این همان شور و ولولہ است که می‌تواند پاکستان را تسخیرناپذیر سازد

در روزگار اخیر، تاریخ شبه‌قاره فصلی دیگر از آتش و خون نگاشت جنگ
مه ۲۰۲۵ میان پاکستان و هند — که در پناه حمایت اسرائیل بود — حقایق
فراوانی را از دل خاکستر خود آشکار ساخت هند نه تنها در میدان نظامی
شکست خورد، بلکه غرور نظامی‌گری‌اش، سیاست داخلی‌اش را نیز لرزاند
با این همه، نام صلح و میانجی‌گری آمریکا آتش را فرو نشاند؛ و اکنون دولت مودی با انجام رزمایش‌های
تازه در سرکریک، در پی ایجاد فشار روانی است در چنین زمینه‌ای، بلوچستان — ستون فقرات جغرافیایی
پاکستان — بیش از پیش نیازمند بیداری و استقامت است

پس از جنگ مه ۲۰۲۵، پیام اقبال به جوانان بلوچستان حیاتی‌تر از همیشه است:
افراد کے ہاتھوں میں ہے اقوام کی تقدیر
ہر فرد ہے ملت کے مقدر کا ستارہ
در نهاد قوم بلوچ، غیرت و حمیت و آمادگی فداکاری از ازل ریشه دارد نیاز تنها این است که فلسفه خودی
اقبال در فکر و کردار نسل‌های بلوچ ریشه دواند مرد مومن اقبال کسی است که قدرت را امانت می‌داند و
قوم را مسئولیت او از حمله دشمن نمی‌هراسد؛ بلکه با نیروی ایمان به مقابله برمی‌خیزد:
ہے وہی تیرے زمانے کا امام برحق
جو تجھے حاضر و موجود سے بیزار کرے
امروز در برابر نیت‌های تجاوزکارانه هند علیه پاکستان، ما به شعور سیاسی، وحدت فکری و اعتماد ملی
نیازمندیم — همان سه رکن که اساس فلسفه حیات اقبال را تشکیل می‌دهند پیام اقبال به بلوچستان نیز همین
است: این سرزمین نه فقط گهواره معادن و ذخایر، بلکه نماد غیرت اسلامی، آگاهی دفاعی و استقلال فکری
است در نگاه اقبال، ملت‌ها زمانی زنده می‌مانند که حرارت دین در دل‌هایشان زنده باشد

پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، صحنه نوینی برابر پاکستان گشوده شد در دوره پرویز مشرف، آمریکا با تهدید
گفت: "با ما باشید وگرنه شما را به عصر سنگ برمی‌گردانیم" پاکستان ناگزیر به این جنگ پیوست؛ اما
نتیجه آن شد که خود پاکستان میدان جنگ گشت آمریکا، هند را با توافقنامه هسته‌ای مدنی نوازش کرد و
افغانستان را به گذرگاه ترور بدل ساخت طالبان، که روزگاری قهرمانان مقاومت در برابر شوروی بودند،
همین آنان علیه پاکستان به کار گرفته شدند

در آن روزگار، اگر فکر نشاء ثانیة اقبال چراغ راه می‌شد — همان فکری که می‌گوید بقای اسلام در
اخوت، خودداری و اتحاد امت است، نه در جلب رضایت غرب — تاریخ مسیری دیگر می‌پیمود
اقبال در شعری خطاب به مردم افغانستان چنین می‌سراید:

قیمت شمشاد خود شناختی
سرو دیگر را بلند انداختی
مثل نی خود را ز خود کردی تهی
بر نوای دیگران دل می‌نهی
ای گدای ریزه‌ای از خوان غیر
جنس خود می‌جویی از دکان غیر

تو بهای چوب خویش نشناختی و سرو دیگران را برکشیدی؛
چون نی، خود را از خویشتن تهی ساختی و دل به نوای بیگانگان سپردی؛
تو گدای خرده خوان دیگرانی و کالای خویش را از دکان بیگانه طلب می‌کنی

این ناله اقبال و پیام اوست: اگر مسلمان خودی روحانی خویش را فراموش کند، استقلال سیاسی نیز از کف می‌رود

امروز ضرورت آن است که تصور امت را در سیاست خارجی، نظام آموزشی و اصلاحات اجتماعی جای دهیم نشأه ثانیة اقبال بیداری دوباره شعور اسلامی است؛ جایی که انسان تنها شهروند یک دولت نیست، بلکه سپاهی امت است

بلوچستان — که در آستانه افغانستان قرار دارد — می‌تواند محور این جهاد فکری گردد اگر جوانان بلوچ دریابند که اسلام تنها عبادت نیست، بلکه عمل، عدالت و قیادت است، مسیر تحول گشوده می‌شود

رؤیای اقبال افسانه گذشته نیست؛ راهنمای آینده است نشأه ثانیة ای که او تصویر می‌کند، هنوز با ما سخن می‌گوید در نگاه او، رستگاری امت در بازگشت به قرآن، بیداری خودی و اتحاد ملت است اگر ما پاسدار خودی شویم، داستان ما در جهان رنگ و بو به رنگی دیگر بازگو خواهد شد

امروز که قدرت‌های جهانی پیرامون پاکستان حصار می‌کشند، در بلوچستان تخم فتنه و تفرقه می‌کارند، و امت را بر اساس قومیت و زبان و اندیشه پارهمپاره می‌سازند، بر ماست که ندای اقبال را لبیک گوئیم: مومن خالق تقدیر خویش است، و نشأه ثانیة اسلام همان روز آغاز می‌شود که امت خود را بشناسد

به عنوان یک پاکستانی کشمیری تبار، این روزها سخنان قائد اعظم در گوشم طنین انداز است؛ همان سخن که کشمیر را "شبه رگ پاکستان" خوانده بود و نیز کلمات امیرالمؤمنین افغانستان، ملا عمر، در خاطر من زنده‌اند؛ آن هنگام که در استقبال هیئت پاکستانی گفت: «ما افغان‌ها تا قیامت نمی‌توانیم احسانات پاکستان را جبران کنیم؛ هر جا که عرق شما فرو ریزد، خون ما جاری خواهد شد»

او همچنین به برادران مظلوم کشمیر اشغالی پیام داد که: «به زودی برای رهایی شما از ستم هندو خواهیم آمد، که این وظیفه دینی ماست» در آن زمان، ملا هیبت جوانی بیست‌ساله بود، و پسرش ملا یعقوب — وزیر دفاع امروز افغانستان — کودکی پنج‌ساله؛ چگونه پژواک آن سخنان آتشین را از یاد می‌توانند برد؟

در برابر این بی‌حسی، واقعه‌ای از تاریخ به خاطر می‌رسد که یادآوری آن عبرت‌آموز استپادشاهی جلیل‌القدر اندلس با درباریان در قصر نوساختی ظاهر شد که گنبد زرین آن می‌درخشید پس از آن که دیگران ستایش کردند، نظرش به قاضی سعید افتاد قاضی گفت: «ای پادشاه، شیطان بر تو سوار شده است؛ بناها را با طلا نمی‌سازند» سکوتی هولناک میان زمین و آسمان گسترده شد و دل‌ها از بیم و اضطراب می‌تپید «ناگهان پادشاه گفت: «سعید را بیهوده، ضمیر اسپانیه نمی‌خوانند گنبد فرو ریخته شود و واقعه‌ای دیگر نیز یادم آمد:

چون کوفه بار دیگر فتح شد و سر مختار ثقفی نزد مصعب بن زبیر آوردند، او فرمان داد: «جشن بگیرید؛ دشمن اسلام کشته شد» پیرمردی که در مجلس بود، تبسمی بر لب آورد مصعب با خشم پرسید: «چرا می‌خندی، پیرمرد؟»

«گفت: «گذشته را به یاد آوردم، حال را می‌بینم، و نیم آینده را نیز»
«مصعب گفت: «تفصیل بده

پیرمرد گفت: «می‌توانی بشنوی؟ اگر طاقت داری، گوش بسپار: همین دربار بود؛ عبیدالله بن زیاد بر همین تخت نشسته بود سر حسین بن علی آورده شد این زیاد گفت: 'جشن بگیرید؛ دشمن اسلام کشته شد' و ما جشن گرفتیم»

باز همین دربار بود؛ مختار ثقفی بر همین تخت نشسته بود سر ابن زیاد آورده شد مختار گفت: 'جشن بگیرید؛ دشمن اسلام کشته شد' و ما جشن گرفتیم
امروز نیز همین دربار است؛ تو بر این تخت نشسته‌ای سر مختار پیش روی توست و تو فرمان می‌دهی: 'جشن بگیرید؛ دشمن اسلام کشته شد' امروز نیز ما جشن می‌گیریم
اما بدان: فردا نیز همین دربار خواهد بود نمی‌دانم چه کسی بر تخت خواهد نشست، ولی این را می‌دانم که سر، سر تو خواهد بود و فرمان خواهد آمد: 'جشن بگیرید؛ دشمن اسلام کشته شد' و ما باز جشن خواهیم گرفت»
پیشگویی پیر به حقیقت پیوست؛ در همان کوفه، سر مصعب بن زبیر را به عبدالملک بن مروان آوردند و «او فرمان داد: «جشن بگیرید»
چون قصه پیرمرد را به عبدالملک گفتند، بی‌درنگ دستور داد که بنای دربار را ویران کنند و در مکانی دوردست بنا کنند؛ زیرا می‌دانست که این تخت در پی خون بنا شده است
همه ما می‌دانیم که جشن دیگری نیز خواهد آمد، اما نمی‌دانیم سر چه کسی خواهد بود، کی و چرا
آیا ما، به عنوان یک ملت — هرچند از هر حزب و جناح که باشیم — فقط جشن می‌گیریم؟ آیا قدرت اندیشیدن داریم؟ اگر داریم، چرا نمی‌اندیشیم؟
تقلید کور را باید از ما آموخت! حال ما این است که با دزدی و فساد مشکلی نداریم، تنها شرطمان این است!
که دزد و فاسد، از جانب ما باشد
گویی این ملت به دنبال عبدالملکی است که این عمارت را ویران کرده و بنایی نو بنیاد نهد؛ یعنی نظام موجود را از بیخ و بن دگرگون سازد

به خدا سوگند، روزی که ما تصمیم بگیریم با خلوص نیت به تعلیمات علامه اقبال عمل کنیم، تنها بلوچستان نه، بلکه سراسر پاکستان دگرگون خواهد شد — ان شاء الله.

سیرک سیاسی که امروز در کشور برپاست، انجامش نیز شاید چنین باشد در ایوان‌های سیاست چه می‌گذرد؟ احکام عدلیه چگونه صادر می‌شود؟ فردا چه خواهد شد؟ زمان پاسخ خواهد داد

اجازه دهید برای بیان دل پاکستانیان مقیم خارج، مثالی از جامعه خودمان بیاورم:
در جامعه ما رسم است که اگر بهو از خانواده قوی و بانفوذی باشد، در خانه شوهر عزت و راحت و هیبت دارد؛ چراکه اهل شوهر از قدرت خانواده او بیمناک‌اند و حتی بر رفتار ناپسندش نیز خاموشی را ترجیح می‌دهند

اما اگر بهو از خانواده ضعیف و بی‌پشتوانه باشد، هر فضیلتش عیب شمرده می‌شود و هر نقیصه‌اش بزرگ جلوه داده می‌شود

به خدا قسم، پاکستانیان مقیم خارج، همان دختران ناتوان‌اند؛ اگر شما در وطن نیرومند باشید، عزت ما در آنجا افزون می‌شود، و اگر در اینجا ناتوان باشید، دنیا برای ناتوان جایی باقی نگذاشته است

اکنون اجازه دهید سخنان قائد اعظم محمد علی جناح را در شأن علامه اقبال یادآور شوم: شاعران، روح را در ملت‌ها می‌دمند؛ ملتون، شکسپیر، بایرون و دیگران، خدمات شایان به ملت خود کرده‌اند کار لایل در ذکر عظمت شکسپیر از انگلیسی‌ای یاد می‌کند که میان شکسپیر و دولت بریتانیا مخیر شد و گفت: «شکسپیر را به هیچ قیمتی رها نخواهم کرد» من نیز — اگر سلطنتی نداشته باشم و به من سلطنتی عطا شود — و میان اقبال و سلطنت، یکی را انتخاب «باید کرد، اقبال را برمی‌گزینم» ای مرشد بزرگ! تو با کردار و عمل خویش جاودانه شدی و راهی بر جای گذاشتی که اگر جان نیز در آن باخته شود، این سودا گران نیست

ای حکیم‌الامت! هزاران سپاس که نام تو همیشه ما را درس‌های فراموش‌شده را به یاد می‌آورد از همه دوستان و برادران سپاسگزارم که با صبر، سخنان مرا شنیدید به خدا قسم، امروز برای من لحظاتی دشوار و آکنده از احساس بود؛ زیرا این سعادت نصیبم شد که درباره آن شخصیت عظیم، علامه اقبال، سخنی با شما در میان بگذارم

از خداوند می‌خواهم که درجات علامه اقبال را بلند فرماید و گواهی ما را در شأن او بپذیرد. اللهم آمین. سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ.

جمعه، ۲۰ نوامبر ۲۰۲۵ء

خاک بلوچستان و دیدگاه اقبال

پیشگویی تجدید حیات برای امت

حمد و ثنای بی‌کران سزاوار ذاتِ پُربرکاتِ خداوند متعال است، و درودهای بی‌شمار بر وجود گرامی خاتم‌النبین ﷺ اَمَّا بَعْدُ: همین آیه‌ای که خداوند در این لحظه توفیق تلاوتش را عطا فرمود، آیه ۱۶۲ از سوره انعام، چنین می‌فرماید: **قُلْ اِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** «بگو: بی‌گمان نماز من، قربانی من، زندگی من و مرگ من همه برای خداست، پروردگار جهانیان» این آیه، حقیقتِ «خودی» را به زبان قرآن تفسیر می‌کند؛ —دعوتی است به آن‌که تمام هستی انسان در بندگی خدای یکتا رنگ گیرد همان بندگی که اقبال آن را سرچشمه خودی و نیروی حقیقی امت اسلامی دانسته است.

ای دوستان و برادران و عزیزان گرامی! است؛ «سرزمین بلوچستان و فکر اقبال — بشارتِ عهد نو برای امت» امروز سخن ما از و در این گفتار، به توفیق الهی، هم از سیر جان‌افروز حکیم‌الامت خواهیم گفت و هم از سفر معنوی اندیشه او تا سرزمین عزیز بلوچستان. اکنون پرسشی ژرف پیش روست: متاع حقیقی زندگی چیست؟ زر و سیم، دارایی و زمین، مقام و جاه، ناموری و ستایش؟ یا فرزندان و خویشاوندان و دوستی و محبت؟ اگر اینها همه متاع حیات‌اند، پس «نظریه» چیست؟ اصل «چیست؟» حق و صداقت، دار و رسن، شهادت و عشق، ایثار و جان‌نثاری — اینها کدام‌اند؟ کدام را باید متاع عزیز نامید؟ آری! گاه انکار، خود متاع عزیز است؛ انکار در برابر جبر، انکار فرعونیت، انکار سود و سازش، انکار زر بی‌بها، انکار باطل و ظلم و طغیان؛ و انکار هر قدرتی که در برابر حاکمیت ربِّ اعلیٰ قد علم کند. این همان انکاری است آگاهانه و بی‌هیچ مصالحت؛ انکاری سراپا، از ژرفای وجود، — نه برای خوشنودی نفس — که این انکار، انکار ابلیس است بلکه برای رضای خدا و این است حقیقت، جز این نیست. ما تنها به خدای یکتا سر می‌نهیم؛ و این است توحید — توحیدی خالص، بی‌ملاط، که دین از همان «لا» آغاز می‌شود؛

اول انکار، سپس اقرار-
اگر انکار نباشد و تنها اقرار باشد،
این نه ایمان که دوگانگی و نفاق است-
و اقبال چه خوب گفت
توحید تو این است که در روز جزا گوید
این بنده ز دو عالم به خاطر من است!

انکار، روح اسلام است؛
روح حسنینیت است-
انکاری که جان می‌طلبد،
قربانی می‌خواهد،
خاکساری و آتش‌گذاری می‌خواهد-
در میدان خیر و شر،
هر قطره خون، یقین را افزون‌تر می‌کند
و هر قربانی، روح را صیقلی‌تر-
هرچه انکار شدیدتر، انقلاب آشکارتر؛
—و ما را جز ادای رسالت نقشی نیست
نتیجه از آن خداست-
و این معركة حق و باطل، از بدر تا کربلا،
و از کربلا تا امروز،
هرگز متوقف نشده و نخواهد شد-
غالب، آنان‌اند که بر ریسمان خدا استوار بمانند-
و پس از این تمهید،
چهره مبارک تنها یک مرد از پس پرده پدیدار می‌شود
—مصور پاکستان، علامه محمد اقبال—
آن مرشد بزرگ، که امروز ما همه برای ادای تحسین و سپاس،
در سایه یاد او گرد آمده‌ایم-
—چه زبانم یاری دهد که شکر آن حکیم زمانه را به جا آورم
آنکه هرگاه دل مضطرب شود،
اشعار و افکارش چون بارانی از حکمت می‌بارد
و روح را سیراب و منقلب می‌سازد-
امروز او در جوار رحمت پروردگار، در کنار مسجد بادیه‌شکوه و قلعه لاهور،
در آرامگاه ابدی خویش آرمیده
و بی‌گمان به پاداش وفاداری‌هایش، در باغ‌های جاودان بهشت مسرور است-
و چون برادر عزیزم جناب حافظ عبدالباسط صاحب،
—دعوت حضور در این محفل مبارک را رساندند
محفلی که در سرمای کویت،
—دل‌های گرم عاشقان اقبال را گرد آورده است
قسم به خدا که در جانم نسیمی از سحرگاهی نو دمید؛
گویی غبار از روح زدوده شد

و واژگان قهر کرده بار دیگر به صف ایستادند
تا با مهربانی بر صفحه دل فرود آیند.
و باز این حقیقت پیش چشم آمد
که امروز، بیش از هر زمان،
—جهان به اقبال نیازمند است
و با کمال درد، بر او تهمت‌هایی روا داشته می‌شود
که بیانش شرم‌آور است.
این همان علامه اقبال است
که پیش از ورود به میدان کارزار،
با پروردگار خود عهد بست:
قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
بگو: نماز من، قربانی‌های من، زندگی و مرگ من،
همه برای خداوند یکتای بی‌همتا است.

پس از واقعه تقسیم شبه‌قاره، که حقیقتی انکارناپذیر و نقش ثبت‌شده بر صفحه تاریخ است، امروز اگر کسی
بخواهد این حقیقت را ببوشاند یا خطوط راستین آن را با رنگ دروغ و بدخواهی بیالاید و رخدادهای
تاریخی را وارونه سازد تا نسل نو را گمراه کرده و نسبت به اقبال بدگمان نماید، چنین کوششی همانند آن
است که کسی به ماه تف اندازد و همان تف بر چهره خودش بازگردد پس از گذشت هفتاد و هشت سال، چرا
بار دیگر به ناروا، همان ادعای نهرو تکرار می‌شود که گویا "اقبال در اواخر عمر تحت تأثیر سوسیالیسم
از تصور پاکستان دست شسته بودند؟" آیا با چنین نسبت‌های ناروا، حقایق زمین دگرگون می‌شوند؟ آیا بار
دیگر می‌توان همان "اکه‌نڈ بهارت" را برپا کرد تا هر روز قیامت کشمیر و گجرات بر مسلمانان فرو ریزد؟

اقبال، که رؤیای برپایی دولت پاکستان را در سر می‌پروراند، چرا در چنین اتهام نابجایی گرفتار می‌شود؟ و
امروز، به‌ویژه پس از شکست سنگین هند در جنگ مه ۲۰۲۵، چرا این نغمه ناراست بار دیگر از آن سوی
مرز به گوش می‌رسد؟ و چرا پیش از انتخابات ایالتی بهار، این دروغ چنان پیوسته و آتشین پخش می‌شود
که حتی فضای آکنده از تعصب روشن‌فکران نشسته بر پرده‌های آن سوی مرز نیز از آن متعفن می‌گردد؟
بیایید پرده زمان را کنار زنیم و از روزنه تاریخ به جهان حقیقت بنگریم

امروز روزگار پریشانی امت است وحدت، چون رشته‌ای گسسته، پراکنده گشته؛ مراکز قدرت در قبضه
غرب، اعصاب رسانه و اقتصاد در چنگال سرمایه‌داران جهانی، و تصمیمات سیاسی تابع بازی‌های
استعماری است پاکستان، نخستین قدرت هسته‌ای جهان اسلام، آماج طرح‌های منسجم بین‌المللی است
نخست‌وزیر اسرائیل، نتانیاهو، بارها در سخنان خود آرزوی نابودی توان هسته‌ای پاکستان را بر زبان
آورده است

در چنین هنگامه‌ای، پیام خودی اقبال چراغ راه ماست در نگاه او، قدرت ملّت‌ها نه از توپ و تفنگ
سرمی‌زند، نه از پیمان‌ها و امتیازات، بلکه از گرمی ایمان و بلندپروازی خودی برمی‌خیزد او می‌گوید که
اگر مسلمان قدر خودی خویش بشناسد، هیچ قدرتی در جهان او را به زانو در نمی‌آورد

فلسفه اقبال در حقیقت، شجاعت ایمان در برابر خوف است امروز که قدرت‌های جهانی می‌کوشند پاکستان
را از قوای دفاعی‌اش محروم سازند، باید پیام اقبال را به حقیقتی جاری بدل کنیم: خودی سلاح ایمان است،
و ایمان قوی‌تر از هر قدرت هسته‌ای است



اقبال فرموده است:

هُوَ صِدَاقَتِ كَے لَئے جِس دِل مِیں مرنے كی تڑپ
پہلے اپنے پیکر خاکی مِیں جاں پیدا کرے
این همان شور و ولولہ است کہ می‌تواند پاکستان را تسخیرناپذیر سازد

در روزگار اخیر، تاریخ شبه‌قاره فصلی دیگر از آتش و خون نگاشت جنگِ مه ۲۰۲۵ میان پاکستان و هند — که در پناه حمایتِ اسرائیل بود — حقایق فراوانی را از دل خاکستر خود آشکار ساخت. هند نه تنها در میدانِ نظامی شکست خورد، بلکه غرورِ نظامی‌گری‌اش، سیاستِ داخلی‌اش را نیز لرزاند. با این همه، نامِ صلح و میانجی‌گریِ آمریکا آتش را فرو نشاند؛ و اکنون دولتِ مودی با انجامِ رزمایش‌های تازه در سرکریک، در پی ایجادِ فشارِ روانی است در چنین زمین‌های، بلوچستان — ستون فقراتِ جغرافیایی پاکستان — بیش از پیش نیازمندِ بیداری و استقامت است.

پس از جنگِ مه ۲۰۲۵، پیامِ اقبال به جوانانِ بلوچستان حیاتی‌تر از همیشه است:

اَفرادِ كے ہاتھوں مِیں ہے اقوام كی تقدیر

ہر فرد ہے ملت كے مقدر كا ستارہ

در نهادِ قومِ بلوچ، غیرت و حمیت و آمادگیِ فداکاری از ازل ریشه دارد. نیاز تنها این است که فلسفهٔ خودیِ اقبال در فکر و کردارِ نسل‌های بلوچ ریشه دواند. مردِ مومنِ اقبال کسی است که قدرت را امانت می‌داند و قوم را مسئولیتِ او از حملهٔ دشمن نمی‌هراسد؛ بلکه با نیرویِ ایمان به مقابله برمی‌خیزد:

بے وہی تیرے زمانے كا امام برحق

جو تجھے حاضر و موجود سے بیزار کرے

امروز در برابرِ نیت‌های تجاوزکارانهٔ هند علیه پاکستان، ما به شعورِ سیاسی، وحدتِ فکری و اعتمادِ ملی نیازمندیم — همان سه رکن که اساسِ فلسفهٔ حیاتِ اقبال را تشکیل می‌دهند. پیامِ اقبال به بلوچستان نیز همین است: این سرزمین نه فقط گهوارهٔ معادن و ذخایر، بلکه نمادِ غیرتِ اسلامی، آگاهیِ دفاعی و استقلالِ فکری است. در نگاهِ اقبال، ملت‌ها زمانی زنده می‌مانند که حرارتِ دین در دل‌هایشان زنده باشد.

پس از واقعهٔ ۱۱ سپتامبر، صحنهٔ نوینی برابرِ پاکستان گشوده شد در دورهٔ پرویز مشرف، آمریکا با تهدید گفت: "با ما باشید وگرنه شما را به عصرِ سنگ برمی‌گردانیم" پاکستان ناگزیر به این جنگ پیوست؛ اما نتیجهٔ آن شد که خود پاکستان میدانِ جنگ گشت آمریکا، هند را با توافقنامهٔ هسته‌ای مدنی نوازش کرد و افغانستان را به گذرگاهِ ترور بدل ساخت طالبان، که روزگاری قهرمانانِ مقاومت در برابرِ شوروی بودند، همین آنان علیه پاکستان به کار گرفته شدند.

در آن روزگار، اگر فکرِ نشاءِ ثانیةِ اقبال چراغِ راه می‌شد — همان فکری که می‌گوید بقای اسلام در اخوت، خودداری و اتحاد امت است، نه در جلبِ رضایتِ غرب — تاریخِ مسیری دیگر می‌پیمود. اقبال در شعری خطاب به مردمِ افغانستان چنین می‌سراید:

قیمتِ شمشادِ خود نشناختی

سروِ دیگر را بلند انداختی

مثلِ نی خود را ز خود کردی تھی

بر نوایِ دیگران دل می‌نهی

ای گدایِ ریزه‌ای از خوانِ غیر

جنسِ خود می‌جویی از دکانِ غیر

تو بهای چوب خویش نشناختی و سرو دیگران را برکشیدی؛
چون نی، خود را از خویشتن تهی ساختی و دل به نوای بیگانگان سپردی؛
تو گدای خرده خوان دیگرانی و کالای خویش را از دکان بیگانه طلب می کنی

این ناله اقبال و پیام اوست: اگر مسلمان خودی روحانی خویش را فراموش کند، استقلال سیاسی نیز از کف می رود. امروز ضرورت آن است که تصور امت را در سیاست خارجی، نظام آموزشی و اصلاحات اجتماعی جای دهیم. نشأه ثانیة اقبال بیداری دوباره شعور اسلامی است؛ جایی که انسان تنها شهروند یک دولت نیست، بلکه سپاهی امت است.
بلوچستان — که در آستانه افغانستان قرار دارد — می تواند محور این جهاد فکری گردد اگر جوانان بلوچ دریابند که اسلام تنها عبادت نیست، بلکه عمل، عدالت و قیادت است، مسیر تحول گشوده می شود

رؤیای اقبال افسانه گذشته نیست؛ راهنمای آینده است. نشأه ثانیة اقبال که او تصویر می کند، هنوز با ما سخن می گوید در نگاه او، رستگاری امت در بازگشت به قرآن، بیداری خودی و اتحاد ملت است اگر ما پاسدار خودی شویم، داستان ما در جهان رنگ و بو به رنگی دیگر بازگو خواهد شد

امروز که قدرت های جهانی پیرامون پاکستان حصار می کشند، در بلوچستان تخم فتنه و تفرقه می کارند، و امت را بر اساس قومیت و زبان و اندیشه پارهماره می سازند، بر ماست که ندای اقبال را لبیک گوئیم: مومن خالق تقدیر خویش است، و نشأه ثانیة اسلام همان روز آغاز می شود که امت خود را بشناسد

به عنوان یک پاکستانی کشمیری تبار، این روزها سخنان قائد اعظم در گوشم طنین انداز است؛ همان سخن که کشمیر را "شه رگ پاکستان" خوانده بود و نیز کلمات امیر المؤمنین افغانستان، ملا عمر، در خاطرم زنده اند؛ آن هنگام که در استقبال هیئت پاکستانی گفت: «ما افغان ها تا قیامت نمی توانیم احسانات پاکستان را «جبران کنیم؛ هر جا که عرق شما فرو ریزد، خون ما جاری خواهد شد»

او همچنین به برادران مظلوم کشمیر اشغالی پیام داد که: «به زودی برای رهایی شما از ستم هندو خواهیم آمد، که این وظیفه دینی ماست» در آن زمان، ملا هبیب جوانی بیست ساله بود، و پسرش ملا یعقوب — وزیر دفاع امروز افغانستان — کودکی پنج ساله؛ چگونه پژواک آن سخنان آتشین را از یاد می توانند برد؟

در برابر این بی حسی، واقعه ای از تاریخ به خاطرم می رسد که یادآوری آن عبرت آموز استپادشاهی جلیل القدر اندلس با درباریان در قصر نوساختی ظاهر شد که گنبد زرین آن می درخشید پس از آن که دیگران ستایش کردند، نظرش به قاضی سعید افتاد قاضی گفت: «ای پادشاه، شیطان بر تو سوار شده است؛ بناها را با طلا نمی سازند» سکوتی هولناک میان زمین و آسمان گسترده شد و دل ها از بیم و اضطراب می تپید «ناگهان پادشاه گفت: «سعید را بیهوده، ضمیر اسپانیه نمی خوانند گنبد فرو ریخته شود و واقعه ای دیگر نیز یادم آمد:

چون کوفه بار دیگر فتح شد و سر مختار ثقفی نزد مصعب بن زبیر آوردند، او فرمان داد: «جشن بگیرید؛ دشمن اسلام کشته شد» پیرمردی که در مجلس بود، تبسمی بر لب آورد مصعب با خشم پرسید: «چرا می خندی، پیرمرد؟

«گفت: «گذشته را به یاد آوردم، حال را می بینم، و نیم آینده را نیز

«مصعب گفت: «تفصیل بده

پیرمرد گفت: «می توانی بشنوی؟ اگر طاقت داری، گوش بسپار: همین دربار بود؛ عبیدالله بن زیاد بر همین

تخت نشسته بود سر حسین بن علی آورده شد ابن زیاد گفت: «جشن بگیرید؛ دشمن اسلام کشته شد» و ما جشن گرفتیم

باز همین دربار بود؛ مختار ثقفی بر همین تخت نشسته بود سر ابن زیاد آورده شد مختار گفت: جشن بگیرید؛ دشمن اسلام کشته شد و ما جشن گرفتیم امروز نیز همین دربار است؛ تو بر این تخت نشسته‌ای سر مختار پیش روی توست و تو فرمان می‌دهی: «جشن بگیرید؛ دشمن اسلام کشته شد» امروز نیز ما جشن می‌گیریم اما بدان: فردا نیز همین دربار خواهد بود نمی‌دانم چه کسی بر تخت خواهد نشست، ولی این را می‌دانم که سر، سر تو خواهد بود و فرمان خواهد آمد: «جشن بگیرید؛ دشمن اسلام کشته شد» و ما باز جشن خواهیم گرفت پیشگویی پیر به حقیقت پیوست؛ در همان کوفه، سر مصعب بن زبیر را به عبدالملک «بن مروان آوردند و او فرمان داد: «جشن بگیرید»

چون قصه پیرمرد را به عبدالملک گفتند، بی‌درنگ دستور داد که بنای دربار را ویران کنند و در مکانی دوردست بنا کنند؛ زیرا می‌دانست که این تخت در پی خون بنا شده است.

همه ما می‌دانیم که جشن دیگری نیز خواهد آمد، اما نمی‌دانیم سر چه کسی خواهد بود، کی و چرا آیا ما، به عنوان یک ملت — هر چند از هر حزب و جناح که باشیم — فقط جشن می‌گیریم؟ آیا قدرت اندیشیدن داریم؟ اگر داریم، چرا نمی‌اندیشیم؟ تقلید کور را باید از ما آموخت! حال ما این است که با دزدی و فساد! مشکلی نداریم، تنها شرطمان این است که دزد و فاسد، از جانب ما باشد

گویی این ملت به دنبال عبدالملکی است که این عمارت را ویران کرده و بنایی نو بنیاد نهد؛ یعنی نظام موجود را از بیخ و بن دگرگون سازد
به خدا سوگند، روزی که ما تصمیم بگیریم با خلوص نیت به تعلیمات علامه اقبال عمل کنیم، تنها بلوچستان نه، بلکه سراسر پاکستان دگرگون خواهد شد — ان شاء الله.

سیرک سیاسی که امروز در کشور برپاست، انجامش نیز شاید چنین باشد در ایوان‌های سیاست چه می‌گذرد؟ احکام عدلیه چگونه صادر می‌شود؟ فردا چه خواهد شد؟ زمان پاسخ خواهد داد

اجازه دهید برای بیان دل پاکستانیان مقیم خارج، مثالی از جامعه خودمان بیاورم:
در جامعه ما رسم است که اگر بهو از خانواده قوی و بانفوذی باشد، در خانه شوهر عزت و راحت و هیبت دارد؛ چراکه اهل شوهر از قدرت خانواده او بیمناکند و حتی بر رفتار ناپسندش نیز خاموشی را ترجیح می‌دهند

اما اگر بهو از خانواده ضعیف و بی‌پشتوانه باشد، هر فضیلتش عیب شمرده می‌شود و هر نقیصه‌اش بزرگ جلوه داده می‌شود

به خدا قسم، پاکستانیان مقیم خارج، همان دختران ناتوان‌اند؛ اگر شما در وطن نیرومند باشید، عزت ما در آنجا افزون می‌شود، و اگر در اینجا ناتوان باشید، دنیا برای ناتوان جایی باقی نگذاشته است

اکنون اجازه دهید سخنان قائد اعظم محمد علی جناح را در شأن علامه اقبال یادآور شوم:
شاعران، روح را در ملت‌ها می‌دمند؛ ملتون، شکسپیر، بایرون و دیگران، خدمات شایان به ملت خود کرده‌اند کار لایل در ذکر عظمت شکسپیر از انگلیسی‌ای یاد می‌کند که میان شکسپیر و دولت بریتانیا مخیر

‘شد و گفت: ‘شکسپیر را به هیچ قیمتی رها نخواهم کرد’
 من نیز — اگر سلطنتی نداشته باشم و به من سلطنتی عطا شود — و میان اقبال و سلطنت، یکی را انتخاب
 «باید کرد، اقبال را برمی‌گزینم»
 ای مرشد بزرگ! تو با کردار و عمل خویش جاودانه شدی و راهی بر جای گذاشتی که اگر جان نیز در آن
 باخته شود، این سودا گران نیست

ای حکیم‌الامت! هزاران سپاس که نام تو همیشه ما را درس‌های فراموش‌شده را به یاد می‌آورد
 از همهٔ دوستان و برادران سپاسگزارم که با صبر، سخنان مرا شنیدید
 به خدا قسم، امروز برای من لحظاتی دشوار و آکنده از احساس بود؛ زیرا این سعادت نصیبم شد که دربارهٔ
 آن شخصیت عظیم، علامه اقبال، سخنی با شما در میان بگذارم

از خداوند می‌خواهم که درجات علامه اقبال را بلند فرماید و گواهی ما را در شأن او بپذیرد. اللهم آمین.
 سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ.

دوشنبه، ۴۲ نوامبر ۲۰۲۵ء

جایگاه زن در ساختن ملت: از پیام اقبال تا چالش‌های بلوچستان زن و بیداری تاریخ: از حکمت اقبال تا امروز بلوچستان

پیام علامه اقبال برای زنان پاکستان در روزگار ما

— سخنرانی در محفل جهانی اندیشه و حکمت اقبال —

ای بزرگان مجلس، صاحبان عرفان و حکمت، اهل قلم و فضیلت، و جویندگان سرّ اقبال! السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

امروز سخنی در میان است که تنها از جنس گفتار نیست، بلکه معیار کردار و میزان حیات جمعی است. این بنده را فرموده‌اند که در ظلّ حکمت اقبال، پیام او را برای زنان گران‌قدر بلوچستان و نقش ایشان را در عمران پاکستان و شکوفایی این سرزمین دیرینه بازگویم. از این‌رو، بر آنم تا در آینه اندیشه اقبال، احوال اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بلوچستان را بنگرم و نشان دهم که زن پاکستانی—خاصّه زن بلوچ—چگونه به شعاع «خودی» و فرمان «تعمیر ملت» جان می‌گیرد و در میدان حیات فعال می‌شود.

ما بر سر موضوعی نشستیم که ظاهرش فکری، ولی حقیقتش آفریننده تمدنی بزرگ است؛ چنان‌که گفت و گو در این باب، در زدن بر در تاریخ است؛ فرو رفتن در نفس ادب بلند و نگرستن به سیمای امروز در آیین شعور فرهنگی.

اقبال را «نبض شبه‌قاره» و «چشم بیدار امت» خوانده‌اند؛ و او را نه شاعر، بلکه محرّک تمدّن، معمار معنا و شعله خودی دانسته‌اند؛ شمع که نورش بر صفحه قرون می‌نشیند و ره فردا را برای نسل‌های پیاپی روشن می‌سازد.

در نگاه او، زن تنها رونق‌خانه نیست؛ بلکه همان مشعل خودی است که طلیعه تقدیر یک امت را فروزان می‌کند.

اقبال در وجود زن نیرویی یافته است که شخصیت فرد را استوار می‌خواند و از آن، بنیاد خانه و جامعه و امت قوت می‌گیرد. زن در مکتب او «واسطه‌التربیه» است—چه تربیت دینی، چه اخلاقی و چه فکری—تا شخصیتی آگاه، بیدار و باوقار پدید آید.

اگر زبان تمثیل را در میان آوریم، اقبال زن را «ماهتابی که در بوستان ذات پاک می‌درخشد» می‌بیند؛ نوری نرم، اما فراگیر؛ نوری که نه تنها خانه را صفا دهد، بلکه فضای اجتماع را نیز به عطر طهارت بیاراید.

و اگر به زبان ادبی و حکمی سخن گوئیم، زن «آفتاب استعاره» است؛ فروغی که بر دل‌ها می‌تابد و شعاع خودی را در جان امت می‌انگیزد.

— در شعر اقبال، زن حاشیه نیست؛ بلکه مقدمه حکمت است
گاه «نور بصیرت» است،
گاه «ستاره تابان»؛

گاه در چهره حضرت فاطمه، منار عفت و وقار؛
و گاه در سیرت بانوان بزرگ اسلام، نماد عزم و یقین.

اقبال برای زن منزلتی قائل است که در آن، آفرینش، تربیت و بنیاد تمدن در هم آمیخته است. آنجا که می‌فرماید

وجود زن سے ہے تصویرِ کائنات میں رنگ

اسی کے ساز سے ہے زندگی کا سوزِ دروں

وجودِ زن ز رنگِ کائنات است

به سازِ اوست گرمی حیات

این سخن خلاصه حقیقتی است که اگر چشم بصیرت آن را نبیند، روزگار در ظلمت فرو می‌شود. زن چراغی است که به نور او خانه و جامعه و امت روشن می‌گردد.

اما زن در منطق اقبال تنها مأمور خانه نیست؛ بلکه شخصیتِ فعال، عالمه، صاحبِ خودی و دارای عزتِ نفس است.

ورق‌های تاریخ گواهی می‌دهد که هرگاه امتی برخاسته، پشتِ آن نسلِ زنانِ تربیت‌یافته و بزرگ‌فکر ایستاده است. هرگاه دامنِ زن بلند باشد، پیشانی قوم نیز روشن است.

اقبال حاملِ این معناست: زن زینتِ خانه نیست، بلکه امیدِ امت است؛ او فردی تنها نیست، بلکه رکنِ بنیانِ ملت است.

از این‌رو، اقبال مقامِ زن را در پرتو تعلیماتِ مصطفوی می‌نگرد—تعلیمی که زن را عزت می‌دهد، شعور می‌بخشد و آن «خودی» ارزانی می‌دارد که بی‌آن نه فرد شکل می‌گیرد و نه امت.

پاکستان تنها مرز و خاک نبود؛ اندیشه‌ای بود، رؤیایی بود. و معماریِ این رؤیا از نگاهِ اقبال بر دوشِ زن نیز نهاده شده است.

در طرح «ملتِ بیضا»ی او، زن نقشی محوری دارد، نه حاشیه‌ای.

تصورِ اسلامیِ زن، نگهبانِ «نظامِ خانواده» و حافظِ «تعادلِ اجتماع» است؛ نه برای بندگی، بلکه برای عزت.

زن پاکستانی امروز در میدان‌های بسیار آزموده می‌شود:

یورشِ دانشِ جدید، سیالیِ ارزش‌های سنتی، تنگیِ اقتصاد، فشارهای جامعه، و کمبودِ ساختارهای تربیتی. اما پاسخِ اقبال روشن است:

اندیشه را دگر کن، تا تقدیر دگر گردد.

او می‌گوید زن باید همت گیرد، خویش را بشناسد، استعدادهای خود را در میدان آورد و منزلتِ خویش را با تلاش بسازد.

این پیام شعر نیست؛ برنامه عمل است. اقبال نخست «تعلیم» را بر زن واجب می‌داند. زن اگر دانا شود، نسل دانا گردد. تعلیم، زن را با اعتماد می‌کند و او را از خانه تا دولت در تصمیم‌سازی شریک می‌گرداند. این تعلیم.

باید هم دینی باشد و هم دنیوی. زن در مکتبِ اقبال نگهبانِ ایمان و حیا و وقار و خودی است؛ و همین نیرو شالوده اخلاق جامعه است.



در جهان امروز که پیچیدگی‌های اقتصاد افزون شده، نقش مالی زن نیز اهمیت یافته است. اقبال با کار و فعالیت اقتصادی زن مخالفت ندارد؛ می‌خواهد که این کار باوقار باشد، پاکیزه باشد و شخصیت زن در آن محفوظ بماند. نقش زن در تربیت نسل در اندیشه اقبال مرکزی است؛ کودک رنگ‌هایی را از دامن مادر می‌گیرد که بعدها رنگ چهره یک ملت می‌شود.

هیچ دولت مدرن بدون نیروی زنان به کمال نمی‌رسد. اقبال می‌خواهد که زن در سیاست، پارلمان، اصلاح اجتماع، خدمت ملی و حتی عرصه جهانی نقش‌آفرین باشد—البته با رهنمود فرهنگ و هدایت اسلام. این توازن هم زیبایی تاریخ ماست و هم ضمانت آینده مادر. شعر اقبال، «خودی» چراغی است که ظلمت را می‌شکافد.

چون خودی در دل زن بتابد، او صاحب وقار و صاحب نظر و صاحب کردار و صاحب منزل می‌گردد. پیام امروز اقبال برای زن پاکستانی این است:

خویش را کم مشمار؛ تو نیرویی سترگ و رکن بنیاد آینده‌ای.

سخن از نقش تمدنی زن که در میان آید، در سیمای او «آفتاب معرفت» و «مهتاب محبت» به یکسان می‌درخشد. او هم سجاده خاموش خانه است و هم چراغی که برپام‌های اجتماع نور می‌پراکند. زن آن دیده بیدار امت است؛ هرگاه این چشم بگشاید، قوم از خواب غفلت برمی‌خیزد. در نگاه اقبال نیز زن، «بصیرت امت» است؛ تربیت، وقار و شعور فرهنگی جامعه از فروغ وجود او قوت می‌گیرد.

و اما اگر از شایستگی زن به عنوان نشان ادبی و روحانی سخن رود، روزگار خود گواه است که نثر و کردار و فطانت زن همیشه مورد اعتراف بوده است. او نگهبان پاکیزگی زبان است؛ همان لطافتی که اقبال در نثر و شعر خویش به زن عطا می‌کند و بدین لطافت است که زن را وقار علمی و منزلت فرهنگی می‌بخشد. پیام اقبال برای زن پاکستانی این است که زبان و فرهنگ و میراث فکری خویش را پاس دارد؛ که این همان سرچشمه قوت اوست.

در تمدن اسلامی، زن «امین خاندان» و «روح تعادل اجتماع» است. اگر زن آراسته شود، جامعه آراسته گردد. اقبال نیز چنین می‌اندیشد، اما در وجود زن «تحریک» و «فعالیت» می‌افزاید؛ چنان‌که زن را نور تمدن، پاکیزمگی زبان، مرکز اخلاق و آفتاب خودی می‌خواند. این چهار گوهر، طرح آینده زن پاکستانی را می‌نگارند.

اکنون سؤال این است: زن امروز پاکستان—و به‌ویژه زن شریف بلوچستان—چگونه می‌تواند از اقبال راهنمایی گیرد؟

در هنگامی که چشم بر واقعیت سخت بلوچستان می‌نهیم، سرزمینی هم‌مرز افغانستان، درمی‌یابیم که زن در آن با چالش‌های فکری و جسمانی بسیار روبه‌روست.

این استان در شمار کم‌سوادترین مناطق کشور است؛ گزارش‌ها می‌گویند که میزان باسوادی زنان در حدود ۲۶ درصد است، و بخش بزرگی از دختران—نزدیک به ۷۰ درصد—مدرسه را ترک می‌کنند. این همان جایی است که پیام اقبال درباره «خودی» و «هوشیاری فکری» معنا می‌یابد؛ زیرا همین آگاهی و همین قوت خودی است که راه تعلیم را می‌گشاید و برای آینده معیاری پایدار بنا می‌کند. همچنین، بلوچستان همچون دیگر استان‌ها با مشکلات مادر و کودک روبه‌روست.

گزارش‌ها نشان می‌دهد که از هر یکصد هزار ولادت، ۲۹۸ مادر از دنیا می‌روند. درصد نیازهای تنظیم ولادت برآورده نمی‌شود. ۳۸ در ساختار اجتماعی هنوز نیروی سنت‌های سخت حاکم است و زنان در دسترسی به عدالت با دشواری روبه‌رو هستند. خشونت خانگی و خشونت جنسیتی نیز واقعیتی تلخ و نمایان است. این حقایق ما را متذکر می‌شود که خودی اقبال تنها شعاری فکری نیست، بلکه بنیان شعور عملی است. زن را باید آگاهی و وقار بخشید تا بتواند زندگی خویش را بهبود بخشد و خاندان و جامعه خود را پاس بدارد.

چالش دیگر آن است که مشارکت سیاسی زنان در بلوچستان اندک است؛ نه نمایندگی کافی، نه اشتغال در مناصب اثرگذار، و نه حضور در تصمیم‌سازی کلان. گزارش‌ها نشان می‌دهد که میزان مشارکت انتخاباتی زنان در حدود ۴-۳۷ درصد است. با این همه، برخی گام‌های مثبت برداشته شده صندوق‌توانمندسازی اقتصادی زنان»، ایجاد «دفاتر معاضدت حقوقی» و «مرکزهای جنسیتی»، که همه «نقش زن را در پیشرفت تأیید می‌کند، هرچند راه‌رهایی از بندهای موانع هنوز دراز است.

اگر در آینده سبک و اسلوب اقبال بنگریم، می‌آموزیم که زن باید عزت و مقامی یابد که شخصیت او شکوفا گردد و خودی‌اش استوار شود. در کلام اقبال، فکری‌بودن و فرهنگ‌مندی در کنار «خودی» می‌نشیند؛ زن نه تنها موجودی مادی، بلکه حقیقتی فکری و اخلاقی است. اقبال زن را از دیدگاه اخلاق اسلامی و عدالت اجتماعی می‌نگرد؛ او را بیدارکننده وجدان امت و نگهبان نور خانوادگی و اجتماعی می‌داند. در امتزاج فکری اقبال روحی نهفته است که زن بلوچ را نه تنها به مقام می‌رساند، بلکه بر دوش او رسالتی بزرگ می‌نهد؛

رسالتی که بیداری فرهنگی، قوت خودی و مشارکت در ساختن امت است. برای حل این مشکلات، ضروری است که زنان ما ایمان خویش را استوار سازند؛ تعلیم را زیور ندانند، بلکه سرمایه حیات بدانند؛ خودی خویش را بشناسند—که همان سرچشمه قدرت است؛ توانایی‌های خود را در خدمت قوم به‌کار گیرند؛ عظمت نسوانی خویش را پاس دارند و آن را ضعف نشمارند؛ علم روز، فناوری، و سازوکارهای جهان نو را دریابند؛ و در سه میدان خانه، اجتماع و ملت توازن برقرار کنند.

ای طالبان حکمت!

پیام اقبال نه گوشه‌ای از گذشته ادبی، بلکه چراغی برای امروز بلوچستان است. زن بلوچ، اگر نور خودی را بشناسد، با تعلیم آراسته گردد و در آبیاری پیشرفت سهم آورد، نه تنها زندگی خویش، بلکه سرنوشت تمام بلوچستان و پاکستان را دگرگون خواهد ساخت. این وظیفه مشترک ماست—سیاست‌گذاران، علما، رهبران دینی و مردم—که پیام اقبال را از شعر به واقعیت رسانیم.

زنان بلوچ نوری بی‌پایان‌اند؛ نور خودی و عزّت آنان ضامن آینده‌ای عادلانه، روشن و پیش‌رونده است. آینده پاکستان تنها در دست مردان نیست؛ در گهواره‌های مادران، در امیدهای دختران و در دعا‌های خواهران نیز نهفته است.

پیام اقبال آن است که زن پاکستانی باوقار، بیدار، آگاه و سازنده ملت باشد؛ مشارکت زن در ساختن امت تنها ضرورت اجتماعی نیست، بلکه قانون تاریخ است. اقبال گفته بود:

اگر بُو عشق، تو بے کافر بھی مسلمانی
نہ ہو تو مردِ مسلمان بھی کافر و زندیق
— و امروز زن پاکستانی را به همین عشق نیاز است
عشق وطن، عشق دین، عشق کردار و عشق خودی.

— آنگاه پاکستان همان خواهد شد که اقبال در رؤیای خویش نگاشت
روشن، نیرومند، باوقار و پاسدار فرهنگ خویش.
خداوند نسل نو زنان ما را توفیق دهد که پیام اقبال را دریابند، به آن جامه عمل پوشانند و بر پیشانی پاکستان
طلوعی نویسند که تاریخ امت و عده کرده است.
اللهم وفقنا لليقظة و الإصلاح، و اجعل أحلامنا حقائق بحولك و قوتك. والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته.
یکشنبه، ۲۳ نوامبر ۲۰۲۵ء

میراثِ استعمار و آوردگاهِ سیاستِ مشرق فریادِ ملت در برابرِ فریبِ قدرت

این برگِ نایاب از دفترِ تاریخ است که دیروز در فضای شرق، فریادِ «هندی-چینی، برادر برادر» طنین‌انداز بود، و امروز حکایتِ «برادران فولادین در همهٔ فصل‌ها» رقم می‌خورد این نزدیکی، نه زادهٔ تعارفاتِ خشکِ سیاست بود و نه مولودِ دوستی موسمی؛ بلکه تار و پود پیچیدهٔ منافع جهانی، گردش بی‌امانِ زمان، و بازی‌های پنهانِ قدرت‌های بزرگ، دو قومی را - که در سرشت از یکدیگر بسی دور بودند - در مقصد و مقصود همدستان ساخت چنین شد که از دره‌های هیمالیا تا عروج این برادری، افسانه‌ای پدید آمد که از بلندی آسمان‌ها و از ژرفای دریاها بسی بالاتر گواهی می‌دهد

در جهان سیاست، پیوندهایی هستند که در نخستین نگاه، با جبر وقایع شکل می‌گیرند؛ اما روزگار بدان‌ها چنان استواری می‌بخشد که نمونه و اسوهٔ نسل‌ها می‌شوند پیوندِ چین و پاکستان نیز - اگر آن را «برادریِ فولادین» بخوانیم - تنها بر مشترکاتِ منفعت استوار نیست، بلکه بر آن تاریخ تکیه دارد که از میراثِ استعمار، بساطِ مغشوش سرحدات، و غبار دیپلماسی جنگِ سرد زاده شد

در آغاز دههٔ پنجاه میلادی، قلبِ پکن به سوی دهلی مایل بود؛ اما دههٔ دیگر نگزشته بود که آن شوق به سردی گرایید و پاکستان - که در آن روزگاران خود را در دامنِ آمریکا می‌دید - برای چین رفیقی غیرمنتظره اما موزون و مناسب جلوه کرد

در عصرِ پس‌استعماری، هنگامی که کشورهای نوپا در جستجوی هویت و جایگاه بودند، چین پس از انقلابی بزرگ در سال ۱۹۴۹ به شکلِ جمهوری خلق ظهور کرد در افقِ سیاستِ بیجینگ، هند درخششی ویژه داشت؛ و اگر آینهٔ محبت و مفاهمه چهره‌ای می‌جست، آن چهره همانا چهرهٔ هند بود اصولِ پنجشیل نوید دوستی می‌داد و چین، هند را شریکِ قابلِ اعتماد در سایهٔ نفوذِ شوروی می‌پنداشت

جراید و اجتماعاتِ آن روزگار آکنده بود از شعار «هندی چینی پهای پهای»؛ و چین برای نخستین بار سخن از «سرنوشتِ مشترک آسیایی» راند، و در آن، هند را هم‌نشین و هم‌نفسِ طبیعی دید اما در پس این نغمه‌های دوست‌کام، حکایتی خاموش در حال نگارش بود خطوطِ مجهولِ برطانوی در اکسای‌چین و اروناچل پردیش، بر خواب‌های دروغین جغرافیایی سایه می‌انداخت چین این سرزمین‌ها را جزئی از تبت و ترکستان شرقی می‌دانست، حال آن که هند آنها را بخشی از کشمیر و ایالت‌های شمال‌شرقی خود می‌شمرد

در این میان پاکستان در چنگالِ پیمان‌های سیتو و سنتو، همچون سرابی در بیابانِ سیاستِ آمریکا، سرگردان بود کسی نمی‌دانست بزودی روزگاری خواهد آمد که دوست، دشمن گردد و دشمن، دوست؛ و پرده‌ها فرو افتد و چهرهٔ واقعی آنان که «خنجر در آستین و ناچ بر زبان» دارند آشکار شود حکمتِ قدماست که:

«در سیاست نه دوستی جاودانه است و نه دشمنی پایدار؛ آن‌چه پاینده است منافع است»
و دهه‌های بعد، این حکمت را مهر تصدیق زدند

نخستین شکاف در جامهٔ نازکِ هندی-چینی در سال ۱۹۵۹ آشکار شد، زمانی که دالایی‌لاما در هند پناه یافت این پناهدادن برای چین، همچون خار دیپلماسی بود رهبران چین احساس کردند که هند برادر، در

حقیقت به مداخله ناصواب در امور داخلی آنها دست یازیده و چهره نفاق از پس نقاب نمایان گشته است

اختلاف بر سر اکسای چین، خط مکماهون و دعاوی چین بر اروناچل پردیش، دیواری میان دو کشور برپا کرد؛ و سرانجام در سال ۱۹۶۲ آتش جنگ شعله کشید این نبرد کوتاه اما سهمناک، دفن‌گاه شعار «هندی-چینی برادر برادر» شد توازن جغرافیایی جنوب آسیا دگرگون گردید و چین در ساحت سیاسی، فصل تازه‌ای گشود در همان سال‌ها، ایوب‌خان که فریب حمایت آمریکا را خورده بود، فرصت کشمیر - که چونان میوه‌ای رسیده در کف نشسته بود - از دست داد، و آن لغزش به «خطای لحظه و سزای قرن‌ها» بدل شد

در همین بزنگاه، چین دریافت که هند نه تنها تهدیدی برای منافع سرزمینی اوست، بلکه به تدریج به آمریکا نیز نزدیک می‌شود از این رو بیجینگ به‌سوی کراچی و اسلام‌آباد روی آورد و چنین شد که دشمن دشمن، دوستی مطمئن‌تر جلوه کرد از این نقطه، مسیر دوستی چین و پاکستان رقم خورد

چین و پاکستان هر دو در این تقرب سهم داشتند؛ اما پاکستان زودتر دانست که چین همسایه‌ای است که باید بدان نزدیک شد در ۱۹۵۱ پاکستان نخستین کشور مسلمان بود که جمهوری خلق چین را به رسمیت شناخت هرچند پاکستان عضو پیمان‌های غربی بود، اما در عهد ایوب خان سیاست متوازن آغاز شد و چین جایگاه شریک راهبردی یافت از پس آن، رفت‌وآمدهای تجاری، فرهنگی و دیپلماتیک، و سپس پیوندهای نظامی و جغرافیایی، نهالی نو کاشتند که امروز درختی تناور شده است

در کتاب «محور چین-پاکستان» اثر اندرو اسمال آمده است که «در دهه پنجاه رؤیای پکن در دهلی بود، اما «بیداری واقعیت آن رؤیا را به سمت اسلام‌آباد راند

در سال ۱۹۶۳ پیمان مرزی میان دو کشور بسته شد پاکستان دره شگسگم را - که میان گلگت-بلتستان و سین‌کیانگ واقع است - به چین واگذار کرد و چین در مقابل امنیت یک مسیر حیاتی زمینی یافت این پیمان برای هند نه زنگ خطر، که آژیر بیدارباش بود دهلی آن را یورش دیپلماتیک شمرد و پاکستان آن را آغاز دگرگونی جغرافیایی منطقه دانست

پس از ۱۹۷۱، پاکستان نقشی اساسی در به رسمیت‌شناساندن نمایندگی چین در سازمان ملل ایفا کرد در ۱۹۷۴ که هند آزمایش هسته‌ای انجام داد، چین آن را «برهم‌زننده توازن» خواند و نگرانی‌های پاکستان را «موجه» دانست و پس از آن کمک‌های غیرمستقیم هسته‌ای نیز فراهم آورد

اما گره کشمیر - جایی که رؤیاهای سه ابر قدرت منطقه به هم می‌خورد - هر روز سخت‌تر شد امروز دیگر نزاع کشمیر صرفاً میان پاکستان و هند نیست؛ چین نیز به‌طور قاطع در این معادله حضور دارد در این میانه، یادکرد این آیت کریمه بایسته است، که گویی بر این تاریخ پر غبار فریاد می‌زنند:

(فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ)

«کف‌ها بر باد روند و آنچه سودمند است بر زمین می‌ماند»

در روزگار استعمار بریتانیا، توجه حاکمان به‌جای مرزهای شرقی، بر راه‌های تجارت و ثبات داخلی بود دشت‌های بایر میان تبت، لداخ و سین‌کیانگ در نظر آنان سودی نداشت؛ از همین‌رو خطوط گوناگون - از ارداگ-جانسن تا مکارتنی-مک‌دونالد - پیشنهاد شد، اما هیچ‌یک رسمیت نیافت اکنون همان خطوط مبهم در هاله‌ای از غبار تاریخ، سر برآورده و طلب تفسیر می‌کنند

انگريزان با آن همه بی‌نیازی و غفلت سیاسی، میراثی در هم‌تنیده بر جای نهادند که امروز سه مملکت بار سنگین آن را بر دوش می‌کشند چین، که دولت کمونیست آن در سال 1949 بر مسند قدرت تکیه زد، صریحاً اعلام کرده بود که:

هیچ یک از کارگزاران ما با هیچ نماینده هندوستان، عهدي دربارهٔ حدود و ثغور نبسته است؛ پس این «خطوط برای ما جز نقش‌هایی بر کاغذ ارزشی ندارد

در جهانی که منافع با یکدیگر گره خورده، آرمان‌ها به کناری می‌نشینند دوستی پاکستان و چین نه از هم‌سویی ایدئولوژیک آغاز شد، بلکه از خلأیی پیدا شد که خوی استعماري هند، تنگ‌نظري سیاست آمریکا و ابهام شوروی، همگی دست در دست هم دادند تا مسیر این نزدیکی را هموار سازند

این دوستی از کورمه‌راه‌های سیاست آغاز شد، به معیشت و دفاع و دیپلماسی رسید، و امروز در هیأت پروژه‌های عظیم چون «سی‌پیک» در برابر جهان قد برافراشته است این طرح که ارزشی بیش از شصت میلیارد دلار دارد، تنها یک راهروی اقتصادی نیست، بلکه شاهراهی است در دل طرح کلان چین یعنی «ابتکار کمربند و راه» — آن پروژه‌ای که برآورد شده است بیش از دو و نیم تریلیون دلار هزینه بر آن مترتب خواهد شد و پنجاه‌ودو کشور را در یک رشته عظیم تجارت جهانی به هم پیوند خواهد زد



جهان را با دوستی تجارت فتح خواهیم چین سال‌ها پیش گفته بود که امروز، این «کرد، نه با قدرت شمشیر

سخن در قالب راهی استراتژیک از گوا در تا خنجراب متجلی گشته است؛ راهی که برای چین کلید دسترسی به خاورمیانه و آفریقا است، و برای پاکستان، راه بقای اقتصادی و استمرار انرژی و اتصال منطقه‌ای

تاریخ را سکونی نیست؛ اما نقش‌های آن هرگز محو نمی‌شود آن دوستی که روزگاری بر پنچ‌شیل بنا شد فرو ریخت، و آن مودتی که بر اخلاص و منافع مشروع روید، هنوز پابرجاست — چون فولاد سخت، و چون فصل‌ها هماهنگ و موزون

ابتدا این پرسش بود که کدامیک پیش‌گام شد — چین یا پاکستان؟

«اما تاریخ می‌گوید: «پیش‌گام، ضرورت بود؛ گام را چین برداشت، و دست تعاون را پاکستان گرفت دشمن دشمن، اگر دوست گردد حکمت ساده سیاست است؛ ولی دوستی‌ای که دهه‌ها پایدار ماند، به حکمتی مبدل شد که تاریخ از آن حکایت می‌کند

امروز پیوند چین و پاکستان، فراتر از منافع متغیر، به هم‌سویی فکری و هم‌سرنوشتی جغرافیایی تبدیل شده است

آن دوستی که بر تبادل سرحدات استوار شد، اکنون در سطح جهانی به صورت بیانی‌های مشترک، همکاری دفاعی، و هماهنگی دیپلماتیک جلوه می‌کند — و این همان مسیری است که از نقطه آغاز به وحدت نظر و سپس به برادری فولادین رسید

چرا این دوستی پاک — چینی خواب از دیدگان مودی و هم‌پیمانان او: اما اینک پرسش بزرگتر پدید می‌آید رفته است؟

پاسخ آن است که نخست، مودی و جماعت متعصب او در پی رؤیای «آکهنڈ بهارت» اند—هند مبسوط و گسترده تا هر ساحل اقیانوس هند

و دوم، رؤیای شوم «اسرائیل کبیر»، که در نقشه‌ای نامشروع بر سرزمین نیم‌درجه مسلم ممالک بنا خواهد شد تا مرزهای یهود و هندو در هم تنیده گردد و عالمی نو بر مبنای طرح پلید هنری کیسینجر پا بگیرد

جهان از نخستین روزگار بر ترازوی قدرت سنجیده می‌شد روزی بیرق امپراتوری‌ها به اهتزاز بود، امروز جلای کرسی قدرت چشمان را خیره می‌سازد

در عهد کهن، شاهان رعیت را «اهل بهشت» نامیدند، و امروز مدعیان دموکراسی آنان را «ملی‌گرا» خطاب می‌کنند اما بازی همان بازی است؛ مهره‌ها عوض شده‌اند، چال‌ها باقی‌اند اکنون چهره جنگ دگرگون شده است؛

باروت خاموش است، اما بیانی‌ها چون صاعقه در آسمان سیاست می‌غرند مودی برای استمرار قدرت خویش، رسانه کشور را با خرج خزانه خریداری کرده، و امروز آن رسانه در جهان به «گودی میڈیا» —رسانه‌ای که در دامن مودی است—بدنام گشته است

«گفته‌اند: «جنگ پایان نمی‌پذیرد؛ تنها مفهوم آن دیگرگون می‌شود امروز نبردها آن نیست که سپاهیان با نیزه صف بکشند؛ امروز نخست، سلاح ساخته می‌شود و سپس برای آن میدان نبرد تراشیده می‌گردد

بازار اسلحه دیگر تنها میدان جنگ را تغذیه نمی‌کند؛ بلکه ابزاری است در میدان سیاست مجتمع نظامی-صنعتی» همان اختاپوسی است که هر شاخه آن به بودجه ملتی یا جان جوانی یا دل مادری «جنگ می‌اندازد

این مافیای جنگ، دیوی است که از جنگ پیروز نمی‌گردد، بلکه به نام جنگ فاتح می‌شود سخن آن دوست فرزانه انگلیسی‌ام همواره در گوشم طنین‌انداز است: در جهان، نیرومندترین قدرت، مافیای جنگ است؛ حکومت‌ها بر وفق میل او فرو می‌ریزند و برپا «می‌شوند»

اگر سیاست را نام عظمت باشد، چرا بر دوش دروغ سوار شود؟ برای رهبرانی چون مودی، «ملی‌گرایی» جامه‌ای مقدس است که اراده ناپاک قدرت در زیر آن نهفته می‌شود

در مکتب فریب‌آمیز چانکیه، نخستین اصل آن است که:

«!چون اقتصاد فرو افتد، آتش جنگ را برافروز»

و مودی، پیرو تمام‌عیار همین اصل است

او می‌داند که اگر جوان بیکار، مادر درمانده و کارگر گرسنه بیندیشند، تارهای قدرت فرو خواهد ریخت پس باید دشمنی نو ساخت—گاه پاکستان، گاه چین، و گاه نپال—تا دشمن باشد و سوال نباشد به همین سبب، مودی بر اساس وصیت‌نامه سیاسی چانکیه، «مثلث جنگ، قدرت، و رسانه» را با نهایت مهارت به‌کار گرفته است

او رسانه‌های کشور را به بهایی گراف خریداری کرده؛ هرگاه کسی از کارکرد دولت سؤال کند، این رسانه رام‌شده او را «خائن» می‌خواند هرگاه جوانی می‌پرسد: «کار کجاست؟» یا مادری می‌نالد: «بیمارستان‌ها چرا «خالی‌اند؟» یا کارگری فریاد می‌زند: «نان چرا سنگین شده؟»
«اگودی میثیا فوراً بانگ برمی‌آورد: «میهن در خطر است! نخست کشور، سپس هر چیز

این رسانه که روزگاری خبر می‌آورد، اکنون سخنگوی قدرت شده استترانه‌های جنگ، شعارهای وطن پرستی، و داغ «خیانت» بر مخالفان—همه در تالارهای گفت‌وگوی آنان بر دروازه حقیقت نگهبانی می‌دهند حقیقت‌گویان را «گروه تگه‌تگه»، «خائنان به تابعیت»، و «دشمنان میهن» می‌خوانند

هنگامی که ملتی نان شب ندارد، او را به سروردهای قربانی وامی‌دارند: «ما از گرسنگی و تشنگی
«!نمی‌هراسیم، اما تسلیم نمی‌شویم

«این نغمه نیست—**منشورِ نومیدی است مودی می‌گوید:** «اگر کشور بماند، همه چیز خواهد بود اما مردم گرسنه می‌گویند: «کشور هست، ما نیستیم» اسلام نور دیگر می‌تاباند؛ حکمرانی تنها حفظ مرزها نیست، بلکه اقامه عدالت، حرمت انسان، معیشت، علم، و سلامت استقرار یادآور می‌شود:
(الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ)
 «همان پروردگاری که آنان را از گرسنگی رهاوند و از خوف، در امان داشت»
 اگر حاکمان نان و امنیت و آزادی سخن ندهند، دیگر «امین» نیستند؛ بلکه خائنان بار امانت‌اند

سیاست اگر خدمت باشد، از سؤال نمی‌هراسد؛
 و اگر حکومت بر صداقت بنا شود، حقیقت‌گویان زندانی نمی‌شوند
 حکومتی که بر دوش رسانه‌ای رام‌شده استوار شود، استوار نمی‌ماند
 حکومتی که بر نعره بگردد، مردمش سوختِ دروغ می‌شوند؛
 و حکومتی که از گرسنگی مردم بر تخت نشیند، تاریخ او را بر خارها می‌نشاند
 آری، وقتی رسانه جانبدار، حقیقت را به بهای مصلحت بفروشد، سیاست اسیر شعار گردد، و مردم گرفتار—
 خاموشی

زمانه با تازیانه خویش به میدان می‌آید
 اشکِ کودکِ گرسنه، نظام‌ها را فرو می‌ریزد
 هفتاد سال است که خاک کشمیر پیکرهای بی‌گناه را در آغوش گرفته است؛
 بیومگان جوان، کودکان یتیم، و گورهای جمعی اکنون صف بسته‌اند تا
 —**دادخواهی تاریخ را فریاد کنند**
 و در آن میدان، هیچ ظالمی راه فرار نخواهد یافت
 مودی بداند:

—**حقیقت همان است که مردم ستم‌دیده آن دیار می‌گویند**
نه آن‌که رسانه اسیر قدرت بازگو می‌کند

از کابل تا کعبه — سرگذشت اخوت، ایثار و جست‌وجوی صلح زخم اخوت و فروغ امید

در دفتر تاریخ ملت‌ها صفحاتی هست که گذر زمان توان زدودن آنها را ندارد؛ صفحاتی که با مرکب ایمان و خون برادری نگاشته شده‌اند، نه با جوهر قلم. رابطه پاکستان و افغانستان از همان زمره است — پیوندی زاده از عقیده‌ای مشترک، رنجی واحد، و برادری‌ای که در بوتهٔ آزمون‌ها آبدیده شد. اما امروز این روایت مقدس در غبار سوءظن و گله و ملامت پوشیده شده، و آن خط زرین تاریخ با غم بی‌اعتمادی تیره گشته است.

در سال ۱۹۷۹، آنگاه که ارتش شوروی به کوه‌های افغانستان تاخت، جهان در سکوت تماشا می‌کرد. اما کشوری بود — پاکستان — که خاموش ننشست. مرزهایش را گشود، خانه‌هایش را آغوش پناهندگان ساخت، و دل خود را وقف آنان نمود. بیش از چهار دهه، پاکستان مأوای بیش از پنج میلیون آواره شد، نان و زمین و اندک سرمایه خود را با آنان قسمت کرد؛ بخششی که هیچ ملتی در آن زمان یارای همسنگی با آن نداشت.

در سال‌های دشوار جهاد، پاکستان موجودیت خود را در راه هدفی برتر به خطر افکند. او بار وجدان امت اسلامی را بر دوش گرفت. هزاران پاکستانی جان باختند و میلیون‌ها تن بار اقتصادی جنگ را بر دوش کشیدند. اما هدف یکی بود: آزادی افغانستان، بازگشت حاکمیتش، و افول مدّ سرخ تجاوز روسی. چنین قربانی‌هایی با معیار انسانی سنجیده نمی‌شوند.

پیوند پاکستان و افغانستان در همان کورهٔ ایمان و مبارزه شکل گرفت — اتحادی از خون و دعا و یقین. وقتی چکمه‌های شوروی حرمت خاک افغان را لگدمال کردند، بیشتر دنیای اسلام روی گردانید، ولی پاکستان برخاست، نگهبان باور و عقیده شد. صلح و اقتصاد و نسل‌های آینده خود را فدای آزادی کابل و عزت اسلام کرد.

چهل سال تمام، پاکستان ملت افغان را چون مادری در آغوش گرفت که کودک زخمی خود را در آغوش می‌فشارد. بازارهایش را گشود، نان خود را بخشید، و بازوانش را پناه داد. هیچ کشور دیگری چنان صبر و سخاوت و از خودگذشتگی نشان نداد. گویی آیه قرآن در رفتار او تجسم یافته بود:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ

همانا مؤمنان برادرند. (الحجرات: ۱۰)

به رهنمونی همین فرمان الهی، پاکستان کوشید تا گروه‌های متفرق افغان را آشتی دهد — از مذاکرات پیشاور تا پیمان‌های مکه و نشست‌های پی‌درپی اسلام‌آباد. بارها میان برادران پلی شد تا از خون، صلح بسازد.

چون خروج نیروهای شوروی در فوریه ۱۹۸۹ فرا رسید، جهانیان انتظار آرامش داشتند. اما به زودی امید به نوبدی بدل شد. اختلافات قومی و زبانی و سیاسی، مجاهدین را به اردوگاه‌های رقیب پاره کرد. وحدت پیمان پیشاور در آوریل ۱۹۹۲ — که برای تشکیل حکومت اسلامی جهاد در آتش جنگ داخلی سوخت. موقت بسته شد — از امید زاده شد، ولی با جاه‌طلبی خفه گردید. در سایه کعبه رهبران افغان سوگند یاد

کردند که دیگر خون یکدیگر را نریزند. نام‌های صبغت‌الله مجددی، برهان‌الدین ربّانی، و احمدشاه مسعود نماد اتحاد شد، اما این سوگندهای مقدّس به زودی شکسته شدند؛ پیمانی که در مکه بسته شد در خون کوچه‌های کابل غرق گردید.

تاریخ گواهی می‌دهد که آزمندی قدرت، مداخله بیگانگان و جاه‌طلبی شخصی بار دیگر آرامش افغانستان را بر باد داد. شهری که زمانی از تکبیر می‌لرزید، اینک از ناله برادران به خون نشسته پر بود. از تهران تا ریاض، از دهلی تا واشنگتن، سیاست منفعت‌جویانه صلح را به سراب بدل کرد. پیمان‌ها روی کاغذ زنده ماندند، اما در کوچه‌های کابل تنگ سخن می‌گفت.

سپس سال‌های سرخوردگی فرا رسید. هر گروه دیگری را به خیانت متهم می‌کرد و پایتخت افغان صحنه طوفان برادرکشی شد. پاکستان، که روزی پاسدار آزادی‌شان بود، اینک درمانده و دل‌شکسته نظار مگر گشت. جهان اسلام، خسته از منازعه، به سکوت فرو رفت. اما پاکستان همسایه‌اش را وانگذاشت. با دستان زخمی و دلی استوار، همچنان پیام‌آور امید ماند.

چشم بی‌طرف تاریخ می‌بیند که تنها پاکستان شریک رنج افغانستان بود. آنگاه که جهانیان پشت کردند، پاکستان استوار ماند. بهای سنگین اقتصادی و سیاسی و انسانی پرداخت، ولی رشته برادری را نگست. اما طنز زمان تلخ است: امروز همان رهبران افغان، فریب نرمی هند را خورده، کشوری را متهم می‌کنند که روزی پناهِشان داد. دست‌هایی که نان دادند، اکنون با انگشت شک نشان داده می‌شوند. باین همه، پاکستان نه با کینه که با شکیبایی پاسخ می‌دهد و فرمان قرآن را به یاد می‌آورد



وَإِنْ جُنَحُوا لِلْإِسْلَامِ فَأَجْنَحْ لَهُا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ: و اگر آنان به صلح گرایند، تو نیز به آن گرای و بر خدا توکل کن. (الأنفال: ۶۱)
پاکستان همواره بر این باور بوده است که صلح از غرور شریف تر و صبر از انتقام نیرومندتر است. اما مثل تلخی که از تجربه استعمارزاده شده‌نوز در سیاست افغان سایه افکنده است: افغان‌ها را نمی‌توان خرید، اما می‌توان خدمت‌شان را اجیر کرد.

این جمله، خواه افسانه باشد یا حقیقت، در خود حکمتی تلخ نهفته دارد: وفاداری خریده‌شده به زودی با سکه‌ای که خریداری‌اش کرده می‌پژمرد. قدرت‌های بیگانه بارها این درس را با رنج آموخته‌اند. وفاداری‌های مصلحتی سرداران جنگ، که با اسلحه و کمک تغذیه شد، افغانستان را به زخمی از جنگ بی‌پایان بدل کرد.

امروز این طنز عمیق‌تر شده است. رهبری طالبان، که روزی نماد ایستادگی بود، اکنون به سوی دهلی گرایش یافته و با همانانی مشورت می‌کند که دیروز در صف مهاجمان بودند. سفر ملا امیرخان متقی به هند، برای بسیاری، جدایی از زهد و صلابت ملا عمر بود. ایمان بار دیگر در برابر مصلحت سر خم کرده است. تاریخ افغانستان کهن‌ترین تراژدی خود را تکرار می‌کند — در میدان قدرت، ایمان و برادری نخستین قربانیان‌اند.

از این روش‌کوه پاکستان تنها سیاسی نیست، درد یک خویشاوند سوء تفاهم شده است؛ اندوه برادری است که از خیانت برادر می‌نالد، نه از دشمنی. با این همه، صدای پاکستان هنوز ندای صلح سر می‌دهد. او به کابل یادآور می‌شود که پاکستان دشمن نیست، بلکه قدیمی‌ترین یار است — همان کشوری که در هر طوفان دستش را گرفت. اگر امروز افغانستان برای هند مهر می‌ورزد و به پاکستان بدگمان است، این نه تنها لغزش سیاسی، بلکه زخم اخلاقی است — ضربه‌ای بر پیکر وحدت اسلامی.

چهل سال قربانی، میلیون ها جان، میلیاردها اعانه — اینها حاشیه های تاریخ نیستند، گوهرهای آن اند. پاکستان برای برادران افغان خون و اشک ریخت، و با وجود ملامت جهان از ایشان روی نگرداند. حتی اکنون که کابل در آغوش بیگانه نشسته، دل پاکستان، هرچند مجروح، هنوز روشن است. آن شعله جاویدان ما هرگز شما را بیگانه ندانستیم؛ شما را از خویش دانستیم. اگر گم گشته اید، بر شما: در کوه ها نجوا می کند گله خواهیم کرد، اما هرگز کینه نه.

پاکستان هنوز همان است — دیروز در سایه کعبه پلی میان برادران، و امروز در سایه زمان نگهبان ایمان و اخوت. او همچنان می کوشد برای آنچه تاریخ دریغ کرد ولی ایمان می طلبد: صلح، برادری، و یادآوری.

باشد روزی که آسمان کابل نه با غرش توپ، که با ندای اذان طنین انداز شود؛ سوگندهایی که در مکه یاد شد بار دیگر بنیاد صلح افغان گردد. باشد که این دو ملت برادر، یکدیگر را نه از چشم دشمنان، بلکه در آیین امت بنگرند.

افغانستان باید به یاد داشته باشد که قربانی های پاکستان برای همیشه در سینه تاریخ نگاشته است؛ و پاکستان نیز بداند که برادری یکسویه پایدار نمی ماند. میان امید و شکوه، ایثار و بخشش، این است سرگذشت ما؛ این است پیام، رؤیا، و ندای جاودان پاکستان.

دوشنبه، ۱ دسامبر ۲۰۲۵ء